تجسم عمل
یا
تبدل نیرو به ماده

نگارش: محمد امین رضوی سلدوزی

تجسّم عمل

یا

تبدّل نیرو بمادّه

نگارش:

محمّد امین رضوی سلدوزی

درشوال ۱۳۸٤ برابر اسفندماه ۱۳٤۳ بچاپ جلداول کتاب حاضر دریکهزار نسخه
درچاپخانه محمدی علمیه تبریز شروع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

الحمدلله الذی جعل الاعمال باقیه ان ربنا علی کل شیئی قدیر الذی جعل لکل درجات مما عملوا لتجزی کل نفس ما کسبت وهم لایظلمون وهو علی کل شیئی حفیظ ، والصلوة والسلام علی سید رسله وافضل خلقه الذی قال : الظلم ظلمات یوم القیمة واعمل ماشئت فانك لاقیه ، وعلی خلفائه الطاهرین الذین دعوا الی العمل الصالح ونهوا عن کل فاسد لیخرجوا الناس من الظلمات الی النور وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

اللهم ربنا اسئلك بمحمد وآل محمد ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تجعل عملی هذا باقیا صالحاً وان تغفرلی انك علی کل شیئی قدیر وبالاجابة جدیر.

سالها بود که در پی حقیقتی از حقائق قرآنی ، ومسئله‌ای ازمسائل کتاب الهی، که همچون دری ناسفته ، تازگی داشته وجالب توجه باشد ، و شرحی بر آن نوشته نشده و کتابی درباره‌اش تألیف نیافته باشد، میگشتم . بهردری سری زده وبهر گوشه‌ای نظری میانداختم، تا درشعبان سنهٔ ۱۳۷۸ بدو موضوع مهم ملهم گردیدم : یکی تجسم عمل ودیگری تحول نیرو بماده ، یکی از اصطلاحات اهل دین ودیگری ازعناوین علوم تجربی ، نخستین از افکار قدمای شرق ودوم از ابتکارات متجددین غرب . پس از آنکه بوحدت تقریبی وتناسب ایندوموضوع پی بردم، تصمیم گرفتم، کتابی راکه درآرزویش بودم بحول‌الله وقوته درهمین عنوان بنگارش آرم .

دربارهٔ این‌مسئله ، کتاب مستقلی‌سراغ ندارم ، فقط راجع بفرعی از فروع بحث ما ، کتابی‌بنام «میزان‌الاخرة» ویا «میزان‌القیمة» محدث کاشانی ، فیض قدس‌سره نوشته است[1] که‌طبع نشده ونسخه خطی آن‌هم نایاب و گمنام است.

۱ــ رجوع شود بتفسیر صافی ، ص ۱۶۸ س۳و۴ وریاض‌السالکین ، ص ۴۰۰ س ۸.

اینك من آنچه از کلمات دانشمندان، از بزرگان دین ونام‌آوران علم، پیدا کرده‌ام گرد میآورم و تا حدود توانائی از تحقیق دربارهٔ آنها فروگذاری نمیکنم و بدینوسیله باب تحقیق را دراین مسئله، بیشتر از پیشینیان، بروی آیندگان بازمیکنم ومسئله‌ای از قرآن کریم را بطرزی عجیب ونظری بدیع بمردم جهان می‌شناسانم، و امیدوارم که پس از من روشن ضمیران دانش پژوه، در تحقیق مطلب بمراتب جلوتر رفته و در توضیح حق و اثبات حقیقت، درهای دیگری پیدا کرده و قدمهای استوارتری بر دارند.

موضوع این کتاب بسیار دقیق وعمیق است ازخیلی جاهاسر بدر میآورد. جهانیان را بجهان وهر دو را بجهانبان نزدیکتر مینمایاند. نگارنده میخواهد که این کتاب از او یادگار بماندو این کتاب اثبات میکند که هر کاری از هر کسی چه بخواهد وچه نخواهد یادگار وپایدار است، وهر کرداری از هرانسانی پیوسته والی الابد، نه‌فقط دراین دنیا، بلکه‌درهردوجهان، موجودی استوار وجاویدان‌است. پس نظر این کتاب از نظر نویسنده‌اش خیلی بالاتر وهمتش از همت او بسیار والاتر است.

این کتاب از غیب خبر میدهد واز زندگی آینده با ما گفتگو میکند، اعمال‌این جهان را بمنزلهٔ تخمهائی، برای یاران وبساتین وعمارات وارزاق والبسهٔ آن‌جهان، می‌انگارد؛ ومعتقد است که‌ظلمهای دنیوی‌ظلمتهای اخروی‌است. وبدون تأویل وتجوز میگوید: [۱] الدنیا مزرعةالاخرة! عجیب است!!. وگام برتر نهاده و میگوید که جهان آینده وزندگی‌نیامده در همین دنیای کنونی موجود است،وگاهی لحن‌سخن‌را عوض میکند ومیگوید: این دنیا فانی میشود ومنقضی میگردد ولی خمیرهٔ آن جاودانی‌است وکل موجودات اخروی از همین خمیره سرشته میشود.

این کتاب، یوم موعود و روز رستخیز را بمنزلهٔ بهاری میداند، بهار روئیدن

۱ـ این‌سخن، درمجموعهٔ ورام، ص۱۸۳ س۱۲، ازحضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌واله نقل شده است.

اعمال ، آیا زمستانی که سپری میشود و نوروز می آید ، جهان ما منقضی میگردد ؟ نه، بلکه جهان مردهٔ زمستانی، حیوة تازهٔ بهاری میگیرد!.

این کتاب ، گفتگوهای شیرین و بحث‌های دلپذیر ، در ذیل این عنوان که : اعمال آدمی امواجی ابدی در جهان وجود پخش میکند ، برشته تحریر در آورده و چنین توضیح میدهد که: اعمال نیك ، در واقع امواجی از نور ، واعمال بد هم امواجی از ظلمت میباشند .

این کتاب نخستین کتابی است که تجسم کردار وپندار ، و تحول هر کدام از نیرو ماده‌را بیکدیگر، با کتاب‌وسنت‌اثبات میکند، وبمعونت‌تأییداتی که ازدانشمندان علوم تجربی نقل میکند ، مسئله را ازبدیهیات علمیه قرار میدهد. علم وفلسفه را بـا ادبیات بهم‌میآمیزد ، وتاریخ مسئله‌را نیز ازعهد باستان تا به‌این روزگار به‌نیکوترین وجهی شامل است .

دائرهٔ بحث ، در اثنای اثبات بقا وتجسم عمل ، چنان وسعت یافته، که نگارنده قبلا تصور آنرا نمیکرد وچنین دیده شده که: اعمال آدمیان در پیرامون آنان،مانند برگها وشاخها نسبت بدرختان هستند وآنی از او جدا نمیشوند ، وبمنزلهٔ دستها وپاها وسایر جوارح میباشندولوازم لاینفك ذات آدمی بشمار میآیند، بااین فرق که:اعمال درپیرامون عامل، ساکت وثابت نمی‌مانند، بلکه علی‌الدوام در جنبش هستند یا بسوی قلب او حمله میکنند ویا ازآن میگریزند و دور میشوند.

وبالاخره ذات خود انسان وساختمان آیندهٔ او بمیدان بحث کشیده شده و تا آنجا که یارای تفهیم‌وتفهم هست‌وقدرت اثبات وبیان داریم توضیح داده‌ایم که:انسان خودش را بااعمال خود از مواد جهان میسازدوسپس همین ساختمان را باعمال نیك‌و بد مبدل میکند وهمین اعمال تجمع یافته ومرکب گردیده وبار دیگر اورا تشکیل میدهند ، یعنی : ساختمان آیندهٔ انسان از اعمال کنونی اوساخته میشود و پرداخته میگردد، باتفصیلی که در این کتاب داده شده‌است.

در این کتاب با بزرگان علمای دین وبافلاسفه و مفسرین و نیز با بعضی از دانشمندان نامی علوم تجربی درمطاوی فصول کتاب، بحثهائی دلپذیر البته بارعایت جانب ادب وادای احترام نسبت بمقام‌شامخ علما بعمل آورده‌ایم.

ناگفته پیداست که مثل این کتاب نمیتواند شیرین عبارت باشد و با اینکه در سادگی بیان‌وروانی الفاظ آن‌خیلی کوشش کرده‌ایم باز احتمال میرود که بیشترمردم عادی از استفادهٔ کامل از آن محروم بمانند. فلذا روی سخن ما دراین کتاب بسوی فضلا ومحققین خواهد بود.

این کتاب متعهد میشود که مطالب و ادلهٔ آنها را با بیانی روشن توضیح بدهد بشرط اینکه: اولا هرصفحهٔ بعدی بعداز فهم‌کامل صفحهٔ قبلی مطالعه شود وثانیاً در مطالعه و همچنین در قضاوت خصوصاً درمسائلی که در جای دیگری استماع نشده عجله نشود وثالثاً در اخذ وفهم مطالب، شخص مطالعه کننده دارای ذوق سلیم باشد. و برای اینکه سخن ازسلاست نیفتد در موارد ترجمه راه آزاد را انتخاب کردیم.

از درگاه حضرت پروردگاری خواستاریم که برلغزش های ما ننگرد و ما را باخطایای ما نگیرد.

رضائیه (اورمیه) جمعه ٥ ذیحجه ١٣٧٨ برابر ٢١ خرداد ١٣٣٨

محمد امین رضوی، سلدوزی، عفی‌عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا نبی الامة واله الائمة ولعنة الله علی اعدائهم اعداء الملة

۱- حقیقت عمل و تعریف آن

عمل درهر عرفی اصطلاحی دارد

عمل کردن عبارت است از مصرف کردن خود و تغییر دادن خویشتن، برای اینکه این تعریف اجمالی را خوب بیان کنیم لازم است مباحثی را دراین فصل ایراد نمائیم .

بایستی متوجه بود که مصطلح قرآن کریم دربارهٔ لفظ عمل همان متفاهم عرفی از آن لفظ است. یعنی معنای لفظ عمل در کتاب الهی همان معنائی است که مردم از آن لفظ میفهمند. وهمچنین مرادفات تقریبی لفظ عمل مانند کلمات: فعل، سعی، کسب، اکتساب، ارتکاب، اجتراح. این کلمه‌ها وامثال آنها در قرآن کریم در مفاهیم عرفیهٔ آنها استعمال شده است. ولی قرآن دائرهٔ صدق عمل را قدری دامنه‌دارتر گرفته‌است اندیشه‌ها و اراده ها و اعتقادات در اصطلاح قرآن عمل هستند ، ولی مردم آنها را عمل نمیدانند .

عمل در هر عرفی اصطلاح مخصوصی دارد و نباید اصطلاحات فنون مختلف را بیکدیگر خلط کرد. منطق وعلوم بلاغت ونحو وصرف وفیزیك وغیر آنها هر کدام فعل مخصوصی دارند ، که اگر از جهتی باکار عرفی و عمل قرآنی متوافق باشند از جهت دیگری تخالف‌داشته وتمایز پیدامیکنند. ماهیچکدام ازاین مصطلحات‌خصوصی را نمیتوانیم دربحث‌ها وتحقیقات عمومی‌خود دربارهٔ عمل انسان ودر مورد استفاده از حدیث وقرآن دستاویز قرار بدهیم اگرچه از آنها هم استفاده‌های‌شایان‌میکنیم.

اسباب و ابزار عمل

آدمی دو گونه اسباب کار دارد: اول اسبابی که با آنها ازدنیای خارج ازخود اطلاع مییابد دوم ابزاری که با آنها دردنیای خارج ازخود مداخله کرده وتصرف مینماید.

قسم نخست بحکم استقراء پنج است[۱] وبیشتر پیدا نشده یعنی اگر کسی بخواهد ازدنیا اطلاع پیدا کند وخبری ازآن بدست آرد جزحواس خمسه وسیلهٔ دیگری ندارد وعلوم انسان از همین پنج درب باندرون ذات وی راه می‌یابد. گفته‌اند: من فقد حسّاً فقد فقد علماً هر کس حسی را فاقد شود علمی را فاقد شده.

کتاب مبانی فلسفه[۲] پنج بودن حواس را نمی‌پسندد و پنج حس دیگر را (با اینکه هیچکدام ازآنها وسیلهٔ اطلاع یافتن نیستند) برحواس خمسه میافزاید. حقیقت اینست که حواس خیلی زیادتر از پنج هستند ولی وسیلهٔ کسب اطلاع، بیشتر از پنج حسی که حکمای ملل مختلف از ایام باستان شمرده‌اند نیست و سایر احساسات و خواص انسان که برای سلامت و قوام وی لزوم دارد شاید از ده بلکه از ده ها هم زیادتر باشد.

قسمت دوم اسباب وابزاری است که استعمال آنها پس از استعمال اسباب قسمت نخست میسر میشود. یعنی انسان قبلا بوسیلهٔ حواس پنجگانه از موجودات پیرامون خود وازوضع و کمّ و کیف آنها خبردار میشود وسپس با آلات قسمت دوم درآنها مداخله میکند وتصرف مینماید وتأثیر میکند وتغییر میدهد.

دربارهٔ این آلات شمارشی نه از حکمای باستان و نه از فلاسفهٔ متأخرین جز

۱ــ وجه اینکه قدما احساس گرما وسرما واحساس نرمی وزبری و احساس ثقل وخفت را بااینکه سه گونه احساس هستند حس واحدی شمرده وبنام لامسه خوانده‌اند معلوم نیست. وظاهراً احساس سبکی وسنگینی باعضلات و احساس نرمی وزبری با پوست و احساس گرمی و سردی هم باغالب قسمت‌های بدن انجام مییابد.

۲ــ در ص ۲۸ .

سخنانی که درزیر می آوریم نرسیده .

از سقراط نقل کرده‌اند[۱] که میگفته : اقتن الاثناعشر نگهدار دوازده را. در دائرة المعارف این‌دوازده‌را بدوازده عضو که خیر وشر باآنها میتوان انجام دادتفسیر کرده‌و گفته‌آنها دوچشم،دو گوش، دوسوراخ بینی،زبان، دو دست ودوپا وفرج است.

ابوریحان بیرونی هم از «باسدیو» هندی نقل کرده[۲] که به «ارجن» هندی میگفته : اگر خواهان خیر محض هستی درهای نه‌گانهٔ بدن خودرا مواظب باش وآنچه‌را که درآن داخل یاخارج میشود بدان وقلبت‌را ازپراکندگی افکارش حفظ کن. وحکیم نظامی گنجوی همچنین میسراید[۳]:

تن بشکن نه درئی گو مباش　　زر بفکن‌شش‌سرئی گو مباش

واقع اینست که اعضای تصرف‌انسانی‌خیلی‌بیشتر ازنه‌ودوازده است برای‌اینکه‌اوخوب میتواند بانقاط مختلف‌بدن‌خودوبا گوشه‌های چشم واشارتهای ابرو وبالب‌ها ودندانها کارهای زیادی بجاآورد ودرجهان،خیروشر انجام بدهد. ومراد کسانی که این‌قسمت اعضا را نه ویا دوازده شمرده‌اند حصرتام نبوده وخواسته‌اند جوارح مهم‌کار را که در نظر عموم مردم،آلات‌کار محسوب میشوند گوشزد نمایند.

ما درعوض شمردن یکایك اعضاءِ کار بطور کلی میگوئیم : اعضای‌عمل،اجزائی از بدن هستند که باارادهٔ قلب درموجودات‌جهان، تأثیر میکنند وبآنهاتغییر میدهند. وچون هیچ عضوی بدون خواست دل نمیتواند عملی‌اختیاری‌انجام‌دهد پس با‌نام‌بردن از آن،ازاعضای عامله بطور مجمل نام برده‌ایم . ما این رویهٔ سهل و جامع را از قول خداوند متعال[۴]: یؤاخذکم بماکسبت قلوبکم‌شمارا باآنچه دلتان کسب کرده‌مؤاخذه میکند،یادگرفته‌ایم.

۱ــ دائرة‌المعارف فرید وجدی ج ۵ ص ۱۸۳ .

۲ ــ ترجمهٔ تحقیق ماللهند ص ۵۷.

۳ــ خمسه‌نظامی ، قسمت مخزن الاسرار ص۴۵ س۱۶

۴ــ بقره ۲=۲۲۵

دل هم کار میکند

مردم برای قلب کاری، نمیشناسند وعموماً اعمال قلب‌را احوال او میدانند . کسی نمیگوید شادی کار خوبی است و همه میگویند : غم حالی بد وتکبر صفتی ناپسند است . ولی قرآن کریم علاوه‌براینکه قلب‌را عضوی کارگرمیداند اورا فرمانده سراسر اعضاء عامله هم میشمارد . وتصریح میکندکه ، هرچه در دل آدمی نهان است از اعتقاد های نیك ویا بد واراده هـای پسندیده ویا ناپسند مانند اعمال دیگر او حساب وبازخواست دارد، ثواب ویا عقاب دارد . رجوع شود بآیه‌ایکه درفوق نقل شد وبآیات دیگری که ذیلا نقل میشود:

ان تبدوا مافی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به‌الله[۱] وفرموده : وان ربك لیعلم ماتکن صدورهم ومایعلنون[۲] وفرموده : ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم[۳] وفرموده : وحصل مافی الصدور[٤] . وباخبار ذیل نیز توجه شود :

از حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه وآله روایـت شده[٥] : ان هذه القلوب لتصدی کمـا یصدی الحدید وان جلائها قرائة القرآن ، و ایضاً[٦] : لاترض بقبیح تکن کفاعله ، وایضاً[۷] مامن عمل احب الی الله تعالی و الی رسوله من الایمان بالله والرفق بعباده وما

۱- بقره ۲-۲۸٤ اگرآنچه راکه در دلتان نهان‌است آشکارکنید ویا پنهانش‌سازید خداوند شمارا باآن محاسبه میکند

۲- نمل ۲۷-۷٤ وپروردگارت خوب میداند آنچه‌راکه سینه‌هایشان پوشیده‌میدارد وآنچه راکه آشکار میکنند

۳- نور ۲٤-۱۹ کسانیکه دوست میدارند زشتکاری درمیان مؤمنین شایع باشدمسلماً برای‌آنان عذاب دردناکی هست

٤- عادیات ۱۰۰-۱۰ وآنچه‌که درسینه‌ها هست تحصیل گردیدند

٥- ارشادالقلوب ص ۱۰۱ این دلها زنك میزند چنانکه آهن زنك میزند و صاف کردن‌آنها خواندن قرآن است

٦- همانجا ص٩٤ بهیچ زشتی خوشنود مباش وگرنه مانندکنندهٔ آن میشوی

۷- سفینةالبحار ج۱ ص۵۳۲ هیچ عملی‌محبوبتر بخداوند متعال وبه‌پیغمبرش‌ازایمان بخدا وملایمت بابندگان اونیست وهیچ عملی مبغوض‌تر بخداوند متعال ازشرك‌آوردن بخداوند متعال وسختگیری بربندگانش نیست

من‌عمل ابغض الی‌الله تعالی من‌الاشراك بالله تعالی والعنف علی عباده ، وایضاً[۱]: حب علی‌بن‌ابیطالب یأکل‌السیئات کما تأکل النارالحطب ، واز حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم روایت شده[۲] : ایها الناس انما یجمع الناس الرضا والسخط وانما عقرناقه ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا ، و از حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام هم روایت شده که در دعا بیان‌داشته[۳] : انی و ان لم اقدم ما قدموه من الصالحات فقد قدمت توحیدك .

از آیات واخبار فوق چنین نتیجه میگیریم که : دل هم‌کار میکند. واز اعمال قلب است : خشنودی بعمل نیك ، پسند کردن عمل بد ، ایمان آوردن بخدا ، ایمان آوردن برسول خدا ، شریك گرفتن بخدا ، دوست داشتن امام ، ملایمت با بندگان خدا ، سخت‌گیری با آنان. ولی مردم این اعمال را حالات قلب می‌شمارند. واین همان است که در بحث اول گفتیم : قرآن وحدیث درعین اینکه مفهوم عمل را همان متفاهم عرفی گرفته ، در بارهٔ صدق‌آن ، دائره را وسیعتر دانسته ومصادیق عمل را زیادتر شمرده‌است .

این انتظام عالی که در میان اعضای انسان درهنگام عمل برقرار است ، واین یاری وهمکاری که در میان اعضاء عامله مشهود است (می‌بینیم که مغز دربارهٔ نیك و بد چیزی میاندیشد ، چشم برآن نگاه میکند ، پا بسوی‌آن میرود ، دست هم‌آنرا

۱ـ شرح نهج البلاغه فیض‌الاسلام ص ٤٦٢ ، مناقب ابن‌شهرآشوب ج۳ ص۱۹۸س۲۲ ولی درجای السیئات نوشته الذنوب ، دوست داشتن علی پسرابوطالب گناهان را میخوردآنطور که آتش هیزم را میخورد

۲ـ نهج‌البلاغه ج۲ ص۲۰۷ ، ای مردم همانا خشنودی وخشم مردمان را باهم جمع میکند ، ناقهٔ ثمود را فقط یکمرد پی‌کرد . و وقتی که آنان عموماً خشنود شدند خداوند هم آنان را عموماً معذب کرد

۳ـ صحیفهٔ سجادیه علیه‌السلام دعای ٤٧ص۲٦۱ ، من‌اگرچه پیش‌داشت نکردم آنچه راکه‌آنان پیش داشتند ازاعمال صالحه ، ولی یکتادانستن تورا تقدیم داشته‌ام .

برمیدارد ، وهر عضو دیگر هم یاری مخصوص بخود را انجام میدهد) ما را باین حقیقت میرساند که: همهٔ اعضاء بدن تابع یك مرکزهستند بطوری که قدرت بر تخلف از آن ندارند واین فرمانده چنانکه بحث خواهیم نمود دل است، قلب انسان است. پس، از این تجربه هم این نتیجه را میگیریم که: دل کارمیکند وکار او اراده کردن و فرمان باعضای بدن دادن وآنهارا بکار واداشتن است.

کار شما آنست که دل شما بآن فرمان دهد

عمل انسان آنست که دل او آنرا اراده نماید واعضاء او را در راه انجام دادن آن بحرکت درآورد. توضیح اینست که: اگر بادست شما بدون میل و ارادهٔ شما کسی را زدند دراینصورت شما کاری نکرده‌اید اگرچه بادست شما کاری انجام یافته است. و اگر با اراده و فرمان شما افتاده‌ایرا بلند کردند کاری ازشما صدور یافت ، اگرچه دست شما حرکتی نکرد.

درصورتی که شما غافل باشید ویا مجبور شوید هرتغییر و تصرفی با هرعضوی ازاعضاء شما درجهان وقوع بیابد البته بحکم وجدان وشرع کارشما محسوب نخواهد شد برای اینکه مراد دل شما نبوده. بنابراین گوش دادن ، لمس کردن ، چشیدن، نفس کشیدن ، حتی باز کردن چشم وبستن آن و امثال و نظایر اینها اگرچه در نظر ظاهری حقیر و ناچیز دیده شوند کارهای شما محسوب میشونـد ، ولی دیدن از راه تصادف وتماس یافتن چیزی با بدن وامثال آنهـا بطوریکه مقدمات آنها دراختیار شما نباشد، کارهای شما نیستند.

درخبر است که رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود[1]: ان الله لاینظر الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم ، وایضاً[2] : انما الاعمال بالنیات و انما لکل امری مانوی ، و از

۱ــ ترجمهٔ اسرار الصلوة ص۲٤ و ۳۹ ، شرح نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۱۰۸۸ با زیادتی که نقل نکردیم ، خداوند بصورتهای شما نگاه نمیکند ولی بدلهای شما نگاه میکند

۲ــ وسائل الشیعه ج۱ ص۸ س۲٦ هماناکردارها بانیتهای قلبی است وبرای هرمردی همان هست که در دل میپرورانید

حضرت امیرالمومنین علیه السلام هم روایت شده که میفرموده: وبمافی الصدور تجازی العباد[1]،
وازحضرت صادق علیه السلام هم روایت‌شده[2]: الاوان النیة هی العمل.

عجیب است که فیلسوف کبیر محقق طوسی خواجه نصیرالدین رحمه‌الله تعالی،
نیت‌را نه علم میدانسته ونه‌عمل بلکه آنرا درمیان آندو، واسطه محسوب میداشته‌است[3]،
با اینکه علم چیزی جزعمل قلب نیست وبنا براین، اگر نیت علم هم باشد باز عمل
است عمل قلب است. وحق اینست که نیت هم علم است وهم عمل است زیرا که هر علم
عمل است عمل قلب است.

فرمانده کشور تن دل گوشتی است

دلی که کارمیکند واعضای بدن‌را بکار وامیدارد وفرماندهی
کشور تن بعهدهٔ او است همان دل است که از گوشت است
همان دل است که در صندوق سینه جای دارد همانطور که مغز وچشم و زبان و دست
وسائلی مادی برای کار کردن هستند، کار مغز اندیشیدن و کار زبان چشیدن و سخن
گفتن وکار دست برداشتن و گذاشتن است وهریکی ازاین آلات‌مادی عملی‌مادی انجام
میدهد، دل‌هم ماده‌است وکار آن فهمیدن واراده کردن وبسایر اعضا امردادن است.

مدعای ما ازکریمهٔ مبارکهٔ[4]: وحصل ما فی الصدور وخبرشریف[5]: و بما فی
الصدور تجازی العباد، آشکارا فهمیده میشود. وایضاً از کریمهٔ[6]: تعمی القلوب التی
فی الصدور.

با وجودآیات و اخبار زیاد ازهمین نمونه که نقل شد، جائی برای چون و

۱ـ نهج‌البلاغه ج۱ ص۱۲۲ س۱، بندگان با آنچه در سینه‌های خود دارند پاداش
می یابند

۲ـ سفینةالبحار ج۲ ص۶۲۸ س۲۰ بدانید که حتماً نیت همان عمل است

۳ـ سفینةالبحار ماده نوی

۴ـ عادیات ۱۰۰ـ۱۰ وآنچه که درسینه‌ها هست تحصیل گردیدند

۵ـ نهج‌البلاغه ج۱ ص۱۲۲ س۱ وبا آنچه درسینه‌ها هست بندگان پاداش میيابند

۶ـ حج ۲۲ـ۴۶ دلهائی که درسینه‌ها جای دارد نابینا میشود

چرا و مجالی برای احتمال دل معنوی وقلب روحانی باقی نمی‌ماند ، زیرا که مسلم است : دلی که درسینه هست مادی است واز گوشت وخون ورگ وامثال آنها آفریده شده است .

ازامیرالمومنین علیه السلام نقل‌شده[1]: لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعة هی‌اعجب‌مافیه وذلك‌القلب وله مواد من‌الحکمة واضداد من‌خلافها تاآخر. نیاط بروزن کتاب رگی است که دل انسان ازآن‌آویزان است[2]. وبضعة بروزن فلسة بمعنی گوشت‌پاره‌است[3]. این کلام شریف صریح دراینست که : منبع ومخزن حکمت وهمچنین جایگاه‌اضداد حکمت، همان دل است که یکپارچه گوشت است، همان دل است که از رگی مادی آویزان است . این کلام شریف علاوه براینکه مادی بودن دل را میفهماند ، مادی بودن حکمت و ضدآنرا نیز بما درس میدهد .

مادیون چه میگویند ؟

قرآن کریم، یگانه کتاب سالم ودست نخوردهٔ آفرینندهٔ‌جهان، تصریحاً میفرماید که عضو عاقلهٔ انسان قلب اوست چنانکه‌در این آیه[4]: افلم یسیروا فی‌الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها ، و در این آیه[5]: لهم قلوب لایفقهون بها . بلی عضو فهمنده دل‌است.

ولی از بعضی از فلاسفه مادی چنین نقل شده که عضو تعقل وفهم، مغزاست . مبانی فلسفه[6] مینویسد : حکمای مادی مذهب مغز وسلسلهٔ اعصاب را علت نفسانیات

۱ـ نهج‌البلاغه ج ۳ ص ۱۷۵ س ٤ حکمت ۱۰۸ ، از رك این انسان پارچه‌گوشتی آویزان است که شگرف‌ترین وعجیب‌ترین اعضای اوست، وآن،دل‌اوست. وبرای این‌دل‌موادی ازحکمت هست، واضدادی‌هم ازخلاف حکمت هست

۲ـ شرح شیخ‌محمد عبده بر نهج‌البلاغه، پاورقی ص۱۷۵ ج۳

۳ـ اقرب‌الموارد

٤ـ حج ۲۲ـ٤٦ آیا در زمین گردش نکردند تا برایشان قلب‌هائی باشدکه با آنها تعقل کنند

۵ـ اعراف ۷ـ۱۷۹ برایشان قلبهائی‌هست‌که باآنها نمی‌فهمند

٦ـ ص ٤۵۸

ذکر کرده‌اند. آقای ایرانشهر پس‌ازآنکه اقوال مادیین را دراین مسئله مفصلا نقل میکند چنین میگوید[1]: علمای مادی امروزی غرب مرکزحالات و صفات و قوی را فقط مغزمیدانند وهرگز رابطهٔ درمیان اینها وقلب نمی‌شناسند.

مبانی فلسفه درنقد این‌مذهب نوشته[2]: مغزبسیاری ازبیماران روحی‌را بدقت ملاحظه کرده وهیچگونه جراحتی درآن ندیده‌اند. ونیزمعلوم گردیده که جراحت بعضی از قسمت‌های مغز که سبب پاره‌ای اختلالات روانی مانند فراموشی و لالی و جزآن فرض شده علت آنها نبوده است. و آقای ایرانشهر هم در رد این مسلك چنین نوشته[3]: بطلان این فکر که مغزما یگانه مرکزشعور وادراك وتفکر واحساس میباشد ازطرف طبیب معروف آلمانی «کارل‌لودویك شلایخ» وطبیب‌های دیگربکلی درزمان جنك عمومی اثبات شده ، زیرا پس‌ازاینکه قسمتی از مغز را مجبورببریدن و دورانداختن شدند ، دیدند که نه عقل وشعور و نه حسیات ناخوش‌ها دچارسکته نگردید. وازکتاب «چلیپائیان گل‌سرخ جدید» تألیف «سوریا» نقل کرده[3]: که در یکی ازفامیلهای آشنا یکی‌ازمردها سالیان دراز دچار اختلال مغزبوده ودرمریضخانه دولتی که مخصوص اینگونه ناخوشیهاست میخوابید چندروزپیش ازمردنش بناگهان حالت طبیعی خود را پیدا کرده شروع بحرف زدن وفکرنمودن کرد اقربای خود را پیش‌خود خواند وباکمال تعقل وآرامی با ایشان حرف‌زد ، پس‌ازاینکه اقربای او با تعجب وامید زیاد ازپیش مریض بیرون میرفتند طبیب مریضخانه بایشان گفت که مریض تا چند روز دیگر میمیرد. وهمین‌طور هم شد. لکن برادرمریض خواهش کرد که مغز مرده را تشریح کنند وبطور استثنا مغزرا بازکرده دیدند که از مغز اصلا چیزی باقی نمانده وبلکه‌کاملا فاسدوضایع شده بوده .

۱ـ نقل باختصار از «اصول‌اساسی روانشناسی» ص۳۱۲

۲ـ ص ۴۵۸

۳ـ اصول‌اساسی روانشناسی ص۳۲۰ و ۳۲۱

این است مجملی از آراء مادیون ، ومختصری از نقض و ابرام دربارهٔ سخنان ایشان .

ولی ظاهراً کلمات وعقیدهٔ مادیون را نمی‌توان باطل محض گرفت ومغز را که یکی از اعضاء بدن است بیکار پنداشت . چنانکه نمیتوان قلب را فقط تلمبهٔ خون تصور کرد .

چنین حدس زده میشود که اندیشه کردن وفکر نمودن کارمغزاست ، واین قلب است که مغزرا امر بتفکرمیکند، چنانکه دیدن کارچشم است ولی قلب اورا امربدیدن میکند ، وچنانکه برداشتن و گذاشتن کار دست است وقلب آنرا امربرداشتن و گذاشتن میکند مثلا درصورتی که انسانی بخواهد برای خوردن چیزی آماده شود وآنرا بخورد، قبلا قلب اوبچشم دستور میدهد که آنرا خوب تماشا کند، ودر همانحال بمغزهم فرمان میدهد تا دربارهٔ خوردن آن خوب بیاندیشد، ودست را هم مأمورمیکند تا آنرا بردارد ودرمقابل چشمها نگاهدارد وپائین وبالا وچپ و راست آن چیزرا خوب بچشم نشان دهد. وغیرازاینها ازکارهای بسیارزیاد که دراقدام بخوردن یك چیز ضروری است . وبعدازاینهمه مقدمات بازتشخیص دهنده ونیروی عاقله‌ای که خوردن و یا عدم آنرا صلاح خواهد دانست درعاقبت امر قلب است. والبته کارمغز زیادتر از هرعضو دیگر میباشد، بجهت اینکه این مغزاست که دردیدنیها وشنیدنیها ودرسایرمحسوسات میاندیشد ودر روی آنها کار میکند تا دیدن وشنیدن وهراحساس دیگر با نظم کامل انجام میابد، ودرهر آن نتیجهٔ کار خودرا بقلب میرساند تا تصمیم بگیرد واراده‌ای نماید.

دلیل ما برصحت این فرضیه اینست که :

اولا ، انتظام کاملی که درمیان اعضای مختلف بدن انسان برقراراست ، مانع از اینست که بتوانیم یك عضو ، مثلا مغزرا بیکار تصور نمائیم . بلکه مسلماً و بدون شك هر کدام ازاعضاء بدن کارمخصوصی دارد ، وبطوری که بیان شد جمیع آنها در تحت امر یك فرمانده میباشند .

ثانیاً ، درقرآن کریم ، عقل وفهم را ازکفار سلب، وتفکررا برایشان اثبات فرموده است. دریك مورد دربارهٔ کافران فرموده[1] : هم لایعقلون ، ودرمورد دیگری هم دربارهٔ کافری فرموده[2]: انه فکر وقدر . ازایندو کریمه بدست میآید که تعقل و فهمیدن در نظر قرآن کریم غیر از اندیشیدن و فکر کردن است ، پس حتماً عضو فهمنده بایستی غیرازعضو اندیشنده باشد .

ثالثاً ، ما خودمان بالوجدان این حقیقت را خوب درك میکنیم که : دانستن نتیجهٔ فکر کردن است چنانکه میدانیم که : شناختن نتیجهٔ نگاه کردن است . بنا براین میگوئیم : همانطور که دیدن کار چشم است و شناختن کار عضو دیگری غیراز چشم است ، فکر کردن هم کار مغزاست وفهمیدن کارعضو دیگری غیراز مغز است . وعضو شناسنده وفهمنده قلب است.

رابعاً ، همه میدانیم که : در جهان عقل بد وجود ندارد ، عقل و فهم همیشه خوب هستند . ولی فکر خوب وپسندیده واندیشهٔ بد وناپسند هردو درجهان هستند. ازاینجا نیز میتوان پیبرد براینکه : عضو تعقل بایستی غیرازعضواندیشنده باشد.

چرا مغز همیشه نمیاندیشد ؟ و چرا گاهی دستور اندیشه کردن را دریافت میکند ولی قدرت برآن پیدا نمیکند ؟ اگر دریافتن پاسخ بایندو پرسش اندکی دقت شود بدست میآید که : مغز در اندیشه کردن نظیر دست است در برداشتن و گذاشتن. دست هم همیشه کار نمیکند ، وگاهی دستور کار کردن را دریافت میکند ولی از انجام دادنآن ناتوان میماند . بدست میآید که مغز ودست و سراسر اعضاء کار ،تابع یك فرمانده هستند، تابع قلب میباشند ، واین قلب خواهش بیپایان دارد وخستگی ندارد .

کار کردن مغز در تحت فرمان قلب اندیشیدن وتدبر است ، وکار کردن آن

۱ــ بقره ۲ــ۱۷۱ آنان نمیفهمند

۲ــ مدثر ۷۴ــ۱۸ واقع اینست که او اندیشید وسنجید .

خودسرانه‌رؤیا ویاخیال است ، و لذا نامنظم است . چنانکه کار کردن دست با ارادهٔ قلب،منظم وعقلائی وسودمند است ، وکار کردن آن بدون دستورقلب نامنظم وغیرنافع و گاهی‌جنون‌آمیز وبلکه زیان‌آور است ، مانند کسی که بیخبرانه ، درخواب یا در بیداری ، دستش را حرکت میدهد وظرف را میاندازد ومیشکند .

اعضاء،درکارکردن نیرومصرف میکنند بکار بردن هرعضو ازاعضای بدن ، مستلزم صرف نیروی‌بدن است ، اعم از اینکه از اعضای کسب خبر باشد (از حواس پنجگانه بنا باصطلاح مشهور) ، ویا ازاعضای دخل و تصرف (مانند هرجزئی از بدن که با آن تغییری درجهان ودرموجودات آن توان داد . مانند دستها وپاها ودهان وغیراینها) .

دلیل ما بر ادعای فوق اینست که : افراط درکار کردن وعضوی را بیشتر از اندازه استعمال نمودن،خستگی میآورد وبدیهی است که خستگی وفرسودگی تن ویا عضوی ازآن، نشانهٔ تمام‌شدن‌قوی ونیروهای آنست . آری حقیقت خسته‌شدن همین است وبجزاین معنای دیگری ندارد . پس چنین بدست میآید که : چون افراط در کار سبب میشود که تمام نیروی بدن مصرف شود ، پس کار باندازه کردن هم سبب‌میشود که‌نیروی بدن باندازه خرج شود.یعنی:کار کم و کوچك سبب میشود که‌نیروی کم و کوچك خرج شود ، چنانکه کار زیاد وبزرك هم سبب میشود که نیروی زیاد وبزرك خرج شود، برای‌اینکه کار زیاد مجموعه‌ای ازکارهای کوچك است ، واگر کار کمتر نیروی کمتری‌را مصرف نکند مسلماً کار بیشترهم نیروی بیشتری‌را مصرف‌نمیکند.

اگرکار کردن موجب مصرف شدن نیروی بدن نبود ، یقیناً کسی درجهان یافت نمیشد که ازدرد ورنج‌خستگی‌بنالد. ولی‌واقع کاملا برعکس است. نویسندگان ازخستگی چشم وکارگران ازخستگی بازوان وپاها و کمر وکارفرمایان از خستگی گلو وحلقوم ودانشمندان ازفرسودگی مغز پیوسته ترسان بوده‌اند والی‌الابدهم چنین خواهند بود . وهر کدام ازآنان و غیر آنان خواه نا خواه مقداری از کار خود را

میکاهند تا بدرد خستگی گرفتار نیایند .

نتیجه اینست که : کار کردن، توأم با مصرف کردن نیرواست ، واینکه : کار زیاد نیروی زیادوکار کم هم نیروی کم را لازم دارد . وخلاصه صدور هرعمل از هر عامل مستلزم خروج نیروئی ازبدن اواست که باید کماً وبلکه کیفاً هم باعمل صادرشده متناسب باشد .

بهمزدن چشم ومژگان و کوچکترین اندیشه ومختصر ترین سخن و کوتاهترین نگاه هم نیرو مصرف میکنند .

انسان نمیتواند بیکار بماند

آدمی پیوسته ولاینقطع ازبدن خود نیرو بیرون میریزد ، و حتی یك آن هم نمیتواند ازخرج کردن قوای خویش آسوده باشد. و جهت اینستکه : انسان مادام که زنده است نفس میکشد واین خودکاری نسبة مهم است ، مغزاو هیچگاه آرام نمیگیرد یا درتحت فرمان قلب در فکر فرومیرود و گاه هم دستخوش خیالات و رؤیاهای شیرین و یا تلخ میگردد ، و واضح است که هیچکدام ازاین کارها بدون مصرف شدن نیرو میسر نمیگردد . نشستن و برخاستن وسخن گفتن ودستها وپاها وانگشتان را حرکت دادن و نگاه کردن و گوش دادن و هزاران مانند اینها همه کار هستند وتوأم با صرف نیرو میباشند وکلیة خسته کننده‌اند وبرروی هم جمع گشته وبالاخره انسان را خسته وفرسوده میکنند .

وحتی ولگردان و کسانی هم که درنظرما بیکارند مغلوب خواب قرارمیگیرند وباستراحت نیاز پیدا میکنند .

نتیجه این است: انسان هیچوقت بیکار نیست و ریزش نیرو ازبدن وی دائمی بوده ووقفه ناپذیر است .

اعمال بیرونی واندرونی انسان از یك طرف و اعمال اندرونی و غیرارادی او ازطرف دیگر دست بدست داده وصدورکار را از وی دائمی‌تر و ریزش نیرو را ازوی شدیدتر میگردانند. جهاز هاضمه وجهازتنفس وجهاز پخش و جمع خون کار گرانی

هستند که ایست ندارند واعمالی‌دارند که تعطیل برنمی‌دارند.

اجزائی ازبدن برگشته ونیروی کار میشوند

نیروهائیکه با کارکردن از بدن عامل بیرون می‌آیند مسلماً پیش‌ازشروع بکار در بدن وی موجود می‌باشند وگرنه لازم می‌آید که درحین ارادهٔ کار آناً بطرز خلق‌الساعه دربیرون بدن آفریده شده و بداخل آن تزریق شوند. واثبات این‌دعوی بغایت متعسر بلکه‌متعذراست. وحق‌اینست که: بدن انسان پیش ازشروع بکار آماده بکاراست، یعنی: نیروی انجام دادن‌کار را در خود وباخود دارد وعامل درحین عمل قوه‌ای ازخارج کسب نمیکند. واین نیروی ذخیره را ازخارج دربدن خود درشکل خوراك و آب و هوا ونور وغیراینها از مواد جهان جذب وجمع میکند وجزء خویش میگرداند.

توضیح اینست که: انسان از موجودات جهان بطریق خوردن، نوشیدن، تنفس، نورگیری وغیراینها ازطرق جذب، مواد اخذ میکند، وآنهارا جزء بدن خودکرده وبا حیوة خود زنده میگرداند. وبعبارت دیگر: خود وذات خودرا از مواد اخذ شده ازجهان میسازد، وبدینطریق انسانی ازماده ساخته وپرداخته میگردد ولی باید توجه داشت که اگرآنچه ازمواد بربدن اضافه میشود درآن باقی بماند در اندك مدتی بدن، ببزرگی چناری بلکه تپه‌ای میشود (حساب کنید وزن و حجم خوراك وآبی را که روزانه پس ازدفع فضلات در بدن میماند وجزءآن میگردد) معلوم است همانطور که بربدن افزوده میشود همانطور هم ازآن کاسته میشود. و همانگونه که ازاجزاء جهان دربدن انسان داخل شده وزندگی نوینی میابند همان گونه هم ازآن خارج شده وخود را بدست مرگ میسپارند، و برای همین است که آدمی اعتدال مشهود خودرا ازدست‌نمیدهد. بامیزان معینی افزایش‌میابد وبااندازه معینی هم کاهش میپذیرد[1]: قدجعل‌الله لکل‌شیی قدراً.

۱ــ طلاق ۶۵ــ۳، حقیقت اینست که خداوند برای هرچیزی اندازه‌ای گذاشته است.

لازم است توجه شود که مواد جهان پس از جزء شدن در بدن در چه صورت‌از آن‌خارج میشوند، ومنظور ازاین دخول وخروج چیست.

واضح‌است که‌مواد ازبدن درشکل ماده‌خارج نمیشود و گرنه محسوس‌میشد ،و مردم‌خروج آنهارا‌مشاهده‌مینمودند.وچون‌درجهان آفرینش‌هیچ‌موجودبیشتر‌ازدوصورت ندارد یا باید ماده باشد یا نیرو، پس آنچه که از بدن خارج میشود حتماً در صورت نیرو بیرون میشود ولذاست که بچشم دیده نمیشود. واز تحقیق گذشت که خروج این نیروها درحین عمل وبا انجام دادن عمل تحقق میپذیرد. پس، بدن انسان کارخانه ایست که‌کارآن تبدیل موادجهان بنیروهای اعمال است. ویگانه شغل تن، اینست که اجزائی از جهان اخذ کرده ودر ذات خود بآنها زندگی دهد وسپس آنها را ازخود براند وبدست جلاد مرگ‌سپارد. آدمی طوری آفریده‌شده که علی‌الدوام در ساعات روز وشب،خودرا وساختمان بدن خودرا از موادجهان می‌سازدوبعداً همین اجزاء را از خود، ازساختمان تن خود درشکل نیرو خرج ومصرف میکند واز ذات خودبیرون میریزد.انسان دراین زندگی بجز این، کاردیگری ندارد.

از آنچه بیان گردید خوب معلوم میشود که منظور از داخل شدن مواد ببدن انسان وزندگی یافتن آنها بازندگی انسانی وخارج شدن آنها از بدن و مردنشان از این‌زندگی چیست. وقتی که آدمی باین زندگی قدم میگذارد فقیر وبی‌چیز است ولی هنگامی که رخت سفر از این زندگی برمی‌بندد دارائی فراوان از جنس اعمال باخود دارد. پس مقصود از دخول مواد بربدن وخروج آنها ازآن و منظور از زنده شدن مواد ذکر شده بازندگی انسانی وموت آنها از این زندگی همانا این بوده که افراد انسان اعمالی‌داشته باشند، اعمالی نیك وزیبا ویازشت‌وننگین. در قرآن کریم هست[۱]: الذی خلق‌الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا، مراد از پیدایش موت

۱ــ ملك ۶۷ـ۲ ، آنچنان خدائی‌که مرگ و زندگی را بیافرید تاشما را بیازماید که‌کدام یك ازشما نیکوکردارید، زیبا عملید.

وحیوة دراین زندگی فقط این بوده که شما بتوانید اعمال بجا بیاورید ونیکوکار از بدکار جدا شود. وشاید که قطع موت و حیوة از اضافه و تقدیم موت برحیوة در این کریمه برای اشعار بخروج اجزاء بدن ومرگ آنها درشکل نیروهای اعمال واشاره بدخول اجزاءِ نوین بربدن وزنده شدن آنها بازندگی آن بوده است، وگرنه علی الظاهر مناسب و یا لازم مینمود که بفرماید خلق حیاتکم و موتکم و یا بفرماید خلق الحیوة والموت . والله العالم.

با بیان فوق وبایاری آن روشن میگردد:

اولا ، نیروی کار پیش ازشروع بکار در بدن عامل موجود است ، نه اینکه عامل از نیروی خارجی مدد بگیرد و در حین عمل ازبیرون نیرو اخذ کند. ثانیاً ، نیروی کار ازمواد بدن خودعامل فراهم میشود. ثالثاً ، تبدیل مواد بدن بنیروی کار از روی اندازه ومیزان معین است ، وپیوسته درمیان عمل انجام یافته و نیروی تهیه شده برای آن، تناسب کمی و کیفی برقرار است.

سخنی که باقی است و بایستی ذکرشود اینست که نیروی عمل پیش از ارادهٔ عمل در داخل بدن در شکل نیرو نبوده و در صورت ماده میباشد، و در هنگام ارادهٔ عمل تبدیل بنیرو میشود وکار وقوع مییابد. دلیل ما براین حقیقت اینست که: نیروچیزی نیست که بتواند ساکت باشد وکار نکند، نیروآنست که قدرت آرامش نداشته باشد تاکار خودرا انجام بدهد وتمام شود ویا بانیروئی قویتر ازخود محبوس وزندانی گردد. واگر نیروی کار پیش از ارادهٔ کار در انسان درشکل نیرو تحقق بیابد قهراً بایستی که آدمی نتواند ساکت بایستدوازکار کردن ومشی نمودن برطبق نیروی مهیاخودداری نماید، ولازم می آید که خواه ناخواه خودرا تسلیم نیروی آماده بگذارد تاکارش را بآخر برساند و تمام شود. بااینکه می بینیم که هیچ انسان اینگونه نیست ، انسان چنان ساکت وآرام می نشیند که گوئیا اصلا در او قدرت برعمل نیست. و آنگاه که ارادهٔ کار میکند نیروی کار آناًوفوراً در اعضای کار وی پدیدار میگردد. واز این دقت

خوب فهمیده میشود که تولید نیروی کار وابسته است وجوداً وعدماً به ارادهٔ کار ، وارادهٔ عامل ، درواقع کلید تولید نیرو برای تحقق بخشیدن بمراد است. با مثالی مسئله را توضیح میدهیم : نیروی حرکت اتومبیل ازبنزین موجود در آن متولدمیشود ، ولی تاراننده (که لازم است دراین مثال جزء اتومبیل وقلب آن شناخته شود) ارادهٔ حرکت نکند بنزین درشکل ماده باقی میماند وآنگاه که اراده کرد بنزین را مبدل بگاز میکند.

نتیجه اینست: نیروهای اعمال، پیش از ارادهٔ اعمال، درشکل موادی درداخل بدن میباشند وازاجزاء آن بشمار میآیند؛ ودرموقع ارادهٔ عمل، همان اجزاءِ مادی بدن مبدل بنیروی عمل گردیده و بمصرف میرسند.

سراسر اجزاء بدن در تبدل بنیروی کار باهم برابرند

در بحث فوق تحقیق کردیم که اجزائی از بدن عـامل بر میگردند ونیروی کار میشوند . اکنون لازم است دراین باره بررسی نمائیم که : کدام جزءِ ازبدن انسان، صلاحیت تبدل به نیروی کاررا دارد ؟ وکدام قسمت ازتن آدمی بمحض ارادهٔ عمل برمیگردد ونیروی عمل میشود ؟: آنچه که پیش ازهرچیز برذهن تبادر میکند [خصوصاً پس از ملاحظهٔ مثال اتومبیل (دربحث فوق) که فقط بنزینش گاز نیرودار میگردد وآنرا بحرکت درمیآورد و سائر اجزاءِ آن کماکان محفوظ میمانند] اینست که جزءِ متبدل به نیرو دربدن انسان همان خون است . این تبادر ، پس از آنکه ملاحظه میشود که خون بتمامی اعضای آدمی راه دارد و همه جای بدن را میگردد ، تقویت میابد ، و این احتمال تأیید میشود که شاید عضو کارگر مقداری از خونرا که بآن میرسدمیگیرد وبه نیروی کارمبدل میکند .

دراین پیش آمد ، لازم است که اهل فن ومتخصص درمسئله حکم کند ومشکل را حل نماید ، ولی ماهم بظواهر بدن انسان نگاه میکنیم وشاید ازاین ظواهر برای حل مسئله راهی پیدا کنیم .

میگویند ، بدن انسان واجزاءِ آن هیچگاه پایدار نمیمانند و پیوسته درتغیر

وتبدل بوده ودرعوض شدن میباشند . میگویند اجزائی ازبدن جدا شده و میروند و اجزای تازه ونوینی بنام بدل مایتحلل جای آنهارا میگیرند . اگراین سخن با این کلیت که دارد صحیح باشد و مطابق واقع درآید ، دلالت براین میکند که : سراسر بدن وجمیع ذرات واجزاء آن درتبدل به‌نیروی‌اعمال یکسان بوده وباهم برابرهستند (باستثنای اجزائی که درشکل مو وناخن وعرق وچرك و پوسیدگی و غیراینها مبدل بعمل نشده ازبدن جدا میشوند) بجهت‌اینکه تبدل مواد بدن به‌نیروی اعمال یگانه بیانی است که دربارهٔ توجیه وتوضیح گفتار نقل شده میتوان بمیان‌آورد ، و اگر از این بیان صرفنظر کنیم راه‌حلی برای‌آن مسلماً نمیتوانیم پیدا کنیم .

بدن‌کارگری راکه خوب وکافی‌کار میکند و خوراك خوب و کافی نمیخورد مورد دقت قرارمیدهیم ، می‌بینیم که این‌انسان نه‌فقط رفته رفته کم‌خون‌شده و زرد رنك گشته بلکه گوشت وچربی بدنش نیز روی بکاهش گذاشته است ، وزن و حجم عمومی بدن او بطور قطع نقصان پذیرفته و بـاحتمال قوی بلکه ظن قریب بعلم استخوانها ورگها واعصاب بدن‌وی هم ازاین‌کاهش عمومی تن بی‌بهره نمانده است . ظاهر امر نشان میدهد که سراسر بدن او وجمیع اعضاء و اجزای او دراین بتحلیل رفتن وهضم شدن سهیم وشریکند .ازاین دقت هم این نتیجه‌را میگیریم که : سراسر بدن‌کارگر یاد شده وهمه ذرات واعضای تن او بتدریج مبدل به‌نیروی‌کارمیشوند .

لاغری چه معنائی‌دارد ؟ وسبب آن چیست؟ دراینجاهم کمی‌توقف کرده وبتدبر میپردازیم. لاغرشدن عبارت ازاینست که بدن انسان ، درزمینهٔ اینکه خوراك کافی نخورد ویا خوراکی‌را که میخورد نتواند هضم کند ، مبدل به‌نیروی‌کارشود . ومسلماً متوجه هستیم کـه نخوردن خوراك و هضم نکردن آن موجب لاغری نیست ، برای اینکه اگر بدن مرده‌ای‌را که خوراك نمیخورد وکاری هم نمیکند صدسال درسرمای کافی نگاه دارند چیزی ازآن‌کاسته نخواهد شد. پس یگانه‌علت لاغری همانا تبدل اجزاء بدن به‌نیروی‌کارهای کوچك ویا بزرك که خواه‌ناخواه ازانسان صادر میشوند

میباشد. ازاین تدبرهم این نتیجه را بدست میآوریم که : سراسر اجزاءِ بدن در تبدل به‌نیروی کار باهم برابر ومساوی‌یکدیگرند.

ادلهٔسه گانهٔ فوق ، این نتیجه‌را میدهند که : تبدل بنیروی کار امری مختص بخون ویا عضو دیگر نیست، وهرجزئی و هر عضوی باستثنای فضولاتی که فوقاً ذکر شدند پیوسته ولاینقطع در تبدل بعمل میباشند،وهیچ جهت دیگری برای خرج ومصرف شدن آنها دربین نیست. بلی این احتمال باقی است که: شاید جزئی از بدن انسان در تبدل به‌نیروی کارسهم وافری داشته باشد ، و مثلاخون درامر عمل کردن یاری‌بیشتری بآدمی برساند ، واعضاءِ بدن در این‌باره درجات مختلف داشته باشند.

عده‌ای[1] از دانشمندان نامی ، در پاسخی که برای شبههٔ آکل وماکول بیان داشته‌اند، گفته‌اند : بعضی ازاجزاءِ بدن انسان تغیر بردار نیست و اصلاتبدل وتحول را در آنها راهی نیست ، این قسمت از اجزاءِ بدن پیوسته پایدار میمانند و ازآغاززندگی تاپایان آن آنی ازبدن جدا نمیشوند. نگارنده گوید : مابرای این ادعا دلیلی نیافته‌ایم.

از بعضی از آیات کریمه واحادیث شریفه نیز میتوانیم این حقیقت را استفاده نمائیم که: بدن انسان بطور اطلاق وبدون اختصاص بعضوی وجزئی معین ،در راه‌انجام دادن اعمال مصرف میشود. کلمهٔ اسراف ومشتقات آن دربعضی ازآیات کریمه مندرج است کـه جز «زیاده روی در خرج کردن بدن» معنای دیگری نمیرسانند ، «زیاده روی درخرج کردن مال»دراین آیات ، کاملا بیگانه دیده‌میشود ، وبا معانی آنها،هیچ نمیسازد. مثلا میفرماید[2]: یاعبادی الذین اسرفوا علی‌انفسهم لاتقنطوا من رحمة‌الله . و

۱ـ جناب خواجه نصیرالدین طوسی و آیة‌الله علامه حلی و جناب سید اسمعیل طبرسی رحمهم‌الله ازخاصه وجناب ملا علی‌قوشچی ازحضرات عامه ، این راه را رفته‌اند . رجوع شود بکتابهای کشف المراد ص۲۵۵ و ۲۵۶ وشرح تجرید قوشچی ص۴۹۵ و۴۹۶ وکفایة‌الموحدین جلد سوم ص ۱۹۴ودر این کتاب قول‌مذکور درمتن را باکثرمحققین‌ازاصحاب نسبت‌داده‌است .

۲ـ زمر ۳۹ـ۵۳، ای بندگان من که دربارهٔخویشتن زیاده روی کرده‌اید ازرحمت خدای ناامید مباشید.

میفرماید[۱]: ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب. دراین دو آیه و نظائر آنها که بدکاری، اسراف و بدکار، مسرف اطلاق شده، چه معنائی برای اسراف میتوان گفت؟ آیا میتوانیم بگوئیم تنها کسانیکه در خرج مال ازحد گذشته‌اند، دراین آیات مراد میباشند و سایر گناهکاران کنار هستند؟ یگانه معنای صحیح اینست که بگوئیم: چون خرج کردن جان و تن در کسب نیکیها در نزد خدا پسندیده است پس اسراف نیست، ولی در کسب بدیها، ناپسند و زشت است پس اسراف است و زیاده روی.

واز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده[۲]: والذی نفسی بیده ما انفق الناس من نفقة احب من قول الخیر. این خبر شریف دلالت میکند که آدمی علاوه بر اموال دنیوی دارائی دیگری را نیز داراست. و آن، جان و تن اوست، جان و تنی که در راه اعمال خرج میشود، واز هر خرجی بهتر اینست که انسان، جان و تن خودرا در گفتار نیک خرج کند.

ونقل کرده‌اند[۳]: سئل محمد بن الحنفیة رحمه الله تعالی عن اعظم الناس خطراً فقال الذی لایری الدنیا کلها عوضاً من بدنه ثم قال ان ابدانکم هذه لیست لها ثمن الا الجنة فلا تبیعوها الا بها. متن این خبر در نظر نگارنده بجای سندی بسیار صحیح میباشد و دلالت میکند که از نماینده‌ای از نمایندگان خدا شنیده شده است. و دلالت میکند براینکه: اجزاء بدن خرج میشود و در شکل اعمال، مصرف میگردد وانسان بزرگ کسی است که بدن خودرا در انجام دادن اعمال نیک که بهشت و نعمتهای آن از آنها

۳ـ غافر ۴۰ـ۲۸ مسلماً خداوند کسی را هدایت نمیکند که زیاد خرج کننده و زیاد دروغگو باشد.

۲ـ محاسن برقی ج ۱ ص ۱۵ س ۴ سوگند بآنکه جان من در دست اوست، مردمان خرجی محبوبتر از گفتار نیک خرج نکرده‌اند.

۳ـ مجموعهٔ ورام ص ۶۵ ـ از جناب محمد بن حنفیة رحمه الله تعالی پرسیدند که بزرگترین مردمان در رفعت منزلت و بلندی قدر کیست فرمود: کسی است که سراسر دنیا را برای خود عوض نداند! بعداً فرمود: واقع اینست که برای این بدنهای شما بهائی جز بهشت نیست، آنهارا بچیزی جز بهشت مفروشید.

ساخته میشود ، خرج کند، ومردمان پست کسانی هستند که‌تن خویش‌را دربجا آوردن اعمال ننگین وچرکین خرج میکنند ، بجهت اینکه اینگونه مردمان خود را خرج کرده ودوزخ را خریده‌اند، چونکه دوزخ وشکنجه‌های آن از اعمال بدو ناشایست آفریده میشود.

اعمال انسان کلیة مادی است

یکی از نتائجی که از بحثهای گذشته برمیداریم اینست که: اعمال انسان بطور کلی وبدون هیچ استثناء ،مادی‌میباشند، ودرمیان آنها حتی برای نمونه یك عمل هم غیر مادی نمیتوان یافت باین معنی که: انسان، هیچ عملی روحانی ونفسانی که از بدن او صادر نشده باشدبلکه تنها از روح ویا ازنفس‌او صدور یافته باشد ، ندارد.

دلیل ما همان حقیقت است که دربحث‌های پیش روشن گردید: اعمال انسان از بدن مادی وی صدور میبابندوبدن هم از مواد جهان ساخته‌وپرداخته میشودوچیزی که فرزند ماده ونوهٔماده باشد قهراً وطبعاً بایستی مادی بوده باشد. بسیار عجیب بنظر میرسد که‌اعمال انسان درعین اینکه از ماده‌زائیده میشوندغیر مادی محسوب گردند، وعملی روحانی ویا نفسانی شمرده شوند.

خداوند متعال‌میفرماید[1]: کلوا من‌الطیبات واعملوا صالحاً. ظاهر این کریمه چنین میرساند که : اعمال آدمی از خوراکهای مادی وی که از جهان اخذ میکند ساخته میشود.واینکه: اگر آدمی از خوردنیهای پلید وناپاك بخورد نمیتواند اعمال نیك بجا بیاورد بلکه بسوی اعمال پلید وناپاك میگراید.

روشن‌ترین دلیل‌ما که‌قابل‌فهم‌عموم‌مردم‌میباشد براینکه‌اعمال‌انسان ازبدن‌مادی وی متولد میشوند نه‌از روح ویا نفس‌وی، اینست: می‌بینیم که اعمال ، بدن را خسته وفرسوده میکنند ونیروی بدن را تمام میکنند ، ومی‌بینیم که هرعمل اینطور است‌خسته کننده است. وخسته شدن بدن چنانکه گفته‌ایم نشانهٔ خرج شدن آنست. واما روح

۱ــ مؤمنون ۲۳-۵۱ بخوریدازخوردنیهای گوارا وپاکیزه واعمال صالح بجا بیاورید.

ویا نفس در نزد کسانی که بعضی از اعمال را بآنها نسبت میدهند، مجرد وبسیط میباشند، جزء ندارند و معنی ندارد که خسته شوند و بایستی که بتوانند اعمال خود را دائماً انجام بدهند بجهت اینکه خرج شدن وکاهش یافتن در ذات چیزی که مجرد است غیر معقول است، مجردی که بسیط وبی جزء است اگر خسته شود یا چیزی از آن کاسته میشود یا نه درصورت اول لازم میآید که منعدم شود وفدای عمل خویش گردد برای اینکه چیزی ازآن کاسته شد وچیز دیگری هم درآن نبود که باقی بماند ودر صورت دوم چون خسته شدن فرقی درخسته شده پدید نیاورده پس درواقع خسته شدنی وقوع نیافته است. وبرای همین ما میگوئیم که: مجرد خسته نمیشودواعمال انسان که کلیة خسته کننده هستند از روح ویا نفس مجرد صادر نمیشوند.

اصلا صدور فعل از مجرد (با قطع نظر از اینکه خسته نشود و یا بشود) غیر معقول است، برای اینکه اگر عملی ازمجردی صدور یابد حتماً بایستی چیزی ازآن جدا گردد، وقهراً لازم میآید که خودآن مجرد فوراً بایك عمل کردن منعدم شود، بجهت اینکه یك چیز ازآن صادر میشودوچیز دیگری هم ندارد تا ذات خودرا باآن باقی بدارد وخودرا از انعدام مصون نگاهدارد.

در خبر است که امیرالمؤمنین عليه السلام بعنوان دعای شروع بغذا میفرمود[1]: اللهم انی اسئلك فی اکلی وشربی السلامة من وعکه والقوة به علی طاعتك وذکرك و شکرك فیما بقیته فی بدنی وان تشجعی بقوته علی عبادتك وان تلهمنی حسن التحرز من معصیتك.
واز امام صادق عليه السلام هم روایت شده[2]: انما بنی الجسد علی الخبز از ایندو حدیث شریف

۱ـ مکارم الاخلاق ص ۱٦٤ والمحجة البیضاء ج ۳ ص ۱۲ خداوندا ازتوخواهانم که درخوردنم وآشامیدنم ازبیماری آن سالم فرمائی، و باآن براطاعت وذکر وشکرت نیرومندم گردانی مادام که آنرا دربدن من باقی میداری، واینکه مرا بانیروی آن بر عبادتت شجاع نمائی، وبرمن الهام کنی که چگونه از نافرمانی توبپرهیزم

۲ـ کافی ج ٦ ص۲۸۷ س۱٤ والمحجة البیضاء ج ۳ ص ۱۰ س۱۸ مکارم الاخلاق ص ۱۷٦ س۱۹ ولی «انما» ندارد. همانا بدن برنان بنا گذاری شده است.

استفاده میشود که: ساختمان بدن برخوراك بنا گذاری شده است، ومأکولات ومشروبات هستند که نیروی اطاعت بخدا وذکر او وشکر باو را در بدن مهیا می‌نمایند، وخوراك همیشه دربدن نمیماند بلکه بعد ازمدتی ازآن بیرون میرود، وآدمی بانیروی خوراك برانجام دادن عبادت قوت قلب پیدا میکند وبا آن ازمعاصی پرهیز میکند.

خسته کردن عمل واقعاً نشانهٔ بسیار خوبی است براینکه آن عمل مادی است واز ذات عامل مایه گرفته وقدری ازآن کاسته است. چه‌معنائی برای خسته شدن جز تمام شدن نیروی بدن میتوان پیدا کرد؟ یقین داریم که قدرت موجود درعامل باشروع بعمل بتدریج روی بکاهش میگذارد، وهرقدر عمل بیشتر انجام بیابد قدرت عمل در عامل کمتر باقی میماند تا بجائی میرسد که دیگر هیچ توانائی در وی نمی‌ماند. آنوقت میگویند: عمل، عامل را خسته کرد.

گفتیم که خسته کردن عمل، علامت مادی بودن آنست. اینك اگر برما ایراد شود که: بدن انسان، در اندرون خود اعمال مستدام وغیر اختیاری دارد مانند اعمال جهاز هاضمه وجهاز پخش وجمع خون که انسان درظاهر ازآنها ابداً احساس خستگی نمیکند، ولی بطور یقین همهٔ آنها اعمالی مادی میباشند. در پاسخ گوئیم: اینگونه اعمال هم خسته کننده هستند ومسلماً نیروی بدن را مصرف میکنند، اگرچه آدمی از آنها احساس خستگی نمیکند. بدلیل اینکه اگر انسانی ساعات متمادی چنان ازکار کردن امتناع ورزد که حتی چشم خودرا هم بازنکند باز مغلوب خواب قرار میگیرد، وهمین خواب دلیل برخستگی خوابنده است.

تفکر هم عملی مادی است

اینکه ازروزگار باستان شهرت یافته ودرافواه عامهٔ مردم افتاده که اندیشه کردن و علم پیدا نمودن و بیقین رسیدن اعمالی روحانی هستند واز شئون روح میباشند نه بدن، هیچ دلیل منطقی ندارد وبهیچ پایهٔ دینی متکی نیست.

علاوه برآنچه که در بحث فوق یادآورشدیم که اعمال انسان کلیة مادی هستند

باز متذکر میشویم که فکر کردن وفهمیدن‌هم مادی میباشند واز ماده زائیده‌میشوند. برای اینکه درسابق اثبات کردیم[۱] که عضو تفکر مغز است وعضو فهمیدن وعالم شدن وبیقین رسیدن هم قلب است، و مغز وقلب هر دو از ماده ساخته شده‌اند. پس چگونه میتوان گفت که تفکر وتعقل عمل روح بوده باشند. چنانکه برداشتن و گذاشتن کاری مادی هستند وعضو آنها دست است تفکروتعقل هم‌کارمادی هستند وعضو آنها مغز و قلب است. و چنانکه دست گاهی شل ورعشه‌دار میشود وازبرداشتن و گذاشتن‌میماند، قلب ومغزنیز بیمار میشوند واز تفکر وتعقل‌بازمیمانند. وچنانکه انسان گرسنه وتشنه ازکارهای مادی عاجز میگردد وپس‌از آنکه‌خورد ونوشیدمیتواند بردارد و بگذارد، بیاید وبرود، عیناً همان گرسنه ازتفکر وتعقل هم‌ناتوان میگردد وازحل مشکل‌هائی که بآسانی آنها را حل میکرد اظهار ناتوانی میکند وپس از آنکه خورد ونوشید و بمقدارکافی مواد اخذکرد بازقدرت باندیشه کردن‌ومطلب فهمیدن در اوپیدا میشود. پس اندیشه کردن و فهمیدن هردو کار مادی هستند چنانکه عضو عامل آندو مغز و قلب هم دو عضو مادی هستند. و کوچکترین فرقی درمیان تفکر و تعقل ودرمیان برداشتن و گذاشتن با دست، دراین بحث ما نیست.

چه فرقی درمیان برداشتن و گذاشتن اشیاء واندیشه کردن وتعقل آنها هست که موجب شود یکی عمل‌بدن ودیگری‌عمل روح‌شمرده شود جزاینکه عضو برداشتن و گذاشتن، دست است که باچشم دیده میشود وعضو اندیشه وتعقل مغز و قلب هستند که طرزکارکردن آنها دیده نمیشود. واینکه برداشتن و گذاشتن کاری غلیظ وخشن هستند، ولی اندیشه کردن وفهمیدن لطیف وزیبا هستند. آیا دیده نشدن ولطیف شدن کاری سبب میشود که عمل روح بوده باشد نه‌بدن ؟!.

در خبر است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود[۲]: اوضع العلم ماوقف علی‌اللسان و

۱- در بحث ۶ .

۲- نهج‌البلاغه ج۳ص ۱۷۰ ، حکمت ۹۲ ، پائین‌ترین دانش‌آنست که بزبان بسته شود*

ارفعه ماظهر فی الجوارح والارکان. ازاین کلام مبارك خوب فهمیده میشود که: عمل، مظهر علم است. علم دراعمال مادی که بااعضاءِ مادی انجام میابد، ظهور پیدامیکند. علم، درشکل عمل مادی جلوه گرمیشودومیدانیم که غیر مادی نمیتواند بشکل مادی بیفتد.

کار در نظر فیزیک

مهمترین موردتفارق، درمیان فهم فیزیکی وحقیقت امردربارهٔ عمل اینست که: فیزیك، کار دل را نشناخته است ، و نیز کاررا جز تحریك چیز دیگری ندانسته است.

فیزیك انر نوشته[۱]: وقتی شما درس یاد میگیرید ویامسائل ریاضی راحل میکنید میگوئید کار میکنیم ، ولی در اصطلاح فیزیك اینها کار نیست،وکار وقتی انجام میگیرد که یك جسم دراثر نیروئی که بآن واردمیشود حرکت کند مثلاوقتی شما یك وزنه را بلندمیکنید کارا نجام میدهید.ونیز نوشته[۲]: هروقت نیروئی بجسم وارد آیدوباعث حرکت آن شود میگویند نیروکار میکندواگر نتواند جسم را بحرکت درآورد هیچکاری نکرده است.ونیز نوشته[۳]: نیرو وقتی کار انجام میدهد که نقطهٔ اثر خودرا تغییرمکان دهد. فیزیك نوین هم کار را چنین تعریف کرده[٤]: هرگاه نیروئی برجسمی واردشود وآنرا جابجا کند برحسب تعریف گوئیم که نیرو کاری انجام داده است ، بنابراین اگر نیروئی برجسمی وارد شود ونتواند آنرابحرکت درآورد کاری انجام نداده است.

از تعریفات فوق فهمیده میشود که:صورت وشکل کاردرعلم فیزیك فقط حرکت است. با اینکه در حقیقت مطلق تبدل را بایستی کار محسوب داشت اگرچه در آن حرکتی بوجود نیاید.مانند: تبدل نیروی الکتریك بحرارت[٥]. ودر اینصورت تعریف

---

*(وفقط بادهان گفته شود)، بلندترین آن آنست که در اعضای بدن وستونهای تن هویدا گردد.

۱ـ ج ۳ ص ۱۸ .

۲ـ ج ۳ ص ۱۹ .

۳ـ ج ٤ ص ۱۱٦ .

٤ـ ص ۱۳۷ .

٥ـ درتبدل الکتریك بحرارت ، حرکتی بوجود نمیآید . واما اینکه الکتریسیته ، در*

کار ، جامع افراد شده‌وشامل اعمال قلب هم‌میشود. این اولا . واماثانیاً، حقیقت کار حرکت نیست بلکه حرکت، اثرکار است که مشهود ما است . حرکت، اثروحالت دیگر وبرگشتهٔ نیروئی‌است که بشیئی متحرك وارد گردیده وآنرابحرکت‌درآورده است.حرکت، خود نیروئی است که کار انجام میدهد، وحقیقت‌کار تبدل‌است ، تبدل ماده به‌نیرو ونیرو به‌نیرو. وحقیقت کار کردن هم تبدیل‌است نه‌تحریك اگرچه بیشتر وغالب اعمال، در شکل حرکت نمودار میگردد.

انواع کار گفتیم موادی دربدن انسان بمحض ارادهٔ عمل‌برگشته وتبدل‌یافته و در شکل نیرو مصرف میشوند. اینك برای اینکه حقیقت عمل انسان راحتی الامکان جامع الاطرات بفهمیم لازم است که دراقسام مختلف نیرو وتبدل مواد بآنها نظری بکنیم تافهرستی از انواع کار انسان اگرچه بسیار مجمل هم‌باشد بدست آوریم .

درآینده انشاءالله تعالی‌بحث خواهیم کرد که تاکنون در جهان نیروهائی یافت شده ، وشاید بعد از این نیروهای دیگری نیز کشف شود. حرکت ، سکون ، گرما ، سرما ، الکتریسیتهٔ مثبت، الکتریسیتهٔ منفی، نور ، ظلمت مغناطیس، صوت ، رنگ، نیروی‌اتمی، وبالاخره تبدلات‌بسیار زیاد شیمیائی، اشکال مختلف وصورتهای گوناگون نیرو هستند.

چنین بنظر میرسد که: راه تأثیر ماده‌ای درماده‌ای فقط منحصربااین باشد که مقداری از اجراء ماده در شرائط معین ومخصوصی‌انقلاب یافته ومبدل به‌نیروی‌معین و ومخصوصی‌شده ودر مادهٔ دیگر اثر بکند، و گرنه دو ماده‌ای که بکلی از هم جدا و غیر مرتبط باشند چگونه میتوانند در یکدیگرتأثیر بکنند. بنابراین هر گونه‌تأثیری که یك جسم در جسم‌دیگری‌بکند درهر شکلی از اشکال نیروباشد بایستی‌کارنامیده شود چنانکه حرکت دادن بجسمی‌کار است، گرم ویا سرد کردن آن ونظائر اینها هم

*صورتی که‌حرکت‌بکند ، مبدل بحرارت میشود . واینکه : حرارت، سرایت‌کننده یعنی‌حرکت کننده است. هردو درست است، وبمثال مازیانی ندارند .

مسلماً تأثیر هستند و بایستی کار نامیده شوند. موجب چیست که تنها تحریك را کار بنامیم وتأثیرات زیاد دیگر را ازدائرهٔ صدق کار اخراج نمائیم؟

نتیجه اینست که: مصرف شدن هرنوع نیرو از بدن انسان، یکنوع از انواع عمل اوست. نیروی متولد از بدن، گاهی درشکل حرکت و گاهی درصورت حرارت ویا برودت ویاغیر اینها ازوی ظهور میابد وازبدن اوخرج میشود، همیشه درصورت حرکت نمیباشد. پس نباید عمل انسان را منحصر بحرکت دانست، بلکه انواع اعمال آدمی بعدد نیروهائی است که ازتن او متولد میشوند.

بنابرآنکه انسان، مجموعهٔ کوچکی از جهان بزرگ است، نیروهائی که در جهان بزرگ کشف شده ویا خواهدشد حتماً بایستی درذات انسان هم نمونه داشته باشد.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده[1]:

دوائك فيك و ما تبصر و دائك منك و لاتشعر

و تزعم انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر

وشاعری هم دراین معنی چنین سروده:

جهان انسان بود انسان جهانی وزین پاکیزه تر نبود بیانی

پس فهرست کوچك بسیار مجمل که ازانواع اعمال انسان، عجالةً برمیداریم این میشود که: عدد اعمال انسان بعدد انواع نیروهای جهان است، وما در آینده احتمال خواهیم داد که: عدد نیروهای جهان، بنا بر آنکه، مواد تراکم یافتهٔ قوی هستند، نمیتواند ازمجموع عدد نیروها وعدد عناصر عالم، کمتر باشد.

ما چه اطلاعی دربارهٔ انسان داریم که بتوانیم دربارهٔ انواع اعمال وی، بطور قطع حکمی بکنیم. ولی پس ازمطالعه درآیات کریمه واحادیث شریفه میتوانیم بگوئیم

۱- اربعین شیخ بهاء الدین عاملی ص ۱۰۱:

درمانت در تست و نمی بینی و دردت از تست و نمی فهمی

ومی پنداری که جرم کوچکی هستی ودرتوجمع وپیچیده شده جهان بزرك

که بعضی از پندارها و اندیشه‌های وی در صورت نوری از دل وی ساطع میگردد و مقداری از کینه ورزی‌ها وخصومت‌های درونی او در قیافۀ ظلمت وتیرگی عجیب در قلب او پنهان میشود. گاهی دو نفر بااینکه یکدیگر را نمی‌شناسند بهمدیگر مایل و راغب میشوند وگاهی هم دونفر بیهوده وبیجهت ازهم رم میکنند وهمدیگررا میرانند اسرار و رموزی که در نهاد آدمی گذاشته شده ، عبارة اخرای نیروهائی است که خداوند متعال در ذات او ودیعه گذاشته است.

حقیقت عمل پس از اینهمه بحث که تاکنون کردیم ، اکنون میتوانیم بحول الله تعالی وقوته دربحث وفحص ازحقیقت «عمل کردن» و«کار انجام دادن» واردشویم.

بانظرهائی که ازلحاظ ضعف وشدت تعمق متفاوت هستند ، تعریفهائی گوناگون که همۀ آنها صحیح وبرگشت همۀ آنها بیکمعنی میباشد ، میتوان درمقام بیان حقیقت عمل ایراد کرد . تعریف‌هائی که ذیلاً مینگاریم مانند تعاریف فیزیکی ، ازبیان حاق ذات عمل عاری هستند وفقط مظاهر ونتائج وعواقب اعمال را تااندازه‌ای مشروحتر مینمایانند .

آیا تاکنون برای بشر میسر شده است که بحقیقت چیزی واقعاً پی‌ببرد، و حدتام آنرا حقیقةً پیدا کند؟ بعقیده نگارنده، معرفت حقیقی‌هیچ چیزی در جهان ممکن نیست. حد هرچیز، مرکب از جنس وفصل آنست، پس بسائط چون جنس وفصل ندارند قابل تحدید نیستند. واما مرکبات، اگر جنس وفصل آنها بسیط باشند ویا بالاخره بجزء بسیط برسند باز فاقد حد خواهند بود ، اگر متسلسلاً هرجنس و فصل دارای جنس‌ها وفصلهای دیگری بوده باشند ، پس یافتن آنها برای بشر که عمر محدودی دارد غیرممکن است . پس تحدید بطور مطلق محال است. وایضاً ، وسیلۀ دانستن و شناختن ، در این زندگی ، فقط حواس پنجگانه است وراه دیگری برای پی‌بردن باشیاء برای بشر نیست ، و واضح است که با آنها فقط ظواهر و مظاهر را

میتوانیم درك کنیم. پس راهی برای درك حقائق نداریم، وذوات اشیاء (ماده باشند ویا نیرو) مطلقاً از ما مستور میباشند.

عمل کردن انسان ، اینست که : با حواس خود از جهان اطلاع بیابد ، وباسائر اعضاء خود در موجودات آن دخل و تصرف نماید . عمل انسان اینست که : قلب وی اعضای او را وادار باطاعت کند و آنها هم از آن اطاعت کنند. عمل کردن، مصرف نمودن نیروی بدن است . عمل کردن ، مصرف نمودن بدن است. عمل کردن ، تبدیل مواد بدن است به نیرو . عمل کردن تلطیف مواد بدن است . عمل صادر شده ، عصارهٔ تن است . عمل کردن، خرج ومصرف نمودن خویشتن است. عمل کردن ، تغییر وتعویض خویشتن است .عمل کردن ، ذخیره ساختن خویشتن است. عمل کردن، ساختن ساختمان کنونی بدن است . عمل کردن ، ساختن ساختمان آینده خویشتن است. عمل کردن ، تبدیل خود بلذت ویا درد آخرت است. عمل کردن ، تبدیل مواد جهانی بنعمتهای بهشتی ویا بنقمتهای دوزخی است. بعضی از جملات فوق ، در بحثهای ذیل توضیح داده میشود.

عصاره گیری از ماده

مصادیق ماده ، در لطافت وغلظت متفاوت هستند ، جامد غلیظ تر از مایع ، ومایع هم غلیظ تر از بخار است که لطیف ترین قسم ماده است، وهمین بخار هم افراد گوناگونی دارد که در لطافت باز باهم فرق فاحش دارند. اینك میگوئیم:

لطیف ترین قسم بخار، هر قدر رقیقتر هم بوده باشد، باز بلطافت و رقت نیرو نمیرسد . نیرو موجودی است که درشدت لطافت، بنهایت درجهٔ ممکن رسیده است . واگر ماده بخواهد که دارای لطافت نیرو گردد چاره‌ای جز این نیست که آمادهٔ تصعید شود وعصارهٔ آن گرفته شود ونیرو گردد، بنا براین ، نیروعصاره وچکیدهٔ ماده میباشد. پس عمل کردن که عبارت از تبدیل بدن به نیرواست ، در واقع عبارت است از: تلطیف بدن وتصعید آن وعصاره گیری از آن .

خرج کردن وعوض نمودن وذخیره ساختن خود

بنا براینکه انسان ، موجودی مادی است ، و بنابر آنچه که تا کنون شرح گردید که : هر کس باعمل کردن، اجزائی از ذات خودرا مصرف میکند ، فهمیده میشود که : عمل کردن، خرج کردن خویشتن است. ازحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله روایت شده[۱] : مثل الذی لایتم صلوته کمثل حبلی حملت حتی اذادنا نفاسها اسقطت فلاهی ذات حمل ولاذات ولد . از این حدیث عجیب فهمیده میشود که: نماز گزار، چه نمازخود راکامل بخواند ویا نا تمام، مقداری از ذات خودرا از خود بیرون میکند، و بعبارت دیگر چیزی از خود میزاید و قدری از بدن خویش را خرج میکند. پس اگر بطور کامل بخواند، مانند آبستنی است که وقت طبیعی وضع حملش رسید و بچه ای زائید که در کوچکی او را شاد میکند ودر بزرگی او را دستگیری مینماید واگر نامقبول و ناتمام بجاآورد ، مانند حامله ایست که حمل خودرا سقط کرد، نه‌دارای بچه‌ای شد و نه‌امید بچه زائیدن درباره او باقی ماند . یعنی: نماز گزار (والبته هرعمل نیك دراین باره مانند نماز است) مقداری از ذات خودرا خرج میکند ومانند حامله‌ایست که یا بچه میزاید ویا جنین میاندازد.

وبنا بر آنچه که در بحثهای سابق از تحقیق گذرانیدیم ، اجزائی ازانسان که باعمل کردن، ازبدن او بیرون میشود و از او جدا میگردد ، پیش‌از ارادهٔ عمل ، در شکل مواد بدن ، از خون و گوشت وپوست وغیر اینها بود، وپس‌از آنکه عمل صدور یافت تغییر شکل داده و یکسره عوض میشود ، ماده بود نیرو میگردد. پس انسان با هرعملی که بجا میآورد قدری ازخودرا عوض میکند ونیرو میگرداند. و هر انسان در تمام ساعات شب وروز بلاانقطاع در عوض کردن خویشتن است .

اجزائی که از انسان، در صورت نیروهای گوناگون اعمال ، خارج شده و

۱ــ مستدرك الوسائل ج ۱ آخر ص ۱۷۳ ، مثل کسی که نماز خویش را تمام‌نمیکند مثل آبستنی است که حمل خود را نگاه میدارد ، تا وقتی که زائیدنش نزدیك شد سقط میکند. نه‌حامله میماند ونه صاحب‌فرزندمیشود .

بمصرف میرسد، درخارج ازساختمان کنونی او ویا در داخل آن ، بدون اینکه عدمی بآنها راه‌بیابد (البته باآن‌شکل که درآینده انشاءالله تعالی بیان خواهد شد) الی‌الابد محفوظ ومصون میمانند. اینست معنای‌اینکه انسان با انجام دادن هرعمل قدری از خودش‌را ذخیره میسازد.

چیزی که لازم‌است بعنوان مقدمه، درفهم وقبول مطالب‌فوق، داشته‌باشیم‌اینست که:انسان، موجودی مادی‌است. ذیلاً بحثی‌بهمین‌عنوان،عقد میکنیم.

انسان ، موجودی مادی است

انسان چیست وچگونه موجودی‌است؟ مادی‌است ویا بی‌بعد ومجرد ؟. عدهٔ نسبةً زیادی از دانشمندان ، وشاید که توان گفت: همهٔ فلاسفه وعرفای‌اسلامی، انسان را موجودی نامرئی و غیرمحسوس وغیر ملموس وفاقد بعد وغیرجسم شناخته‌اند. واین‌بدن را خارج ازحقیقت‌او گرفته وبمنزلهٔ مرکب ویا کشتی و یا شهری که درآمدش اختصاص بحاکم آن دارد شناسانیده‌اند (رجوع شود بکتابهای[1]:اخلاق‌ناصری،اسفار،جامع السعادات، معراج السعاده) .

ولی قرآن کریم درهشت مورد[2] تصریح فرموده که : انسان موجودی است که‌از گل‌آفریده شده . چنانکه میفرماید[3]: خلقکم من طین،وبنا براین ، انسان در نظرقرآن موجودی مادی ومحسوس وملموس ودارای ابعاد وجسم است. و الحق مفاد آیات کریمه ، با فطرت بشرمطابق میباشد و قابل فهم وجدان است. ولی برعکس ، نظریهٔ فلاسفه وعرفای یادشده کاملا برخلاف بداهت میباشد و قبول‌آن بسیار مشکل است واگر بادقت‌نظر کنیم غیرممکن‌است.وقتی کسی انسانی‌می‌بیند،اصلاً بخاطرش خطور نمی کند که‌اینکه می‌بیند انسان‌نیست ومرکبی ویا یکنوع کشتی برای‌اوست. هیچکس نمیتواند قبول کند که درموقعیکه انسانی را می‌بیند، انسانی را نمی‌بیند و

۱ـ بترتیب به ص۱۳ ، ج۹ ص۵٤ ، ج۱ ص۷ ، ص۱۱ رجوع شود

۲ـ المعجم‌المفهرس

۳ـ انعام ٦ـ۲ شمارا ازگلی آفرید.

مرکب اورا می بیند، باخود او نمی تواند تماس بگیرد و با کشتی او مصافحه میکند. بلی انسان از گل آفریده شده است.

درخبر است[1]: ان رجلا سئل عیسی بن مریم ای الناس افضل؟ فأخذ قبضتین من تراب فقال ای هاتین افضل؟ الناس خلقوا من تراب فاکرمهم اتقاهم . بلی مردم ، همه وهمه ازخاك آفریده شده اند. ودرقرآن فرموده[2]: منها خلقنا کم وفیها نعید کم ومنها نخرجکم تارة اخری . ضمیرهای مفرده بزمین برمیگردند . و در شش[3] آیه دیگرهم تصریح شده که : انسان ، ازخاك آفریده شده چنانکه فرموده[4]: خلقکم من تراب. حق است که : انسان ازخاك ساخته شده است .

چه داعی داریم که ما انسان را غیرازانسان محسوس بشماریم، و بعداً دربحث معاد ، درفهم معاد انسان محسوس ناراحت شویم . مهم ترین علت که موجب شده که انسان را موجودی روحانی که در قفس مادی تن اسیرشده باشد خیال کنند این بوده که دیده اند : آدمی تعقل میکند اندیشه دارد. ازمعلومات بمجهولات میرسد. وچون درپیش خود مسلم گرفته اند که تعقل وتفکراز ماده صادرنمیشود ، پس روحی رافرض کرده اند که غیراز ماده بوده وازعالم بالا آمده باشد وتعقل وتفکرهم کاراو بوده باشد. قرآن کریم بطلان این تصوررا مدتهاست که بیان فرموده، ولی چون مردم سرمست بادهٔ یونان وسایر باستانیان بوده اند ، چنین تصور کرده اند که : هر کس ، انسان را موجودی مادی بداند، وتعقل را مولود ماده انگارد، سخنی برخلاف دین گفته، وقانون الهی را منکرشده است.

۱ـ مجمع البیان ج۹ ص۱۳۸ س۱۲ مردی ازعیسی بن مریم علیهما السلام پرسید : چه کسی افضل مردمان است؟ پس دومشت خاك برداشت وفرمود: کدام یك ازایندو افضل است ؟ مردم همه ازخاك آفریده شده اند ، عزیزترین آنان کسی است که پرهیزکاریش بیشتراست

۲ـ طه۲۰ـ۵۵ ازخاك آفریدیمتان ودرخاکتان برمیگردانیم وازخاك بیرونتان میآوریم

۳ـ المعجم المفهرس

۴ـ روم ۳۰ـ۲۰شما را ازخاکی آفرید.

این شما واین قرآن کریم . در قرآن کریم ، چنانکه تعقل را بخود انسان نسبت داده وبسیار فرموده[۱] : لقوم یعقلون ، بقلب گوشتی هم نسبت داده است، چنانکه فرموده[۲] : فتکون لهم قلوب یعقلون بها ، وتعقل باقلب را باشنیدن با گوش ردیف هم شمرده[۳] : اواذان یسمعون بها ، ودرذیل همین کریمه تصریح فرموده که : مراد قلبی است که درسینه جای دارد .

راستی برای بیان مادی بودن انسان ، چه بیانی واضحتر و روشن‌تر از این کریمه‌میتوان یافت[٤] : والله انبتکم من الارض نباتاً ؟ چه‌جای استبعاداست؟ ما بالوجدان می‌بینیم که انسان متعقل از زمین میروید ، وتعقل ازموجود مادی صدور می‌یابد ، و جمیع شئون زندگی و حیوة از ماده زائیده میشوند . ما با فلاسفه مادی خصومت جاهلانه نداریم تا درهر مسئله بطورحتم مخالفت آنهارا اختیار نمائیم. ما نبایددرعوض اینکه در کشف حق کوشاتر شویم ، از فهم حق باز بمانیم . اگر مادیین ، بجز بدن محسوس ، چیز دیگری درك نمیکنند ، ما باید بدن ، و روح آنرا هردو را درك کنیم ، واین موجب نمیشود که انسان را بجز اینکه می‌بینیم بگیریم، ویا روح را بجز حیاتی که از خود تن متولد میشود بیانگاریم . سخن را با کلام دو دانشمند، تمام میکنیم .

روح ، فرزند جسم است

جناب صدرالحکما ملاصدرا رحمه‌الله تعالی، درمیان پیشینیان ازفلاسفه وآیندگان آنان فردی ممتاز بوده ومانندستاره‌ای درخشان است، زیرا که گفتار ممتازش اورا درمیان سلف وخلف ممتاز گردانیده و از دیگران جدایش ساخته‌است ، بجهت اینکه : روحانیهای ملاصدرا جسمانیهای لطیف

۱- بقره ۲-١٦٤ برای مردمی که تعقل میکنند

۲- حج ۲۲-٤٦ تا برایشان دلهائی باشدکه باآنها تعقل کنند

۳- همانجا، یاگوشهائی که باآنها بشنوند

٤- نوح ۷۱-۱۷ وخداوند رویانید شمارا اززمین روییدنی

گردیده است !. ایشان ، روح و روحانی را بجز آنچه که از ماده متولد میشود ، نمیداند . روح ، درنظر وی همان جسم‌است که بر گشته و روح گردیده‌است. چنین میگوید[۱]: نفس آدمی ، آخرین صورتهای جسمانی و افضل آنهاست ، و اول معانی روحانی وادون آنهاست، زیرا که حدوث نفس ، جسمانی و بقایش روحانی است و همانا نفس، با استعداد بدن حادث میگردد وبا ملکه‌های رسوخ یافته و صورت ذاتی شده ، باقی میماند[۲]. ونیز گوید[۳]: انسان ، تدریجاً انسان میگردد ، در آغاز قوه‌ای هیولانی بود ، بعد تراب وطین وپس‌ازآن نطفه وعلقه وسپس حیوان شد ، وبالاخره حیوانی متفکر ومتصرف درامور میشود واگر توفیق یارش‌شود جوهری قدسی‌وروحی الهی میگردد . همو فرموده[۴] : آخرت خانه‌ایست که فرزندان ارواح از شکمهای مادران اشباح ، درآنجا زائیده میشوند .

و جناب استاد حاج سید محمد حسین طباطبائی فرموده[۵] : نسبت نفس‌بجسم، جسمی که بالاخره نفس ازآن حادث ومخلوق میگردد (این‌جسم، همان بدن‌است که نفس ازآن انشاءِ میشود) با وجه‌بعیدی بمنزله میوه‌ازدرخت وروشنائی ازروغن‌است.

نتیجهٔ دو بحث فوق اینست که : او ، تو ، من، یعنی: افراد انسان، هنگامی جسم بودیم واینك باز جسم هستیم ولکن جسمی که ارتقا یافته و دارای زندگی‌عالی انسانی شده است واین زندگی وروح او، ازجسم او بیرون‌آمده است . روح وجسم ، دو پدیده از یك حقیقت هستند ، چنانکه ماده و نیرو دوصورت ازیك ذات میباشند

۱ــ اسرارالایات ص ۶۱ س ۲۴

۲ــ دراین قسمت باجناب ایشان بحث‌های مفصل انشاءالله خواهیم کرد

۳ــ همانجا ص۵۸ س۱۴ نقل باختصار

۴ــ همانجا ص۴۰ س۲۷ نقل باختصار

۵ــ المیزان ج۱ ص ۳۵۷

ساختمان کنونی و آیندهٔ انسان

ساختمان کنونی انسان وبدن دنیوی وی، مایه‌اش از جهان و سرمایه‌اش خوراك و هوا و نور و غیر اینها از امثال اینهاست. واضح است که اخذ کردن این مذکورات از جهان با انجام دادن اعمالی مانند عمل تغذی وعمل تنفس تحقق میپذیرد وپس از آنکه اخذ گردید بایستی که جهازات متعددی، اعمال گوناگون دیگری انجام بدهند تا مواد اخذ شده از جهان، باشکال تازه‌ای در آیند ودر اعضای بدن انسان بجزئیت مقبول شوند. پس ساختمان کنونی انسان با دو گونه عمل، ساخته و پرداخته میگردد که قسمت نخست ارادی و از روی دلخواه وقسمت دوم خودکار وبی نیاز از اراده است. این است معنای جمله‌ای که سابقاً گفتیم: عمل کردن، ساختن ساختمان کنونی بدن است.

ولی البته ناگفته پیداست: بدن انسان، درعین اینکه ساختهٔ اعمال اوست، خود آن اعمال وعین آنها نیست. مثلاً در خوراك خوردن، چیزی که بدن انسان از آن ساخته میشود خوراك است ونیروهائی که در برداشتن وبدهان گذاشتن وجویدن و بمعده فروبردن وهضم کردن وسپس پخش کردن آن باعضاء واجزای بدن وغیر اینها مصرف میشود وازبدن انسان بیرون میریزد عبارة اخرای اعمال اوهستند که ازاو صدور مییابند.

هرچه بر بدن انسان، از مواد جهان افزوده میشود، درراه انجام دادن دو گونه اعمال دوباره از وی درشکل نیروهای مختلف مصرف میشوند: اعمالی که برای ساختن ساختمان کنونی او لازم است (بطوریکه شرح گردید.) واعمال دیگری که درزندگی روزمره از وی صادر میشود، مانند اینکه: سخن میگوید، مینویسد، میخندد، گریه میکند، راه میرود، گوش میدهد، برمیدارد، میگذارد، نگاه میکند، تولید مثل دارد وبسیاری دیگر از اعمالی که درزندگی وی از او سرمیزند وشمردن یکایك آنها دشوار است.

این اجزاء که ازبدن انسان باانواع کار کردن، نیرو گردیده ومصرف میشوند، چنانکه متذکر شده‌ایم، از خود انسان هستند ولی البته لطافت یافته و از غلظت اولیه رها میشوند

اول نیروئی غلیظ بودند بعداً ماده‌ای رقیق میگردند. و چون این نیروها جمعاً بدون کوچکترین نقصان، باقی و محفوظ میمانند پس سرا سر اعمالی که از یك نفر انسان از آغاز شروع بعمل تا موقع مرگ سر میزند همهٔ آنها در واقع خود همان انسان هستند که تلطیف گردیده و نگاهداشته میشوند، ومجموعهٔ آنها ساختمان بسیار لطیفی برای انسان تشکیل میدهند. اینست معنای آنچه گفتیم:عمل کردن: ساختن ساختمان اخروی انسان است.

این‌ساختمان‌نیروئی، که‌از عمل فراهم میشود، درهرشکلی که‌تصور شود دراین بحث ما فرقی ندارد، ولی تصوری را که از آن داریم، برای‌خواننده‌محقق، با کمال اختصار، تصویر مینمائیم.چنین بنظر میرسد که: ساختمان نیروئی انسان، در بعضی از صفات، نظیر ساختمان مادی او میباشد. اگر اعمال چشم را روی یکدیگر چیده‌و در جای چشم بگذارند و اعمال مغز را در جای مغز وهمچنین اعمال هر کدام از اعضاو جوارح را در موضع خود آنها قرار بدهند انسانی بسیار عجیب پیدا خواهدشد، انسانی که ساختمان تنش از نیرو خلق گردیده ،وما او را نمیتوانیم بـه بینیم بجهت اینکه دیگر ماده نیست و تحول یافته. انسانی که ازخود انسان، وبدست خوداوبدلخواه او ساخته شده و پرداخته گردیده است.

انسانی‌که از لذت و یاازرنج ساخته‌میشود

بنابر آنچه بیان شد که: ساختمان آیندهٔ هر کس از اعمال کنونی او تحقق میپذیرد، گفته میشود: اگر اعمال او نیك‌و صالح باشد ، وجود اخروی او هم نیك و صالح و لذت بخش خواهـد بود، و اگر ناشایست وزشت‌وفاسد باشدمسلماًساختمان آیندهٔ او هم شرم آور وننگین وپرازدردورنج خواهدبود.مثلاً اگر باچشم خود نگاههای ناپسند میکند، این نگاههای فاسدجمع شده و محفوظ مانده و برای او چشم فاسد اخروی میگردد که‌الی‌الابد ازشکنجه‌اش مینالد؛ و یااگر بازبان خود در زندگی دنیوی این وآن را مانند ماری میگزدو گفتار ناپسند میگوید، این نیش زدن‌ها و این گزیدن ها و این زشت گوئیها جمع

گردیده ومحفوظ مانده ودر آخرت زبان اومیگردند،واین زبان پیوسته اورا عذاب داده وناراحتش میکند. زبان وچشم وهر عضو دیگری که ذاتش از فساد آفریده شده وساختمانش از گزیدن ونیش‌زدن پرداخته گردیده ، چه‌کاری جزشکنجه دادن‌ازآن برمیآید . پناه برخدا از اعمال بد.

پس کسانی که اعمال صالح بجا میآورند ، ساختمان اخروی خودرا صالح و فرح‌بخش میسازند که‌هردم خوشند وخرمند،آنان،خودشان از خودشان لذت‌میبرند. واما کسانی که اعمال فاسد بجامیآورند ساختمان آیندهٔ خودرا از درد ورنج میسازند وهردم در عذابی دردناك میباشند، خودشان از خودشان دررنجند.

نعمت‌و نقمت‌اخروی از مواد دنیوی آفریده‌میشود

بنا بر آنچه که تا کنون شرح گردیدواز‌تحقیق گذشت؛انسان از مواد جهان اخذ میکندوبدن خویش را از آنهامیسازد ، وبعداً،همین موادرا که جزءِبدن‌اوشده‌اند، درشکل‌نیروهای گوناگون کار ، ازخود مصرف کرده وبیرون میریزد، وسپس همین اعمال ، چنانکه مفصلاً بحث‌خواهیم کرد انشاءِالله ، باقی ومحفوظ میمانند ودر جهان آینده،برای او لذت ویاشکنجه میگردند ، نعمتهای بهشتی و یا نقمتهای جهنمی میشوند . یعنی:عمل کردن، تبدیل کردن موادجهان ، بنعمتهای بهشت وبنقمتهای دوزخ است.

واما اینکه: بهشت‌ودوزخ هردو قسمت ، اکنون‌مخلوق وموجود هستند،حق است، ومنافاتی بااین‌بحث ماندارد. تفصیل انشاءِالله تعالی درآینده.

۲- مکان و زمان عمل، محدود بدنیا و زندگی دنیاست

انسان، پس از مرگ نمیتواند عملی بکند

انسان موادی را از جهان میگیرد وجزء بدن خود میکند، یعنی: غذا میخورد و آب میآشامـد و از هوا تنفس میکند ونور میگیرد، و همین خوراك و آب وهوا ونور را تغییرشکل داده واز آنها بدن‌خود را میسازد، و سپس این اجزاء را از بدن خویش در شکل‌نیرو، بیرون میریزد. طریق ساختمان بدن، وطرزکار کردن‌کار خانهٔ تن، همین است. پس قدرت و توانائی آدمی، از مواد جهان، کسب میشود، باین معنی که: نخوردن و نیاشامیدن و نفس نکشیدن و نور نگرفتن و امثال اینها، معادل و مساوق با ناتوانی محض است، وقدرت برعمل‌هم، حاصل اکل و شرب وتنفس واخذ نور است. وچون بامرك، روزی انسان ازدنیاتمام میشود و رزق وی از مواد جهان بآخر میرسد، مدت صدور عمل از انسان هم بانجام میرسد، واجل مسمی پایان میابد، و دیگر نمیتواند از جهان در شکل ماده بگیرد، واز بدن درشکل نیرو پس بدهد.

پس مکان وزمان عمل، فقط دنیا وزندگی دنیوی است وآنگاه که مدت‌عمر بسررسید نه‌کسی ستمگری تواند کردونه دادگری، نه‌نانی به‌بیچاره‌ای تواند بخشید ونه‌نانی از مظلومی تواند ستاند، نه‌عبادتی میتواند بجای آورد ونه موافقتی باشیطان تواند نمود، نه دانشی تواند اندوخت و نه جهلی را دور تواند نمود. خلاصه: دست آدمیزاد بارسیدن مرگ، هم از حسنات وهم ازسیئات یکباره کوتاه میشود، وسلسلهٔ عمل که حلقه‌های آن از هنگام تولد، درهر آن بیکدیگر تداخل کرده وبدون‌انقطاع در هرزمان از انسان صدور میافت وبر روی هم انباشته میگردید، رشته‌اش باوصول موت بآخر میرسد وانقطاع میپذیرد.

پس بازار منحصر بفرد تحصیل دانائی وتنها دبستان کسب توانائی، همین جهان وهمین زندگی موجود است. هر کس باید هم‌اکنون در فکر خود باشد وفرصت را غنیمت شمرد. شاعر گوید:

یاصاح انك راحل فتزودِ	فعساك فی ذا الیوم ترحل اوغدِ
لاتغفلن فالموت لیس بغافل	هیهات بل هو للانام بمرصد
فلیأتین منه علیك بساعة	فتود انك قبلها لم تولد
ولتخرجن الی القبور مجرداً	مماشقیت بجمعه صفر الید

ودیگری سراید:

اعمل علی مهل فانك میت	واختر لنفسك ایها الانسان
فكان ماقدكان لم یك اذمضی	وكان ما هو كائن قدكان

آیاتی‌دراین‌باره از قرآن‌کریم آیات بسیاری نیز درقرآن کریم یافت میشوند که بحث‌سابق را میرسانند وصریحاً دلالت‌میکنند براینکه: مکان‌وزمان‌عمل محدود بدنیا وزندگی دنیاست ودر جهانهای بعد از مرگ، بطور مطلق، هیچ عملی از هیچ کسی‌میسور نخواهد بود. مثلاً فرموده[1]: اذاجاء احدهم‌الموت قال‌رب‌ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیماترکت. وایضاً[2]: فلو ان‌لنا کرة فنکون من‌المؤمنین. وایضاً[3]: ربنا اخرجنا منهافان عدنافانا ظالمون. وایضاً[4]: هم‌یصطرخون فیها ربنا اخرجنا نعمل

۱ــ مؤمنون ۲۳-۹۹ و ۱۰۰ آنگاه که مرگ یکی ازآنان را در مییابد، میگوید: پروردگارا مرا برگردان، امیدوارم‌درآنچه گذاشته‌ام کارنیکی بکنم.

۲ــ شعراء ۲۶-۱۰۲ کاش زندگی دنیوی برای ما باردیگری‌میسور میشد تاازمؤمنون میشدیم.

۳ــ مؤمنون ۲۳-۱۰۷ پروردگارا ما را ازآتش‌بیرون‌آور، اگربازباعمال‌بد، عود کردیم پس براستی ما ازستمکارانیم.

٤ــ فاطر ۳۵-۳۷ آنان درمیان آتش دوزخ فریاد میزنند میگویند: پروردگارا مارا بیرون‌آور تا عمل‌نیك، جزآنچه‌که میکردیم، بکنیم، آیا بشما عمرندادیم‌عمری که‌هرکس*

صالحاً غیر الذی کنا نعمل اولم نعمر کم مایتذکر فیه من تذکر و جائکم النذیر فما للظالمین من نصیر*. وایضاً[1]: وانفقوا ممارزقنا کم من قبل ان یأتی احد کم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین. وایضاً[2]: یوم یکشف عن ساق ویدعون الی السجود فلا یستطیعون، خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة وقد کانوا یدعون الی السجود وهم سالمون.

از این آیات وغیر اینها فهمیده میشود که در زندگیهای پس از مرگ، اعم از اینکه برزخ باشد ویا قیامت، کسی قدرت بعمل کردن ندارد. نه اینکه خداوند متعال اعمال آن ایام را بحساب نمیآورد بلکه اصلاً کسی نمیتواند عملی بکند وحتی اگر برای سجده کردن خوانده شوند بازهم نمیتوانند سجده کنند، وخود مردم نیز پس از آنکه مردند این حقیقت راخوب در میابند وبرای همین است که هیچگاه ازخداوند متعال اجازه برای بجاآوردن اعمال نیك نمیخواهند چون اگر بفرض محال اجازه هم بدهند باز قادر بعمل نخواهند بود. بلکه پیوسته تقاضای برگشت بزندگی دنیوی را، بخیال اینکه ممکن است، درخواست مینمایند.

سخنانی دراین باره ازامیرالمؤمنین(ع) روایت میکنند که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده[3]: ان الیوم عمل ولاحساب وغداً حساب ولاعمل. وایضاً[4]: ان الدنیا

---

*میخواست میتوانست متذکر گردد وبرای شما پیغمبر آمد، پس بچشید عذاب را، یاوری برای ستمکاران نیست.

۱ـ منافقون ۶۳ـ۱۰ خرج کنید از آنچه که بشما روزی داده‌ایم پیش از آنکه کسی را از شما مرك دریابد وبگوید پروردگارا چرا مرا مدت کمی بتأخیر نیانداختی تاحق را تصدیق نمایم واز صالحان گردم.

۲ـ قلم ۶۸-۴۲و۴۳ روزی درزحمت شدیدی می‌افتندو برای سجده کردن خوانده میشوند ولی نمیتوانند سجده کنند، دیدگانشان بیحرکت وبه‌پائین است، خواری آنان را فراگرفته و براستی که بسجده کردن خوانده میشدند آنگاه که نمرده وسالم بودند.

۳ـ نهج البلاغه ج ۱ ص ۸۹ س ۴ وارشاد القلوب ص ۲۶۷، امروز روز عمل است و حساب نیست وفردا روز حساب است وعمل نیست.

۴ـ همانجا ج ۱ ص ۶۶ براستی دنیا از شماروبرگردانیده‌واعلان بجدائی کرده‌است*

قدادبرت واذنت بوداع وان الاخرة قداقبلت واشرفت باطلاع الاوان الیوم المضمار وغداً السباق والسبقة الجنةوالغایة النار افلاتائب‌من‌خطیئته قبل‌منیته الاعامل لنفسه قبل یوم بؤسه الاوانکم فی‌ایام امل من‌ورائه اجل فمن عمل فی ایام امله قبل حضور اجله فقد نفعه عمله ولم یضرره اجله ومن قصر فی‌ایام امله قبل حضور اجله فقد خسر عمله وضره اجله. وایضاً[1] :فاعملوا وانتم فی‌نفس البقاءِ والصحف منشورة والتوبةمبسوطة والمدبر یدعی والمسیئی یرجی، قبل‌ان‌یخمد العمل وینقضی الاجل ویسد باب‌التوبة و تصعدالملائکه. وایضاً[2] : اعملوا رحمکم الله علی اعلام بینة فالطریق نهج یدعو الی دارالسلام‌وانتم‌فی‌دارمستعتب‌علی‌مهل وفراغ والصحف منشورة والاقلام جاریةوالابدان صحیحةوالالسن‌مطلقة والتوبة مسموعة والاعمال مقبولة.

مرده‌ای که مانند زنده‌ها ، عمل‌دارد

گفتیم که انسان ، پس‌ازمرگ، نمیتواند عملی‌بکند. مفهوم این اصل کلی اینست که رشتهٔ عمل هرکس با مرگ وی

*وآخرت بشما رو آورده ونزدیك است که سردرآورد ، آگاه‌باشید که‌امروز روزکوشش است وفردا وقت پیشقدم شدن ، وپیش برد بهشت است و آخر راه دنیا آتش است . آیاکسی نیست که پیش از رسیدن مرك ازگناهانش توبه نماید ؟! آیاکسی نیست که برای خویشتن ، پیش از روز بیچارگیش کارکند؟! آگاه باشید که‌شما درروزهای آرزوئی بسر میبرید که بدنبال آن اجل‌فرا میرسد . پس هرکس در ایام آرزو ، پیش از رسیدن اجل ، عمل بکند ،کردارش سودش میدهد ورسیدن اجل زیانش نمیرساند . وهرکس در روزآرزو ، پیش از آمدن مرك کوتاهی‌بکند، پس درباره عملش زیان دیده واجلش باو ضرر میرساند .

۱ــ نهج‌البلاغه‌ج ۲ص۲۵۷ شما که هنوز هستید ونمرده‌اید کارکنید در حالی‌که نامه‌ها گشاده وبرگشت بسوی خدا برای همه میسور واعراض‌کننده خوانده میشود وبرای گناهکار جای‌امیدباقی‌است ، پیش ازآنکه‌عمل‌خاموش‌شود ومهلت تمام‌گردد ومدت بسرآیدوباب‌برگشت بخدا بسته شود وفرشتگان موظف بعمل بالاروند.

۲ــ نهج‌البلاغه ج ۱ ص ۱۸۶ عمل‌کنید خدا شما را رحمت‌کند با نشانهای‌آشکار،وراه نمایان است وبجایگاه سلامت میخواند ، اکنون که‌شما درزندگئی‌هستید که میتوانید، خداوند متعال را خشنود سازید ومهلت وفراغت دارید ونامه‌ها بازند وقلمها درجریان وبدنها سالمند و زبانها رها وتوبه مسموع است واعمال مقبول .

انقطاع میابد . اینک میخواهیم از مرده‌ای سخن ببریم که مانند زنده‌ها عمل دارد و با اینکه مرده ولی هنوز سلسلهٔ عملش بپایان نرسیده . این قضیه مناقض با بحث های پیش نبوده و استثنائی هم از آنها نیست ، وبا ورود باصل بحث ، مطلب روشن میشود .

ازحضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام روایت شده[1] : ستة تلحق المؤمن بعدموته : ولد یستغفرله ومصحف یخلفه وغرس یغرسه وقلیب یحفره و صدقة یجریها و سنة یوخذ بها من بعده . وایضاً[2] : یتبع الرجل بعد موته ثلث خصال : صدقه اجراها الله فی حیوته فهی تجری له بعد وفاته وسنةهدیً سنّها فهی یعمل بها بعدموته وولدصالح یدعوله. این نمونه روایات زیاد هستند ولکن نباید تصور شود که بحث‌های سابق را نقض میکنند.

آنچه که درسابق اثبات‌شد اینست که انسان پس‌ازمرگ نمیتواند عملی‌بکند. وایندسته روایات هم ، دلالتی باین ندارند که انسانی یافت شده که پس از مرگ نیز عمل میکند ، بلکه فقط اینقدر میرسانند که برخی ازاعمال بامرگ عامل ، از ثمره دادن نمی‌افتند ، بلکه تا انقراض جهان کنونی ، برای عامل‌خویش ، سود میرسانند مثل‌اینکه عامل‌آنها نمرده وپیوسته عمل نیك میکند.

روایات فوق دربارهٔ مردمانی‌است که زندگانی آنان‌تمام شده، واعمال‌نیکشان تمام نشده است. و ممکن است که برعکس آنان ، مردمانی هم باشند که زندگیشان

۱ــ وسائل‌الشیعه ج۲ ص۶۵۲ س۹۹۸ شش خیراست که پس‌ازمرك مومن، باومیرسند: فرزندی که برایش آمرزش بطلبدوقرآنی که بعدازاو بماندوکشتی که آنرا بکارد وچاه‌آبی که آنرا بکند وصدقه‌ای که درجریان گذارد وطریقهٔ نیکوئی که بعدازاو بگیرند وبروند

۲ــ همانجا س ۵۹٤ سه فضیلت بدنبال مرد ، پس ازمرك وی میروند : صدقه‌ای که در زندگی خویش برای خدا بجریان گذارد ، بعد از وفات او نیز برایش جاری خواهد بود و طریقهٔ هدایتی که آنرامعمول نماید وپس ازوفاتش برطبق آن عمل شود و فرزندصالحی که برایش دعا نماید .

تمام شده ، واعمال شرشان ، باز در روئیدن باشد.

نماند ستمکار بد روزگار بماند براو لعنت کردگار

در قرآن کریم هست[١] : ان الذین کفروا و ماتواوهم کفارعلیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین .

معلوم است که لفظ « الناس» شمول برهمگان ، ازگذشتگان و آیندگان ، دارد . پس مردکافری که مرده ، پیوسته لعنت بدو میرسد و عذابش میدهد . یعنی : اعمالی که در موقع زندگی بجا آورده ، ازگفتار وکردار ناپسند و اضلال مردم و ستمگری ، چنان در جهان،ریشه دوانیده و پابرجا شده که تا انقراض دنیا ، تبعات و ثمرات تلخ، ببارآورده وبرعامل بدبخت خود، لاحق میگردند ، نه‌اینکه انسان، پس ازمردن هم میتواند عمل بجا آورد . ازحضرت امام باقر علیه‌السلام روایت شده[٢] : من علّم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل‌به ولاینقص اولئك من اوزارهم شیئاً . بنا بر این ، بدعت گذارانی که ، بطریقۀ ناپسندشان رفتار میشود ، روز بروز ، بر وزر و گناهانشان افزوده میشود ، اگرچه سالیان درازاست که مرده‌اند و از عمل کردن ناتوان شده‌اند .

انسان ، پس‌از مرگ

ازآنچه تحقیق گردید، نتیجه میشود که این اکل وشرب و این تنفس و این اخذ نور واین نگاه کردن واستماع نمودن و لمس کردن و چشیدن و بوئیدن و اندیشیدن و اینگونه تحصیل علم کردن و این معاشرتها وتوالد وتناسل ، که خداوند جهان آفرین در این زندگی بما عطافرموده

١ـ بقره ٢-١٦١ کسانی که‌کفر ورزیدند ودراعتقاد ، وعمل‌کافرانه مردند ، برآنان باد ، لعنت‌خدا وهمۀ فرشتگان وهمۀ مردمان .

٢ـ وسائل‌الشیعه ج٢ ص٤٩٦ س٣٦ و٣٧ کسانی که باب‌ضلالتی‌را بمردم یاد دهند، باندازۀ وزر ووبال آنان ، که برآن عمل نمایند ، بایشان وزر و وبال خواهد بود وآنان از اوزاراینان ، چیزی نمی‌کاهند .

وخلاصه هر کاری که انجام دادن آن، مستلزم صرف نیروهای بدن بوده وخسته کننده وکاهش دهنده باشد، در زندگیهای پس از مرگ، نامیسور و غیر ممکن خواهد بود.
در خبر است که : حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود[1] : اکثروا من قول لا اله الا الله قبل ان یحال بینکم وبینها، چنانکه در زندگیهای پیشین نیز چنین بوده است.

خصوصیاتی که انسان پس از مرگ دارا خواهد بود و حالاتی که بروی طاری خواهد شد، این حقیقت را که ما در صدد تحقیق، و اثبات آن هستیم، تأیید وتقویت میکنند و اختلافات بسیار زیادی که در میان دو نشأهٔ زندگی هست، مارا بطور قهری بمطالب عمیقتری سوق داده و هدایت میکنند که از جملهٔ آنها سرمقالهٔ ماست: مکان و زمان عمل، محدود بدنیا و زندگی دنیاست.

اینك چند اختلاف و تفاوت را که در میان دو نشأه هست، ذیلاً متعرض میشویم واستقصاء باقی را بعهدهٔ محققین متتبع میگذاریم.

نعمتهای اخروی کاهش نمی‌پذیرند یکی از فرقهای دنیا و آخرت اینست که: نعمت‌های آخرت، کلیةً ثابت و برقرار هستند و کاهش پذیر و تمام شدنی نیستند وخداوند متعال، در آنها اصلاً انقضاء وپذیرش کاهش را نگذاشته است، بخلاف نعمتهای دنیوی ، که عموماً نقصان پذیر میباشند و بتدریج ، روی بکاهش گذاشته و کم کم کمتر شده و بالاخره تمام میشوند. وبرای همین است که دنیا دار تزاحم ومضایقه است، و زندگی اخروی هم ، چنان سعه و گشایش دارد که تا ما در این زندگی هستیم ، تصور آنرا هم، بطور حقیقی نمیتوانیم بکنیم. خداوندمتعال، فرموده[2] : ان ما عندالله

۱ـ کشف الغمهٔ شعرانی ج ۱ ص ۲۶۵ س ۳۲ و۳۳ بسیار بگوئید لا اله الا الله پیش از آنکه درمیان شما وآن ، مانعی پدید آید.

۲ـ نحل ۱۶-۹۵و۹۶ حقیقت اینست که آنچه در نزد خداوند است ، برای شما بهتر است اگر بدانید. آنچه در نزد شماست پایان می‌پذیرد وتمام میشود و آنچه در نزد خداوند است، همیشه باقی است .

هو خیر لکم ان کنتم تعلمون ما عندکم ینفد وما عند الله باق. وایضاً[1]: ان هذا لرزقنا ماله من نفاد.

نعمتهای بهشت را در اینکه در آنها مضایقه‌ای نیست، وهیچگونه تنگی در آنها وجود ندارد، تشبیه بعلم کرده‌اند که هزاران فرد انسان، علم واحدی را کسب میکنند و هیچکدام از آنان کوچکترین مزاحمتی، برای دیگری ندارد. واین بجهت اینست که: علم، سعه و گشایش دارد، برخلاف سایر نعمتهای دنیا که دو نفر هم در آنها نزاع میکنند تا چه رسد بهزاران. و نیز نعمتهای بهشت را در اینکه کاهش پذیر نیستند، بچراغ تشبیه فرموده‌اند. درمباحثه‌ای که حضرت امام باقر عليه السلام، درشام با یکنفر ازعلمای مسیحی کرده است، ضمناً هست[2]: نصرانی گفت: مرا خبرده از آنچه دعوی میکنید که میوه‌های بهشت، برطرف نمیشود، هرچنداز آن تناول میکنند باز بحال خود هست، آیا دردنیا نظیری دارد؟ حضرت فرمود که: بلی نظیر آن، دردنیا، چراغ است که اگر صدهزارچراغ، از آن بیفروزند کم نمیشود و همیشه هست.

انسان نیك، در آخرت، رنج ندارد

گفتیم که: صدور هر نوع کار، ازهر فرد انسان، یکنوع خستگی دروی بار میآورد و انجام دادن کاری، بدون مصرف کردن قدری از قوای بدن، غیر ممکن است. و بنابراین، زندگی دنیوی حتی در لذیذ ترین اعمال، وخوش آیند ترین کار ها، پیوسته با یکنوع رنج توأم است. وکار ورنج در دنیا، دو متلازم غیر منفك میباشند. وچون زندگی دنیوی نمیتواند جدا ازکار کردن باشد، فلذا محال است که رنج از زندگی دنیوی جدا شود. ولی در زندگی اخروی، برای نیکوکاران، هیچ رنجی نیست. چنانکه خداوند متعال، از اهل بهشت، حکایت فرموده[3]: لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا فیها لغوب. پس نتیجه میگیریم که نوع کار دنیا در آخرت نیست.

وباید دانست که نه فقط، نیکوکاران، ازکارهای خسته کنندهٔ دنیا و زندگی آمیخته

۱ـ ص ۳۸-۵۴ همانا روزی ما اینست که پایانی برآن نیست، هیچوقت تمام نمیشود.

۲ـ منتهی الامال ج ۲ ص ۷۵، عین عبارت با اختصار، نقل گردید.

۳ـ فاطر ۳۵-۳۵ در بهشت، نه رنجی بما میرسد و نه خستگی.

برنج این زندگی، فارغ هستند؛ بلکه بدکاران هم، با اینکه طالب اعمال خسته کنندهٔ دنیوی میباشند و از پیشگاه حضرت پروردگاری، بااصرار هرچه تمامتر، امکان‌انجام دادن آنها را خواستار میشوند، ولی پاسخ نفی میشنوند. چنانکه میفرماید[1]: فان یصبروافالنار مثوی لهم وان یستعتبوا فماهم‌من‌المعتبین. نتیجه اینست که: در آخرت، اخذ ماده و تبدیل آن بقوه و مصرف کردن آن در شکل‌کار، امکان ندارد. و از این قضیه، بهشتیان شادمان، ودوزخیان، اندوهنا کند.

زندگی در نشأهٔ‌آینده، فردی است

فرق فاحشی که در میان‌دونشأه‌هست، اینست که: زندگی‌در در این نشأه، اجتماعی‌است. خداوند متعال‌فرموده[2]: تعاونوا علی‌البروالتقوی ولاتعاونواعلی الاثم‌والعدوان. ولی زندگی در جهان آینده، بطور حتم، فردی خواهد بود. چنانکه فرموده[3]: وکلهم‌آتیه یوم‌القیمة فرداً. وایضاً[4]: ولقد جئتمونافرادی کما خلقناکم اول‌مرة.

محقق شهیر جناب‌آقای طباطبائی فرموده: «سلطنت، در زندگی اخروی، در جمیع احکام حیوة، فقط برای خود وجود انسانی است، و وجود دیگری، اثری در او بعنوان مشارکت و معاونت در امر زندگی، ندارد. و اگر این نظام طبیعی که در جهان مادی، مشاهده میکنیم، در عالم آخرت‌هم بوده باشد، لازم میآید که در آنجا نیز، زندگی تعاونی و اشتراکی، حکمفرما گردد، ولی انسان، این‌طرز زندگی را

۱ــ فصلت ۴۱ـ۲۴، اگرصبر کنند جایگاهشان‌آتش است، واگر بااعمال خسته‌کننده دنیوی، خشنودی‌خدا را طلب‌کنند پس بمشقت انداخته نمیشوند.

۲ــ مائده ۵ـ۲ در نیکوکاری وپرهیزکاری، بهمدیگر کمك کنید ودر گناه و دشمنی، یکدیگر را معاونت منمائید.

۳ــ مریم ۱۹ـ۹۵ جمیع کسانی که درآسمانها وزمین میباشند، در روز قیامت‌به‌پیشگاه خداوند متعال، تنها میروند

۴ــ انعام ۶ـ۹۴ به‌پیشگاه ما تنها تنها آمدید، چنانکه در نخستین بار هم، شما را تنها تنها آفریده بودیم

در پشت سر گذاشته وروی بسوی پروردگار خویش آورده ، و کلیه علوم عملیه‌اش،از وی باطل گردیده است. و دیگر برای استخدام وتصرف و مدنیّت واجتماع تعاونی، ونیز برای هیچکدام‌از احکام آن، که در دنیا بلزوم آنها حکم میکرد، لزومی نمی‌بیند، و برای او جز مصاحبت عمل خویشتن ، و نتیجهٔ حسنات وسیئات،چیز دیگری نیست، و آنچه بد و آشکار است فقط حقیقت امر است».

بدیهی است که در زندگی فردی، اعمالی که باجتماع، نیاز دارند، کلیةً غیر قابل تحقق خواهند بود. و انسان اخروی، فقط خود را دارد و بجز خویشتن، چیز دیگری ندارد.

و لازم است توجه شود که زندگی فردی که زیست هر کسی با خود او بوده باشد، هیچ منافاتی با تجمع ندارد، تجمعی که در ذات زندگی دخیل نیست. پس آیهٔ مبارکهٔ[1]: علی سرر متقابلین و امثال آنها که تجمع و روبرو نشستن بندگان خدارا میرسانند، با آیاتی که در این بحث، نقل کردیم، مناقضتی ندارد. وپس‌از آنکه مسلم گردید که‌هر انسانی در آخرت، با عمل خویش‌بوده و زیست وی، باعمل‌مختص بخود او خواهد بود، چه مانعی دارد که افراد انسان ، باتشابه اعمال ، در درجه‌ها و درکه‌های متشابه از بهشت ودوزخ قرار گرفته ، و مجاور یکدیگر باشند چنانکه فرماید[2]: هم وازواجهم فی ظلال علی‌الارائك متکئون.

زمان، در آخرت توقف میکند یکی‌از اختصاصات جهان‌آینده، اینست که:ساعت، یعنی‌جزءِ زمان، در آن، جریان نخواهد داشت، بخلاف جهان کنونی که هر جزئی از زمان جریان میکند تا جزءِ بعدی فرا میرسد . دلیل ما فرمایش

۱ـ صافات ۳۷ـ۴۴ بر روی نیمکت‌هائی ، روبروی یکدیگر، قراردارند .

۲ ـ یس ۳٦ـ٥٦ ، آنان و ازواجشان ، در سایه‌هائی ، بر سریرها و تخت‌ها ، تکیه کنندگانند .

خداوند متعال است[1]: یسئلونك‌عن‌الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عندربی. چنانکه در مجمع‌البیان[2] هم فرموده: کاف در «یسئلونك» مفعول اول است، و «عن‌الساعة» در جای مفعول دوم است، و «ایان مرسیها» متعلق بمدلول سئوال است، تقدیر اینست «قائلین ایان مرسیها»، وارساء بمعنی اثبات است ومرسی[3] هم،چون اسم زمان است از ارساء بقرینهٔ «ایا‌ن» که بمعنی سؤال اززمان‌است،پس بمعنی زمان ارساءواثبات‌است پس خلاصهٔ معنی چنین میشود: از زمان اثبات ونگهداشتن‌ساعت، از توسؤال‌میکنند. واز تتبع استعمالات مادهٔ «رسو» در قرآن کریم، بدست میآید که «راسی» چیزی‌است که بعد ازحرکت، ثابت گردد، وارساء هم، بمعنی اثبات ونگهداشتن پس‌از اجراء است. پس بااین قرینه هم، میفهمیم که مقصود پرسش کنندگان، این بوده است که: زمان، که دراین زندگی، مانند جریان کشتی‌ها در اقیانوسها پیوسته در حرکت و شنا کردن است کی، ثابت خواهد شد؟ وخداوند متعال، که زمان را اکنون، جاری گردانیده، کی آنرا ثابت ومتوقف خواهد کرد؟.

کلمهٔ ساعت[4]، بطوری که از خود همین کریمه و امثال آن، از قرآن کریم استفاده میشود، وهمچنین از سایر اطلاقات و استعمالات آن، در زبان عرب اصیل،

۱ـ اعراف ۷ـ۱۸۷ میپرسند از توساعت راکه نگهداشتن آن،کی خواهد بود. بگو همانا علم برآن، درنزدپروردگارمن‌است.

۲ـ ج ٤ص۵۰۵.

۳ـ مرسی بضم‌میم وسکون‌راء مهمله وفتح‌سین‌مهمله، مصدرمیمی‌وبمعنی ثبوت وایستادن است، ضد جریان، و یا بمعنی اثبات و نگهداشتن است، ضد اجراء. لازم و متعدی آمده.

٤ـ ساعت، از سوع است، بروزن فلس وبمعنی ضایع شدن وتلف گشتن است،وبمعنای جزء زمان استعمال شده است، باین تناسب‌که اجزاء زمان را بقائی نبوده وپیوسته ضایع شده واز بین میروند. والف ولام در «الساعة» دراین‌کریمه برای جنس است نه برای عهد وگرنه لازم میآیدکه قیامت‌کبری‌که خراب شدن سراسر عالم است هم اکنون درجریان باشد ودراین آیه هم از موقع‌ثبوت آن، سؤال شده باشد.

بدست میاید، بمعنی جزء وقت‌است. وبا الفولام عهد حضوری، بمعنی اکنون‌میاید، وبعدها هم در آلتی که با آن، حساب زمان را میفهمند حقیقت یافته است. پس لفظ «الساعة»دراین کریمه ابتداءً بمعنی قیامت نیست ، اگرچه ثانیاً برای اینکه‌میدانیم که‌مراد از توقف ساعت، وقوع قیامت است، منطبق برآن میشود . بااین مقدمات ، بطور واضح فهمیده میشود که معنی کریمه اینست : میپرسند از تو زمان را کـه کی نگهداشته خواهد شد وازجریان خواهد افتاد؟

ازلحن آیه‌پیداست که‌سؤال کنند گان، پیش از این‌سؤال ، یاد گرفته‌بودند، ومیدانستند که وقتی میرسد که ساعت یعنی جزءِ زمان، از جریان‌افتاده وثابت‌ومتوقف میماند، ولی آنوقت‌را نمیدانستند که کی وپس‌از چند مدت میرسد و برای تعیین‌آن بمقام پرسش آمده‌اند. و خداوندمتعال هم در مقام پاسخ دادن ، باصل پرسش آنان متعرض نشده ونفرموده که این ، چه‌سؤال است؟ وساعت چگونه توقف‌میکند؟ بلکه سؤال آنان‌را سؤال‌صحیحی وپرسش درستی تلقی‌فرموده وغلطی‌درآن ندیده تااصلاح فرماید، جواب داده که دانستن اینوقت که‌شما خواهان دانستن‌آن هستید ، مخصوص ذات اقدس باریتعالی است، این علم نزد خداست وباید نزد خدا بماند.

از اینکه زمان ، در اینجهان ، در گردش‌است ودرجهان آینده از گردش‌میافتد فهمیده میشود که: چون‌اینجهان، جهان جریان وتغیّر است، وهیچ چیز باقی‌وپایدار نیست، وذوات‌وجواهر اشیاء پیوسته درحرکت ، ودائماًدرانقلاب میباشند، پس‌بالطبع ناظرین‌این تغییرات ، درمیان دوحال یکچیز، فاصله‌ای را تصور میکنند ، و نام‌این فاصله را زمان میگذارند ، و منشأی برای انتزاع ذهنی زمان ، جز تفاوت یافتن موجودات،چیزدیگری‌نیست. برای‌این که:زمان ، از امورتحقق‌دارنیست،وماننددوجود وسایر انتزاعیات است که بدون‌انتزاع وتصورآنها،زندگی دنیوی بدینطرز که‌هست غیرمیسور است، وآدمی‌تا دراین‌دنیاهست ، آئینهٔ ذهن‌خودرا ازتصور وانتزاع‌اینگونه معانی، نمیتواند فارغ بدارد. ولی جهان آینده، چون دار بقا وجاویدان است ، وهر

کس هرچه دارد دائماً دارای آنست، وهر چیز پیوسته والی‌الابد پایدار خواهد بود واصلاً موت وفنا بمعنی عدم، درآن سرای، راه ندارد. وخلاصه: چون آنجهان از تبدل صور و تغییرات موجودات، یکسره پاك است فلذا تصور فاصلهٔ میان تغییرات و حالات‌هم‌بعنوان سالبه‌بانتفاء موضوع، بنظر نخواهد رسید. پس در زندگی اخروی زمان انتزاع نخواهدشد. برای اینکه منشأی برای انتزاع آن درآنجا نخواهدبود.

بجز اینکه گفتیم باچه‌طریق دیگری‌معمای وقفهٔ‌زمان را میتوانیم حل‌نمائیم. وبنابرآن گفته میشود که بناچار هیچکدام از این اعمال که دراین زندگی از افراد بشر سرمیزند، درآنجااز هیچ فردانسان، صادر نخواهدشد، برای اینکه اعمال کنونی عبارهٔ اخرای تغییر دادن میباشند، ومعلوم‌است که در هرجا تغییری رخ بدهد، حتماً دوحال پیدا خواهد شد، و دوحال، میانه‌ای و فاصله‌ای باید در ذهن داشته باشد، تا دو بودن آندو حال، بتصور برسد. پس زمان، انتزاع خواهد شد، و اجزاء وقت وساعت بگردش خواهند افتاد.

واز حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، کلام بسیار عمیقی نقل‌شده که در عین اینکه مختصر وکوتاه است، معنائی مفصل وشرحی مطول، درضمن‌خود گرفته‌است. درنظر ما این خبر شریف، باآیهٔ مبارکهٔ فوق،نظیر یکدیگر بوده، ویك مدلول را تقریباً میرسانند. فرموده[1]: الدهر، ما الدهر، قائم باعمالکم. یعنی: موجودی در جهان بنام روزگار نیست. واین روزگار که همهٔ مردم، آنرا تصور میکنند، درخارج از ذهن، تحققی وتذوّتی ندارد، قوام حقیقت‌روزگار با اعمال خود شماهاست. تا هنگامیکه این اعمال از شما صادر میگردند، طبعاً وقهراً شما هم ذهن خود را از فهمیدن معنای روزگار ودهر، خالی و فارغ نخواهید یافت؛ برای اینکه دو عمل در ذهن انسان، فاصله‌ای از همدیگرخواهند گرفت ونیز ذهن وی ازهرعملی که انجام میابد، تغییری

۱ـ حلیة‌الاولیاء ج۱ص۷۷ س۱۹: روزگار، چیست روزگار، قوام‌روزگاربااعمال شماهاست.

وتبدیلی خواهد فهمید ، ودو تغییر هم ، میانه‌ای با یکدیگر خواهند داشت ، و همین میانه وفاصله است، که بنام روزگار ودهر و زمان و غیر اینها خوانده میشود . ولی هنگامی که اجل ومدت معین شدهٔ عمل ، بسر رسید ، وآدمی از نفس کشیدن و نگاه کردن وسخن گفتن وفهمیدن فرو ماند، آنوقت است که دیگر برای روزگار در نظر وی، مفهومی باقی نخواهد ماند.

فعلیهذا این خبر شریف میفهماند که : اعمال این زندگی، در آخرت ودر زندگیهای پس از مرگ ، وجود نخواهد داشت، یعنی تغییر وتبدیلی از بشر ، صادر نخواهد شد. پس مفهومی هم ، برای واژهٔ روزگار ودهر ، در نظر وی باقی نخواهد ماند، ومعنائی برای وقفهٔ زمان ، جزاینکه مفهوم روزگار، از نظر وی گم شودو از تصور وی دور گردد، نیست.

میرزا احمد نقیب‌الممالك سروده[۱]:

دانی آن‌خسرو خوبان‌چه زمانم‌بسر آید آن زمانم بسر آید که زمانم بسر آید

از دو کریمهٔ سورهٔ مبارکهٔ‌الرحمن هم ، میتوانیم مسئلهٔ توقف زمان رابفهمیم ویا لااقل ، نسبت بآن نزدیکتر شویم وانس بیشتر بیابیم. میفرماید[۲]: کل یوم‌هوفی شأن.وایضاً[۲]: سنفرغ لکم ایها الثقلان. ضمیر هوبرب‌تبارك وتعالی برمیگردد، و کل یوم ظرف است وبتقدیر فی مفعول فیه است ، وتقدیر کلام اینست: الرب فی کل‌یوم فی‌شأن. یعنی پروردگار در هر روز درکاری است ، در هرروزی ،کار دیگری دارد ، کار امروز او غیر ازکار دیروز و غیر ازکار فردای اوست. یعنی: آن‌ذات‌مقدس‌چونکه رب و پرورنده است ، فلذا بطور دائم با کارهای متغائر ، بجهان و موجودات آن ، تغییر داده وآنرا میپروراند ، واز حالی بحال دیگر میگرداند.وپس ازآنکه‌خداوند

۱ـ آثار عجم ص ۲۶۲ و ۲۶۳ س۲

۲ـ الرحمن ۵۵-۲۹و۳۱ پروردگار ، در هرروز ، درکاری است . بزودی برای‌شما فارغ خواهیم شد ، ای انس‌وجن . یعنی بشما رسیدگی خواهیم کرد .

متعال ، این کلام مبارك را میفرماید، باز میفرماید: روزی فقط برای شما ، ای افراد انس وجن، مشغول خواهیم شد ، یعنی کاردیگری نخواهیم داشت ، ما خواهیم بود و شما ، دیگر هر روز در شأنی ودر کاری نخواهیم بود، از تغییر دادن بجهان‌فارغ‌خواهیم شد ، زیرا که امر تربیت و پروریدن بآخر میرسد. فقط ، ما بشما مشغول میشویم، و بیشتر از یك‌کار نخواهیم داشت . ما خواهیم بود وشما .

معلوم است که لازمهٔ قضایای ذکر شده اینست که‌دیگر در آنروز برای‌تصور کردن زمان ، منشأی نبوده باشد ، وزمان از عالم تصور هم، چنانکه از واقع جهان بیرون است ، خارج گردد ، برای اینکه یگانه منشأ ، برای انتزاع و تصور زمان ، همانا تغیّر جهان وموجودات آن ، در اثر تغییر دادن پرورد گار متعال است ؛ و در صورتی که فرض شود که حضرت پرورد گاری ، تمامی‌کارهای امروزی دنیوی را که غیر ازهم میباشند ، بآخر برساند ؛ وبیشتر از یك شغل پیش نگیرد ، چه تغیّری در جهان پدید خواهد آمد ، که دوحال وفاصلهٔ میان آندو ، که زمان است بتصوربرسد.

اگر وقفهٔ زمان در عالم آخرت ، بتمام معنی کلمه صحیح درآید ، بنابرآن بایستی گفت که : عالم آخرت ، ارتقاء و ارتفاع ندارد ، بلکه جهان ثبوت و استقرار است ، وقانون حرکت جواهر، مانند جریان زمان ، باوقوع قیامت انقراض‌خواهد یافت . واین مسئله ، اگرچه بالایتناهی بودن نعمتهای‌بهشتی قابل جبران است، برای اینکه غرض از ارتقاء و ارتفاع درجات ، با غیر متناهی بودن لذائذ هم حاصل است . ولی باز این‌مسئله ، مشکلی است که لازم است حل شود ، و دشواری است که بایستی بدان پرداخته‌شود.

جائی‌که طلب هست و نیاز نیست

زندگی‌دنیوی بطوری است که تا آدمی‌بنعمتی نیازمندنگردد، از وصول بآن‌هم ، لذتی نمیبرد ؛ وهمچنین هر چیز که‌مورد احتیاج نشود، مطلوب هم واقع نمیگردد. پس کلیةً طلب هرچیز برفقدان آن و نیاز برآن،دلالت میکند.وجمیع‌اعمال انسان در اینجهان ، درمدارفقر میچرخد، ومحرك

وی بکوشش، همانا رفع فقر ونیاز است، تا آدمی گرسنه نشود ، میل خوردن در وی پدیدار نمیگردد ، وتا تشنه نشود ، از آشامیدن، لذتی نمیبرد، ولی در زندگی‌پیشین وهمچنین در زندگی آینده وپسین، اینچنین نبوده ونخواهد بود، بلکه درآنجا جوع نبوده‌واکل هم بوده است، وتشنگی نبوده ونوشیدن هم بوده است ، و عریانی وجود نداشته ولباس هم‌وجود داشته است. خداوند متعال ، خطاب بآدم کرده وفرموده[۱]: ان لك الاتجوع فیها ولاتعری وانك لاتظمأ فیها ولاتضحی. وایضاً[۲]: یاآدم اسکن انت و زوجك الجنة وکلامنها رغداًحیث شئتما. وامادربارهٔ زندگی پسین، مسئله واضح‌است ودر بحث‌های سابق، اثبات کردیم که در بهشت آینده، نفاد وکاهش نیست ومیدانیم که گرسنگی‌وتشنگی ، نوعی‌ازکاهش‌هستندوخداوند متعال دربارهٔ بهشت آینده‌فرموده[۳]: لهم‌مایشاؤن فیها ولدینا مزید.

اکنون میگوئیم: بطور کلی ، اعمال انسان در اینجهان، برای وصول‌بچیزی است‌که او آنرا فاقدوبآن نیازمند است. پس درصورتی که در بهشت، فقدان‌نیست ونیاز وجود ندارد ، چگونه میتوانیم برای وجوداعمال دنیوی درآنجا وجهی‌بیابیم، و‌بجز اینکه گفته شود: بودن اعمال دنیوی در بهشت ، دلالت بروجود فقر در آنجا میکند، چه میتوان گفت؟ وچه فایدهٔ دیگری از وجودآنها درآنجا، میتوان گرفت؟.

امتیازات ازواج بهشتی

جناب شیخ ابوالفتوح رازی[۴] رضوان‌الله‌علیه،درتفسیر کریمهٔ[۵]: لهم فیها ازواج مطهرة ، نوشته است : ایشان را جفتانی باشد

۱ـ طه ۲۰-۱۱۸و۱۱۹ برایت در بهشت این هست‌که تو در آنجا گرسنه نمیشوی و لخت نمیمانی وتو در آنجا تشنه نمیشوی وگرما احساس نمیکنی.

۲ـ بقره ۲-۳۵ ، ای آدم تو و زوجت ، در بهشت ، ساکن شوید و از میوه های آن ، بفراوانی ، در هرگوشه وکنار آن در هرجاکه دلخواه شما باشد بخورید.

۳ـ ق ۵۰-۳۵ برای‌ایشان‌هست،دربهشت ، آنچه‌بخواهندودر نزدما، زیادترازآن،هست.

۴ـ ج ۱ ص ۱۰۴ .

۵ـ بقره ۲ـ۲۵ .

پاکیزه، زوج، مرد وزن را گویند. مجمع البیان[1] وبیضاوی[2] نیز، تصریح بر آن کرده‌اند.

بنابراین، هرچه که در مرد ویا زن، در این زندگی، موجب استکراه وتنفر است وبضد پاکی وپاکیزگی است از: معایب خلقیه، مثلاً بول، غایط، منی، حیض، نفاس، استحاضه، زائیدن، آب‌دهن، اخلاط سینه، آب‌بینی، چرك‌بدن، ویا خُلقیه مانند مکر، حیله، دروغ، فریب وجزاینها، چنانکه‌مفسرین ازعامه وخاصه‌تصریح کرده‌اند، از ازواج بهشتی، بحکم خداوندی، مسلوب ومرتفع خواهدبود.

ازواج بهشتی، نیروئی دارند که پایان ندارد وتمام نمیشود. درخبر است که[3]: حضرت‌رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: من بنی مسجداً فی الدنیا بنی‌الله‌له‌بکل شبر(او بکل ذراع) مسیرةاربعین الف‌عام مدینة من‌ذهب وفضة ودرویاقوت وزمرد وزبرجد، فی کل مدینةاربعون‌الف‌الف‌قصر، فی کل‌قصر اربعون‌الف‌الف‌دار، فی کل‌دار اربعون‌الف‌الف‌بیت فی کل‌بیت‌اربعون‌الف‌الف‌سریر، علی کل‌سریرزوجةمن‌الحورالعین، ولکل‌زوجةالف‌الف وصیف واربعون الف‌الف‌وصیفة، فی کل بیت الف‌الف مائدة، علی کل مائدة اربعون الف‌الف قصعة، فی کل قصعة اربعون الف‌الف لون من‌الطعام، ویعطی‌الله‌ولیه‌من‌القوة ما یاتی‌علی‌تلك‌الازواج وعلی ذلك‌الطعام وعلی ذلك الشراب فی‌یوم واحد.

۱– ج ۱ ص ٦٤ .

۲– ص ۲۰ .

۳– بحارالانوار ج ۳ ص ۳٤٦ س۲٤ تا۲۷ هرکس در دنیا مسجدی بنا کند، خداوند برای او بهروجبی «یا بهر ذراعی» از آن، شهری بوسعت سیر چهل هزار سال، از طلائی و نقره‌ای ودری ویاقوتی وزمردی وزبرجدی، بنا میکند، در هرشهری چهل ملیون قصر هست، در هرقصر چهل ملیون خانه هست، در هر خانه چهل ملیون اطاق هست، در هر اطاق چهل ملیون تخت هست، بر هرتخت زوجه‌ای زیبا و درشت چشم هست، و برای هرزوجه‌ای ملیون خدمتکار پسر وچهل ملیون خدمتگزار دختر هست، در هر خانه ملیون سفره هست، بر هر سفره چهل ملیون ظرف‌هست، در هرظرف چهل ملیون رنگ خوراك هست، وخداوندبدوست خود آنقدر نیرو عطا میفرماید که میتواند هرروز باین ازواج، وباین خوردنی و نوشیدنی رسیدگی نماید.

ازواج بهشتی ، هرگز از لذت بردن‌از یکدیگر، خسته و ملول نمیشوند ، و بدنهای لطیفشان از روی هفتاد پارچه لباس ، پدیدار است. درضمن حدیث طویلی‌از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده[١] : یقول ولی الله ائذنوا لها فتنزل الی فیبتدر الیها الف وصیف و الف وصیفة ، یبشرونها بذلك فتنزل الیه من خیمتها و علیها سبعون حلة منسوجة بالذهب والفضة مکللة بالدر والیاقوت والزبرجد ، صبغهن المسك و العنبر بالوان مختلفة یری مخ ساقها من‌وراء سبعین حلة طولها سبعون ذراعاً ، و عرض ما بین منکبیها عشرة اذرع ، فاذا دنت من ولی الله اقبل الخدام بصحافه الذهب و الفضة فیها الدر والیاقوت والزبرجد فینشرونها علیها ثم یعانقها وتعانقه فلاتمل ولایمل.

ازواج بهشتی پیوسته با کره والی الابد عذراء میباشند. روایت شده[٢] : زندیقی بحضرت امام صادق علیه‌السلام گفت: کیف تکون الحوراء فی کل ما اتاها زوجها عذراء ؟ قال: انها خلقت من‌الطیب ، لاتعتریها عاهة ولاتخالط جسمها آفة.

ازواج بهشتی که همان حوریان‌باشند، درکنار نهرهای فردوسی اززمین بهشت میرویند. در حدیث وارد است که[٣] : حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: ان خیراً نهرفی‌الجنة ،

١ـ بحارالانوار ج٣ص٣٣٧ س ١٠ تا١٣ دوست خدا میگوید: بزوجه‌ام‌اذن‌دهیدتا بسوی من‌پائین‌آید، پس‌هزارخدمتکارپسروهزارخدمتگزاردختر، بسوی‌اوروان‌میشوند،مژده‌اش‌میدهندکه زوجش‌اورا می‌طلبد. پس‌او ازچادرخودفرود می‌آید ، در حالی‌که هفتاد حله ازطلاونقره بافته شده در برکرده ، وتاج از در ویاقوت وزبرجد برسر نهاده ، که باالوان گوناگون مشك‌وعنبر رنگ آمیزی گردیده ، مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان است ، بلندی او هفتاد ذراع، و پهنای میان دوشانه‌اش ده ذراع است ، پس‌هنگامی‌که بدوست‌خدا نزدیك شود ، خدمتگزاران باظرفهای بزرك خودکه در آنها در ویاقوت‌وزبرجد میباشد، باو روی آورده ، وآنهارا بروی نثار میکنند . سپس هر دو ،دست را بگردن یکدیگر میاندازند ! نه این خسته میشود ، و نه آن ، ملول .

٢ـ بحارالانوار ج٣ص٣٣٠س١٣چطور حوریه در هر بار که زوجش‌پیش‌اوآید، باکره میشود؟ فرمود: برای اینکه او از خوشی وپاکیزگی آفریده شده ، نه بلائی اورا فراگیرد و نه‌دردی بابدنش آمیزش یابد.

٣ـ همانجا ص ٣٣٧ س ٢٧ و ٢٨ بااختصار نقل شد.حقیقت اینست که:خیر نهری*

علی حافتی ذلك النهر جوار نابتات ، کلما قلعت واحدة نبتت اخری ! و باسند صحیح روایت شده که[۱]: آنحضرت علیه‌السلام فرمود : ان فی الجنة نهراً حافتاه حور نابتات، فاذا مرالمؤمن باحدیهن فاعجبته اقتلعها فانبت‌الله عزوجل مکانها !.

واز حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله روایت شده[۲]: من قال لااله‌الاالله غرست له شجرة فی‌الجنة من‌یاقوتة حمراءِ منبتها فی مسك ابیض احلی من‌العسل و اشد بیاضا من‌الثلج واطیب ریحاً من المسك فیها امثال ثدی الابکار تعلو عن سبعین حلة . این خبر شریف علاوه براینکه دلالت میکند که: درخت کاشته‌شده در بهشت ، حوری میگردد ومانند دختران باکره ، پستان بار می‌آورد ، چنان پستانی که بر آمدگیش از زیر هفتاد پیراهن بهشتی که در برمیکند ، نمایان میشود؛ دلالت میکند ایضاً براینکه : حوری بهشتی ، شربتی بسیار گوارا هم هست ، چنان شربتی که نظیرش در دنیا نیست!!.

بلی از برخی از اخبار وحتی از بعضی ازآیات، محتملاً چنین بر می‌آید که ازواج بهشتی ازسایر نعمتهای بهشتی، جدائی ندارد وباآنهامتحد است. موجودواحدی در عین‌اینکه درخت است، حوری هم هست، مرکب هم هست، رضوان خدا هم هست

---

*است در بهشت ، در هر دو کنارهٔ آن نهر حوریانی روئیده‌اند ، هر وقت یکی از آنها چیده میشود دیگری میروید !.

۱ـ بحارالانوارج۳ص۳۳۷س۳۰، ازکافی از محمدبن‌یحیی ازاحمدبن‌محمدازابن‌ابی عمیراز حسین‌بن‌عثمان ازابوبصیر«واین‌اشخاص‌ازطرف علمای‌رجال ، توثیق‌شده‌اند» حضرت‌صادق علیه‌السلام فرمود: واقع اینست که دربهشت نهری‌هست که درهردو کنارش حوریانی روئیده‌اند! وقتی‌که مؤمن بیکی از آنان میرسد از او خوشش میآید و او را میچیند، پس خداوند عزوجل یکی دیگر را در جای او میرویاند . این خبر شریف ، در روضهٔ‌کافی نیز در ص ۲۳۱ شمارهٔ ۲۹۹ باهمین سند مذکور است.

۲ـ کافی‌ج۲ ص ۵۱۷ س ۲ هرکس بگوید لااله‌الاالله ، برای او درختی دربهشت‌کاشته میشود از یاقوت سرخی‌که در مشك سفید روئیده واز عسل شیرین‌تر وازبرف سفیدتر وازمشك خوشبوتر است ، درآن ، مانند پستان دختران باکره هست‌که اززیر هفتادحله برآمدگی‌آن نمایان و پدیدار است.

وغیر اینها.

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده[1]: لما ادخلت الجنة رأیت الشجرة تحمل الحلی والحلل، اسفلها خیل بلق و اوسطها الحور العین وفی اعلا الرضوان، الحدیث.

ودر قرآن کریم هست[2]: واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین فی سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مکسوب وفاکهة کثیرة لامقطوعة ولاممنوعة وفرش مرفوعة انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا لاصحاب الیمین. باید بدانیم که: صفت جمع را، اگر مؤنث سماعی وغیر حقیقی باشد، بصیغهٔ مفرد مؤنث میآورند، مانند: آبار معطلة، باعتبار اینکه آن جمع مؤنث، جماعت است، و اگر مؤنث حقیقی باشد صفت آنرا با الف وتاء جمع می بندند، مانند: قاصرات الطرف ومقصورات فی الخیام که در توصیف حُوریان بهشت گفته شده است.

وایضاً: بجمع مؤنث سماعی وغیر حقیقی، ضمیر مفرد مؤنث «هی» برمیگردانند، و بجمع مؤنث حقیقی هم، ضمیر جمع مؤنث «هن» برمیگردانند. اینک در آیات مورد بحث، می‌بینیم که مرجعی برای ضمیر «هن» جزء فرش (و یا باضافهٔ فاکهة وماء وظل وطلح وسدر، بآن باحتمال بسیار ضعیف) چیز دیگری نیست. پس فرش بادلالت هن، حوریان باکره وشوهر دوست میباشد، و چون در توصیف آن، مرفوعه گفته شده، نه مرفوعات، پس معنای فرش، فرشهاست. نتیجه اینست که: در بهشت، فرشها حوریهاهم

۱ــ مرآة العقول ج ۲ ص ٤٦٩ س ۳۱، آنگاه که مرا داخل بهشت کردند، دیدم «آن» درخت را که زیورها وحله‌ها باخود برمیدارد. پائینش اسبهای ابلق است، ومیانش حوری العین ودر بالایش رضوان وخشنودی میباشد.

۲ــ واقعه ٥٦-۲۷ تا ۳۸ ویاران جانب راست، چیستند یاران جانب راست، در میان درختان بیخاری هستند، ودر میان درختان منظم وچیده شده‌ای هستند، ودرسایهٔ کشیده‌شده‌ای هستند، ودر «کنار» آبی ریزان «آبشار» قرار دارند، و در «میان» میوهٔ فراوان که نه‌قطع میشود ونه بازداشته‌میشود هستند، ومیباشند درفرشهائی بلندشده که ما آنان راآفریدیم آفریدنی پس آنانرا باکرهٔ شوهر دوست قرار دادیم، وهمسال بایاران جانب‌راست.

هستند. و باحتمال ضعیف دیگر ، درختان وسایه ها و آبها ومیوه های بهشت ، همه حوری وپری هستند.

روایات دیگری هم، در اتحادنعمتهای بهشت‌هست، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده[1]: ان‌فی‌الجنة شجرة تخرج من اعلاها الحلل ومن اسفلها خیل بلق مسرجة ملجمة ذوات‌اجنحة‌لاتروث‌ولاتبول‌وازامامین‌همامین باقرین‌علیهما السلام‌روایت‌شده[2]: قال‌رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله والذی نفس‌محمد بیده ان‌فی‌الجنه لشجراً یتصفق بالتسبیح بصوت لم یسمع الاولون و الاخرون بمثله یثمر ثمراً کالرمان تلقی الثمرة الی الرجل فیشقها عن سبعین حلة .

برای‌اتحادمذکور، درزندگی‌دنیوی‌نیز، میتوان‌نمونه‌ونظیرپیدا کرد. شترحیوانی است زنده حرکت میکند، صدا میزند ، برای بچه‌اش‌مهربان است، صاحب خود را میشناسد، شعور دارد، خوراك‌میخورد؛ ودر عین‌حال، چشمه‌ایست که از آن، شیر، کره ماست، پنیر، دوغ ، بیرون میاید؛ ومخزن اقسام پوشاك ومنبع انواع اغذیه است،و مایهٔ گرمی تنور وپخته شدن نان نیز میشود؛ باهمهٔ این احوال، حمال خوبی است، بار بر برد‌باری است ، ومر کوب بیابان نوردی است؛ وپس از اینهمه صفات، برای زوج خویشتن ، ازحوری زیباتر واز پری محبوبتر است.

از این امتیازات وغیر از اینها ، که ازواج اخروی‌برخلاف ازواج دنیوی‌دارا هستند ، بطور واضح فهمیده میشوند که. اصل نکاح هم ، در دو نشأه ، تفاوت فاحش

۱– مراة العقول ج ۲ ص ۴۶۹ س ۲۶ واقع اینست که در بهشت درختی هست که از بالای آن زیورها بیرون می‌آید واز پائین آن اسبهای ابلق زین شده و لجام‌دار . این اسبها بالدارند ، نه‌فضله میاندازند ونه‌بول میکنند .

۲– همانجا س ۲۸ سوگند بآنکه جان محمد در دست اوست ، البته حقیقت اینست که در بهشت درختی هست که برگهایش را برای تسبیح گفتن بهم‌میزنند ، وچنان آوازی میخواند که مردمان اول وآخر ، مانند آنرا نشنیده‌اند ، میوه‌ای میدهدمانند انار ، میوه‌اش‌را بطرف مرد می‌اندازد ، او آنرا پاره میکندواز میانش هفتاد پارچه حله درمیاورد.

دارد، در نکاح اخروی در نیروی ناکح کاهشی و نقصانی رخ نمیدهد. ولی ظاهراً صورت وقوع آن، والله العالم، در هر دو نشأه بیك شکل است، چنانکه از خبر ذیل مستفاد میشود[١]: زندیقی بحضرت امام صادق علیه السلام گفت: کیف تکون الحوراء فی کل ما اتاها زوجها عذراء، قال: انها خلقت من الطیب لاتعتریها عاهة ولاتخالط جسمها آفة ولا یجری فی ثقبها شیئی ولا یدنسها حیض، فالرحم ملتزقة، اذلیس فیه لسوی الاحلیل مجری. ودر تفسیر ابوالفتوح رازی رحمه‌الله هست[٢]: و در آنکه در بهشت، تمتع وطی باشد خلاف نیست، درفرزند خلاف کردند، در خبر آوردند که: فی الجنة جماع ما شئت ولاولد. گفت: در بهشت جماع باشد چندانکه خواهی وفرزند نباشد.

بیضاوی گوید[٣]: مطاعم ومناکح وسایر احوال بهشت، با نظائر دنیوی خود، فقط در برخی از صفات واعتبارات مشارکت دارند، وبانام اینها بطریق عاریه وتمثیل نامیده شده‌اند، ودر تمام حقیقت شرکت ندارند تا همهٔ لوازم اینها را مستلزم بوده و عین فائدهٔ اینها را برسانند.

مؤید کلام بیضاوی، کلام ابن عباس است که: لیس فی الجنة من اطعمة الدنیا الا الاسماء.

مولانا امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام فرموده[٤]: کل شیئی من الدنیا سماعه اعظم من عیانه وکل شیئی من الاخرة عیانه اعظم من سماعه.

١ـ بحارالانوار ج ٣ ص ٣٣٠ س ١٣، ترجمهٔ قسمتی ازاین خبر، در پاورقی‌های همین بحث گذشت.

٢ـ ج ١ ص ١٠٤ س ١٤.

٣ـ تفسیر بیضاوی ص ٢٠ س ٢١.

٤ـ همانجاس ١٤، در بهشت چیزی ازخوراکهای دنیا نیست، جزاینکه بانامهای آنها نامیده شده‌اند.

٥ـ نهج البلاغه ج ١ ص ٢٢٤ س ٤ هرچیز از دنیا، شنیدنش بزرگتر وباعظمت‌تر از دیدن آنست، وهرچیز ازآخرت، دیدنش بزرگتر وباعظمت‌تر از شنیدن آنست.

در آخرت، تعلم نخواهد بود

از آنچه که تا کنون بیان و تحقیق گردید، فهمیده میشود که: در آخرت، تعلم نخواهد بود. یعنی: اینطرز تعلم که در دنیا برای افراد بشر ممکن می باشد، در آخرت غیر ممکن خواهد بود. برای اینکه: تحصیل علم، در اینجهان، بطریق مصرف کردن نیروی بدن میسر میشود، احساس و اندیشه‌ای که ما در این زندگی داریم، بدون خرج کردن قوائی از بدن، تحقق نمی‌یابند، و بایستی که احساس کننده و اندیشه کننده، موادی از جهان اخذ کند و آنها را در بدن خویشتن هضم، و سپس آنها را باحساس و یا باندیشه تبدیل نماید وچون پس از مردن، دیگر اخذ ماده، ممکن نخواهد بود، و روزی مقدر آدمی با وصول مرگ پایان میباید، و در خوردنیها و نوشیدنیها و پوشیدنیها و هواها و نورهای دنیا وغیر اینها، برای او بهره‌ای باقی نمیماند، فلذا احساس دنیوی و اندیشهٔ کنونی وی نیز اختتام می‌پذیرد و بیکبار تمام میشود، و بالنتیجه تحصیل علم و کسب دانش، برایش غیر ممکن میگردد، بجهت اینکه: راهی برای وصول بدانش، جز احساس و اندیشه، نیست.

در جهان آینده، انسان خواهد بود و اعمال دنیوی او، و هیچکس جز سعی و کوشش خود، دارای چیز دیگری نخواهد بود، و فقط آنرا خواهد داشت که از دنیا با خود برده. چنانکه خداوند متعال میفرماید[1]: لیس للانسان الاماسعی. وفقط کسانی در زندگی آینده، دارای علم و صاحب دانش خواهند بود که در اینجا آنرا تحصیل کرده باشند، علمای آنجا کسانی هستند که علمای اینجا نیز میباشند. خلاصه: هر کسی در آینده، فقط دارای اندوختهٔ خود خواهد بود، کم باشد یا زیاد، کثیر باشد یا قلیل، وعلوم خودرا نیز در ضمن اندوختهٔ خود، دریافت خواهد کرد، زیرا که علم هم از اعمال است، عمل قلب است. وهر کس که در اینجهان، علم بدست آورده وایمان پیدا کرده، در آخرت هم با همین علم و ایمان، راه بهشت را پیدا میکند.

۱ـ نجم ۵۳-۳۹ نیست برای انسان، جز کوشش او.

خداوند متعال میفرماید[۱]: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم باعمالهم تجری من تحتهم الانهار فی‌جنات النعیم.

ناگفته نماند که: با انقلابات زندگیها وتطورعوالم ، علومی‌خودبخود، برای انسان ، حاصل میشود ، که در حصول آنها کمترین نیازی باحساس‌دنیوی و اندیشهٔ کنونی نخواهد بود . چنانکه در قرآن کریم فرموده[۲] : لقدکنت فی‌غفلة من هذا فکشفناعنك غطائك فبصرك الیوم حدید . بدیهی است که این تیز بینی ، خود بخود بدون استنتاج از ترتیب معلومات وبدون خرج نیرو ، وفقط با عوض شدن طرز نشأه ونحوهٔ زندگی ، بوقوع خواهد پیوست .

دقت بیشتر ، در عمل اخروی

مسلماً در جهانهای پس از مرگ ، چیزی هست که بهترین نام برای آن درمیان الفاظ واسامی دنیوی،همان کلمهٔ عمل‌است وآیات کریمهٔ قرآن واحادیث مرویه ازائمهٔ معصوم علیهم السلام، بطورغیرقابل انکار باین‌قضیه دلالت دارند که: در آخرت ، وپس از مرگ، عمل هست. وهمان آیاتی که دربحث‌دوم‌این فصل، نقل کردیم ، درعین‌دلالت بانقطاع عمل دنیوی درآخرت‌وخاتمه یافتن آن باوصول مرگ ، ایضاً دلالت دارند بر اینکه : انسان ، در آخرت ، سخن میگوید ، خواهش و تمنا میکند ، آرزو دارد ، با فریاد کشیدن رنج خودرا آشکار می کند .

از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده[۳] : علیکم بتلاوة القرآن فان درجات

۱ـ یونس ۱۰-۹ کسانی‌که ایمان آورده و کارهای نیکوکرده‌اند ، پروردگارشان با ایمانشان ، آنان را راهنمائی میکند، نهرهااز زیرپاهایشان ، درباغهای نعمت ، جریان‌میپابد

۲ـ ق ۵۰-۲۲ هرآینه ازاین ، درغفلتی بسر میبردی ، پس‌پرده‌اترا از تو برگرفتیم پس دیده‌گانت امروز تیزبین است.

۳ـ بحارالانوار ج ۳ ص ۳۴۵ س ۲ برشما باد تلاوت‌قرآن ، چونکه درجات بهشت، بشمارهٔ آیات قرآن است، ودر روز قیامت ، بخوانندهٔ قرآن گفته میشود : بخوان وبالارو، پس هرآیه‌که میخواند درجه‌ای بالامیرود.

الجنان علی عدد آیات القرآن، فاذا کان یوم القیمة یقال لقارء القرآن: اقرء وارق ، فکلما قرء آیة رقی درجة. چنین معلوم میشود که در آخرت ، قرآن خواندن، ممکن خواهد بود.

آیات قرآن کریم ، از ازدواج با حوری ، و از اکل و شرب ، وغیر اینها از اعمالی که در بهشت ویا در دوزخ ، وقوع خواهند یافت ، خبرداده‌اند. واین حقیقت بدون هیچ شك ، بثبوت رسیده که: هر عملی که موجب سروراست ، در بهشت هست؛ وهر کاری که سبب درد و رنج باشد ، در دوزخ هست . پس بنابراین، چنانکه دراین زندگی عمل هست، در آن زندگی هم عمل هست ، وهیچکس فارغ ازعمل نخواهدبود.

پاسخ اینست که ، بلی سخنان مذکور کلیةً درست هستند ، ولی بایستی دقت کرد که آیا آیات قرآن مجید و احادیث شریفه ، اینرا هم میرسانند که ، عمل در جهانهای آینده ، ازلحاظ ذات وحقیقت عمل ، مانند همین عمل است که دراین جهان هست ؟. پاسخ صحیح این پرسش اینست که: اگر چه در بدو نظر ، آنچه از ظواهر قرآن وحدیث ، بدست می آید ، همان است که عامهٔ مردم اعتقاد دارند ، که اعمال دنیوی و اعمال اخروی ، یك نمونه از حقیقت هستند ولی پس از تتبع در آیات ، و بررسی احادیث ، وبعد از تدبری که در این فصل در آنها بعمل آوردیم، خلاف این نظر ابتدائی ، واضح و آشکار میشود ، وبدست می آید که : کار در اینجهان و کار در آنجهان نوع واحدی از حقیقت نیست ، وذاتاً مختلف هستند ، بطوری که عمل اینجا در آنجا وعمل آنجا در اینجا میسور نیست ونخواهد بود.

میدانیم که : کارهای دنیوی ، کلفت و مشقتی ، و همچنین میل و رغبتی لازم گرفته‌اند ، کلیةً خسته کننده‌اند، بدن را بتحلیل میبرند ، بادلخواه و اختیار انجام میابند. بخلاف کارهای اخروی انسان نیکوکار ، که هیچگونه ناراحتی و رنج در آنها نیست، وهیچ خسته کننده نیستند، وبدنرا هم هضم نمیکنند. وبخلاف کارهای اخروی انسان بدکار ، که اصلاً طرف میل و رغبت اوقرار نمیگیرند ، و کلیةً خسته کننده

هستند، وهیچگاه بادلخواه انجام نمی‌یابند، و بدن را هم از بین نمیبرند. چنانکه خداوند متعال فرموده[۱]: لایموت فیها ولایحیی، وایضاً[۲]: لایقضی علیهم فیموتوا.

نتیجه اینست که: انسان، هنگامی که بجهان آخرت میرود، زندگیش عوض میشود ویکسره برمیگردد، وبراستی از این حیوة میمیرد وباحیوة دیگری زنده میشود وزندگی نوینی را با اعمال دنیوی خودپیش میگیرد. جاب ملاصدرا فرموده[۳]: انسان در بدو پیدایش، نوعی وپس از مرگ، نوع دیگری است.

چگونه میتوان باوحدت لفظی افعال منتسبه بانسان دنیوی وانسان اخروی درقرآن کریم واحادیث شریفه، مثلاً لفظ «قال» که نسبت آن بانسان کنونی وانسان آینده داده شده، استدلال باتحاد نوعی وذاتی فعل دنیوی واخروی او نمود؟ بااینکه همین «قال» را، قرآن مجید، بیکسان، بخداوند وانسان وفرشته وهدهد و مورچه وشیطان وجن، نسبت داده است[٤]؛ وبطور یقین میدانیم که: قول وسخن گفتن نامبرده‌ها امکان ندارد که حقیقت واحدة بوده باشد.

در قرآن کریم، سجده‌را، بالفظ واحد وصیغهٔ واحدة وحتی دراطلاق واحد، بانسان وخورشید و ماه وستاره وهرجنبنده، نسبت داده است[٥]، بااینکه یقین داریم که سجده‌های این موجودات متنوعه ومختلف در ذات، امکان ندارد که نوع واحد بوده،

۱ـ طه ۲۰ـ ۷٤ نه میمیرد درآنجا ونه‌زنده میشود.

۲ـ فاطر ۳۵ـ۳۶ حکم نمیشود برایشان، تابمیرند.

۳ـ در فصل اول، بحث «روح، فرزندجسم است» این سخن‌را مشروحتر نقل کرده‌ایم

٤ـ در بقره ۲ـ۳۰ فرموده: واذقال ربك. ودر همانجا از فرشتگان: قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها. ودر زلزله ۹۹ـ۳: قال الانسان مالها. ودر نمل ۲۷ ـ ۲۲، از هدهد: قال احطت بمالم تحط به. و در آیهٔ ۱۸: قالت نملة. ودر حجر ۱۵ـ۲۳، از شیطان: قال لم اکن لاسجد لبشر. ودر جن ۷۲ـ۱، از اجنه: قالوا انا سمعنا قراناً عجباً.

٥ـ حج ۲۲ـ۱۸، الم تران الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض و الشمس و القمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب.

و صورت واحدهٔ داشته بـاشد ، و مسلماً سجده های آنها مانند خودشان ، متبـائن الحقائق است .

ولازم است متوجه باشیم که: اگر بخواهند ازعالم دیگری با ماسخن بگویند، واززندگی غریب وعجیبی بما خبر دهند، چاره‌ای جز این‌نیست که‌موجودآنجا راهر چه باشد، بیکی از موجودات عالم ماوزندگی کنونی ، تنظیر وتشبیه کرده ، ونام این را بآن بگذارند ، وبدینوسیله ما را تا اندازه‌ای نسبت بآن ، آشنا سازند. شما اگر بخواهید کسی را بآوردن کارخانهٔ برق ، ترغیب‌نمائید، که اواصلاً نهاز برق اطلاعی دارد ، ونه اسباب وآلاتی را که بانیروی برق ، بکار می‌افتد دیده است؛ ودر عین‌حال آدمی لجوج هم میباشد ، و تا مانند استادان فن بجمیع خصوصیات آن واقف نشود نه‌سخن کسی را باور میکند، ونه‌بنصیحتی عمل مینماید؛ شما با اینگونه انسان،چطور مکالمه میکنید . البته این ، مثلی است که در مقام تنظیر آخرت نسبت بدنیـا ، خیلی کوچك وناچیز وبسیار حقیر است.

حقیقت عمل اخروی

چنانکه‌سابقاًهم گفته‌ایم،هنوزمااز معرفت‌حقیقت عمل‌دنیوی، وشناختن آن، بسیار دوریم، بااینکه در اینجهان میباشیم، و این اعمال هم کار خود ما هاست، ما مولّدآنها هستیم‌ومادر آنها،ابدان ما است. پس بااین حساب: باید خوب بدانیم که ما از فهم حقیقت عمل اخروی ، در چه مرحله و مرتبه‌ای قرارداریم ؟ .

عجالةً آنچه که دربارهٔ عمل آنجهانی میتوان گفت اینست: عمل، درآخرت هرچه بوده‌باشد لازم‌است که تغییردادن و تغییر یافتن ومصرف کردن نیرو وهضم کردن بدن وبتحلیل بردن‌تن و امثال وملازمات اینهانباشد. در خبری که‌ازحضرت‌امام‌صادق علیه‌السلام نقل شده[1]، چنین هست: جنات الفردوس لاتیبس ثمارها ولا تتغیرعن حالها . و

۱ــ محاسن برقی ج ۱ ص ۱۶ س ۱ و ۲ باغهای بهشت ، میوه‌هایش خشك نمیشود ، وتغییر حال نمیدهد.

بایستی که منشأ انتزاع زمان هم نگردد، و نیز نمیتواند که برای رفع نیاز و جبران فقر بوده باشد.

حقیقت اینست که: انسانی میتواند عمل بکند که از چیزی غیرعمل، ساخته شده باشد، مانندانسان کنونی؛ واما انسانی که‌سازمان وجودی واصل‌زندگی‌او،چیزی جز عمل‌نیست، وقوام ذات‌وی با نیروی عمل، تحقق میپذیرد، (باین معنی که اگراز عمل موجود در وی، صرف نظر شود در واقع ازخودوی صرف‌نظر شده) هیچ معنائی ندارد که دوباره عمل‌بکند.وبا لحاظدیگری: چگونه میتوانیم ذات‌عمل‌را که‌ساختمان انسان گردیده، از عمل فارغ بدانیم، در صورتیکه عمل، خود بخود، بدون احتیاج بچیز دیگری، عمل است وکار است، برای اینکه عمل،نیرو است، ونیرو آنست که‌کار بکند و بیکار نماند.

اینست‌معنای اینکه:انسان،در آخرت،نمیتواند فارغ ازعمل باشد. ذات‌انسان اخروی، از تلاش و کوشش ساخته شده، وبافعالیت وجنبش پرداخته گردیده است[۱]!. توخود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل!. دو حدیث‌شریف ذیل را، برای تأییدمطالب مذکوره، از میان اخبار کثیره، انتخاب و نقل میکنیم. ایندو حدیث شریف، دلالت میکنند که:اعمال‌اهل بهشت،انقطاع‌پذیر نیست، وآغاز وانجام‌ندارد، وانسان‌واحدی، در هرحالی درهر عملی و در هر لذتی است.

از حضرت امام باقر علیه‌السلام، روایت شده[۲]: ان اهل الجنة جرد مرد، مکحلین،

۱ــ تحقیق دربارهٔ ساختمان اخروی انسان، یکی ازفصول بزرگ این‌کتاب‌راتشکیل میدهد.

۲ــ اختصاص ص۳۵۸، معالم‌الزلفی ص۲۷۹، از اختصاص، اهل بهشت، بیمو و بی ریش، سرمه‌کشیده، تاج برسرند، دارای‌گردن‌بند، دست‌بند، انگشتری هستند، نرم‌بدن، در ناز ونعمت، محترم، مکرم میباشند، بهر یکی از آنان، نیروی صدمرد، در خوردن و نوشیدن و شهوت و جماع، داده میشود، نیروی خوراکش‌نیروی صدمرد در خوردن وآشامیدن است، لذت خوراکش را تا بچهل سال‌میفهمد. خداوند، رویشان را بانور وتنشان را باحریر پوشانیده، رنگشان‌سفید، زیورهایشان زرد، رخهایشان سبز است.

مطوقین، مسورین، مختمین، ناعمین، محبورین، مکرمین ،یعطی احد هم‌قوة مأة رجل فی الطعام والشراب والشهوة والجماع، قوة غذائه قوة مأة رجل فی‌الطعام‌والشراب، ویجدلذة غذائه مقدار اربعین سنة، قدالبس اللّٰه‌وجوههم النورواجسادهم الحریر، بیض الالوان، صفر الحلی، خضر الثیاب .

وایضاً ازآنحضرت ﷺ : ان اهل الجنه یحیون فلا یموتون ابداً ، ویستیقظون فلاینامون ابداً، ویستغنون‌فلا یفتقرون ابداً، ویفرحون فلایحزنون ابداً، و یضحکون فلایبکون‌ابداً ، ویکرمون فلایهانون ابداً،ویفکهون‌ولایقطبون ابداً،ویحبرون‌ویسرون ابداً، ویأکلون فلا یجوعون ابداً، ویروون فلایظمئون ابداً ، ویکسون فلا یعرون‌ابداً ویرکبون‌ویتزاورون‌ابداً، یسلم علیهم الولدان المخلدون‌ابداً ، بایدیهم اباریق الفضة و آنیة الذهب ابداً، متکئین علی‌سرر ابداً، علی‌الارائك ینظرون‌ابداً، تأتیهم التحیة و التسلیم من الله ابداً ، نسئل الله الجنة برحمته انه علی کل شیئی قدیر .

۱ــ اختصاص ص۳۵۸ معالم الزلفی ص ۲۷۹ ، از اختصاص . واقع اینست که : اهل بهشت ، پیوسته زنده‌اند ومرك ندارند ، وپیوسته بیدارند وخواب ندارند ، و پیوسته بی‌نیازند وفقر ندارند ، وپیوسته شادمانند وهیچ غم‌ندارند ،وپیوسته خندانند وهیچ گریه ندارند، وپیوسته اکرام میشوند وهیچ خوار نمیشوند ، وپیوسته در شوخی ومزاحند وهیچ ترشروئی ندارند ،و پیوسته محترم وخرامانند وپیوسته میخورند و هیچ گرسنه نمیشوند ، وپیوسته سیرابند وهیچ‌تشنه نمیشوند ، وپیوسته‌بالباسند وهیچ عریان نمیمانند ، وپیوسته سوارند ودر دیدار یارانند ، ولدان مخلدون پیوسته‌بایشان سلام گویانند ، پیوسته دردستهایشان ، ابریقهای نقره وظرفهای طلاهست پیوسته برتخت‌هاتکیه کنندگانند، پیوسته‌براریکه‌ها«درزیر قبه‌ها وروی کرسیها»تماشاکنندگانند وپیوسته تحیت وسلام خداوندی بآنان میرسد . از خداوند ، سوگند برحمتش داده ، بهشت را خواهانیم ، چونکه او بهرچیز تواناست.

۳ـ اعمال نیک و اعمال بد، هر دو در جهان، وقوع دارند

ایده آلیسـ وسفسطه

بسیار عجیب است اینکه: مردمی بوده وهستند که پیرو مسلك ایده آلیسم گردیده وتوانسته‌اند حتی دراین هم‌شك کنند که، آیا کاری میکنند، یا نه؟! آیا سخن میگویند؟ مینویسند؟ میخورند؟میخوابند یا نه؟!!. بعضی‌از آنان، ازمرتبهٔ شك هم پائین تر رفته، ویقین یا ادعای یقین کرده‌اند که عملی از آنان صادر نمیشود، وکاری ازآنان درجهان وقوع نمییابد، آنان اصلاً، جهانی‌را موجود نمیدانند. چه میتوان کرد؟ و چه چاره‌ای میتوان اندیشید؟ همیشه در میان جمعیت‌های انبوه شهرهای بزرگ،مردمانی عجیب‌و غریب‌یافت میشده‌ومیشود؛ مگر اینکه‌خورشیدپنهان‌دانش، ازمشرق غیب،سربدر آورد،وظلمت‌های‌نادانی وسرگردانی را ازصفحهٔ گیتی، یکسره بزداید.

شوپنهاور چه‌میگوید؟

یکی‌ازقهرمانان نامی‌مکتب‌یاد شده، یعنی:یکی‌ازسرگردانان شهیر جهان، چنین گفته[1]: دنیا، آئینهٔ ذهن من است. این، حقیقتی‌است که‌مانندقضایای اقلیدس، هرکسی درست آنرادرك کرد،درحق‌بودن‌آن نبایدشك کند. و نیز گفته[2]: دوهزار سال تحقیقات فلسفی و تلاش فلاسفه، از طریق تجربه، بالاخره منجر بدان گردید که‌انسان، ازمیان اینهمه مسائل بغرنج وپیچیدهٔ دنیا، این حقیقت روشن را تشخیص دهد که: هر قدر دنیا وسیع و معظم‌و محسوس باشد، بااینهمه‌وجودش بسته بموئی است، وآن مووجدان‌هر يك‌از افراد زندهٔ‌دنیاست. این شرط که باوجود تمام حقایق تجربی، وجود دنیا بدان بسته است، دراین‌حقیقت

۱ـ افکار شوپنهاور ص ۱۷۵.

۲ـ همانجا ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

جای هیچگونه شك و تردیدی باقی نمیگذارد که عالم‌محسوس مجاز است، یعنی‌همان کیفیتی که‌هنگام خواب، یکدنیای کاملامحسوس ومشخص،در مقابل دیدگان مامجسم میکند، بدون شبهه‌در تجسم‌دنیای محسوس زمان بیداری هم تأثیردارد، واگر هم‌دنیای خواب بادنیای بیداری فرق داشته‌باشد، بااینهمه دراین نکته‌شك نیست که دریك‌قالب ریخته شده‌اند، و این قالب نیز همان ذهن آدمی است. اینست سخن شوپنهاور که در شرق وغرب جهان مشهور است.

بدیهی است کسی که جهانرا آئینهٔ ذهن خود بداند، و کتاب‌خویش را با جمله «جهان، تصورمن‌است» آغاز نماید[1]، بایستی که در مقام عمل وطرز زیست هم، مانند دیگران، که جهان و موجودات آنرا واقعیت دار میدانند، نبوده باشد، و لازم‌است که محبوب‌او ،آئینهٔ ذهن او ومبغوض او هم، تصورات خوداو باشد، وازهیچ‌چیزدیگر، واز هیچکس، شکایت و گلایه‌ای نداشته باشد. ولی در ترجمهٔ حال شوپنهاور نوشته‌اند[2]: خواست معلمی کند حوزهٔ درسش رونقی نیافت و او آنرا بر مخالفت باطنی «هگل»[3] حمل کرد، و در سی سالگی کتاب اصلی خودرا منتشر نمود که نامش اینست: جهان، نمایش واراده‌است، اما کتاب هم‌طرف‌توجه واقع نگردید وشوپنهاور ازفضلای‌معاصر خود، سخت رنجید که‌اقبال لازم نسبت باو نکردند، وترویجی که‌میبایست‌بکنند بعمل نیاوردند،طبیعتی بی‌آرام و متزلزل وپرسوءِ ظن داشت وعصبانی بود ومتأهل نشد و زندگانی راتنها بسر برد.

۱ـ سیرحکمت دراروپا ج۳ ص۷۹.

۲ـ همانجا ص۷۵.

۳ـ هگل از ایده‌آلیست‌های آلمانی بوده ومیگفته‌که: حقیقت وخود هستی بجزعقل یا علم چیزی نیست، و درون ذات وبرون ذات همه مظاهر او ودر درون او، ودر واقع حالات او و مخلوق او هستند، پس مذهب او را اصالت عقل یا اصالت علم مطلق گفته‌اند. از همانجا ص۳۸.

نگارنده گوید: زندگی خود شوپنهاور، و طرز زیست وی، دلیل بسیار محکمی است (که بتوسط خود او آزمایش عملی یافته‌است) براینکه او پندارهای سست بنیاد خود را، که بهیچیك از آنها در مقام عمل نمیتوانست پای بند شود، دانسته ویا ندانسته با یقینیات خلط کرده است. و همهٔ کسانی که در مقام کسب دانش، با نکار بدیهیات پرداخته‌اند بهمین درد گرفتار شده‌اند، و عملاً خود و علم خود را تکذیب کرده‌اند.

پاسخ این پرسش که: آیا درجهان، عملی وقوع میابد؟ در نزد همهٔ افراد انسان که تا کنون دیده و یا شنیده‌ایم، چه دانایان و چه نادانان، از بدیهیات اولیه است که اثبات است. و اگر در کتابها متواتراً مذهب نامبرده را نقل نمیکردند، امکان نداشت کسی بوجود چنین مکتبی باور نماید، زیرا که در نزد عموم مردم از بدیهیات است که: از هر زنده‌ای اعمال خیر ویا شر، صادرشده و وقوع یافته‌است. و پس از این هم تا انقراض جهان، قضیه بهمین منوال خواهد بود.

علامه محقق، جناب آقای طباطبائی، دربارهٔ سوفسطائیان چنین فرموده[1]: اگر بشنویم که درجهان مردمانی هستند که واقعیت جهان هستی خارج ازما را، یا اصل واقعیت را باور ندارند، برای اولین بار دچار شگفتی خواهیم شد، خاصه آنکه اگر بما بگویند: اینان مردمانی دانشمند و کنجکاو بوده و روزگاری از زندگی خود را در راه گره گشائی از رازهای هستی گذرانیده‌اند، و امثال «بر کلای» و «شوپنهاور» درمیان آنان دیده میشود. ونیز فرموده[2]: ایده آلیسم وسفسطه را پذیرفته و میگویند واقعیتی نیست، وبرخی از آنان چون می‌بینند که در همین یك جمله، واقعیت های بسیاری را تصدیق نموده‌اند، شکل جمله‌را تغییرداده ومیگویند: علم بواقعیت نداریم وبرخی ازآنان بیشتر دقیق شده ومی‌بینند باز درهمین‌سخن، خودشان وعلم خودشان (فکر) را تصدیق نموده‌اند، لذا میگویند: واقعیتی، خارج ازخودمان وفکرخودمان

۱- اصول فلسفه ج ۱ ص ۲۶.

۲- همانجا ص ۳۰، الفاظ، عیناً وبدون تغییر نقل گردید.

نداریم، وجمعی گام فراتر نهاده وبجز خود وفکر خود همه‌چیزرا منکر شده‌اند، جز من وفکر من چیزی نمیدانم، البته خطرناکتر از همهٔ اینها کسانی هستند که مطلق واقعیت، حتی واقعیت خودرا منکر بوده وبجز شك وتردید چیزی اظهار نمیدارند.

نیمه سفسطه یا انکار سیئه

در میان حکما و دانشمندان اسلامی، تا آنجا که ما اطلاع داریم، برای مکتب ایده‌آلیسم، مرید حقیقی و پیرو قطعی نیافته‌ایم، ولی متأسفانه نیمه سفسطه درمیان آنان نایاب نیست. وآن اینست که: کار بد دراینجهان نیست، وهیچکس کار بدی نکرده و نمیکند و نخواهد کرد، و تمامی اعمال صادره‌ازبشر، کلیةً نیك وخیرند. میگویند: نه‌فقط اعمال‌انسان، بد ندارد، و همه نیك است، بلکه در سراسرجهان وجود حتی بعنوان نمونه هم، یك موجود بد نمیتوان یافت. ودلیل آنان براین ادعا اینست که: وجود، خیرمحض است!!، وآنچه بد وشر است همانا عدم است.

اینان که برخلاف بداهت رفته وبرخلاف همهٔافراد عادی‌انسان، چنین‌اعتقاد کرده‌اند که درمیان جهانی‌ازخیرات غوطه‌ور میباشند، وهیچگونه بدی‌وشر دردنیای آنان وجود ندارد ووقوع هم نخواهد یافت، بایستی که پیوسته خندان‌بوده‌و گریه نداشته باشند، ودائماً خشنود بوده‌وشکوه نداشته باشند، بایستی‌بهر کسی‌نزدیك‌شوند واز هیچ موجودی نپرهیزند، زیرا که گرگ ومیش بایستی درنزدآنان برابرباشند، وهردونیکوکاروخیر" بحساب‌آیند. اکنون بیائید شکایت نامه‌ایرا مطالعه بفرمائید، شکایت‌نامه‌ای که ازبزرگترین فیلسوف اسلامی درقرون اخیره، یادگارمانده است.

جناب ملاصدرا رحمه‌الله تعالی، شکایت‌نامه‌ای نسبةً طولانی، از روزگار و از مردم روزگار، درمقدمهٔ اسفار، درج کرده، ودرضمن آن علناً گفته: معادات دوران ومعاندت ابناءِ زمان، ناچارم کرد که ازمردم کناره کشیدم، ودر گوشه‌ای‌ازدیار تنها زیستم. با اینکه‌ایشان باصراحت‌کامل، وجود هر گونه شررا ازجهان، محذوف‌دانسته است. آیا واقعاً ممکن است که شری درجهان نبوده باشد، وباز آدمی ازابناءِ زمان

خودش ، آزار به‌بیند و رنج بکشد ؟. مسلماً این طرز تصور، فقط تا موقعی پا برجا میماند ودوام پیدا میکند که مرد دانشمند درمیدان مباحث فلسفی ، مشغول زد وبند باشد ، وپای در راههای پرپیچ و خم زندگی عمومی نگذاشته باشد . چطور ممکن است که آدمی قدم بدائرهٔ معاشرت همگانی بگذارد واز مردمان شرور وبدکار و از ستمگران جبار، اثری درجهان نه‌بیند؟!. آیا درمقابل این بداهت ، چه ارزشی دارد که گفته شود[1]: عدم، ذاتی ندارد ؛ وماهیت ، اصالت ندارد ، پس خیری که مطلوب همگان است همان وجود است ؛ و شر، چیزی جز عدم نیست. چرا نمیتوان درپاسخ گفت: همانطور که خیر، مطلوب همه است ، شر هم، مورد نفرت هر کس است ؛ و چنانکه طلب عدم محال است ، نفرت کردن از عدم هم محال است ؛ پس بناچار بایستی هم خیر وهم شر موجود باشند ؛ وآنچه که مقبول مردم است همین‌است،وحق هم اینست.

نظری بفلسفه

انصاف اینست که فلسفه درمیان مسلمین ، چنانچه شایدوباید پرورش نیافته ، وتقریباً درهمان وضع پیشین وباستانی خود، باقی‌مانده‌است. مثلاً درهمین مسئلهٔ شر، کاملاً هویداست که‌هر کدام ازاشارات‌وشرح[2] آن وقبسات واسفار وشرح منظومهٔ سبزواری و کتب فلسفی عصرحاضر ، عین سخنان زمان سابق را تکرار کرده‌اند، والحق چیزی بر آن داستان باستانی نیفزوده‌اند.

از اینکه میگویند[3]: مسئلهٔ خیر بودن وجود ، درنزد همهٔ حکماء بدیهی بوده است ، چنین بدست میآید که : فلاسفهٔ یونان در عهد باستان ، جز سخنانی که از متأخرین میشنویم ، مطلب دیگری نداشته‌اند، وبنابراین ، حتماً ، شیخ رئیس ابن‌سینا هم ، دراین‌باره ازپیشینیان اخذ و استفاده کرده واز خود چیزی نداشته است . نتیجه

۱ــ از بعضی ازحواشی اسفار.

۲ــ شرح‌خواجه‌نصیرالدین طوسی رحمه‌الله‌تعالی.

۳ــ شرح‌منظومهٔ سبزواری ، قسمت حکمت ص٦ س ۷ و ۸ .

اینست که : از روزگار فلاسفهٔ یونان تا اینزمان ، در مسئله وجود شر، هیچ پیشرفتی نشده ، ودرحقیقت ، تقلید درشکل تحقیق، نشانداده شده است .

گویا[۱] جهت اینکه فلاسفه ، بااصرار هرچه تمامتر، وجود شرور را ازجهان وجود، محذوف میدارند ، ملاحظهٔ این معنی‌است که مشکل‌صدور شر از خیر مطلق، لاینحل نماند. ولی آیا ازحکمت است؟ که وجود شر را (که مانند وجودخیر، کاملاً بدیهی‌است) فقط برای حل‌خیالی نه واقعی‌مشکل‌نامبرده، انکار نمود! وآیا اینگونه حل را هم ، درحقیقت میتوان حل واقعی دانست ؟!.

این مشکل ، که مصدر شروری که در جهان ، وقوع می‌یابند و وجود پیدا میکنند چیست؟ و کیست ؟، دیر وقتی‌است که ذهن بشررا بخود مشغول داشته ، وحتی زرتشتیان[۲] را هم ، همین مشکل ، وادار کرد که برای جهان، دو آفریدگار و دو پروردگار قائل شوند : یزدان، اهریمن؛ و برخی از بیخبران مستشرقین هم ، چنین خیال کرده‌اند[۳] که دین مبین اسلام هم ، برای رهائی از مشکل یاد شده ، در عوض یزدان واهرمن، خدا وشیطان را ، العیاذ بالله ، دو مبدء برای موجودات گرفته‌است؛ ما ، درفصل آینده انشاءالله تعالی ، اثبات خواهیم کرد که : شیطان بدون اذن خداوند متعال، ناتوان محض وعاجزحقیقی است، وواقع اینست که : لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم .

بدینترتیب دیده میشود که : چگونه یك مشکل ، توانسته که فکر بشررا از راه روشن حقیقت، بیرون برد ، ودر دو راه که یکی از دیگری تاریکتر وظلمانی‌تر است، گرفتار کرده و سرگردان سازد . آری چنانکه قول به ثنویت مبدء جهان ، راه حل صحیحی برای مسئلهٔ شر نیست ، همچنین‌انکار وجود شر هم، نمیتواند نفی

۱ــ اشارات ج ۳ ص ۳۲۵ پاورقی.

۲ــ دائرة‌المعارف ج ۹ ص ٤٤۸ ، ترجمهٔ ملل ونحل شهرستانی ص ۱۸۰

۳ــ اصول اساسی فن‌تربیت ص ٤۷ س ٤.

بآن برساند ، زیرا بطوری که چاره‌ای جز این نیست که : مبدء آفرینش ، مسلماً واحد است ، ایضاً بدیهی محض است که شر هم در جهان موجود است . بلی بایستی کوشید و راه حل درستی پیدا کرد ، وگرنه با انکار وحدانیت مبدء تعالی وتقدس، چنانکه بزرتشتیان منسوب است ، ویا باانکاروجودشر، بطوریکه فلاسفه پسندیده‌اند مشکل مذکور، حل نشده وحل هم نخواهد شد.

نمونه‌ای ازقبسات

فلاسفه ، درتصویر عدمی بودن شرور، زحمتها کشیده ورنجها برده‌اند ، ولی متأسفانه هیچکاری از پیش نبرده‌اند، والحق برای حل این مشکل ، کوچکترین قدمی هم برنداشته‌اند . برای اینکه طرز تفکر آنان در این مسئله، بخوبی روشن گردد ، بعنوان نمونه عباراتی را از قبسات[1] ، که مقتبس از پیشینیان ومورد اخذ واستفادهٔ آیندگان ازفلاسفه میباشد، ترجمه مینمائیم:

« دردها نه‌ازاین‌جهت که ادراك‌اموری هستند شر میباشند، ونه ازجهت‌وجود خود این امور، ونه ازجهت صدور آنها ازعلل‌خود، بلکه همانا شر بودن آنها بالعرض بحسب حال صاحب‌درد است که اتصال عضوی‌را که شأنش اتصال‌است، فاقد گردیده پس ماهیت شر، عدم وجودی، یا عدم کمال وجودی ، یا عدم کمالی برای موجودی است ، از این حیث که این عدم ، در واقع لایق بشأن آن نیست ، و یا در نزد آن بی‌اثر است » .

ایشان رحمه‌الله‌تعالی، بهمین طرز بیان ، هر شری را که بنظر مبارکش‌رسیده بعدم‌بر گردانیده است. ویکی‌از محققین عصر حاضرهم، چنین‌فرموده : نکاح،برای این خیر است که واجد موافقت امر مولی‌است ، و سیئه بودن زنا عبارتست ازفقدان این موافقت،پس سیئه عدمی‌است برای‌اینکه فقدان، عدمی است.

نگارنده گوید: پیداست که مسئله شر، مردان روزگاررا بسیار ناراحت کرده

۱- ص۲۸۷ و ۲۸۸ .

وآنان‌را سخت بتکاپو انداخته‌است. کاربجائی کشیده، و راستی کارد باستخوان‌رسیده که مرد محقق وفیلسوف ، مانند یك ادیب، متوسل بطرز جمله‌بندی شده و میخواهد که باعوض کردن طرزبیان ونحوهٔ گفتار، حقیقت‌را مطابق‌دلخواه خوداثبات، وآنرا بدینوسیله مبرهن نماید. آیالجوجی‌نمیتواند درپاسخ‌بگوید که: سلامت ، خیر است ، وچون عبارت‌است از عدم مرض، پس عدمی‌است؛ و نکاح ، چون فاقد مخالفت‌مولی است ، حسنه است ، پس حسنه ، عدمی است. واقع اینست که : بحث لفظی‌را بایستی کنار گذاشت ودرفکر خود حقیقت بود ، مثلاً ، میتوان گفت: ظلمت، عدم‌نور است ومیتوان گفت: ظلمت ، وجودی ضد نور است. ولی هیچکدام از این دو طرز بیان ، برهان نفس‌الامر محسوب نمیشود ، وبرای یافتن واقع، بایستی ازاین قیل‌وقال‌فارغ گردید ودرحاق حقیقت ، دقت وتأمل بعمل‌آورد .

نظری به قرآن‌کریم

قرآن کریم، آیات بسیاری‌دارد که‌باصراحت بوجودووقوع شر وسوءِ وسیئه، دلالت‌میکنند. مثلاً میفرماید[۱]: قل اعوذ برب الفلق من‌شرما خلق. وایضاً[۲]: ومن‌یعمل مثقال ذرةٍ شراً یره . و ایضاً[۳]:وزین‌لهم سوءِ اعمالهم . وایضاً[۴]: بدالهم‌سیئات ماعملوا. آیا این‌آیات‌بعدمی‌بودن‌شروسوءِ وسیئه دلالت‌دارند ؟!، وآیا میتوان گفت که آنها بوجودی بودن آنها دلالتی ندارند ؟! . اگر بنا باشد که شر ، وجودی‌باشد ، وما بخواهیم که مضمون‌این‌آیه‌هارا بابیان خودمان بیان نمائیم، آیا واقعاً عبارت دیگری که بهتراز عبارت این‌آیه‌ها باشد ، میتوانیم پیدا کنیم؟. آیا روا و سزاست که این‌آیات وامثال‌آنهارا بطوری تأویل نمائیم که با قول بعدمی‌بودن شرور، سازگار آیند ؟. واضح است که: کسی از عدمی‌نمیترسد ، وعدم‌را نمیشود بجا

۱ـ فلق ۱۱۳-۱ و۲ بگو پناه میبرم بپروردگار فلق ، ازشر آنچه‌آفریده است.

۲ـ زلزله ۹۹-۸ هرکس بثقل ذره‌ای شر بجاآورد آنرا می‌بیند .

۳ـ توبه ۹-۳۷ ، اعمال بدشان، بایشان زینت داده‌شده .

۴ـ جاثیه ۴۵-۳۳ بدهای‌آنچه‌که میکردند ، بدیشان هویدا گردید.

آورد ، ونمیشود عدم را دید ، وعدمی مزین نمیشود وهویدا هم نمیگردد . البته این مطالب ، ناگفته پیدا وبسیار روشن میباشند .

یکی ازبزرگان فلسفه درعصرحاضر ، در تفسیر خود تصریح کرده که سیئه ، عدمی است! وسیئات ، بطور کلی ذاتاً حسنات هستند !. و از قرآن بگفتهٔ خود دلیل آورده که : خداوندمتعال فرموده[۱] : الله خالق کل شیئی ، وفعل هم با وجود و ثبوت خود شیئی است و فرموده[۲] : الذی احسن کل شیئی خلقه . ایشان از این استدلال ، چنین نتیجه گرفته‌اند که اعمال بشر ، کلیةً زیبا وحسن‌الذات هستند .

معلوم است که صحت این نتیجه موقوف است باینکه اعمال بشر ، مخلوق‌خدا بوده باشند ، بجهت اینکه اگر مخلوق خدا نباشند و از مضمون‌آیهٔ نخست ، خارج باشند ، قهراً مضمون آیهٔ دوم هم برآنها صدق نخواهد کرد . وبرای همین است که ایشان ، فعل را هم شیئی گرفته‌اند ، تا آیهٔ نخست بر اعمال بشر ، صادق آید . ما انشاءالله تعالی درآینده اثبات خواهیم کرد که : اعمال بشر ، مخلوق خودبشراست ؛ وخداوند متعال بشررا طوری آفریده‌است که بایستی‌خودش خالق اعمال‌خودش‌باشد .

و ایضاً احسن وزیبا بودن موجودی ، نسبت بموجودی ، باشر بودن‌آن ، نسبت بموجود دیگر ، نه فقط عقلاً منافاتی‌ندارد ، بلکه کمال سازش را هم دارد . قرآن کریم همین‌طور است ، برای مؤمنین شفا ورحمت وبرای ستمگران زیان افزاست[۳] . پس احسن بودن وخیر بودن متلازم نیستند . ومخلوقات خداوند متعال ، اگرچه کلاً

۱ـ زمر ۳۹-۶۲ خداوند است آفرینندهٔ هرچیز .

۲ـ سجده ۳۲-۷ خدائی که زیبا کرده هرچه را که آفریده . بنا بقرائت با فتح لام «خلقه» . و بنا بقرائت با سکون آن : خدائی که آفرینش هرچیز را نیکوکرده و زیبا گردانیده است .

۳ـ اسراء ۱۷-۸۲ وننزل من القرآن ماهو شفاء ورحمة للمؤمنین ولایزیدالظالمین الا خساراً

بازممکن است نسبت بچیزی شرباشند و زیان برسانند. نتیجه اینست که: خیریت و شریت، داخل درذوات اشیاءِ نیستند ودو امر نسبی میباشند. بنابراین اگر فرض شود که‌اعمال بشرهم، مانند سایر اشیاء مخلوق خداوندمتعال است، بازنمیتوان گفت که همهٔ آنها برای‌انسان، نافعو سودرسان است ، بلکه ممکن‌است که شر بوده و زیان آور باشند .

مصدر شرور در نظرقرآن

جای‌شك‌نیست که‌دنیا، دنیای‌خیروشراست، ولی‌پاسخ‌این‌پرسش که مصدرشرورچیست و کیست؟ ، برای بشرازوقتی که‌دارای قوهٔمعرفت شده، مشکل بسیار دشواری گردیده است. دانشمندان‌ملل و فلاسفهٔقرون هزاران سال‌است که‌دراین باره میا ندیشند و دقت وتأمل مینمایند، ولی هنوز هم‌براه حل‌روشنی‌نرسیده‌اند. بلی هرفرقه برای‌خود، راهی انتخاب کرده، ودراعتقاد، برطبق آن، مشی نموده‌است. وغالباً یکی‌ازدوجانب افراطوتفریط راپیموده ویکی‌ازدوپرتگاه، مورد رضایت اندیشه‌های نارسای‌بشری گردیده‌است. وچنانکه یاد شد: عده‌ای‌بسیار زیاد، در طی‌قرون متمادی، مصدری خصوصی برای شرور تعیین کرده وبرای جهان، دومبدءِ: یزدان‌واهرمن گرفته‌اند . ودیگران‌هم‌وجود شر را از جهان بیکبارمحذوف دانسته‌اند . و الحق چنانکه راه اول مبنی بر جهل است ؛ راه دوم هم مبتنی بر انکار بداهت است .

اینك به‌بینیم که قرآن کریم پس ازآنکه وحدانیت مبدءِ را رکن‌رکین‌واس اساس خود شناسانیده ، ووجود شرور را هم در جهان اعلان فرموده ، دربارهٔ مبدءِشر چه‌رأی میدهد ،ومسئلهٔ مصدر شر را چگونه‌حل وتصویر میفرماید. اگر فرض کنیم: همانطور که خیرات از جانب خداوند جهان آفرین است ، شرور نیزازآنحضرت‌بوده باشد ، چه مانعی پیش خواهد آمد؟.

در قرآن کریم ، چنین‌میابیم که خداوند متعال عزشأنه وجل‌جلاله ، خودش

را عزیز کننده ، وذلیل گرداننده ، ودهندهٔ ملك و گیرندهٔ آن ، شناسانیده است[۱] ؛ و عذاب دهنده[۲] ؛ ونعمت دهنده[۳] ؛ و گمراه کننده ، وراه نشان دهنده خوانده است[٤] ؛ وباصراحت فرموده[٥] : نبلوکم بالشر و الخیر فتنةً ؛ وباکمال وضوح ، عمل واحدی را هم بخودش نسبت داده وهم بشیطان، چنانکه فرموده[٦] : زینالهم اعمالهم ، وفرموده[۷] : زین لهم الشیطان اعمالهم ؛ وبدون پرده‌پوشی فرموده[۸] : وبلوناهم بالحسنات والسیئات ودر دعا وارد است[۹] : ایقنت انك ارحم الراحمین فی موضع العفو والرحمة، واشدالمعاقبین فی موضع النکال والنقمة ، وایضاً[۱۰] : لااله الاانت خالق الخیر والشر . آیا این آیات و این دعاها ، صریح دراین نیستند که: خیروشر ، هردو در جهان هستند ، و هر دو از جانب پروردگار متعال میباشند ؟.

حقیقت خیروشر

آیا میشود که موجود واحدی را تنها ملاحظه کرد وآنراخیر ویا شر نامید ؟ پاسخ این پرسش اینست که : مسلماً تصور خیر بودن ویا شر بودن یك موجود ، بدون تصور موجود دیگر ، که نسبت بآن ، خیر و

۱ــ آل‌عمران ۳ــ۲۶ تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء .

۲ــ بقره ۲ــ۲۸٤ یعذب من یشاء .

۳ــ حمد ۱ــ۷ ، الذین انعمت علیهم .

٤ــ رعد ۱۳ــ۲۷ یضل من یشاء ویهدی الیه من اناب .

٥ــ انبیا ۲۱ــ۳٥ شما را برای امتحان ، بشروخیر مبتلا میگردانیم .

٦ــ نمل ۲۷ــ٤ ، اعمالشان را بایشان ، زیبا نشان دادیم .

۷ــ انعام ٦ــ٤۳ شیطان ، اعمالشان را بایشان ، زیبا نشان داد .

۸ــ اعراف ۷ــ۱٦۸ ، آنان را بانعمت‌ها ونقمت‌ها مبتلا گردانیدیم.

۹ــ مفاتیح‌الجنان ص ۱۷۹ دعای افتتاح ، یقین دارم که توئی ارحم‌الراحمین در جای عفو ورحمت ، وتوئی سخت‌ترین عقوبت‌کنندگان درجای انتقام گرفتن.

۱۰ــ کافی ج ۲ ص ٥۱٦ س ۱۱ ، نیست خداوندی جز تو ، توئی آفریدگار خیرو آفریدگار شر .

نافع و یا شر و زیان آور باشد ، امکان ندارد. و بعبارت دیگر ، آیا میتوانیم ذوات اشیاء جهان را بدو قسمت تقسیم نمائیم و بگوئیم که بعضی از موجودات ذاتاً خیر هستند، و بعضی دیگر هم ذاتاً شر ند؟ چنانکه مثلاً میتوانیم بگوئیم ذوات اشیاء بر دو قسم است یا شجر است یا غیر آن ؟ بدون شك پاسخ این پرسش ، نفی است ، و تقسیم یاد شده نادرست است ، برای اینکه: هر چیز ، نسبت بچیزی ، در زمانی سودرسان ، و نسبت بچیز دیگر و یا بهمان چیز در زمان دیگر ، زیان آور است.

و بتعبیر ثالث ، آیا میتوانیم موجوداتی بیابیم که هیچ شری هیچگاه از آنها صادر نشود ؟ و موجوداتی را هم پیدا کنیم که هیچ خیری در هیچوقت ، از آنها صدور نیابد ؟ نمیتوانیم خداوند متعال و کتب آسمانی و سلسلهٔ جلیلهٔ انبیا و اوصیا علیهم السلام را ، از قسم نخست بشماریم ، چونکه آنان ، برای کافران و بدکاران ، هم در دنیا و هم در آخرت، زیان رسان هستند ؛ و شیطان و تابعین اورا هم نمیتوانیم از قسم دوم بدانیم برای اینکه آنان میتوانند عبادت و اطاعت کنند ، و بدینطریق بخود ، خیر برسانند ؛ چنانکه شیطان ، مدتی مدید ، عبادت میکرد و بخیر میرسید ، برای اینکه در درگاه ربوبیت تقرب مییافت و بالا میرفت

حقیقت اینست که :

۱ــ خیر و شر ، در عالم خارج از ذهن ، ذاتی و جوهری ندارند ، و در ذهن انسان هم ، با ذوات اشیاء قائم میگردند ، برای اینکه نه تمام ذات چیزی هستند و نه جزء ذات چیزی .

۲ــ تصور هر کدام از خیر وشر ، موقوف بتصور آن دیگری است ، برای اینکه اگر کسی معنای خیر را فرضاً نداند ، ممکن نیست که معنای شر را بداند و بر عکس.

۳ــ هیچکدام از خیر و شر ، در چیزی ثبوت و دوام ندارند، برای اینکه ممکن است که مثلاً خوراکی که بشما نافع بود و خیر داشت ، مضر شود و شر گردد ، و بر عکس .

۴ــ ممکن است که یک چیز نسبت بچیزی خیر باشد، و نسبت بچیز دیگر، فقط شر رساند. مثلاً : مار نسبت ببچهٔ خود، خیر است، ولی نسبت بشما شر.

۵ــ ممکن است چیزی نسبت بچیزی، با ملاحظه‌ای خیر باشد، وبا ملاحظهٔ دیگری شر. مثلاً : باربری نسبت بیک نفر انسان، با این ملاحظه که از گدائی بهتر است خیر است، وبا این ملاحظه که از تجارت سخت‌تر است، شر است.

۶ــ ممکن است چیزی نسبت بچیزی در نظر یکنفر خیر باشد، ودر نظر یکنفر دیگر شر. مانند دوائی نسبت به بیماری، در نظر دو نفر طبیب مختلف الرأی.

از مجموع آنچه که ذکر شد؛ چنین بدست میآید که: با قطع نظر از تصور انسان؛ جهان وموجودات آن؛ نه خیرهستند نه شر؛ و تأثیرات آنها در یکدیگر همان است که هست، نه خیر است نه شر؛ وهرچیز جز خودش، چیز دیگری نیست، نه خیر است نه شر؛ ومتن واقع، همان است که در نفس الامر، هست، نه خیری در آنجا هست نه شر. واین ذهن انسان استکه هرچه را که برای خود، ویا برای کمالی که برای اشیاء، در اندیشهٔ خود درست کرده، می‌پسندد، آنرا خیر میداند ونافع میفهمد وهرچه را که برای خود، ویا برای کمال تصورشدهٔ موجودات، نمی‌پسندد، آنرا شر میداند و ضارّ تشخیص میدهد. و این هم ناشی از اینست که: انسان، طوری آفریده شده که لذت وشکنجه‌را میفهمد و گزند صدمه‌را درک میکند. با این معنی که: اگر انسان، مانند سنگی که نه لذت میفهمد، ونه شکنجه درک میکند، آفریده‌میشد واز درد ورنج ولذت وسرور، عاری وفارغ میبود، مسلماً از دو واژهٔ خیروشرومرادفات آنها در سایر زبانها، در قاموس‌های جهان، و لغت نامه های انسان، خبری و اثری پیدا نمی‌شد.

بنابراین، خیروشری درجهان، تحقق ندارد، تا ما در پی مصدر آنها بگردیم وجمیع آنچه که در ذهن ما بشر، با خیروشر، اتصاف میابد، در واقع و در عالم

حقیقت ؛ از آندو وصف عاری وفارغ میباشند . و خلاصه: خیروشر ، دو وصف ذهنی هستند ، که درظرف تصور ، بموجودات حمل ، وبر آنها اثبات میشوند ؛ ولی درجهان خارج ، هر کدام از موجودات ، راه خود را گرفته ومیرود ، ودر تأثیر و تأثر همیشگی و دائمی روزگار میگذرانند و از خیر وشری که بشر در مخیلهٔ خود میپرورانند ، و از برای هر کدام از موجودات ، بهره‌ای از آندو ، تعیین مینماید ، درعالم حقیقت ، هیچ خبری نیست .

تا هنگامی که آدمی از موجودات پیرامون خود ، در لذت بردن و شنکجه کشیدن است ، محال است که بتواند خودرا از ادراك وتصور خیروشر ، فارغ بدارد؛ وخواهی ونخواهی آنچه را که ازآن سرور میابد خیر ، وآنچه‌را که ازآن ، در رنج است شر خواهد دانست . بنابراین ، درجهان واقع وعالم حقیقت ، هیچ خبری ازخیر وشر ، بغیر از تأثیر و تأثر عمومی نیست.

ولی لازم است که بانسان ، حق داده شود که دربارهٔ لذت وشکنجهٔ خویشتن، خاصه دربارهٔ حیوة آینده ، خوب بیاندیشد ، ومنبع و مصدر هر دو را بیابد ، تا خیر خودرا افزونتر نموده وبر لذت خود در هر دوجهان بیفزاید ، وشکنجه وشر خودرا هم ، اگر بخواهد یکسره از میان بردارد . خداوند متعال ، مصدر شروری را که انسان را آزار میدهد ، بطور واضح ، بیان فرموده است.

ازآیات قرآن کریم ، چنین‌استفاده میشود که: هرچیز از جانب خداونداست هرچه را که بشما لذت میدهد وآنرا خیر میدانید ، وهرچه را که بشما آزار میرساند وآنرا شر میدانید ؛ جمیع آنها را ؛ خداوند متعال آفریده ؛ و هرچیز از جانب او است ، ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم. واما جهت اینکه ببرخی از مردم ، شرمیرسد وآزار نصیبش میگردد ، همانا خود وی سبب میشود ، واعمال ناپسند و کردار زشت خوداو باعث میشود ، و گرنه خداوند مهربان آزار کسی را نمیخواهد ، وکسی را

بعسر و کفر نمیاندازد، [1] یریدالله بکم الیسر ولایرید بکم العسر، [2] ولا یرضی لعباده الکفر، خداوند متعال، همه را سبکبار میخواهد [3]، یریدالله ان یخفف عنکم.

این حقیقت، اگرچه از آیات بسیاری فهمیده میشود، ولی ظاهراً و اضحتر از همهٔ آنها این دو آیه است [4]: ان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عندالله و ان تصبهم سیئة یقولوا هذه من عندك قل کل من عندالله فما لهؤلاء القوم لایکادون یفقهون حدیثاً ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سیئة فمن نفسك. در آیهٔ نخست، در هر سه مورد، کلمهٔ «عند» رامکرر فرموده. ودر آیهٔ دوم، در «من الله» و نیز در «من نفسك»، «عند» را نفرموده، برای اینکه سیاق کلام تغییر بیابد، ومعنی عوض شود، اولاً بحث در اینست که: موجد بلیه وشر، کیست، وثانیاً بحث دراین باشد که، باعث رسیدن بلیه بمردم کیست وچیست. از آیهٔ پیش فهمیده میشود که میگفتند، نعمتی را که بآنان میرسد، خداوند متعال میآفریند. واما بلیه وشری که بآنان میرسد، خدا آنرا نمی آفریند، بلکه در نزد پیغمبر ﷺ موجود بوده واو آنرا بوجود میآورد، خداوند متعال در پاسخ آنان میفرماید: چرا اینان سخن نمیفهمند هرچیزرا خداایجاد میکند ومیآفریند، وخالق هرچیز، هر نعمت و خیر وهر بلیه وشر، همانا خود خداوند است و جز او کسی دیگر نیست، و اوست که بهر کس وبهر قوم بخواهد نعمت میدهد واگر بخواهد بلیه میدهد.

پس از آنکه این مطلب، با آیهٔ پیش روشن گردید، از آیهٔ دوم هم، چنین فهمیده میشود که: بیائید در این قسمت هم بیاندیشید که چه چیز و کدام کس،

۱- بقره ۲-۱۸۵ خداوند برای شما آسانی میخواهد، وسختی نمیخواهد.

۲- زمر ۳۹-۷ وبکفر بندگانش، راضی نیست.

۳- نساء ٤-۲۸ خداوند میخواهد که شما را سبکبار گرداند.

٤- نساء ٤-۷۸و۷۹ اگر بآنان، نعمتی رسد، میگویند این از نزد خداست، واگر بآنان بلیه ای رسد، میگویند این از نزد تست، بگو هر چیز از نزد خداوند است پس چرا اینان اینطورند؟ سخنی نمیفهمند؟. آنچه از نعمت بتو میرسد از خداست، وآنچه از بلیه بتو میرسد از خود توست.

باعث میشود که خدا برشما نعمت وخیر ویابلیه وشر میدهد . دربیان این مطلب هم ، خداوند متعال ، چنین درس میدهد : باعث اینکه خداوند بشما نعمت میدهد و خیر میرساند خود اوست ، برای اینکه : اگر خداوند متعال ، به‌نیکوکاران ، نعمت‌وخیر وهمچنین نقمت و شر نمیداد ، چه‌ایراد واشکالی بعدالت آنحضرت تعالی وتقدس‌وارد میآمد ؛ پس از لطف‌اوست ، که به‌نیکوکاران، خیر ونعمت میدهد . واما باعث‌اینکه خداوند متعال بشما بلیه میدهد و شر میفرستد ، فقط خودتان میباشید ، زیرا که این اعمال زشت و گناهان‌شماست که خداوندجهان آفرین ، آنهارا درشکل بلاها نمایان میکند ، ودر صورت شرهائی وحشتناك ، برسر شما فرود میآورد.

الواحد لایصدر عنه الا الواحد

چنین بنظر میرسد که : از روزگاران بسیار پیشین ، پیوسته مردمانی زیاد ، ویا کم ، بوده‌اند که برای ایجاد جهان وسیع وموجودات بسیار کثیر ومتنوع آن ، خدای واحد ویکتا را کافی نمیدانسته‌اند. واین تصور تا بامروز هم باقی است.

میگفتند : دنیا ، مشرق دارد ، مغرب‌دارد، شب وروز دارد ، نور وظلمت‌دارد خشگی ودریا ، زشت و زیبا ، تابستان و زمستان ، اجرام سفلی ، ستارگان و هزاران امثال اینها دارد؛ وخیال میکردند که‌محال است این همه موجودرا ، یك خدا بوجود آورده ، وباداره کردن آنها پرداخته باشد.

امر ، در نظر آنان ، در میان دوچیز ، دائر بوده ، یا باید خدا زیاد باشد و یا باید در جهان ، کثرتی نبوده باشد . همین تصور ، سبب شده بود که آنان ، بدو فرقهٔ معظم ، متفرق شوند : غالب مردم که ازعلم ودانش ، بهره ای نداشته‌اند، چون کثرت را در جهان ، بطور آشکار و غیر قابل انکار ، درك کرده بودند ، بتعدد خدایان گرویده وعلم را فدای بدیهی کردند ، برای هر دستگاهی ازجهان ، ربی و پروردگاری بنام رب النوع ، تصور ، و در صورت بتهائی تصور میکردند ، و خیال مینمودند که چون اجزاء جهان، بیکدیگر پیوسته است ، لابد این ارباب ، در اداره

کردن حوزه‌های حکومتی خود ، خالی از تشاجر و تنازع نخواهند بود، وافسانه‌های دامنه‌داری در باب جنك خدایان ، ساخته بودند . اینان ، از اینکه خدای واحدی ، اینهمه دستگاههای با این وسعت و عظمت را بیافریند ، و آنها را بتنهائی اداره نماید، بسیار تعجب میکردند ، بت پرستان زمان طلوع اسلام ، وقتی شنیدند که پیغمبری مبعوث شده ومیگوید : قولوا لااله الاالله تفلحوا[1] . بسیار تعجب کردند از اینکه، این پیغمبر نوظهور ، چطور وچگونه ، در جای اینهمه خدایان ، فقط و فقط یك خدا را قائل شده است ، میگفتند[2] : اجعل الالهة الهاً واحداً ان هذا لشیئی عجاب.

وعدهٔ دیگری که فلاسفهٔ دوران ، و دانشمندان آنزمان بودند ، در وحدانیت خداوند متعال ، کوچکترین شك وتردیدی نداشتند ، بناچار کثرت را در جهان ، و در موجودات آن ، خیالی پنداشتند، بدیهی را فدای علم کردند ، میگفتند ومیگویند: جهان وموجودات آن ، با اینهمه تکثر ظاهری ، در واقع ، غیر از یك وجود وسیع بسیط ، چیز دیگری نیست ، و این کثرت ظاهری محسوس ، پنداری بیش نیست . این دانشمندان، که چشم وچراغ آنزمان بودند ، اصلاً تصور هم نکردند ، واحتمال هم ندادند که یك خدا میتواند موجودات کثیره را که واقعاً کثیر هستند ، خلق بفرماید ولذا بهرطوری که بوده ، کثرت درجهان را خیالی می‌نمایانیدند ، وتمام کوشش خود را دراین مصرف میکردند که، چشمان مردمان احول و دوبین ، دردنیا، کثرت میبینند واما صاحبدلان وعارفان ، جزوجود واحد ، چیز دیگری نمی‌بینند.

آنچه که بت‌پرستان را وادار باعتقاد بخدایان زیاد کرد ، وآنچه که عده‌ای از از فلاسفه ودانشمندان باستان را ناچار و وادار بحذف کثرت ، از موجودات جهان نمود ، فقط این ملاحظه بوده که: خدای واحد ، مخلوق واحد ، باید داشته باشد ، و

۱- بگوئید : جز خداوند ، خدائی نیست تارستگار شوید.

۲- آیا اینهمه خدایان را یك خدا قرار میدهد ، واقع اینست که : این سخن چیزی بسیار عجیب است

بیشتر از آنرا نمیتواند وامکان ندارد بیافریند، وباصطلاح فلسفی «الواحد لایصدر عنه الاالواحد[1]» بلی هردو دسته را یك دشمن، از میهن حقیقی‌شان، بیرون راند، وآنان را بجلای وطن گرفتار کرد.

حق اینست که: خداوند، واحد است، لااله‌الاالله، و موجودات جهان هم، واقعاً کثیر، وحقیقةً بسیار هستند. اعتقاد باینکه: «از یکچیز، بیشتر از یکچیز، صادر نمیشود» اگر چه بت‌پرستان را بدبخت محض کرد، و آنان را بیکبار بیچاره گردانید، زیرا که وادارشان کرد که بر خلاف اصیل‌ترین و صحیح‌ترین علم، که وحدت خداست، اعتقاد ورزند؛ ولی فلاسفه را هم، بدرد انکار بدیهی مبتلا ساخت، وفلسفه آنان‌را هم براصالت وجود مبتنی کرد، وبدینطریق آنرا سخت بیماروزمین گیر گردانید.

این مسئله که: جهان وآنچه در آنست، در حقیقت بیشتر از یك‌وجود نیست که عبارت اخرای قول‌باصالت وجود، ویگانه پناهگاه، برای فلاسفه، درمقابل‌حملهٔ «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» است، شاید در نزد بیخبران، چندان مهم نباشد. ولی دانشمندان ومحققین خوب میدانند که: چون‌این مسئله، بمنزلهٔ خشت نخست فلسفه‌میباشد، ودر سرتاسر مسائل وقضایای حکمت ماوراء الطبیعه، پای آن بمیان میآید، فلذا رخسار زیبای علم و دانش را بکلی دیگر گون کرده، و آنرا از مسیر واقعی ومجرای طبیعی وحقیقی خود، بیرون آورده است.

این است تاریخچهٔ «الواحد لایصدر عنه الا الواحد»، و مدت سلطنت آن، و مختصری از عملیات و کارهائیکه در مدت حکم‌فرمائی خود، انجام داده است، چه بتخانه‌هائی در روی زمین برپا نموده و بانکار چه ضروریاتی مردم را واداشته است. و یکی از فرزندان نالایق آن «کیفیت صدور عقول عشرة» است. ودراین مسئلهٔ ماهم که بحث خیروشر است، دخالت کرده وچنین میگوید: اگر خیروشر، هردو، موجود

۱ــ ازیك چیز، بیشتر از یکچیز، صادر نمیشود.

باشند ، بایستی دو مصدر جداگانه ، دوخدای مستقل ، داشته باشند.

این قانون فلسفی ، تاکنون هم ، در نزد فلاسفهٔ مسلمان ، در استحکام خود باقی است[۱]، ولی البته دانشمندان ، وبنا بفرمایش[۲] خواجه نصیرالدین رحمه‌الله تعالی مردم ، از قبول آن . امتناع میکنند . و بزرگترین مانع عقلی در نزد فلاسفه ، از موجود بودن خیر وشر ، و از صدور آندو از باری تبارك و تعالی، همین قانون: «از یکچیز ، بیشتر از یکچیز ، صادر نمیشود» است ؛ وهمین قانون ، ناچارشان کرده که شر را عدمی بگیرند.

نامهٔ ابن‌سینا به بهمنیار

برای استحضار از جریان برهان قانون «الواحد لایصدر عنه الاالواحد» حکایت زیر را از اسفار[۳]، نقل‌مینمائیم.

بهمنیار ، با بن سینا نامه نوشت ، و از او برای قانون فلسفی فوق ، برهان خواست ، شیخ در پاسخ نوشت : اگر واحدحقیقی ، مصدر باشد برای دوچیز ، مانند الف وبا ، پس مصدر شده است برای الف و آنچه که الف نیست ، زیرا که با ، الف نیست ، پس لازم میآید اجتماع نقیضین .

فخررازی در مباحث[٤] مشرقیه، ببرهان ابن‌سینا، چنین ایراد میگیرد که: نقیض صدور الف ، لاصدور الف است ، نه‌صدور لا الف ، یعنی صدور با ؛ چنانکه جسم ، آنگاه که حرکت وسیاهی را قبول کرد وسیاهی‌غیرحرکت‌است ، پس‌جسم حرکت و غیر حرکت را قبول کرده وتناقضی لازم نمیآید.

۱ـ اشارات ، شرح اشارات ، شرح شرح اشارات ج ۳ ص ۱۲۲ وبعد ازآن. قبسات ص ۲۳۲ وبعداز آن . اسفار وحواشی آن ج ۲ ص ۲۰٤ وبعد ازآن . شرح منظومهٔسبزواری ص ۱۸٤ .

۲ـ شرح اشارات ج ۳ ص ۱۲۲ .

۳ـ ج ۲ ص ۲۰٦ .

٤ـ قبسات ص ۲۳۳ .

جناب ملا صدرا از شیخ‌الفلاسفه طرفداری میکند و چنین میگوید: ایشان، (منظور، فخررازی‌است) معنای مبدء بودن واحدحقیقی‌را تصور نکرده‌اند. مصدریت باین معنی، عین ماهیت علت بسیطه است. بنا براین؛ اگر بسیط حقیقی مصدر شود برای الف وآنچه الف نیست، حتماً مصدریت آن برای غیر الف، غیر از مصدریت آن برای الف که عین ذات آنست، خواهد بود، پس ذاتش غیر ذاتش شده است. تناقص همین است.

از کلام صاحب اسفار، فهمیده میشود که میخواهد چنین بفرماید: اگر در برهان شیخ، بجای واحد حقیقی، چیز دیگری باشد، مثلاً گفته شود: اگر زید، مصدر شود برای خواندن ونوشتن، پس مصدر شده برای خواندن و آنچه خواندن نیست، زیرا که نوشتن، خواندن نیست، پس لازم میآید اجتماع نقیضین، بلی در اینصورت، اشکال رازی بر ابن‌سینا وارد میشد، بجهت اینکه زید با قطع نظر از مصدریتش برای خواندن ویا نوشتن، ذاتی دارد، پس ذات‌زید، غیر از مصدربودن وعلت بودن اوست. وامکان دارد که‌ازچنین ذاتی، دو چیز صادر شود، بخلاف‌واحد حقیقی که علیت ومصدریت آن، عین ذات آنست،وبسیطی که‌مصدر امری است،ذاتی بجز مبدء بودنش ندارد، وبرای همین، بسیطی که ذاتش عبارت است از علیت بالف محال است که‌علت با،هم شود، و گرنه باید که ذاتش غیر ذاتش شود.

واین سخن، درست نیست، زیرا که بسیط هم مانند مرکب، در صورتی که مصدر چیزی میشود، ذاتی دارد بجز مصدر بودن، که موصوف میشود بامصدر بودن زیرا که بدیهی است، موصوف شدن بسیط با مصدر بودن؛ امری ذهنی است و اصلاً خارجیت ندارد، ولذا ببساطت‌بسیط، ضرری نمیرساند. واینکه فرموده، بسیطی که مصدر است عین مصدر بودن است برهانی ندارد، و برهان نقل شده از ابن‌سینا هم؛ برهان این ادعا نیست، واگر فرضاً هم باشد اول دعوی است. پس جناب ملاصدرا هیچ کمکی باابن‌سینا نکرده، واشکال رازی بروی وارد است.

از مطالعهٔ کتب فلسفی برمیآید که فلاسفه، چنین عقیده دارند: چیزی که مثلاً الف از آن صادر میشود حتماً دارای حیثیتی است که یا عین ذات آنچیز است و یا جزءِ ذات آنست، پس اگر عین ذات آن باشد، محال است که غیر الف هم، از آن صادر شود، و اگر جزءِ آن باشد، پس آنچیز مرکب است، نه بسیط و صدور غیر الف هم از آن، ممکن است. چنین بنظر میرسد که مرادشان از این حیثیت، همان سنخیت باشد که میگویند: علت باید بامعلول، سنخیت داشته باشد، اگر واقعاً معنای این حیثیت همان سنخیت باشد، پس باید دانست که قانون حیثیت، فقط در علل و معلولات این جهان جریان دارد، (جهان مخلوق) و حضرت باری تعالی با هیچکدام از مخلوقات خود سنخیت ندارد و علیت آنحضرت عزشأنه از روی حیثیت نیست. و اگر مراد از حیثیت نامبرده، سنخیت علت با معلول نباشد، پس نباید این حیثیت را ذاتی علت شمرد، بلکه مانند وصف علیت، از عوارض ذهنی علت باید شمرده شود: و در این صورت حیثیت مذکوره، خارجیتی نداشته وچنانکه دربالا گفته شد ببساطت بسیط، ضرری نخواهد داشت.

وعلاوه برآنچه که ذکر گردید، باید متوجه بود که: قانون «الواحد لایصدر عنه الواحد» بفرض اینکه صحیح وکاملاً درست هم باشد، باز در اینجهان مخلوق، مورد جریانی برای آن پیدا نخواهدشد. بجهت اینکه: ما در این زندگی، بسیطی را نمیشناسیم که واقعاً تحقق داشته باشد، و واقع اینست که: چیزی بی بعد در این عالم نیست. ودر عالم ربوبیت نیز، جریان پیدا نمیکند. بجهت اینکه: علیت خداوندمتعال، بمعنای صدور معلول از آنحضرت نیست، پس، هیچ مورد جریانی برای قانون مذکور نیست، نه در جهان آفرینش ونه در عالم بالا.

آیاخدا، همسنخ مخلوق است؟

فلاسفه، میگویند: لازم است که در علت، خصوصیت وحیثیتی باشد، تا بسبب آن، با معلول خود سنخیت پیدا بکند. و لازم است که درمیان علت ومعلول، سنخیتی باشد، و گرنه بایستی صدور هرچیز ازهرچیز

ممکن بوده باشد. ومثلاً آتش بتواند درخت برویاند. وچون میدانیم که عدم، تأثیری ندارد ونفعی نمیرساند، پس این سنخیت وحیثیت در علت، بایستی امری وجودی بوده باشد. پس اگر از حضرت باری تعالی شأنه، هم خیر و هم شر بوجود آید، لازم میآید که در آنحضرت دو سنخیت بوده باشد. پس برای رهائی از ایندو ایراد. باید گفت که: شر عدمی محض است. و گرنه لازم میآید اولا خداوند باشر هم سنخیت داشته باشد، وثانیاً دوسنخیت، (سنخیت باخیر وسنخیت باشر) درذات او جمع شود، بااینکه خدا بسیط است ومرکب نیست.

پاسخ اینست که: ذات پاك باری عز وجل: باخیر هم نمیتواند سنخیت داشته باشد، وباموجودات جهان (که بنا برغم آنان. خیر محض میباشند) ازیك سنخ بوده باشد وگرنه لازم میآید که: خداوند متعال، علت حقیقی نباشد، وعلتی مجازی بوده و از علل مادیه شمرده شود. برای اینکه علت مجازی آنست که از ذات خود مایه میگذارد وچیزی همسنخ خود بوجود میآورد، وعلت حقیقی آنست که ازذات خود چیزی خرج نمیکند، ودرعین حال ،کار خودرامیکند ، ومعلولش را میآفریند فلذا امکان ندارد که از سنخ معلول خود باشد ، چنانکه علت مجازی هم امکان ندارد که بامعلول خود همسنخ نباشد . واقع اینست که علت مجازی علتی حقیقی نیست ، .زیرا کهذات خودرا خرج میکند ودر شکل دیگری (در شکل معلول) پدیدارمیگردد ، وعلتی که حقیقةً علت است آنست که ذات خویش را محفوظ بدارد ، وچیزی هم بوجود بیاورد. علل اینجهان مادی، کلیةً علتهائی مجازی هستند ، وبرای همین است که در اینجهان نهچیزی از کتم عدم قدم بدائرۀ وجودمیگذارد ، ونهموجودی رهسپار دیارعدم میشود وهمان موجودات سابق هستند کههر دم درشکلی بروز کرده ورموزنهان خودرا بیرون داده ، وهرزمان در اندامی خود نمائی میکنند. و علت حقیقی منحصر بذات حضرت لایزالی است ، که هیچگاه دستی بذات خود نبرده ، وچیزی از آن خرج نکرده و اینهمه موجودات را هم، پدید آورده‌است . نتیجه اینست که: ذات مقدس کبریائی ، نه

با خیر سنخیت دارد و نه باشر.

تبدلات و تأثیر و تأثرات جهان و موجودات آن، با حکم حضرت خداوندی، در تحت قوانین منظمی انتظام یافته‌اند، ولذا هرچیزی بهرچیزی درهرزمان وهرمکان بدون قید وشرط، اثر نمیکند ومتبدل نمیگردد، خصوصیت‌ها و حیثیت‌هائی لازم است که درچیزی مجتمع باشند تا آنرا به‌تبدل به‌همسنخ آن آماده سازند، وچیزی از چیزی متولد گردد.

اگر طرزکار علت‌حقیقی وذات خداوندمتعال هم باحیثیت وسنخیت باشدبایستی که سنخیت‌های بسیار وحیثیت‌های بیشمار، در ذات آنحضرت گردآیند، برای اینکه آنحضرت آفریدگار همهٔ این اشیاء است که حقیقةً کثیر وزیاد هستند، و کسانیکه کثرت موجودات را منکر هستند، بدیهی‌ترین بدیهیات را انکارمیکنند. واگر بنا باشد که جهان وموجودات آن، یك وجود بیش نباشند، در آنصورت هم لازم میآید که خداوند متعال کاری نکرده و چیزی نیافریده باشد، زیرا که یگانه موجود در اینفرض، وجود است که همیشه بوده است.

علیت در اینجهان مادی، عبارت اخرای تولیداست، ومعلولات اینجهان کلیةً بنحو تولد، از علل خود زائیده شده ومیشوند، وبرای همین است که: علیت هیچ علت، دوام پیدا نمیکند، وعلت بتدریج از بین میرود، وفرزند آن‌بنام معلول شناخته میشود، برای همین‌است که معلول همسنخ باعلت، زائیده میشود، وهیچ‌چیز نمیتواند غیر همسنخ خودرا بزاید. ولی‌چون ذات خداوند جهان‌آفرین، سرمدی وابدی‌است و علیت آنحضرت هم جاودانی است، فلذا علیت او، نمیتواند بنحو تولید باشد، و قهراً معلولات ومخلوقات آنحضرت، نمیتوانند همسنخ او باشند، وگرنه لازم‌میآید که از خدائی، خدایانی جدا شود.

احکامی را که فکر محدودانسان، از موجودات پیرامون خود، "دراین‌زندگی گذران و ناپایدار بدست میآورد، از کوته نظری است که آنهارا در ذات‌نامحدود و

جاویدان آفریننده جهان هم ، مجری بدارد ، ووجود وعلیت آنحضرت واحکام آندو را ازوجود وعلیت جهان واحکام آنها قیاس بگیرد . لیس[۱] کمثله شیئی و [۲]ماقدر والله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون .

اینجاست که عظمت سورهٔ مبارکهٔ توحید ؛ درنظر انسان ؛ ثابت میشودوواضح میگردد که فرموده : لم یلد ولم یولد ؛ در خبر است که امام زین العابدین علیه السلام فرمود[۳] ان الله عزوجل علم انه یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالی ، قل هوالله احد. وچنانکه درخبر[۳] دیگری هست: این سوره درحقیقت ؛ شناسنامه وهویت و نسب نامهٔ حضرت پروردگاری جلت عظمته میباشد ؛ یهودیان بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله گفتند: نسب پروردگار خود را بیان کن فرزند کیست ووالد کیست ؛ حضرت سه شب درنگ کرده وپاسخی بآنان نداد ؛ سپس نازل شد : قل هوالله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد[٤].

۱ــ شوری ۴۲-۱۱ نیست مانند اوچیزی .

۲ــ زمر ۳۹-۶۷ برای خدا حق قدرش را نگذاشتند ، بااینکه همه جای زمین در روز قیامت درچنك اوست ، و آسمانها در دست راست او پیچیده شده هستند ، پاك ومنزه است ازآنچه شریك میگیرند.

۳ــ کافی ج ۱ ص ۹۱ س ۱۵ خداوند عزو جل دانست که در آخر زمان ، مردمان متعمقی خواهند بود ، فلذا سورهٔ قل هوالله را نازل فرمود

٤ــ سورهٔ ۱۱۲ ، بگو او ؛ خدا ، یکتاست ، خدا صمد است ، نزائیده وزائیده نشد ، وبرای او هیچ همتائی نیست.

۴- آیا کارهای بندگانرا خداوند میکند؟!

مقدمه آنچه که در این فصل ، مورد تعقیب ما میباشد ، در اعجوبه بودن ، کمتر از فصل سابق نیست ، عدهٔ نسبةً کثیری ازمسلمین ، دراینجا هم برخلاف بداهت رفته و معتقد شده‌اند که : تمامی کارهای انسانرا اعم از افعال حسنه ویا سیئه ، خود خداوند متعال ، بجا میآورد . اینان نمیتوانند باور کنند که خودشان انجام دهندهٔ اعمال خودشان میباشند ، وواقعاً چنین نیست که نفهمند که کارهای خود را ، خودشان بجا میآورند ، ولی افکاری پریشان، ذهن آنان را پریشان کرده است . بااینکه قران کریم در این باب هم ، با فهم بدیهی انسانی ، موافقت کامل دارد ، میفرماید[1]: و ما تجزون الاما کنتم تعملون .

فلاسفهٔ مادی هم ، دراین گفتار با جبریون مسلمان هم‌آواز هستند ، وحالت اختیار را بیکبار انکار کرده و هر فاعل را در صدور فعل از وی ، مجبور پنداشته‌اند چنانکه «لایب‌نیتس» میگفته:اگر سوزن مغناطیسی، شعور داشت ، باکمال‌خوشحالی حرکت خود را بطرف قطب شمال ، اختیاری فرض مینمود . منظورش اینست که : انسان ، در حرکات خود ، اختیاری از خود ندارد ، ولی چون شعور دارد ، در عالم تصور ، خویشتن را مختار میانگارد.

این فصل ، یکی از اصول اساسی‌راجع بعمل را بنیاد میگذارد ، ودرعین‌حال یکی از مسائل دامنه‌داری است که ازروزگاران‌پیشین،درمیان ملل‌مختلف‌ودانشمندان جهان ، پیوسته محل بحث و گفتگو بوده واکنون نیز هست ، فلذا بایستی منتهای دقت وتعمق را درتحقیق‌حق‌بکاربست ، وبنظر سطحی قانع وخشنود نگردید .

۱- صافات ۳۷-۳۹ پاداش داده نمیشوید مگر آنچه راکه میکردید.

قانون علیت عامه

قویترین برهانی که بسیاری از متفکرین جهان‌را بسوی‌اعتقاد بجبر سوق داده ومیدهد، هماناقانون علیت عامه‌است ، و آن اینست : بدیهی است هرحادثه وهرموجودی ، علتی دارد ، بطوری که اگر آن علت وجود نداشت ، این حادثه و یا این موجود هم ، وجود پیدا نمیکرد . و چون اعمال انسان ، حوادثی هستند ، بناچار بایستی عللی داشته باشند ، و این علل هم چون موجوداتی هستند ، حتماً علتهائی دارند ، وهمچنین-تا برسد بعلةالعلل باری تعالی که منتهای سلسلهٔ علل است . واما جبری‌مادی چون علل را غیر متناهی میانگارد ، فلذا در این سلسله بانتهائی‌اعتقاد ندارد .

نتیجهٔ استدلال فوق اینست که : آدمی در انجام دادن افعال خود ، اختیاری ندارد ، باین معنی که بتواند بکند و بتواند نکند ، آنچه‌او کرد ناچار بود که آنرا بکند ، وآنچه را که نکرد نمیتوانست بکند . وهمین دلیل ، موجب شده که جبریون از مسلمین ، آیات بسیاری را از قرآن کریم که باختیار دلالت دارند ، تأویل بخلاف ظاهر ویا بخلاف نص صریح کرده‌اند.

امتیازات‌علیت انسان

شك نیست که : قانون علیت عامه ، در سراسر جهان‌موجود ، با کمال انتظام جاری وساری است ، واین قضیه ، قابل انکار نیست. ولی این هم ، جای تردید نیست که : برخی از علل جهان ، من جمله‌انسان، دارای خصوصیات وامتیازاتی است که بطور واضح او را از سایر علل، ممتاز میدارد.

این امتیازات ، ما را مجبور میکند که علت وعلیت را بدوقسم متبائن، تقسیم نمائیم . اینك عددی چند از این امتیازات را که عجالةً بنظر ما رسیده ، مینگاریم وباقی را بعهدهٔ فضلای محققین میگذاریم.

۱ــ هیچ علتی از علل جهانی ، در علیت وانجام دادن‌کارخود ، یعنی درایجاد معلول ، نیازی بفکر ندارد ، مگر حیوان ، (نام حیوان را فقط برای رعایت کلیت قانون میآوریم ، وگرنه منظور ما همان انسان است) که نمیتواند کارهای خود را

بدون فکر بجا آورد ، وبایستی پس از اندیشه‌ای ، طویل ویا برق آسا ، درست و یا نادرست ، شروع بکار کند . مثلاً انسانی را که تفنك بدست گرفته ومی خواهد گلوله‌ای را بهدف برساند ، در نظر میگیریم . او با انگشت ، فشاری میدهد ، حرارتی پیدا میشود ، باروت را مشتعل میسازد ، حجم باروت افزایش گرفته گلوله را ازلوله پرتاب میکند ، گلوله راهی را طی کرده وبهدف اصابت نموده وآنرا سوراخ میکند . دراین واقعه مسلماً نه فشار در تولید حرارت و نه حرارت در سوزانیدن باروت وافزودن حجم آن ، و نه افزایش حجم باروت در پرتاب کردن گلوله ، و نه گلوله در راه‌پیمائی و سوراخ کردن هدف، فکری نکردند ؛ آنکه فکر کرد ، فقط انسان تیرانداز بود که فشار را بلاواسطه و سایر اعمال مذکوره را باواسطه ، پس از تفکری انجام داد. آیا بعد از این آزمایش ، نمیتوانیم علل جهان را بدوقسم : علت بیفکر و علت با فکر تقسیم نمائیم ؟.

۲ــ هیچکدام از علل جهان ، در علیت خود ، ودر ایجاد معلول ، غرضی و مقصودی ندارد ونمیتواند داشته باشد ، جز حیوان ، که در هر کاری نظری دارد ، و غایتی را مقصود خود قرار میدهد . در مثال بالا نام چند علت بمیان آمد ، ودر میان آنها آنکه صاحب غرض است همان است که دارای فکر و اندیشه است ، وآن ، مرد تیرانداز است وباقی آنها کلیةً بیغرض وفاقد مقصود میباشند، فلذا عقلای جهان بالبدیهه نفع و ضرر همهٔ این علت‌ها و معلولها را بحساب مرد تیرانداز میگذارند نه بحساب خود آنها. آیا باملاحظهٔ این امتیاز، جادارد که علل جهان را بدو قسم، علت بیغرض وعلت باغرض تقسیم نمائیم ؟.

۳ ـ هیچ علتی ازعلل جهانی، نمیتواند در علیت خود، یعنی در ایجاد معلول، تردید داشته‌باشد، جز حیوان. در مثال بالا، فشار، حرارت ، افزایش حجم باروت، گلولهٔ پرتاب شده، هیچکدام در علیت خود و در انجام دادن معلول، قدرت باندك تردید ندارند، وفقط مرد تیرانداز است که میتواند درفشار دادن مردد باشد. پس علل

جهان بردو قسم‌اند: علت غیرقادر بر تردد، وعلت قادر بر آن .

۴ ـ هیچ علتی ازعلل جهان، قدرت برطرفین واقعه ندارند، جز حیوان. مثلاً آتش میسوزاند،ونمیتواند که نسوزاند؛ ولی انسان، میتواندبسوزاندومیتواندنسوزاند، وبدین لحاظ هم، علل جهان‌را بدوقسم: علت برمتناقضین و غیرآن، تقسیم‌مینمائیم .

۵ ـ هرعلتی‌ازعلل جهان، علیتش انحصاری است، یعنی فقط‌کاری معین، ازآن ساخته‌است، بخلاف حیوان، که‌در علیت‌آن، ضیقی‌وحصری نیست، وکارهای‌بیشماری ازآن‌ساخته‌است:مثلا آتش‌میسوزاند و نمیرویاند، بخلاف‌انسان که میسوزاندومیرویاند ومیخندد ومیگرید وآباد میکند وخراب‌میکند،وقتی افتاده‌ایرا بلند میکند، ودیگر بار اورا برزمین‌میزند. وبااین ملاحظه‌هم، علل جهان‌را بدو قسم‌تقسیم میکنیم: یکی آنکه معلول آن، محدود ومعین است ودیگری آنکه‌کار و معلول آن، بسیار است.

۶ ـ علل جهانی کلیةً باوجودمانع، ازعلیت میافتند،وبرای‌رفع مانع، قدرتی ندارند، بخلاف افراد حیوان، آنگاه‌که انجام‌دادن کاری را اراده میکنند، موانع آنراهم، ازمیان برمیدارند، یعنی نواقص علیت خودراتکمیل میکنند و خودرا پس ازآنکه‌علیت ندارند، علت میگردانند. پس علت‌های جهان بدو قسم هستند : قسمی راباید علت بگردانند تا علت‌شود و علیت بیابد و علیتش با خودش نیست ، و قسمی دیگر آنست که خودش ، خودش‌رامیتواند علت بگرداند .

۷ ـ هیچ علتی ازعلل جهان، بچه و بزرگ ندارد، یعنی کلیةً در مقام علیت، بکارخود آشنا ودرآن استادند، مگر حیوان‌که در مقام علیت، بچه و بزرگ دارد . مثلاً آتش، اعم‌ازاینکه عمرش یکدقیقه باشدویایکسال،میتواند بسوزاند، ولازم‌نیست که صبر کنندتاآتش بزرك شود تابتواند بسوزاند، ولی‌بچهٔ انسان، نمیتواندکارهای یك انسان بزرگ را انجام بدهد، وبایستی صبر کرد تا بزرگ شود و معلولات انسان عادی ازاو صادر شود. وبااین‌لحاظ میتوان گفت که علل‌جهان بردو قسمند: قسمی در علیت، نیازمند بآشناشدن ویاد گرفتن است، وقسم دیگرآنست که با محض‌پیدایش،

تأثیرخود را میکند و درکار خود، مانند عالم غیر معلم است .

۸ ـ هیچکدام ازعلل جهانی، درمقام علیت، نه تنبلی دارد، نه نادانی، بخلاف حیوان. مثلاً آتش‌درسوزانیدن، وآب در روان شدن، امکان ندارد که تنبل و یا نادان باشند، ولی انسان، در علیت و در انجام دادن‌کارهای خود ، تنبلی و یا نادانی، بطور فراوان دارد. پس علل جهان بردوقسم‌است : قسمی که درعلیت خود ، تنبلی و نادانی شاید داشته باشد، وقسم دیگر پیوسته زیرك است‌و استاد .

۹ـ هیچکدام از علل جهان، خواهش بردار ویا تهدید بردار نیستند، بخلاف افراد حیوان . از آتشپاره‌ای هرقدر خواهش کنند که نسوزاند . هرقدر بآب روان ایست بگویند ، وآنها را باتازیانه بزنند ، اطاعت نمیکنند . بخلاف یکنفر انسان ، که‌کاری را که نمیخواست بکند باخواهش ویا با تهدید ، آنرا میکند و کاری را که نمیخواست ترك کند ، بایکی از آندو طریق ترك میکند. پس علل جهان ، دو قسم دارد : قسمی خواهش بردار وتهدید بردار است، وقسم دیگر قابل هیچکدام‌نیست.

۱۰ـ هیچکدام از علل جهان ، از علیت خود و از ایجاد معلول ، صرف نظر نمیکند ، مگر حیوان ، چه‌بسا از مراد خود یا بجهت اینکه ازمحبوبیت ومرادبودن افتاده ، ویا برای اینکه در راه وصول‌بآن ، مشکلاتی پیدا شده ، صرف‌نظرمیکند. اگر در نزدیك آتش ، چوبی خشك و یا سنگی سخت قرار بیابد ، هر دو را گرم میکند ؛ اگر چوب میسوزد وسنك نمیسوزد ، برای آتش وعلیت آن فرقی‌نمیکند. اتومبیل ، نه از راه پر گردنه دلتنگی دارد ، ونه از راه هموار خوشحال میشود. این آقای راننده است که گاهی اینرا بصلاح و گاهی آنرا بصرفهٔ خود ، تشخیص‌میدهد. پس برخی از علل جهان ، از علیت صرف نظر میکند ومعلول را ایجاد نمیکند برای اینکه آنرا بصلاح خود نمیداند ، وبرخی دیگر ، صرف‌نظر کردن‌را اصلاً نمیداند.

۱۱ ـ هیچکدام از علل جهان ، بامرورزمان ، از هنگامی که‌اطلاع در دست هست ، برقدرت وعلیت خویش ، چیزی نیفزوده‌اند ، مگر انسان که دراین خاصه‌از

سایر انواع حیوان هم ممتاز است، هم کماً وهم کیفاً بر علیت وقدرت خود افزوده است. مثلا انسان امروزی میخواند ومینویسد ، واز انسان پیشین اینکارها مقدور نبود. انسان سابق اگر در یکدقیقه یکنفر را میتوانست بکشد، اکنون انسان غربی در یك ثانیه هزاران نفوس را میتواند بخاك هلاك اندازد و هزاران خانهٔ آباد را ویران سازد ، اما سایر علل ، هیچ فرقی در کار کرد آنها حاصل نشده ویا چندان تفاوتی پیدا نشده است . پس با این نظر هم ، علل جهان بر دو قسم هستند: قسم اول آنهاست که در علیت آنها افزایش حاصل شده ، وقسم دوم غیر آنهاست.

۱۲ـ هیچکدام از علل جهان ، کاری با کار علل دیگر ندارند، آتش سوزان و آب روان ، کاری با یکدیگر وبا کار علل دیگر ندارند ، ولی حیوان در عمل علل دیگر دخالت میکند و مخصوصاً انسان ، در میان انواع حیوان ، با این خاصه مخصوص میباشد که در عملیات کلیهٔ عوامل جهانی دخالت کرده ، و حتی الامکان آنها را تصرف نموده ومطابق دلخواه خویش بجریان میاندازد و بعمل وا میدارد ، و طوری آفریده شده که تمامی افراد حیوان را مسخر کرده ، واستعداد تملك خیلی بیشتر از این را هم دارد. خداوند متعال فرموده[1] : خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ، وایضاً[2] : ولقد کرمنا بنی آدم وحملنا هم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا .

از این امتیازات که ذکر شد وغیر اینها ، بطور واضح فهمیده میشود که: انسان، در میان موجودات جهان مادی ، در عین اینکه یکی از آنها ومؤثر در آنها و متأثر از آنهاست ، دارای خصوصیات عجیب وغریبی هم هست ، موجودی است فوق موجودات

۱ـ بقره ۲ـ۲۹ آفرید برای شما همهٔ آنچه را که در زمین است .

۲ـ اسراء ۱۷ـ۷۰ حقیقت اینست که فرزندان آدم را تکریم کردیم ، وآنان را در صحرا ودریا حمل کردیم ، واز پاکیزه‌ها وگواراها روزیشان دادیم ، و آنان را بر بسیاری از مخلوقاتمان تفضیل دادیم .

برای اینکه هرچیز یا در تصرف ویا درامکان تصرف اوست ، علتی است نه مانند سایر علل ، برای اینکه علیت او فوق همهٔ علیت‌های جهانی است،علیت او پس ازتفکرات واندیشه‌ها بادرنظر گرفتن مقصود وعلهٔ غائیه وقوع میپذیرد، علیت او اختصاصی بمورد معینی ندارد وعمومی است وبالاتر از همهٔ اینها اینست که علیت او بسته بدلخواه خود اوست وخود او میتواند خود را نسبت بمعلولی ویا بترك آن ، علت قرار بدهد . پس آفریدگار انسان ، او را نسبت باعمال او ، علت قرار داده ، علتی که معلول چیز دیگری نباشد . وخلاصه آدمی،اختیاردار روی‌زمین، وجانشین خدای بزرگ،پروریده شده است .

یکی از نویسندگان مادی ، در ضمن بحث خود ، درباب جبر واختیار ، باین نکتهٔ بدیعه وعجیبهٔ‌غریبه کشانیده شده ، ولی چون او باین امتیازات که‌انسان درعلیت خود دارا میباشدتوجهی‌نداشته‌درنتیجه‌علت‌وغیر معلول بودن اورا دربارهٔ‌اعمال‌اومحال شمرده ، وجبر را اختیار کرده است .وی چنین نوشته :

«در عالم ، همه‌چیز ، مبتنی برعلت است ، جز ارادهٔ انسانی که استثناء غریب و عجیبی براین قاعدهٔ کلی بوده و مافوق طبیعت و عالم است ، علم در همه‌جا صحیح است جز دربارهٔ انسان که چون موجودی خارق‌العادی و فوق الطبیعی است از کلیهٔ قواعد وقوانین عالم ،مستثنی وبرای خود یك قسم خداوندی‌است ، صرف‌نظر ازاینکه این عقیده مبتنی برهیچ دلیل ومدرکی نیست ، ما را مجبورباعتقاد بیکنوع اعجازی مینماید که منطقاً غیر قابل تصور است».

نگارنده گوید : کدام دلیل برای مطلب ، بهتر وروشنتر از وقوع آنست؟آیا علم ، این نیست که : آدمی از واقع جهان و حقیقت موجودات آن ، بهر طوری که هستند ، مطلع گردد ؟ امتیازات ذکر شده که با بداهت ازانسان مشهود هستند،دلالت میکنند که: پروردگار انسان ، خود انسانرا علت اعمال اوقرار داده ، واین علیت‌را معلول چیزی نگردانیده است. عالی‌ترین ومترقی‌ترین نوع علیت ، در روی زمین ،

همین علیت انسان است. آیا منطق، فقط همانست که از پیشینیان رسیده؟ و هرچه در آن نباشد اگرچه با آن مخالف هم نباشد باید نادرست باشد؟ آری در وجود ما بزرگترین آیات خداوندی جل جلاله، درحالی که آشکارا درمقابل دیدگان ما نمایان است ، پنهان است قرآن کریم فرماید[١]: وفی الارض آیات للموقنین وفی انفسکم افلاتبصرون . پس از آنکه واقع انسان، امری را با آزمایش‌های گوناگون، از خود بروز دهد، کدام منطق میتواند با آن مخالفت نماید؟! آیا منطق میتواند مخالف واقع باشد ؟ منطق صحیح وعلم درست آنست که از حقیقت جهان خارج ، استنباط شود نه اینکه با آن بنای ناسازگاری گذارد.

انسان جانشین خداوند است!

قرآن کریم، افراد انسان‌را ، جانشینان زمینی خداوندمتعال تعریف ، و آنان را بااین مزیت ، درمیان موجودات جهان ، ممتاز وسرافراز فرموده است. این مطلب درآیات بسیاری بیان شده .

فرموده[٢] : هوالذی جعلکم خلائف فی‌الارض، و در آیهٔ دیگر[٣] «فی» ندارد ، و برای اینکه این خلافت ، شامل زنان هم باشد ، خلائف را اختیار فرموده نه‌خلفا[٤] را . ودر جای دیگری هم ، افراد انسان را پادشاهان روی‌زمین شناسانیده ، چنانکه خودشرا هم ، پادشاه خوانده است. فرموده[٥]: جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکاً ، و فرموده[٦]: الملك القدوس العزیز الحکیم ، البته از این دوآیه هم ، خلافت انسان از

١ـ ذاریات ٥١ــ ٢٠و٢١ و در زمین آیاتی هست برای محققین ، و در خودتان ، آیا نمی‌بینید ؟.

٢ـ فاطر ٣٥ــ ٣٩ ، او آنکس است که شما را در زمین ، جانشین گردانید .

٣ـ انعام ٦ــ ١٦٥ .

٤ـ خلفا اختصاص بمذکرین دارد ، ولی خلائف ، شامل مونثات هم هست . از اقرب الموارد .

٥ـ مائده ٥ــ ٢٠ در میان شما پیغمبرانی قرار داد ، وشما را پادشاهانی گردانید. این کریمه ، اگرچه دربارهٔ بنی‌اسرائیل است ، ولی‌مسلم است که‌آنان درمیان سایرین، اختصاصی دراین باب ندارند ، ویکی از ملل جهان میباشند .

٦ـ جمعه ٦٢ــ ١ خداوند ، پادشاه پاك غالب حکمت کردار است.

خدا ، خوب فهمیده میشود .

در آیات ذیل ، قضیهٔ استخلاف و جانشین گیری ، روشنتر و تا اندازه‌ای مفصلتر مورد بحث قرار گرفته است[۱] : و اذ قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك قال انی اعلم مالاتعلمون وعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين قالوا سبحانك لاعلم لنا الاماعلمتنا انك انت العليم الحكيم قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لكم انی اعلم غيب السموات والارض واعلم ماتبدون وما كنتم تكتمون.

باحتمال بسیار قوی ، آدم در آیات فوق ، در هر دو مورد ، بمعنی انسان است ، با این فرق که : آدم ، علم نوع وانسان ، اسم آنست ، مانند اسامه واسد ، و ایضاً باحتمال بسیار قوی ، مراد از اسماء دراینجا ، اسماء حسنای الهی است ، والف ولام در «الاسماء» در معنی عوض از مضاف الیه است ، وتقدیر اینست : علم الله الانسان اسمائه كلها . و بنابراین ، ضمیر « هم » در «عرضهم» و «هؤلاء» بآدم برمیگردند ، چنانکه ضمیرهای مفرد در «انبئهم» و «فلما انبأهم» نیز باو برمیگردند ، وارجاع دو گونه ضمیر ، البته باملاحظهٔ لفظ ومعنای آدم است.

باملاحظهٔ دوجملهٔ «علم آدم الاسماء كلها» وقول فرشتگان «لاعلم لنا الاماعلمتنا»

۱ــ بقره ۲ــ ۳۰ تا ۳۳ و آنگاه که پروردگارت بفرشتگان فرمود : من درزمین ، جانشینی میگذارم ، گفتند : آیاکسانی راکه در آنجا فساد میکنند وخونها میریزند در آنجامیگذاری وما باحمد تو تسبیح میکنیم وترا تقدیس مینمائیم ، فرمود : من میدانم آنچه راکه نمیدانید ، وبانسان همهٔ نامها را بیاموخت ، سپس آنان را بفرشتگان نشان داد ، پس فرمود : خبردهید مرا نامهای اینان را اگر راست میگوئید ، گفتند : پاك ومنزهی ، دانشی برای ما جز آنچه تو ما را آموخته‌ای نیست ، محققاً توهستی دانا باحکمت ، فرمود : ای انسان خبرده آنان را نامهایشان را ، پس آنگاه که خبرشان‌داد نامهایشان را ، فرمود : آیا نگفتم بشماکه من پنهان آسمانها وزمین را میدانم ومیدانم آنچه راکه آشکار میکنید وآنچه راکه مکتوم میدارید.

معلوم میشود که : آدمیان ، دارای همهٔ اسماء حسنی بودند ، ولی فرشتگان فقط بعضی از آنها را داشتند ، مانند سبوح وقدوس ، وبا ملاحظهٔ «علم» و «علمتنا» از یك طرف ، و اضافهٔ اسماء به «هؤلاء» و «هم» از طرف دیگر چنین بدست میآید که : یاد گرفتن نامهای خداوند متعال ، عبارت اخرای دارا بودن آنهاست ، مثلا یاد گرفتن نام «مرید» ، دارای اراده شدن ، و « قدیر » باقدرت گردیدن ، و « سبوح » تسبیح گفتن است.

ومعنای اینکه : آدمیان ، همهٔ اسمائی را که در فرشتگان بود ، خبر دادند، ولی فرشتگان نتوانستند همهٔ اسماء آدمیان را خبر بدهند ، ظاهراً والله العالم، اینست که : آدمیان توانستند سبوح وقدوس گردیده ، وخداوند را تسبیح وتقدیس نمایند، ولی فرشتگان نتوانستند مانند آدمیان ، قادر ، جبار ، منتقم ، ضار ، نافع ، صانع، خالق وغیر اینها شوند ، مثل آدمیان .

معنای خلیفه ، جانشین است ، که باید همهٔ کارهای منوب‌عنه را دربارهٔ آنچه جانشین شده ، بجا آورد واعمال او را عملا حکایت نماید . ولفظ خلیفه اگر چه در کریمهٔ « انی جاعل فی الارض خلیفة » مفرد است ، و از تنوین تنکیرش هم وحدتی فهمیده میشود ، ولی بدلیل اینکه این جانشینان ، خونها میریزند ، حتماً زیاد هستند وچون قدرت بخونریزی دارند ودارای خون هستند ، و بنام آدم میباشند ، پس هر فرد انسان ، مصداقی از این خلیفه کلی که واحد نوعی است ، میباشد ، و بصریح کریمه ، مورد جانشینی ومافیه الاستخلاف ، حکایت عملی اسماء الهی است ، وچون فرشتگان همهٔ اسماء را نتوانستند عملا حکایت نمایند ، از مزیت و مرتبت جانشینی الهی محروم ماندند ، بجهت اینکه بیشتر از چند اسم‌را ، مثلا سبوح وقدوس ، دارا نبودند وصلاحیت نداشتند که همهٔ اسماء الهی در نهادشان گذاشته شود ، واما آدمیان چون همهٔ آنهارا یاد گرفته و دارا شدند ، توانستند مثل ملك شده وکار ملك رابکنند وکارهای زیادی هم بکنند که ملك نتوانست بکند ، واز همهٔ کارهای الهی، نمونه‌ای

را انجام دادند ، و لذا برای مقام منیع جانشینی پروردگار جهان ، جلت عظمته و عظمت آلائه تعین یافتند.

وپس از تنبه باینکه : جانشین گذارنده خود خداوند متعال است اولا ؛ و در ظاهر آیه منوب عنهی جز خود گوینده بنظر نمیرسد ثانیاً ؛ و مسلماً مورد استخلاف حکایت اسماء الهی است ثالثاً ؛ وفرشتگان ، باآن قرب و منزلت که دارند ، بسیار راغب بودند که این مقام شامخ را نیز احراز نمایند رابعاً ؛ واصلا صلاح نمیدانستند که مفسدان وخونریزان ، تکیه برمسند این خلافت عظمی بزنند خامساً ؛ و پس از آنکه حکایت اسماء را از آنان مشاهده کردند راضی شده و آنان را رسماً بخلافت شناختند سادساً ؛ علم حاصل میشود باینکه : مستخلف عنه ؛ خود حضرت ذوالجلال تعالی وتقدس میباشد.

نتیجهٔ بحث اینست که : خداوندمتعال ؛ هرفرد انسان را جانشین زمینی خود گردانیده ، وبعددنامهای خود ؛ بآنان نیروها و قواء کرامت فرموده ، تاآنان همهٔ اسماءِ الهی را بتوانند عملا حکایت نمایند ؛ و کدخدای روی زمین‌وجانشین‌خداوند جهان، گردند، پروردگار مهربان و عطوف ، استعداد همهٔ اوصاف حسنه را در نهاد آدمی گذاشت ، وذات او را منبع صفات کمال قرار داد ، بطوری که اگر انسان،این استعداد را بمرحلهٔ فعلیت درآورد ، واین‌سرچشمه‌را استخراج نماید ، پای‌بمدارجی میگذارد ومراتبی را طی میکند که از تصور وتصویر ما بسیاربالاتر است ، وعقل‌آدمی را دچار حیرت میسازد . آدمی گنجینه سرحق است.

بنابر آنچه که در این بحث ، باکمال اختصار واجمال، بیان شد ، بایستی که علیت انسان ، که مورد بحث است ، از سایر علیت‌های جهانی‌ممتاز بوده ، وفوق‌همهٔ آنهاباشد ، وبعبارت مختصر بایستی که علیت انسان، نزدیکترین‌علیت ، بعلیت‌خداوند متعال باشد، تاصلاحیت خلافت الهی را درمیان اینهمه موجودات او دارا باشد.

علیت خداوند متعال

بنا بر آنچه که در دو بحث فوق بیان شد ، برای فهم کیفیت علیت انسان ، نمیتوان بهیچکدام از علیت های اینجهان ، مراجعه نمود ، بلکه بایستی بعلیت خود خداوند متعال ، که انسان ، جانشین زمینی او میباشد، توجه داشت.

ناگفته معلوم است که: علیت حضرت ذوالجلال را نمیتوان با علیت های دیگر ، در تحت جامع واحد حقیقی قرارداد، بلی فقط درمفهوم علیت میتوانند شرکت داشته باشند، خداوند متعال میفرماید[1]: تعالی الله عما یشرکون پس بطور یقین ، امکان ندارد علیت حضرت آفریدگاری با علیت مخلوقات، دوجزئی از یك کلی باشند ، وباهم متبائن هستند .

برای بیان برهان بادعای فوق، خود شمارا که این کتاب را مطالعه میفرمائید مثال آورده ومیگوئیم: شما معلول هستید وعلت شما در نزد ما موحدین، یا باید ذات خدا باشد و یا خواست خدا . اینك باید توجه شود که اگر علیت ذات و یا خواست آنحضرت، مانند علیت علل جهان، درنظر گرفته شود، هردوشق مذکور، مستلزم محال خواهند بود. اما احتمال نخست ، بجهت اینکه چون ذات خدا قدیم است، و تخلف معلول از علت محال است، پس لازم میآید که شما قدیم بوده باشید و نیستید. و اما احتمال دوم ، بجهت اینکه چون خواست خدا از ذات خدا جدانیست، پس لازم میآید که باحدوث خواست خدا، تغییری در ذات او پدید آید، واین محال است، ویاخواست خدا مانند ذات اوقدیم باشد ، ودر اینصورت هم لازم میآید که شما نیز که اکنون این کتابرا میخوانید قدیم بوده باشید، چون تخلف معلول ازعلت محال است.

حق اینست که ذات اقدس الهی جل جلاله، درعین اینکه تغییر نمییابد، میتواند خودش را علت بگرداند، وعلت نگرداند. یعنی: علیت خداوندمتعال، برخلاف علیتهای جهانی، وابسته باختیار خود اوست. والبته علیت خداوندمتعال ، ازاین هم که نوشتیم

۱- اعراف ۷- ۱۹۰ خداوند برتر است ازآنچه شریك قرارمیدهند .

بسیار بالاتر واز هر چه که ما بفهمیم بسیاروالاتراست، ولی نزدیکترین سخن بحقیقت در صورتی که آنرا تنزل داده و با فهم کوتاه بشری بیانش نمائیم ، همین است که نوشتیم .

اینك باید متوجه باشیم که: اگر علیت خداوند متعال ، بسته باراده واختیار خود او میباشد ، پس علیت جانشین‌او بایستی چگونه بوده باشد. مسلم است که‌علیت آنحضرت بجز علیت انسانی باید باشد، ولی لازم است که نزدیکترین علیت‌ها بعلیت باری‌تعالی ، علیت جانشین او باشد . پس چنانکه پروردگار جهان آفرین ، علت سراسر کائنات است ومعلول چیزی‌نیست ؛ جانشین خود، انسان را هم نسبت بافعال صادره از وی ؛ علت گردانیده ، چنان علتی که معلول چیز دیگری نبوده نباشد . و چنانکه علیت آنحضرت ، موقوف بمشیت خوداوست ، علیت انسان را هم وابسته بخواست خود انسان گردانیده ، وبهیچ‌چیز دیگری وابسته نگردانیده است .

انسان یا زبدهٔ عالم

نظر خوانندهٔ فاضل را باز بامتیاز انسان درمیان موجودات جهان. جلب میکنیم . بزرگان ، دانشمندان باتعبیراتی بس دلنشین ومفاهیمی بسیار نمکین ، از انسان وامتیازات او ، چه درنظم و چه در نثر ، سخن گفته‌اند. شیخ بزرگوار وفیلسوف حقیقت بین ، جناب شیخ بهاءالدین رحمه‌الله تعالی فرموده[1] :

ای مرکز دائرهٔ امکان — وی زبدهٔ عالم کون ومکان
تو شاه جواهر ناسوتی — خورشید مظاهر لاهوتی
تاکی ز علائق جسمانی — در چاه طبیعت خودمانی
تا چند بتربیت بدنی — قانع بخزف ز در عدنی

شیخ درچهار مصراع اول ، انسان‌را باچهارنام بسیار بزرگ بهت‌آور، مخاطب قرار داده وبرخلاف‌مادیون فرموده: ای‌انسان ، تو خودرا مانند یکی از این‌اجسام

۱ـ نان وحلوا ص ۳۰

طبیعی تصور مکن ، تو اگر چه ممکن الوجودی ولی مرکز دائرهٔ ممکن الوجودات هستی ، واگر چه در جهان کون وفساد قرار یافته‌ای ، ولی متوجه خویشتن باش که زبده‌ترین موجودات اینجهان میباشی ، در عین اینکه جوهری ویکی از جواهر جهانی شاه جواهر سراسر عالم پائین هستی ، اگرچه قرارگاهت زمین است ودر زیر آسمان میباشی ، ولی چون مظهر اسماء حضرت پروردگاری شده‌ای ، پس برای آسمان جهان مادی ، خورشیدی هستی که ازخورشید جهان افروز ، فروزانتر و درخشانتری.

ملاحظهٔ انسان وفکر وتدبیر او ، وتصرف او درجهان، وتغییری که درموجودات میدهد ، و اینهمه حرکت‌ها و تلاشهای او که عالم ماده را روز بروز بیشتر در تحت سلطنت خویش در میآورد وجمادات و گیاهان وحیوانات را همه در قبضهٔ قدرت خود میگیرد ، از زهر دوا میسازد وبیماران را باآن درمان میکند ، در فضا پرواز میکند واقیانوسها را استخر شنا قرار میدهد، نه از شکم زمین‌میترسد ونه از اعماق دریاها هراسی دارد ، در قبال اینهمه خمود خضوع آمیز حیوانات، وخشوع مطیعانهٔ درختان وگیاهان وجمود وخاموشی جمادات که هر کدام سر بزیر انداخته وراه طبیعی مخصوص خودرا پیش گرفته ومیرود ، وهیچیك ازکار معین خود تجاوز ننموده، واز گلیم خویش پای بیرون نمیکند، ما را باین حقیقت، رهبری میکند که: انسان، در عین اینکه ذات وموجودیتش از موجودات دنیا متأثرو پروریدهٔ آفریدگار جهان است، وبا این لحاظ معلولی بیش نیست ، ولی اختیاردار روی زمین ، وخود مختار اعمال خویشتن آفریده شده است ، او شاه زمینیان وجانشین ارضی خداوند اکبر است؛ فعال ما یشاء است : میکند آنچه راکه بخواهد ونمیکند آنچه را که نمیخواهد.

جناب مولوی ،ملای رومی ، در مثنوی[1] خود، درضمن ابیاتی دلکش،امتیازاتی از حیوان وانسان را بنظم کشیده ، ما چند بیتی را از آنها در اینجا نقل مینمائیم:

اختیاری هست ما را درجهان   حس را منکر نتانی شد عیان

۱- دیوان مثنوی مولوی ص ۴۹۷ و ۴۹۸

سنك را هر گز نگوید کس بیا / از کلوخی کس کجا جوید وفا
آدمی را کس کجا گوید بپر / یا بیا ای کور و درمن درنگر
کس نگوید سنك‌را دیر آمدی / یا که چوبا تو چرا برمن زدی
این چنین واجست‌ها مجبور را / کس نگوید یا زند معذور را
امرونهی وخشم وتشریف وعتب / نیست جز مختاررا ای پاك‌جیب
اختیاری هست در ما ناپدید / چون دومطلب دیدآید درمزید
اوستادان کودکان را میزنند / آن ادب سنك سیه را کی کنند
هیچ گوئی سنك را فردا بیا / ور نیائی من دهم بد را سزا
هیچ عاقل مر کلوخی را زند / هیچ باسنگی عتابی کس کند
جملهٔ عالم مقر در اختیار / امر ونهی واین بیار و آن میار
حس را حیوان‌مقراست‌ای‌رفیق / لیك ادراك دلیل آمد دقیق

بحث وتحقیق در امتیازات‌علیت انسان ، نه‌تنها اورا درنظر ما ، ازمحکومیت باحکام سایر علل ، آزاد میسازد ، بلکه اورا علتی نشان میدهد که گوئیا تازه درجهان پیدا شده ، و هنوز دانشمندی در پیرامون طرز علیت او ، فکری نکرده و تحقیقی بعمل نیاورده است. وبراستی علیت انسان ، مانند اصل‌وذات او ، هنوز ، حتی‌برای خود او ، بطور واضح ، مکشوف ومعروف نشده است! و کیفیت علیت انسان، پس‌از گذشتن هزاران سال ، از عمر فلسفه‌های بشری ، تقریباً بکر مانده است،

تحقیق و تدبیر در امتیازات علیت انسان ، ما را باین حقیقت میرساند که : علیت انسان بافعال صادره از او،وابسته بخواست خود اوست ، و خواست او ، معلول هیچ‌چیز نیست . آفریدگار انسان ، اورا اینگونه آفریده است. و با مجرد اشتراك در جامع علت بودن ، باضم ادعای بداهت . نمیتوان گفت که : چون هیچ موجودی بیعلت نیست ، پس علت شدن انسان هم نسبت باعمال خود ، باید معلول چیزی بوده باشد .

طبیعیون، چه فکر میکنند

طبیعیون تصور میکنند که: طرز تفکر ، یعنی شناختن و تمیز دادن اینکه چه چیز و چه عمل، سودمند و کدام چیز و عمل، زیان آور است ، تابع ومعلول علل طبیعیه میباشند ، و چون اعمال صادر شده هم ، تابع طرز تفکر هستند ، پس نتیجه این میشود که: اعمال صادر شده و وقوع یافته ، تابع علل مادی جهانی میباشند.

اما حقیقت اینست که : هیچ فکر و اندیشه ای نمیتواند انسان را مجبور و مسلوب الاختیار نماید ، وانسان در حین تفکر و بعد از آن ، در انجام دادن عمل بر طبق آن ، کاملاً آزاد وخود مختار است ، وبایستی توجه داشت که تفکر وآزادبودن دو پدیده از شئون آدمی میباشند که هیچکدام نه موجد و نه معدم آن دیگری نتواند بود ، بلکه فکر انسان ، نشان آزادی وخود مختاری اوست.

توضیح اینست که : انسان، هیچ مجبوریتی ندارد که برطبق افکار خود عمل نماید ، چه بسا افکاری که در مقبرهٔ ذهن مدفون میمانند ، ودر خارج از ذهن ، اعم از اینکه درست باشند ویا نادرست ، هیچ اثری از آنها مشهود نمیشود ویکسره متروك میمانند ، وچه بسا که برخلاف اندیشه های صحیح رفتار میشود ، میدانیم که نشان بالاترین درجهٔ فکر ، وصول بعلم است ، و کیست که همیشه بعلم خود عمل نماید ؟ و کدام علم است که عالم را مسلوب الاختیار سازد ؟ و اورا در عمل برطبق آن مجبور گرداند ؟ ، حتی کسی که بوجود درنده‌ای پی‌میبرد و پای بفرار میگذارد ، واقع اینست که از روی صلاحدید فرار میکند ، ومیگوید مجبور بفرار شدم . نه اینکه در تحت تأثیر علل مادی ، فرار کردن او تحقق بیابد ، یعنی فرار کننده ، طریق عقلاء پسند را در نظر خود ، منحصر در فرار میداند ، وفرار میکند ، نه اینکه نمیتوانست فرار نکند پس فرار کرد ، زیرا که یقیناً میتوانست فرار نکند ، اگر چه توقف او منجر بدریده شدنش شود.

نسبت تفکر بانسان ، مانند نسبت پند واعظی است بشنونده ، چنانکه شنونده

در تطبیق رفتار خود باپند واعظ، آزاد وخودمختاراست، همینطور یکفرد انسان‌هم، در عمل کردن بفکر خود، آزاد وخود مختاراست، وچنانکه شنوندهٔپند، آنگاه که پند راپسندید، وبوفق آن، عمل کرد، نمیگوئیم که اومجبور ومسلوب‌الاختیار گردید همچنین انسان، آنگاه که فکر خویش را پسندید و برطبق آن عمل کرد، نباید بگوئیم که مجبور ومسلوب الاختیار گردید.

اینکه؛ کلیةً هیچ عمل، بدون فکری، اعم‌ازاینکه‌درست باشدیا نادرست، وقوع نمییابد، نباید مارا باشتباه اندازد وخیال کنیم که‌هرفکری‌هم‌لازم گرفته‌است که‌برطبق آن عمل‌شود، و شخص فکر کننده جبراً برطبق فکر خود بایستی راه عمل را پیش گرفته وجلو برود. واقع اینست که هیچ‌فکری‌لازم‌نگرفته است که‌بروفق آن، رفتار شود. اگرچه هیچ عمل، بدون فکری خوب ویابد، صدور نمیتواند بیابد.

جبری تصور میکند مردی که در زیرا شعه‌سوزان تابستان، فعالیت میکند، هنگامی که از تأثیر گرما متأذی میشود، مانند ارابه‌ای که آنرا محکم تکان داده و بسوئی میرانند، وارابه هم‌چند متری راه رفته سپس میایستد، مسلوب الاختیار گردیده و مجبوراً خود را بکناری، بجای خنکی میکشد. ولی این تصور، واقعیت ندارد، زیرا همان کارگر در صورتی که موافق میلش باشد، باز ساعات‌متمادی، در همان هوای یاد شده، تلاش میکند، وبا رنج گرمادر عین اینکه میسوزد، میسازد. پس‌چنین، نتیجه میگیریم که احساس‌رنج گرما فقط میتواند زمینه‌ای‌برای ترک کردن‌کار ورفتن بآسایشگاه باشد، نه علت وموجد آن. وخلاصه، احساس رنج ازکار کردن، مانندپند واعظ است که بیان شد.

افکار زمینهٔاعمال هستند، چنانکه وجود زمین، وجود کشت را لازم نگرفته، اگرچه هیچ کشتی هم، بدون زمینی وجود پیدا نمیکند، همینطور پدید آمدن اندیشه‌ای هم در ذهن انسان، وقوع عمل را برطبق آن‌لازم نگرفته، اگرچه هیچ عملی هم، بدون اندیشه‌ای وقوع نمییابد. پس همانطور که هرگاه زمینی را به بینیم

که کشت دارد، نمیگوئیم علت وجود کشت، وجود زمین بوده، همچنین هروقت انسانی را دیدیم که اندیشه‌ای کرد، و برطبق آن عمل کرد، نباید بگوئیم که علت این رفتار او همان اندیشهٔ او بود، بلکه اندیشهٔ نامبرده، زمینه‌ای برای این رفتار او بود، یعنی پس از آن اندیشه، صدور این رفتار، امکان پذیر گردید، وپیش از آن، صدور این، غیرممکن بود. و اما علت موجدهٔ این رفتار، همانا خواست او بود که خواست بروفق اندیشهٔ خود عمل کند و کرد، و خواست او معلول هیچ چیزی نبود، چنانکه مفصلاً بیان گردید.

وانگهی مگر انسان، پیوسته اسیر افکار واندیشه‌هاست؟ کدام اندیشه است که آدمی بایستی جبراً برطبق آن، عمل نماید، و قدرت نداشته باشد که از آن، صرف نظر کند. بلی خطور خاطرات بذهن انسان، امری جبری وقهری است، واز اختیار وی خارج است. و کلیةً خطور هر خاطره، تابع عوامل محیط زندگی و معلول آنهاست، ولی باید توجه شود که: اولاً تعقیب کردن خاطرات، و فکر کردن در بارهٔ آنها، بسته باختیار خود انسان است، و هر کسی میتواند که اصلاً در بارهٔ خاطره‌ای که بذهنش خطور کرده هیچ فکری نکند، وخود را باخاطرهٔ دیگری مشغول بدارد پس انسان، اسیر و در قید تعقیب خاطرات نیست، و در دنبال کردن وترك کردن آنها، آزاد و خود مختار است. وثانیاً بدیهی است که عوض کردن محیط زندگی‌هم، برای انسان، کاملاً ممکن است، و کیست که بستهٔ زنجیرهای یك نمونه ازعوامل زندگی بماند، و نتواند خود را از اسارت آنها برهاند. پس انسان میتواند. با عوض کردن محیط زندگی، خاطرات زندگی و نحوهٔ آنها را نیز، عوض کند. نظیر اینکه آدمی میتواند دست خود را از آتش دور کند و آنرا از سوختن محفوظ بدارد، اگرچه در صورت نزدیك نگاهداشتن، جبراً وقهراً دست او خواهد سوخت.

توضیح اینست که: خاطرات ذهنی انسان، بااعمال انجام یافتهٔ او، وبا صحت وسقم بدن او، وبا خوراك و پوشاك ومسکن و رفقای انس او، وبامردم مجاور و کتبی

که مطالعه میکند ومطالبی که دربارهٔ آنها میاندیشد، وحوادثی که درمنظر و مسمع او واقع میشود، ارتباط و پیوستگی دارد، و با کوچکترین تغییری که دریکی از این مذکورات رخ بدهد، طرز خاطرات و کیفیت آنها نیز مسلماً متغیر گردیده و عوض میشود. درست است که انسان، مادام که در این زندگی است، بدون خطور خاطرات نخواهد زیست، وذهن او پیوسته محل آمد ورفت خاطره‌های مفید وشیرین، و مورد تاخت‌وتاز خاطره‌های تلخ وزیان آور میباشد، ولی چون طرز این خاطرات وطور و چگونگی آنها بسته و مرتبط بتطور عوامل محیط و طرز زندگی است، و گفتیم که عوض کردن اینهاهم در دست خود انسان، ودر اختیار خود اوست، وهر کسی میتواند که درعوض محیط ناسالم، یعنی خوراك نا سالم. مردم نا سالم، رفقای نا سالم، کتب ناسالم مطالب ناسالم، و تا اندازه‌ای بدن ناسالم، و غیر اینها، باسالم هر کدام از آنها زیست نماید، ویا برعکس، باناسالم، انس بگیرد، وبا آن خوشوقت و با آن خشنود باشد. پس تطور خاطرات ونیك وبد بودن آنها، ونافع وزیان آور شدن آنها دراختیار خود انسان است. نتیجه اینست که: هیچکس اسیر هیچ اندیشه‌ای نیست.

ناگفته نماند که: چون خاطره‌ها معلول عوامل زندگی هستند: و هم زمینهٔ افکار واندیشه‌ها میگردند (بجهت اینکه هراندیشه بایستی درپیرامون خاطره‌ای وقوع بیابد، اگرچه هر خاطره‌هم ممکن است که متروك بماند ودر اطراف آن هیچ‌فکری بعمل نیاید) فلذا افکار آدمی غالباً همرنگ با عوامل زندگی، صدورمییابند، و این همرنگی موجب اشتباه میشود، ومردم خیال میکنند که عوامل زندگی درتولیدافکار گوناگون علیت‌دارندوهم‌چنین‌افکارهم، چون زمینهٔ اعمال میگردند، چنانکه‌بیان شد اشتباه‌دیگری‌رخ‌میدهد، وچنین تصورمیکنند که افکار برای‌صدور اعمال، علیت دارند، ولی حق وحقیقت در مسئله، همان است که تحقیق شد: نه‌خاطره‌ها برای افکار، و نه‌افکار برای اعمال، علت‌نیستند.

قرآن، با جبریین مخالف است

چنانکه در آغاز این فصل یاد آور شدیم، قرآن کریم، در آیات زیادی با کمال صراحت، برخلاف جبریین، سخن رانده ومختار بودن بندگان را دربارهٔ افعال صادره از آنان، بطور آشکار رسانده، و در این باب که هر کس، اعمال خود را، واقعاً وحقیقةً، خودش بجا میآورد، سخنان غیرقابل انکاری بیان فرموده است:

ما برای اختصار، بنقل یك کریمه اکتفا میکنیم: [1] ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها. در این کریمه درسه مورد لفظاً ودریك مورد هم تقدیراً، نسبت فعل را بخود بنده، داده است. آیا درصورتی که فرض شود، بندگان، مسلوب الاختیار باشند چه معنی دارد که بآنان گفته شود: اگر نیکی کردید چنین، و اگر بدی کردید چنان خواهد شد؟ آیا صحیح است که بآتش گفته شود: اگر بسوزانی چنین خواهی شد، و بآب گفته شود: اگر جریان نکنی چنان خواهی شد؟ و چه معنی دارد که به بندگان مجبور و بی اختیار، درس داده شود که نیك وبد آیندهٔ خود را از حالا تأمین کنید؟ آیا بآب وآتش، صحیح است که اینگونه درس داده شود؟ قرآن کریم بدین اسلوب با مکتب جبر، بمخالفت برخاسته و جای هیچگونه سازش را با آن، باقی نگذاشته است.

چه سازشی در میان قرآن کریم ومکتب جبر میتوان یافت، بااینکه بنا بمذهب جبر، نازل شدن خود قرآن وسایر کتب الهیه، وهمچنین ارسال پیغمبران علیهم السلام بایستی از اصل لغو وبی معنی بوده باشد، و نیز لازم میآید که خداوند دادگر ستمگر باشد، سبحانه [2] وتعالی عما یقولون علوا کبیراً، وایضاً لازم میآید که تکلیف باطل باشد، وقوانین

۱ـ اسراء ۱۷ـ۷ اگر نیکی کردید بخودتان نیکی کرده‌اید، واگر بدی کردید باز بخود کرده‌اید.

۲ ـ اسراء ۱۷ ـ ۴۳ منزه است خداوند، و برتر است از آنچه میگویند، بسیار برتر است.

حدود وقصاص، وهمچنین مواعظ و نصایح بیفایده و بیهوده باشند .

با اینهمه وضوح که در این باب ، در قرآن کریم هست ، باز جبریون ، دستاویزهائی از آیات قرآن، برای خود ساخته‌اند. ما بدو نمونه از آنها متعرض میشویم :

۱- آیاتی هستند که صریحاً اضلال و هدایت را بخود خداوند متعال نسبت میدهند، چنانکه فرموده:[۱] یضل من یشاء ویهدی من یشاء. پاسخ اینست: درست است که گمراه کننده خداست و هدایت کننده هموست ، ولی باید پیدا کرد که سبب اضلال و راهنمائی آنحضرت عزوجل چیست و کیست؟ درقرآن کریم چنین میابیم که: سبب گمراه کردن خدا، خود بندهٔ گمراه است، میفرماید:[۲] فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم والله لایهدی القوم الفاسقین، وایضاً:[۳] یضل الله الظالمین .

۲- آیاتی هستند که افعال انسان،وایمان و کفر او را درتحت مشیت وخواست خداوند متعال، قرار داده‌اند، چنانکه فرموده.[۴] و ما تشاؤن الاان یشاء الله. تشاؤن متعدی است ومفعول آن ذکر نشده، وحتماً اطلاق وشمول مفعول مجوز حذف آن بوده، باین معنی که مفعول نامبرده بطوری مطلق و شامل است، که اگر چه بزبان نیاید باز مثل اینست که گفته شده است: وتقدیر اینست: و ماتشاؤن شیئا الاان یشاء الله. و شاید که این مفعول محذوف، خاص باشد، «اتخاذسبیل بسوی پروردگار» و یا «استقامت» که در آیهٔ[۵] پیش ذکر شده‌اند باشد . تقدیر این باشد که: وما تشاؤن ان

---

۱ - نحل ۱۶-۹۳ گمراه میکند هر که را بخواهد وهدایت میکند هرکه را بخواهد.

۲ - صف ۶۱-۵ آنگاه که کجروی کردند ، خداوند هم دل آنان‌را از حق بازگردانید وخداوند مردمان فاسق را هدایت نمیکند.

۳- ابراهیم ۱۴-۲۷ خداوند ستمکاران راگمراه میکند.

۴- انسان ۷۶-۳۰ تکویر ۸۱-۲۹ ونمیخواهید مگر اینکه خدا بخواهد.

۵ - آیهٔ پیش در سورهٔ انسان : ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا ، و در تکویر : ان هوالاذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم

تتخذ و اسبیلا الی ربکم. و یا: ماتشاؤن ان تستقیموا الا ان یشاءالله. ودر هر صورت ظاهر آیه جبر را میرساند.

پاسخ اینست که. اگر خداوند نمیخواست که ما دارای خواست باشیم، مسلماً ما نیز مانند آتش و آب، بیخواست وفاقد نیروی مشیت میبودیم، نمیتوانستیم چیزی را بخواهیم، ونه ایمان و یا کفر را باخواست خود قبول کنیم. توضیح اینست که مفعول یشاء الله هم محذوف است، و ظاهراً تقدیر اینست: و مـا تشاؤن الا ان یشاءالله ان تشاؤا، یعنی: اگر ایمان را خواستار شدید، بدانید که خدا خواسته است که شما خواستار ایمان شوید، و اگر کفر را خواستار شدید بدانید که خدا خواسته است که شما خواستار کفر گردید. واما سبب اینکه چرا خداوند متعال، برای بعضی ایمان، و برای بعضی هم کفر وضلالت را میخواهد، همان است که در بالا درپاسخ شبهۀ نمونۀ اول بیان کردیم که: خداوند برای نیکوکاران ایمان را، و برای بدکاران هم کفر و ضلالت را میخواهد. پس سبب ایمان مؤمن و کفر کافر، خود آنان هستند، [1] ولایرضی لعباده الکفر. پس این کریمه، نه فقط دلالتی بجبر ندارد، بلکه وجود خواست ومشیت راهم دربنده که با خواست خدا باو داده شده است، اثبات میکند، و با این وجه، در واقع بطلان جبر را میرساند.

تفویض قرآن کریم همانطور که باجبر تنافر دارد، باتفویض هم متبائن است، و آن اینست که: خداوند همۀ امور هر فرد رابخود فرد واگذاشته، و هرعملی از هر انسانی با نیرو وقدرت خود او صادر میشود، وهیچ نیازی بخدا نیست، وحتی شاید بعضی از مفوضه بگویند که خداوند پس از آنکه امر هر انسان را بخود او واگذار کرد، دیگر بعد از آن، قادر بجلوگیری از او و از اعمال او نخواهد بود. قرآن کریم، همانطور که مخالف سر سخت جبر است، با تفویض هم، دشمن آشتی ناپذیر است، ودر میان قرآن و ایندو مذهب، امکان سازش باقی نیست.

۱ـ زمر ۳۹ـ۷ وخداوند بکفر بندگانش، خشنود نمیشود.

علاوه بر آیهٔ[۱] مشیت که صراحةً میفرماید که: خواست بندگان با خواست خداوند است، و آیهٔ[۲] دیگر که میفرماید: گمراه کننده و هدایت کننده، خداوند است باز در قرآن کریم هست[۳]: و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله. و روایت شده[٤] که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ببعضی از صحابهٔ خود یاد میداد که بسیار بگوید لاحول ولا قوة الا بالله. و[٥] ایضاً که امیرالمؤمنین علیه السلام در هر رکعت از نماز، ازقدرین تبری میکرد و میفرمود: بحول الله اقوم واقعد. پس ایمان بندگان و کفر آنان، با ارادهٔ خداوند متعال وخواست او تحقق میپذیرد، وبدون اذن آنحضرت تعالی وتقدس، احدی نفسی نمیکشد چشمی بازو بسته نمیشود، لبی تکانی نمیخورد،

از مة الامور طراً بیده   و الکل مستمدة من مدده

علاوه بر کتاب وسنت، عقلاً هم مکتب متروك تفویض، مردود وغیرقابل قبول است. واین مطلب، بادقت وتأمل درحقیقت عمل کردن، واضح میشود. عمل کردن عبارتست از تبدیل مواد جهان باجزأ بدن وتبدیل اجزاءِ بدن بنیروی کار، وبدیهی است که مواد جهان وساختن آنها وتبدیل آنها باجزاءِ بدن وتبدیل اجزاءِ بدن هم بنیروی عمل هیچکدام از این امور، مقدور انسان نیست. اگر جهان ویا مواد آن نبودند، ویا در اندرون انسان، مبدل به نیروی کار نمیگردیدند، آدمی، چطور میتوانست عملی بکند؟. بشر درهر لحظه وهر آن، در هر گفتاری که میگوید ونگاهی که میکند ونفسی که میکشد، ودر هرعمل بزرگ و یا کوچکی که میکند، و حتی در اندیشه‌هائی که مینماید، هیچ چیزی از خویشتن ندارد، ونیازمند است که مادهٔ کار از جهان، ببدن او برسد، و از

۱و۲ـ هردو کریمه، در بحث سابق گذشت.
۳ـ یونس ۱۰ـ۱۰۰ وهیچکس نمیتواند ایمان بیاورد، مگر با اذن خدا.
٤ـ ارشاد القلوب ص ۹۵و۹۶ برگشتی ونیروئی نیست مگر باخدا.
٥ـ وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۹۲ خبر ۷ باب ۱۳ با برگردانیدن خدا برمیخیزم و می نشینم.

بدن او هم در شکل نیرو، بیرون ریخته شود. پس در صورتی که حال، بدینمنوال است، و آدمی حتی مختصر خنده و گریه اشراهم، درخود واز خود ندارد، پس چطور میتوان گفت که او در امر عمل، استقلال دارد، وکاروبار او بخود او تفویض گردیده؟! حتی بطوری که خود خداهم العیاذبالله، نتواند اورا جلو گیری کند!!. سبحانه وتعالی عما یقولون علواً کبیراً.

امر بین الامرین

عجیب است که فکر بشر، غالباً در دو طرف افراط وتفریط، دور میزند، وازحد وسط بیشتر اوقات، غافل میماند. درهمین مسئله، یا بجانب افراط پریده و گفته است: انسان. چنان قدرت دارد که خداهم جلو ارادهٔ او را نمیتواند بگیرد!. ویا بسوی تفریط سقوط کرده و گفته است: انسان، هیچ کاری نمیتواند بکند، وهمهٔ کارهای او را خدامیکند! با اینکه حد وسط در میان جبر وتفویض، از میان آسمان و زمین هم وسیعتر است. ولی در نظر غالب افراد بشر از مو باریکتر واز شب، تاریکتر گردیده، ودر مقابل چشم تفکر آنان، پنهان مانده است. حقیقت واضح است، ولی پی بردن بر آن مشکل است. شاگردان مکتب ائمهٔ هدی، اهل بیت رسول مصطفی صلی الله علیه وآله، حقیقت را یافته وآنرا خوب درك کرده اند.

خداوند متعال، خواسته است که طفل، بزرگ شود، چه بخواهد وچه نخواهد. یعنی خواست طفل، کوچکترین دخالت و تأثیری در بزرگ شدن او، نفیاً و اثباتاً ندارد. وهمینطورخدا خواسته است که معده، خوراك را هضم کند، بدون اینکه خواستی داشته باشد، وهمچنین خدا خواسته است کـه انسان، دارای خواست باشد، چه او این خواست رابخواهد یانخواهد. نتیجه اینست که همچنانکه طفل، قدرت ندارد که بزرك نشود، ومعده قدرت ندارد که هضم نکند، انسان هم نمیتواند بیخواست شده و فـاقد مشیت گردد.

خداوند متعال، خواست بندگان را در خود بندگان و در نهاد آنان نهاده و معلول چیزی قرار نداده است، ولذا انسان بـایستی جبراً بـا خواست باشد چون

آفریدگارش او راچنین خواسته است. چنانکه خداوند متعال، هضم کردن را درخود معده گذارده و معلول چیزدیگری قرار نداده، ومعده بایستی جبراً هضم کند چون آفریدگارش چنین خواسته است، و بزرگ شدن طفل را هم درذات خود طفل گذاشته است، وطفل بایستی جبراً بزرگ شود، چون آفریدگارش چنین خواسته است.

با اجازهٔ خوانندهٔ محترم، اندکی بیشتر، درروی مطلب فوق، توقف میکنیم و بیشتر بتدبر وتعمق میپردازیم وبعداً بازبتشریح «امر بین الامرین» برمیگردیم.

هضم کردن معده وبزرگ شدن طفل، وآلوشدن درختی وشفتالوشدن درخت دیگری، وغیر اینها، یاناشی ازذات خود آنهاست ومعلول چیز دیگری نیست، یعنی آفریدگار کل جهان تبارك وتعالی هر موجودیرابطوری که هست، خواسته است فلذا اینطور که هست شده‌است، پس مراد ما همین است. واگر معلول چیز دیگری باشد پس یا این چیز دیگر، علیت را از خود و باخود دارد، و یا آنهم معلول چیز سومی است، پس یا باید بعلتی برسیم که علیت آن معلول نباشد، واز ذات خود آن، ناشی شده باشد، تا سلسلهٔ علیت توقف کند، ویا متسلسلاً برود ودر جائی نایستد. والحق هیچکدام از این دو احتمال، از گفتار ما امتن واقرب نیستند. نهایت این است که: فلاسفهٔ عظام:

اولاً، باریتعالی را وقفه گاه وایستگاه قطار علل جهانی میگیرند، وما آنحضرت را علت گردانند، وجاعل العلل میدانیم نه علة العلل، وبدینقرار آنحضرت راجل جلاله از کل موجودات، برتر وبالاتر دانسته، واحکام علل را بروی حمل نمیکنیم واو را بیکبار از موجودت واحکام آنها منزه ومبرا مینمائیم ومیگوئیم سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیراً وثانیاً، آنان، سلسله‌های بسیار طولانی، از علل تصور میکنند که قطار وار بدنبال‌هم افتاده، وبهم پیوندشده‌اند، وبتدریج عدحلقات عرضی روی بکاهش میگذارد تابده علت برسد که بنام «عقول عشره» نامیده شده‌اند، تا در آخر، جمیع موجودات جهان، از یك حلقه آویزان میشود، واین آخرین حلقه هم، که «عقل اول»

باشد، معلول ذات کردگاری فرض میشود.

ولی ما:

علت منوعهٔ هر نوع را درذات خودآن نوع، می‌بینیم، بلکه دقیقتر: علت فعالهٔ هر کوچکترین ذره از ذرات جهان را، که کاری انجام میدهد، در اندرون همان ذره نهان مییابیم، واین علت وعلیت این علت را هم، بدون اینکه معلول علت‌های بیشماری قرار بدهیم، بیکبار مجعول حضرت آفریدگاری، تصور وتصویر مینمائیم. باید توجه شود که چرا طفل، بزرگ میشود، ولی چهل ساله بزرگ نمیشود؟، آیا آخرین پاسخ پس از جوابهای زیادی بپرسشهای بسیاری، این نیست که: ذات طفل، از خودش وبا خودش، ببزرگ شدن خود، علت دارد، واما از انسان چهل ساله، این علیت گرفته شده، ودر پیر مرد، علیت دیگری برای هضم گردیدن‌و کوچك شدن بدن، نهاده‌شده است. و گذارنده وبردارندهٔ این علل، همان گردانندهٔ کل جهان و سراسر موجودات آن، حضرت کردگار توانا وآفریدگار داناست.

چرا هر کدام از معده وجگر با اینکه هردو نیروی کار را از خارج از خود اخذ میکنند، کاری مخصوص بخود انجام میدهند؟! آیا حقیقةً پس از سؤال و جوابهای بسیار، بالاخره باین پاسخ ساده وبسیار دقیق، نمیرسیم که پروردگار متعال هر کدام از آندو را برای کار معینی علت قرار داده، و معلول چیز دیگری نگردانیده است؟

نمیگوئیم که هر کدام از معده وجگر، وغیر آندو، نیروی کار را از خوددارد، ونمیگوئیم که اجزاءِ ذات خود را ازخارج نمیگیرد، میگوئیم که کار مخصوص بخود را که بآن اشتغال دارد، وغیر از آن کار دیگری نمیکند، از کجا دریافت‌میدارد؟ وچه چیز آنرا وادار میکند که آن کار معین ومخصوص را فقط انجام بدهد؟ تا آنرا علت بشماریم، وبرای این علت هم، علت دیگری پیدا کنیم، وهمچنین بگیریم وبرویم بالا، تا بعلة العللی برسیم؟، میگوئیم که: هر موجود، علت مشغول بودن بکار مخصوص بخود

را از خود دارد، وعلتی جز ذات خود ندارد، ودر این باب معلول هیچ چیز دیگری نیست. و خدایش آنرا چنین قرار داده است، و هر وقت بخواهد این علیت از آن میگیرد، وعلیت دیگری بآن، میدهد. پس چنانکه ذوات موجودات در تبدل وتحول هستند، علیت‌های موجودات هم ناپایدار بوده، وهردم در تحول وتبدل بسر میبرند.

اکنون باز بسر مطلب برمیگردیم، و بتفسیر «امر بین‌الامرین» میپردازیم.

بنابر آنچه که قبلاً از تحقیق گذشت، امکان ندارد که انسان، موجودی‌فاقد مشیت وبیخواست بوده باشد، وپروردگار متعال، خواست او را درذات او قرارداده ومعلول چیز دیگری نگردانیده است،

ولی خواستن‌انسان، وهر کار دیگری که میخواهدبکند، بدون مصرف کردن نیروئی تحقق نمی‌پذیرد، ومیدانیم که او از خود نیروئی ندارد، تا آنرا خرج کند ودر شکل‌کار بیرونش دهد، برای اینکه بایستی از جهان خارج ازخود، موادبگیرد وآنها را جزء بدن خود گرداند؛ چنان جزئی که آمادهٔ تحول بنیرو است. پس انسان، بانظر بذات او، هیچکاری از وی ساخته نیست، حتی نمیتواند خواستی هم بکند، بااینکه خواست وی در خود وی نهاده شده است، واصل آن ازخارج گرفته نمیشود، وانسان خواهنده وکار کننده، بایستی آن بآن و لحظه بلحظه، نیرو و یا حامل و سازندهٔ آنرا از خارج اخذ نماید، و سپس آنرا در شکل خواستن و سایر کارهای خواسته‌شده، از خود بیرون دهد.

واز طرف دیگر، اگر مواد جهان هم، قابلیت تحول به‌نیروی‌کار را نداشته باشند، نمیتوانند نیروزا و نیروده شوند. پس این خداوند بزرگ است که مواد جهان را قابل تحول به‌نیرو گردانیده، وبانسان هم خواست داده، تا باخواست‌خود از مواد اخذ کند، ونیز هموست که‌همان مواد اخذ شده‌را در هنگام خواست بنده مبدل به‌نیروی خواست ونیروی کار میفرماید، تا انسان کاری را میکند.

نتیجه چنین بدست می‌آید که: هر کاریرا که بنده انجام میدهد، باخواست

خود که از خود دارد آنرا بجامیاورد ،ونیروی خواستن آن کار ، ونیروی بجاآوردن آنرا ، ازخارج ازخود ، باذن‌خداوند متعال، دریافت میدارد. یعنی: جمیع نیروهائی را که در انجام دادن یك عمل ، از قلب و از سایر اعضای او مصرف میشود ، باذن خدا از جهان دریافت میدارد. اینست معنای : لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین که متواتراً از پیشوایان بزرگ ما ، خلفای اطهار حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله ، بما رسیده است.

میدانیم که اخذ کردن ماده از جهان ، خودعملی است که باخواست و اراده تحقق میابد . پس در اینجا سؤالی پیش میآید و آن اینست : آیا انسان ، هنگامی که هنوز ماده‌ای ازجهان نگرفته بود ، و نیروی ذخیره‌ای هم در خود ، تهیه نکرده بود چگونه و باکدام نیروتوانست اراده‌نماید ؟ و ماده‌ایرا ازجهان ، بسوی خویش بکشد ؟. این مسئله ، راه‌حلی جز این ندارد که: یاخداوند متعال ، خودش ماده‌ایرا باندرون انسان رسانید ، وبرای او از آن ، نیروئی فراهم فرمود : پس در واقع ، وی مرده‌ای بودکه خدایش نیروی زندگی داد . ویا موادی را پرورش دادو آنها را مهیای تحول به‌نیروگردانید ، وانسان را از همان اجزاء بیافرید . این مسئله ، نظیر اینست که: آیا قبلاً مرغ آفریده شد که تخم زائید ؟ ویا تخم آفریده شد که مرغ از آن بیرون آمد؟

آیا اعمال بندگان را خداوند میآفریند ؟

یکی از بزرگان‌محققین درعصر حاضر، افعال بندگان را مخلوق خدا میداند ، در عین اینکه جبر را هم باطل ومردود میداند . دلیل‌ایشان‌اینست که : خداوند متعال فرموده[1]: الله‌خالق کل‌شیئ ، وفعل هم با ثبوت ووجود خود ؛ شیئی از اشیاء است.

معلوم است که مراد ایشان از فعل، معنای مصدری نیست، ولذا تصریح کرده که فعل ، باوجود و ثبوت خود ، یعنی نه‌با مفهوم آن ، شیئ است ، وگرنه میدانیم

۱ـ زمر ۳۹ـ۶۲ خداست آفرینندهٔ هرچیز.

که : معانی ومفاهیم مصدریه ، موجوداتی انتزاعیه هستند ، که درخارج از ذهن ، تحققی ندارند ، تا لفظ شیئ بر آنها اطلاق شود، و برای همین است که درجای‌جملهٔ «ایقاع نصر» نمیتوان گفت «شیئ نصر» بجهت اینکه مفهوم «ایقاع» امر تحقق داری نیست که لفظ شیئ بتواند بر آن اطلاق شود. پس مرادایشان از فعل ، حتماً بایستی موجود خارجی باشد ، تا شیئ بر آن گفته شود و توضیح نداده‌اند که این موجود خارجی که فعل انسان است ، وشیئ بر آن اطلاق میشود چیست.

واقع اینست که : نباید فعل را یکی از موجودات بشمار آورد ، بلکه بایستی فعل را از باب ایجاد گرفت ، و مفعول آنرا هم ، موجودی از موجودات دانست ؛ چنانکه ایجاد را هم، نمیتوان موجودی حساب کرد[1]، بلکه مفعول ایجاد را که‌موجود باشد ، باید از موجودات حساب کرد ، پس همچنانکه ایجاد ، شیئ نیست ومفعول آن که موجود است ، شیئ است، فعل هم شیئ نیست ، و مفعول فعل، شیئ است[2]. پس کریمهٔ مذکوره ، باافعال عباد واعمال بندگان ، نه‌اثباتاً و نه‌نفیاً کاری ندارد.

وایضاً : ثبوت ووجود خارجی فعل ، نمیتواند علاوه بر ثبوت و وجود مفعول خود باشد ، چنانکه در ایجاد کردن هم ، وجود یافتن ایجاد ، همان تحقق یافتن موجود است ، که‌مفعول ایجاداست ، وچیزی علاوه بر آن‌نیست، وگرنه لازم‌میآید که ایجاد کردن یکموجود ، پدید آوردن دو پدیده و دو موجود بوده باشد ، یکی موجود ودیگری‌ایجاد . بنابراین ، فعل‌اصلاً ثبوت خارجی نداردتالفظ شیئ بر آن اطلاق شود. باز میگوئیم که کریمهٔ یاد شده ، متوجه‌افعال بندگان نیست ، وکاری با آنها ندارد .

---

۱ - برای اینکه در جای « ایجاد موجود» نمیتوان گفت «موجود موجود» ونیز اگر ایجاد هم ، موجودی باشد ، لازم می‌آیدکه ایجاد یك موجود ، دو پدیده ودوموجود باشد.

۲ - شیئیت هر مفعول ، بحسب فعلی است‌که بر آن تعلق میگیرد ، چنانکه شیئیت هر موجود هم ، بحسب ایجادی است‌که بر آن، تعلق مییابد.

واما تحقیق مسئله بنا بر اساسی که ما پی ریزی کرده‌ایم اینست که: فعل و کار کردن انسان؛ عبارت است از اینکه وی موادیرا که مخلوق خدا هستند. با نیروئی که خدا باو داده، با اذن خدا ببدن خود بکشد، واز اینکه‌وی موادیرا که خداوند متعال؛ جزء بدن وی گردانیده است، با اذن‌خدا تبدیل به‌نیرو کرده، واز خود اخراج‌نماید ومیدانیم موادیکه از جهان‌بربدن او افزوده میشود. ونیروهائی که از آن کاسته‌میشود مانند خود بدن همه‌از جانب خدا بوده وآفریدهٔ‌خدا هستندوهیچکدام از آنها مخلوق انسان نیستند.

ولی پس از آنکه این نامبرده‌ها، همه آفریدهٔ خدا میباشند، چیز دیگری هم هست که بطور واضح آنرا می‌فهمیم ویقین داریم که آن، از خدا نیست وازبنده است، اگرچه این هم باز بااذن خداست، وآن تحویل وتبدیلی است که بنده بـا خواست ذاتی و ارادهٔ خود؛ آنرا انجام میدهد، واز شیئی شییء دیگری‌میسازد. و با بیان‌دیگر، هرچه که شییء هست، اعم ازاینکه ماده باشدیانیرو، مخلوق‌وآفریدهٔ خداوند متعال‌است،ولی تحویل وتبدیلی که با نیروئی که خدا بانسان‌داده؛ درماده‌ای که خدا آنرا آفریده؛ صورت وقوع می‌یابد؛ درعین اینکه‌شییء نیست، ووجودی علاوه بر وجود شییء متحول ندارد، مخلوق انسان است‌نه‌خدا، اگرچه اینهم باز با اذن خداست، ومحال است که‌بی‌اذن او صدور بیابد.

حقیقت مسئله اینست که انسان، با افعال و اعمال خود، نه چیزی را موجود میکند، ونه چیزی را معدوم، وبیك کلمه ایجاد و اعدام، از قدرت وتوان وی خارج است، وانسان با فعل خود، فقط همینقدرمیتواند که‌صورتهای محسوس وظاهری‌اشیاء را تغییردهد، وتحویل‌وتبدیلی درآنها بگذارد، یعنی‌فقط اینقدر قدرت‌دارد که عوارض اشیاء را عوض نماید وچنانکه انشاءالله تعالی در آینده، بحث خواهیم کرد، اعراض، وجود ندارند. پس انسان، با اینهمه تلاش و کوششی که دارد نه‌بچیزی‌وجودمیدهد، ونه از چیزی وجود میگیرد، نه ذره‌ای‌بجهان میافزاید. ونه‌ذره‌ای از جهان‌میکاهد،

بلی کار او تحویلها وتبدیلها وتعویض عوارض است، و بدیهی است فعلی که بدین نمط است، شیئ نیست تا با دلالت کریمهٔ: ان الله خالق کل شیئ ، مخلوق خدا محسوب گردد. وهستی تحویل وتبدیل، باهستی متحول و متبدل است؛ وچیزی علاوه بر آن نیست، یعنی در متن واقع، تحویل وتبدیلی وجود ندارد، وآنچه که هست، همان شیئ متحول ومتبدل است، واین ذهن بشر است که بوجود آن حکم میکند، وآنراموجود خارجی میپندارد.

بلی کار انسان، بدین نحواست که شرح شد ، کـه هیچ بهره ای از واقعیت ندارد، وبازیچه‌ای بیش نیست، ودر حقیقت روا وسزانیست که نام آنرا ایجاد گذاشت. و[1]ماالحیوةالدنیا الالعب ولهو وللدار الاخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون.

حقیقتی که در اعمال مجازی انسان، نهفته شده، وباطن و واقعی که در افعال ظاهری و صوری آدمی نهان گردیده ، اینست که با همین افعال ظاهری که تحویلی بیش نیستند، ذات آدمی از جهان وموجودات آن، ساخته میشود، هم ساختمان کنونی او و هم سازمان وجودی آیندهٔ او، بامرور ساعات زندگـی دنیوی، انجـام میابد و پرداخته‌میگردد. هرکسی باهمین اعمال صوری‌خود، با خواست خود، برای خویشتن زندگی خالص ابدی، و یا هلاکت ابدی کـه جز از مرگ و غیر از زندگی است، بتدریج در مدت عمر خود، تهیه می‌بیندو فراهم میآورد. خداوند متعال، حال‌وآیندهٔ انسان را بادست‌خود اوبدینطریق، میآفریند، و اوخودمتوجه‌نیست. مثل‌انسان دراین خودسازی ، مثل ازدواج جوانی است که بجز لذت، منظور دیگری از آن ندارد، با اینکه منظور واقعی از ازدواج، تولید انسانی دیگر است، نه لذت وشهوت. انسان ظاهربین خیال میکند که فقط برای این رفتن ها و آمدن ها و زدن ها و کشتن‌ها و شکستن‌ها آفریده شده است ، ولی مرد باطن بین و عمیق میداند که در ماورای این

۱ــ انعام ۶ــ۳۲ زندگی دنیوی چیزی جز بازیچه و لهو نیست و البته خانهٔ آخرت برای پرهیزکاران بهتر است ، آیا نمی‌فهمید ؟!

اعمال مجازی ، حقیقتی هم هست ، حقی نهفته است، و هرچه هست در همانست .
امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده[۱]: وانما الدنیا منتهی بصر الاعمی لایبصر مما و رائها شیئاً و البصیر ینفذها بصره و یعلم ان‌الدار ورائها .

از آنچه که مشروحاً بیان گردید، این نتیجه رامیگیریم که فعل انسان چیزی نیست که شیئ بر آن صدق بکند، ودر حقیقت ناچیز ولاشیئ است. و علاوه بر آنچه نگارش یافت .

قرآن کریم ، در چند مورد، انسان را باصراحت خالق[۲] خوانده ، و در چند مورد هم، خالق را[۳] متعدد دانسته . ودر جائی هم ، امرخلقت وآفرینش را[۴] منحصر بخود شناسانیده است. ساده‌ترین وجه جمع . درمیان ایندو دسته آیات ، همان‌است که مشروح گردید که آفریدن اشیاء و موجودات ، وتحقق دادن بآنها ، کار خداوند متعال است ، و بندگان خدا هم ، با اذن خدا ، با خواست و اراده‌ای که خدا در نهادشان نهاده ، وباحول ونیروئی که دراختیارشان گذاشته است،میتوانند صورظاهری ومحسوس بعضی از اشیاء را تغییر دهند ، و از چیزی‌چیز دیگری بسازند ، مثلاً از گل ، شکل پرنده بریزند ، ویا از نیروی خدادادی ، دروغ بزرگی جعل کنند.

۱ـ نهج‌البلاغه ج ۲ ص ۲۳ همانا دنیا نهایت دیدگاه نابیناست ، وازآنچه‌که درپشت سر آنست چیزی نمی‌بیند ، وبینا چشمش از دنیا نفوذ میکند و میگذرد ، و میداندکه خانه و زندگی حقیقی ، در آنسوی دنیاست.

۲ـ آل عمران ۳ـ۴۹ انی اخلق لکم من‌الطین کهیئة الطیر ، من برای شما ازگل ، مانند شکل پرنده میافرینم. مائده ۵ـ۱۱۰ واذتخلق من‌الطین کهیئة الطیر وآنگاه‌که ازگل، مانند شکل پرنده ، خلق میکنی . عنکبوت ۲۹ ـ ۱۷ و تخلقون افکاً و خلق میکنید دروغ بزرگی را.

۳ـ مؤمنون ۲۳ـ۱۴ فتبارك‌الله‌احسن‌الخالقین، پس‌فرخنده بادا خداوند ، نیکوترین خالقها . صافات ۳۷ـ۱۲۵ وتذرون احسن‌الخالقین وترك میکنید بهترین خالقها را .

۴ـ اعراف ۷ـ۵٤ الاله‌الخلق آگاه باش‌که آفریدن منحصر باوست .

بنا بر این تحقیق که ذکر شد، خالق بودن انسان، مورد تصریح قرآن کریم است. و بایستی که انسان‌هم، مخلوقی در اینجهان داشته باشد، و اگر بنا باشد که‌افعال خود او هم، مخلوق و آفریدهٔ خدا بوده باشند، دیگر چه مخلوق دیگری، برای‌او باقی میماند؟ وقهراً خالقیت انسان، در اینصورت، بی‌معنی وبدون‌مصداق میماند.

این دانشمند که افعال انسان را مخلوق خدا دانسته، در پاسخ جبریین هم، چنین گفته است: افعال، چون بعلل تامهٔ خود، بضرورت و وجوب، نسبت دارند، بجزء علت خود نیز که انسان باشد، نسبت امکانی دارند. ایشان با این گفتار که باختصار نقل گردید، میخواهند جبریین را که انسان را درکارهای خود، مجبور وفاقد اختیار میدانند، رد کنند ولی بطوری که واضح است، انسان را از اصل، بیکار و فاقد فعل، میشناسانند، بجهت اینکه او را جزء علت افعال او محسوب داشته‌اند، نه تمام علت، یعنی: انسان، هیچکاری به تنهائی نمیکند، وهیچ عملی را نمیتواند خودش انجام بدهد. ودر تمام‌کارهای نیك ویا بدی که انسان را فاعل و کنندهٔ آنها باید شناخت، ایشان حق شرکتی فقط، برای او قائل هستند.

۵- نظریات دانشمندان اسلامی در بقای عمل و تجسم آن

مقدمه

تا آنجا که ما اطلاع داریم ، قدمای علمای اسلام (البته بطور غالب، نه همهٔ آنان) درمسئلهٔ بقای اعمال از فکر عادی وظاهری تجاوز نکرده، وقدمی در اینراه فراتر بر نداشته‌اند؛ فعل در نظر آنان، شبیه ترین چیزی بزمان بوده‌است که هر جزئی از آن، موجود میشود وفوراً منغدم میگردد. وآن دوم هنگامی بوجود میآید که آن اول، از بین رفته باشد (دراین مثال، تفاوت نمیکند که زمان موجود حقیقی باشد، ویا ذهنی، والبته میدانیم که: زمان، موجود نیست) عمل هم، در نزد آنان، جز حرکتی که از جوارح مشاهده‌میشودوفوراً منعدم میگردد، مفهوم دیگری نداشته است .

وباید اعتراف نمود که: در نظر ابتدائی و عرفی، تصور بقاءِ عمل، تاچه رسد بتجسم آن، بسیار مشکل‌است، وچگونه اعتقاد بچیزی ممکن است که تصورش نامیسور باشد!. برای‌همین بوده که صاحب تفسیرروح البیان[1] با کمال سادگی وبدون اندك تأمل ، فتوی داده که اعمال ، باقی نمی‌مانند ! . بلی نتیجهٔ نظر بدوی و نگاه سطحی بیشتر وبهتر از این نمیشود، نه‌شرع، بآن، اهمیتی داده ونه عقل، حجیتی. قرآن کریم کسانی راکه بنظر ظاهری قانع میشوند ملامت فرموده[2]: یعلمون ظاهراً من‌الحیوة الدنیا وهم عن‌الاخرة هم غافلون. بلی تاوقتی که‌بظاهر عمل نظر شود، ودر فهم‌حقیقت

۱- ج ۱ ص ۱۳۸ .

۲- روم ۳۰-۷ ظاهری را فقط ، از زندگی دنیوی ، در میابند ، و آنان از عاقبت زندگی بیخبرانند .

آن پیشرفتی نشود، تصور بقای عمل، متعذر شناخته خواهد شد، و بحث همان خواهد بود وفتوی همین.

آیا عمل عرض است؟

نخستین تعریفی که برای عمل، ازمتقدمین بمارسیده، اینست که: عمل، عرض است!. قدما غالباً ذات عمل را عرض دانسته‌اند، صاحب مجمع البیان[1] و فخررازی[2] تصریح کرده‌اند براینکه: عمل، عرض است و بقائی ندارد. و شیخ مفید[3] نیز صریحاً همین تعریف را گفته، وشیخ طوسی و کشاف وبیضاوی وصافی وشبر وطنطاوی هم ظاهراً پیرو همین مسلك بوده‌اند.

بلی قدما بطور اغلب واکثر، عمل را عرض گرفته‌اند، ولی از جوهری که معروض عمل باشد، هیچ نامی نبرده‌اند. گوئیا که این عرض، بطور مستثنی، نیازی بموضوع نداشته، ویا همهٔ مردم، از آن مطلع بوده‌اند. عجیب است که آنان، پس از آنکه عرض بودن عمل را مسلم دانسته‌اند، بقای عرضی‌را هم، که در بعضی ازاعراض ممکن دانسته‌اند، از آن سلب کرده‌اند.

چنین بنظر میرسد که قدما در بحثهای خود در بارهٔ عمل، فقط بصدورآن از عامل، توجه کرده واصلاً بذات‌خودعمل نپرداخته‌اند، وچون صدور عمل‌را ازعامل، مرادف‌بافعل باصطلاح فلسفه که‌قرارو‌بقائی در آن نیست، یافته‌اند، فلذا حکم کرده‌اند که عمل، عرض است، یعنی بذات عامل عارض میشود و پس از عروض فوراً فانی میگردد. اگر چنانکه ظاهر کلامشان میرساند، چنین بوده باشد، پس آنان ازبحث کردن در ذات عمل، یکسره بدور افتاده‌اند، و نه فقط، پاسخی بقائلین بتجسم عمل،

۱ـ درج ٤ ص ۳۹۹ س ٥ فرموده: اعمال، اعراض هستند، امکان ندارد که اعاده شوند.

۲ـ جامع تعبیرات فخررازی در مفاتیح‌الغیب ج ۱ص ٦٧٥و۲ ص٦٤٨و۳ ص ۱۸۳ و٤ ص ۲٦٧، اینست که: عمل باقی نمیماند، چونکه عرض است وبمحض وجود یافتن معدوم وفانی میشود ومتلاشی میگردد.

۳ـ ریاض‌السالکین ص ۳۹۹، از شیخ مفید.

که در آن هنگام موجود بوده‌اند، چنانکه میآید، نگفته‌اند، ونه فقط آیاتی را که در ذات عمل گفتگو میکند، بی تفسیر گذاشته و گذشته‌اند، بلکه برای حقیقت عمل اصلاً تعریفی درست و یا نادرست نگفته‌اند، ودر عوض توجه بذات عمل، و تدبر در حقیقت آن، فقط بجنبهٔ صدور آن. که غیر از آنست پرداخته‌اند، و بجای تفکر در جوهری که‌عمل است، کیفیت‌پیدایش آنرا که عرض است، مورد گفتگوقرار داده‌اند.

آری عمل، علاوه‌بر ظاهر آن که عرضی‌بیش نیست، حقیقتی دز ماورای این ظاهر دارد، و آن نیروئی است که از ذات عامل خود، اشتقاق میابد و از آن جدا میگردد، وجوهری‌است است مانند خود عامل. عمل، عرض نیست اگرچه بااعراض مشاهده میشود، وبدون آنها احساس نمیگردد، چنانکه‌خود عامل هم همینطوراست.

سخنی از فخررازی

فخررازی، در جائی که در تفسیر[1] خود، عمل صالح را تفسیر میکند، بذات‌عمل، توجه کرده وبرای آن، معروضی فوق‌العاده بزرگ پیدا کرده. وعمل را باآن، باقی‌دانسته است. میگوید: عمل صالح، بخودی خود، باقی نمیماند چون عرض است، و با عامل خود نیز نمیماند چون او هم‌هالك است، چنانکه خدا فرموده[2]: کل شیئ هالك الا وجهه. پس سزاوار است که عمل، برای وجه خدا باشد تا باآن باقی بماند.

از اشکالاتی که در تحقیق فوق هست، اکتفابه بیان این حقیقت میکنیم که: ذات پاك حضرت باری‌تعالی، معروض، واقع نمیشود،زیراکه لازم میآید ذات‌پاکش معرض حوادث گردد. ومعنای کریمه هم، آنطورنیست که او گفته، وگرنه لازم‌میآید که بقای انسان را هم‌منکر گردد، مانند اعمال‌انسان، وبالنتیجه بایستی وجودبهشت و دوزخ راهم انکار نماید، بجهت اینکه همهٔ اینها در «کل‌شیئ» داخل هستند، که هالك است، نه در وجه خدا.

۱ـ مفاتیح‌الغیب ج ٦ ص٦٤٤ .

۲ـ قصص ۲۸ـ۸۸ هرچیز ، هلاك شونده است ، جزوجه او .

بامطالعهٔ آثار قدما، باین نکته میرسیم که بیشتر آنان، در مقام کشف تجسم عمل، از وصول به نخستین مرحله ازمراحل آن هم، محروم مانده‌اند؛ وفکر فخر رازی که پس از زحمتهای فراوان، اینقدر توانسته که، حسنه را بجهت عروض خیالی آن بذات باری تعالی، باقی بداند، بطوری که نقل گردید، برای ما نمونهٔ بارزی از طرز تفکر قدما در مسئلهٔ بقا و تجسم عمل است.

واصلین بحقیقت در میان قدماء

از لحن گفتار مفسرین و متکلمین، چنین بر میآید که: مسئلهٔ بقا وتجسم عمل، از صدر اول اسلام مطرح و مورد گفتگو بوده، وبطور مسلم، عده‌ای ظاهراً قلیل، این حقیقت را کشف، و حق را بدست آورده بودند، وحتی معلوم شده که: از عامه نیز کسانی بوده‌اند که ببقا وتجسم اعمال، رأی میداده‌اند.

ولی ما از نام ونشان این دانشمندان، واز طرز استدلالشان، اطلاعی بدست نیاورده‌ایم، وهمینقدر حدس زده میشود که: کسانی که متعبد بظواهر کتاب و سنت بوده‌اند، ببقا وتجسم اعمال، گرویده‌اند، وکسانی هم که اصطلاح جوهر و عرض ومانند آنها، کم یا بیش، بسمعشان رسیده بوده، بعدم امکان بقاء اعمال، معتقد شده‌اند.

وباحتمال بسیار قوی، این مسئله، درمیان اصحاب وتابعین وحتی تابعین تابعین مورد اختلاف نبوده، وآنان، بنا را بظواهر آیات واحادیث گذارده، وقهراً درتجسم عمل، اتفاق داشته‌اند. واین مطلب، از تضاعیف کتب تفسیر، روشن میگردد.

شاید که شیخ ابوالفتوح رازی، از جملهٔ قائلین بتجسم اعمال بوده، چون در تفسیر کریمهٔ مبارکهٔ [1]: وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عندالله، مرتکب هیچ تأویل نشده، وتقدیری هم فرض نکرده وچنین فرموده [2]: هر آنچه تقدیم کنید و در

۱- بقره ۲-۱۱۰.
۲- تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۱ ص ۲۷۸.

پیش افکنید ، از نیکی برای خود ، باز یابید آنرا به‌نزدیك خدای عزوجل .

وشاید که صاحب ارشادالقلوب ، جناب حسن بن محمد دیلمی ، نیز از جملهٔ آنان بوده ، زیرا که در کتاب خود چنین فرموده[۱]: البدار البدار قبل نفاد الاعمار فان الدنیا مزرعة الاخرة وعلی قدرما تزرعه‌فی الدنیا تحصده فی الاخرة. ونیزفرموده[۲]: محفوظ علیك ما عملت .

و شاید تعبیر ذیل کشاف را هم ، از همین نمونه بحساب آورد ، در تفسیر[۳]: اولئك هم المفلحون ،چنین‌دارد[٤]: معنای(الف‌ولام) تعریف ، در«المفلحون»، راهنمائی باینست که : پرهیزکاران، کسانی هستند که اگر صفت رستگاری ، تحصل یابد ، و آنان همانطور که‌هستند ، متحقق گردند ، وباصورتهای حقیقی خویش ، متصورشوند پس آنان ، همین حقیقت وصورت، بوده ، وچیز دیگری جز آن نخواهند بود .

طلسم انقلاب عرض، بجوهر

تصور اینکه : عمل ، عرض است ، بانضمام این مقدمه که تبدل عرض، بجوهر ، محال است، عدهٔ کثیری ازمحققین قرون گذشته را ، از راه معرفت حقیقت عمل ، بیکبار بیرون کرده ، وتوقف‌عده‌ای دیگر را هم ، سبب شده است.

سیدعلی‌خان مدنی ، پس ازآنکه در ریاض‌السالکین[٥] ،نقل عقائد وآراء کرده خودش سکوت کرده ، وچیزی از نفی واثبات ، در این باب ، بیان نداشته است.آیا ایشان ، با این سکوت ؛ توقف خود را اعلام‌داشته‌اند ؟ چنین بنظر میرسد که : عمل را عرض میدانند ، بجهت اینکه، تحقیق مسئله را بکتاب میزان‌الاخرة که بیك‌نفر

۱ـ ص ۱۱۷ باب ۲۲ بشتابید بشتابید بسوی حسنات ، تا عمر ها تمام نشده . چونکه دنیاکشتزار آخرت است ، وبقدری که در دنیا میکاری درآخرت میدروی .

۲ـ ص ۱۰٤ باب ۲۰ آنچه‌کرده‌ای برتو نگاهداشته شده .

۳ـ بقره ۲ـ ٥ آنان همان رستگارانند .

٤ـ ج ۱ ص ۱۱۳ .

٥ـ ص ٤۰۰ .

از متأخرین اصحاب خود ، نسبت داده ؛ حواله کرده است ، ومحتمل قوی اینست که کتاب نامبرده : از تألیفات جناب ملامحسن فیض میباشد، وهمان است که در تفسیر صافی[۱] ، بنام میزان القیامة ؛ از آن ؛ یاد کرده است. اگر این حدس ، صحیح باشد ایشان با جناب فیض ، همراه بوده ، وعرض بودن عمل را اختیار کرده‌اند.

جناب آخوند ملا نظرعلی طالقانی در کاشف الاسرار[۲]، چنین نوشته: علماءقدس سرهم هنوز تحقیق یقینی نفرموده‌اند که اعمال، با آنکه اعراض هستند، چگونه اجسام و جواهر میشوند. ایشان ، در بقاءِ اعمال بحثی نکرده و گوئیا آنرا ممکن دانسته‌اند ، ولی در طلسم استحالۀ انقلاب عرض بجوهر، بند شده‌اند.

علامۀ مجلسی رحمه الله تعالی، اگرچه بشکستن این طلسم، تمایلی نموده، ولی عجیب است که: با آن عظمت و بزرگواری واطلاع در آیات واحادیث که داشته، باز احتیاط کرده است. در جائی فرموده[۳]: همۀ احوال و افعال دنیوی، در نشأۀ آینده، متجسم ومتمثل میشوند، یا با آفریده‌شدن مثالهائی که شباهت بآنها دارند، ویا با برگشتن اعراض دنیوی در آنجا بجواهر. احتمال نخست، باحکم عقل، موافقتر است، وصریح نقل هم، با آن منافات ندارد. بدین ترتیب می‌بینیم که جناب ایشان نتوانسته‌اند در بارۀ استحالۀ انقلاب عرض بجوهر وعدم آن، رأی قطعی بدهند، وهم نتوانسته‌اند که در این باره بافلاسفه مخالفت ویا موافقت صریح نمایند، وبالاخره هم، مطابقت، و موافقت آنان را ترجیح داده‌اند.

ایشان، در عبارت فوق، برگشت یافتن اعراض دنیوی را در آخرت بجواهر، محتمل دانسته. ولی در عبارتی که در زیر از ایشان نقل میکنیم، این احتمال را نقض کرده است. فرموده: قائل شدن باینکه : در این نشأه ، انقلاب عرض بجوهر، وجوهر

۱– ص ۱۶۸ س ۳ و ۴ .

۲– ص ۱۴۰ .

۳– بحارالانوار ج ۳ ص ۲۵۷ .

بعرض محال است، ودر نشأهٔ آینده ممکن خواهد بود، بسفسطه نزدیکتر است. بجهت اینکه نشأهٔ آخرت، چیزی نیست. غیر از مثل همین نشأه. وفاصله شدن مردن ودوباره زنده شدن، در میان ایندو نشأه، نمیتواند برای امثال این احکام، صلاحیت داشته باشد.

از تعبیر نخست ایشان، پیداست که آیات و روایات را صریح در بقا و تجسم اعمال نمیدانند. نگارنده گوید: اگرپای تأویل بمیان آید، از آن نمونه تأویلات که در کتب تفسیر، فراوان است، هیچ کلام صریح در عالم نمیتوان یافت. زیرا که با در تقدیر گرفتن یک کلمهٔ «کأن» مثلاً معنای هرجمله، یکسره عوض میشود. ولی اگر تأویل، ترك شود، الحق هم آیات وهم احادیث، با عبارات گوناگون، و با صراحت غیر قابل انکار، بقا وتجسم اعمال را میرسانند. (از آیات واحادیث یاد شده، در آینده انشاء الله تعالی، فصل مشبعی خواهیم آورد).

تعجب اینجاست که این دانشمندان، پس از آنکه عرض بودن عمل را مسلم گرفته‌اند، چگونه ودر روی کدام موضوع، آنرا باقی دانسته‌اند، وچطور ازبقای عمل فارغ شده ودر تبدل آن بجسم، سخن رانده‌اند. زیرا که اگر عمل عرض باشد بایستی که معروضی داشته باشد، تا با آن، باقی بماند، ومعین نکرده‌اند که معروض عمل چیست. وبر محقق لازم است که اولاً معروض عمل را که عرضی بیش نمیدانند پیدا کندو عمل را با آن، باقی بداند وسپس دراین، بحث بکند که آیا در آخرت، چگونه اعراض دنیویه، جواهر اخرویه خواهند شد. ویا از اول، مانند دانشمندان سابق الذکر، اصل بقای عمل را نپذیرند.

ما. تحقیق کامل و بررسی دقیق کرده وعمل را از عرض بودن، رها ساخته‌ایم. عمل، در نظر ما، نیروئی است که از عامل جدا میگردد، وعمل وعامل، هردو جوهر هستند، فلذا از گفتگوهای فوق وامثال آنها، فارغ میباشیم. وعلاوه بر آن، اصل تقسیم اشیاءِ خارجیه؛ بدو قسم جوهر وعرض، نادرست است، بجهت اینکه عرضی در خارج

از ذهن، موجود نیست، وبجز جوهر، موجودی دیگر درجهان نیست، جهان، پرازماده ونیرو است، وهردوی اینها جوهرند. (تحقیق در بحث ذیل)

اعراض وجودندارند

لازم است که در اصل تقسیم ماهیات موجوده‌درخارج، بجوهر وعرض، که‌اززمان باستان‌واز دانشمندان یونان، یادگارمانده است، بحث کامل بعمل آید. واگرواقعاً همانطور که ما فهمیده‌ایم، عرضی‌درعالم‌نباشد، وهر موجود، جوهرباشد، دیگرجای بحث برای امکان انقلاب عرض بجوهر، باقی نمیماند. ودراینصورت راه تجسم عمل، بسیار صاف و هموار میشود، و جای اینرا که «آیا ممکن است عرض، جوهر گردد؟» این میگیرد که «آیا ممکن است جوهری بجوهری یعنی نیرو بماده، مبدل شود». اکنون بحول الله تعالی وقوته میگوئیم:

آنچه که در خـارج، متحقق‌است، ماهیات جواهر است. و بنا بقول باصالت وجود: آنچه درجهان، متحقق‌است‌وجودات جواهر است. ودر خارج‌از ذهن، نه‌اعراض در قبال ماهیات جواهر، ماهیتی دارند، و نه در قبال‌وجودات جواهر، وجودی. و این ذهن انسان است که از همین ماهیات متحققه که جواهرند، اوصافی انتزاع کرده وبر آنها اثبات میکند، وبرای این اوصاف انتزاع شده، احکام و حدودی‌هم، تعیین میکند، پس نبایدما موجودات ذهنی را در حساب‌موجودات خارج بگذاریم بنابراین تقسیم ماهیات خارجیه ویا وجودات خارجیه، بجوهر وعرض، هیچ معنائی ندارد. و تقسیم موجودات ذهنیه بآندو، اگرچه صحیح است، ولی این نتیجه را نمیتواندبدهد که عرض موجود است.

اگر بگویند: در صورتی که ذهن‌انسان، آئینهٔ‌جهان خارج است، پس هرچه دارد از جهان خارج دارد، ومعنای آئینه بودن همین است. بنابراین، اعراض که در ذهن، موجود هستند، حتماً در خارج هم بایستی موجود بوده‌باشند.

میگوئیم اگرچه ذهن ما آئینهٔ جهان‌خارج است، وکارش اینست که‌موجودات بیرون از خود را بنمایاند؛ ولی چون همین آئینهٔ جهان نما، یگانه وسیلهٔ فهم مانیز

میباشد، و بمنزلهٔ چاقوی اهل تشریح میباشد، فلذا موجود واحدی را بجهات عدیده و جوانب متشتته منشعب میگرداند، و یك موجود را با تصویرات گونا گون نشان میدهد، ودر این مرحله از فهم و درك، اعراض در ذهن آدمی پدیدار میشوند، وازیکدیگر در عالم فهم متمایز میگردند، و معنائی برای فکر کردن و اندیشه نمودن، جز همین پدید آمدن اعراض، وتمایز آنها از یکدیگر نیست.

اگر گفته شود: فرض میکنیم که دوجسم، دردو شکل مختلف، در خارج موجود است، اگر ایندو شکل را دو عرض ودو موجود بدانیم، وجود عرض واضح میشود؛ واگر ایندو شکل را عدمی بگیریم، بایستی آندو جسم را هم برخلاف بداهت، غیر متفاوت بدانیم، وبگوئیم که بدو جسم متماثل نظر میکنیم.

میگوئیم: آنگاه که ما بدو جسم متماثل نظر میکنیم، وحکم بتماثل خارجی آندو میکنیم، ویا بدو جسم مختلف الشکل نظر کرده و باختلاف خارجی آندو، حکم میکنیم، ظرف وجود دو وصف تماثل واختلاف، فقط ذهن حاکم است، چنانکه ظرف وجود ایندو حکم هم، همانجاست ودر خارج بجز آندو ذات، موجود دیگری نیست، وگرنه لازم میآید که آندو موجود مفروض، چهار موجود باشند.

اگر گفته شود: آندو شکل، در خارج، دو موجود مستقل نیستند که لازم بیاید دوجسم، چهارموجود شوند، بلکه وجود آندو شکل، وجودی غیر مستقل است، ومعنای وجود عرض، همین است.

در پاسخ گوئیم: آندو شکل، خالی از دو حال نیستند یا در خارج هستندیا نیستند پس عرض، در خارج موجود نیست و اگر هستند و واقعاً موجودند، پس همانست که گفتیم، لازم می آید دو جسم، چهارموجود شوند. وعلاوه براین، چه معنائی برای وجود غیر مستقل، میتوان تصور کرد؟ آیا اندکی از عدم، با وجود مستقل، مخلوط شده و آنرا از استقلال میاندازد؟! و یا وجود کوچك که هنوز بچه است وبزرگ نشده، وجود غیر مستقل است؟! ویاوجود کمرنگ، غیر مستقل ووجود

پررنگ هم وجود مستقل است ؟! مانند نور پررنگ و کمرنگ . هیچکدام از این تصویرات وامثال آنها نمیتوانند نیمه وجود بسازند!.

اگر گفته شود : دو انسان ، اگر امتیازی از هم ندارند ، پس چطور دو انسان شده‌اند ویك انسان نیستند ؟ و اگر دارند ، ولی عدمی است ، پس در واقع ، بازهم امتیازی از هم ندارند ، واگر ما به‌الامتیاز آندو وجودی است ، پس حتماً ، این ما به الامتیاز ، عارض بر آندو میباشد . بجهت اینکه هر دو در تمام حقیقت نوعیه ، متحد می باشند ؛ وتمام ذاتشان ، ما به‌الاشتراك آنهاست . پس عرض بایستی موجود باشد.

در پاسخ گوئیم : دو انسان ، اگر چه در تمام ذات و همهٔ اوصاف ، متماثل باشند ، وفرض میکنیم که هیچ ما به‌الامتیاز نداشته باشند ، بازبطوریقین ، دو تا خواهند بود ، وواحد نخواهند شد ، وما به‌الامتیازشان خودشان وسراسر وجودشان وعین ما به التماثل‌شان خواهد بود. لازم است باین حقیقت ؛ متوجه باشیم که : دو انسان ، در هیچ جزئی شریك نیستند وامکان ندارد که جدا از هم باشند وشرکت‌هم داشته‌باشند. بلی دو موجود ، نمیتوانند اشتراك ذاتی داشته باشند ، نه در جزء محسوس ونه درغیر محسوس ، وفقط میتوانند که متماثل باشند ، متماثل در ذات ، در اوصاف . و بدیهی است که اشتراك غیر از تماثل است ، و آنچه ممکن است دومی است . و اما اینکه تقریباً همهٔ اهل علم ، افراد نوع را دارای حقیقة واحده ، وانواع یك جنس‌را شریك در جزء ذات مینامند ومیدانند از باستانیان یونانیان ، یادگارمانده . واصل صحیحی ندارد ، واز فروع مسئلهٔ ارباب‌انواع و مُثل افلاطونی‌است. ودرصورتی هم که فرض شود که دو انسان ، دارای ما به‌الامتیاز هستند ، مثلاً قدیکی بلند و دیگری کوتاه است ، نمیتوان گفت که این ما به الامتیاز ، از عوارض آندو نفر بوده ، و در خارج وجود دارد ، زیرا که لازم می‌آید که دو موجود ، چهار موجود شود. حقیقت اینست که : تماثل‌دو موجود ، وهمچنین اختلاف آندو در شکل ، هیچیك‌نمیتوانند درخارج موجود باشند ، و موطن تماثل واختلاف وحکم بآندو ، همانا ذهن حاکم است ، نه

جهان خارج ، وآنچه که درخارج هست ، دوانسان متماثل ، ویا مختلف الشکل است.

اگر گفته شود : مسلماً درجهان ، ماهیت‌های گوناگون هست ، وباید که هر کدام از آنها ، معروض گونه و طوری باشد ، غیر ازگونه وطور آندیگر ، تا بتوانند گوناگون باشند. پاسخ اینست که خود دوطور موجود و دو گونه ماهیت وموجودات مختلفه ، در خارج هستند ، ودر عالم خارج . گوناگون هم هستند ، ومتماثل نیستند (و اگر دو موجود متماثل باشند ، همین گفتار را دربارهٔ تماثل آندو خواهیم گفت) ولی طورها و گونه‌های آنها ، واختلاف وتماثل آنها ، درخارج نیست. وبطورخلاصه خود شیئ ، درخارج هست ، چه بزرگ باشد چه کوچك ؛ چه سفید باشد ؛ چه سیاه وهمچنین ، ولی بزرگی یا کوچکی آن ؛ ونیز سفیدی آن و یا سیاهیش ، در خارج نیست ؛ و خیلی فرق هست در میان اینکه گفته شود : شیئ بزرگ سفید ، در جهان هست ؛ واینکه : سفیدی وبزرگی شیئ در جهان هست. وآنچه را که ما نفی میکنیم وجود سفیدی شیئ است ؛ نه وجود شیئ سفید . دلیل ما همانست که گفتیم : اگر سفیدی وبزرگی وغیراینها موجود باشند ؛ لازم می‌آید که یك چیز ، چندچیز باشد.

اگر بگویند : درجهان ، دو چیز در جائی وسه چیز در جای دیگر ؛ میتواند باشد . پس هر کدام از این دودسته ، درخارج ؛ معروض شماره‌ای و مکانی ، غیر از شماره ومکان آندیگری است . در پاسخ میگوئیم : فقط خود دو چیز و سه چیز در خارج هستند ؛ وبجز خود آنها ؛ موجود دیگری بنام عدد و مکان ؛ در عالم نیست ؛ وگرنه بایستی که از پنج ، زیادتر باشند . شماره و مکان ؛ درجائی هستند که حکم بآندو در آنجا موجود میشود ، وآنجا ذهن است.

جناب ملاصدرا فرماید[۱]: حرکت، امری عقلی است، و وجودی برای آن در خارج نیست. وایضاً[۲]: حرکت، همان مفهوم تغیر است ، و معنایش اضافی است، و

۱ـ اسرارالایات ص ۳۷ س ۴ .

۲ـ همانجا س ۱۴ .

وجودی برای آن جز در ذهن نیست. از ایندو کلام خوب فهمیده میشود کـه نظریهٔ ایشان چیست.

نتیجهٔ بحث اینست که: هیچ عرض بهیچ عنوان در خارج وجود ندارد، و هرچه که در جهان هست، فقط جوهر است. و بنابراین، تقسیم اشیاءِ خارجیه بجوهر وعرض، از اصل؛ نادرست است.

با مطالعهٔ بحثهای این فصل، خوب بدست میآید که یك جمله، بلی فقط یک جمله: عرض موجود است، قرنها دانشمندان را از اعتقاد بمعاد اعمال باز داشته، و آنانرا از وصول بحقیقت رستخیز، مانع شده است. با این بحثها، تمامی موانعی که متقدمین از دانشمندان مسلمین، در راه فهم بقا و تجسم اعمال، در جلو عقول و اندیشهها قرار داده بودند، کلیةً برداشته میشوند، و راه بسوی این حقیقت، هموار گردیده و باز میشود.

تجسم عمل، در نزد شیخ بهاء الدین

نخستین دانشمنـدی (از مؤلفین اسلامی) که تجسم عمل را کشف، وبآن استدلال، ونقض منکرین را دفع کرده، تا آنجا که ما اطلاع یافتهایم، شیخ فلاسفه ورئیس حکماء ومقتدای عرفاء، دانشمند بزرگوار جناب شیخ بهاء الدین محمد عاملی، رضوان الله علیه است. وغالباً کسانیکه بعدازایشان، قائل بتجسم عمل شدهاند، از فکر بکروی استفاده کرده وچیزی بفرمایشات ایشان نیفزودهاند؛ وبسا عین گفتار ایشان رامکرر کرده، وحتی گاهی مقداری از کلمات ایشان را، شاید بجهت اینکه بعمق آن نرسیدهاند، حذف کردهاند. اینك ما سخنان متین و استوار ایشان را، بی کم وکاست، میآوریم، و در پیرامون آنها ببحث میپردازیم،

فرموده[1]: تجسم اعمال، در نشأهٔ اخرویه، در احادیث زیادی که عامه و خاصه روایت کردهاند، وارد شده است.

۱ــ اربعین ص ۲۵۵ ذیل حدیث ۴۰.

وایضاً [1]: بعضی از صاحبدلان فرموده: مارها وعقربها و بلکه آتش‌هائی که در قیامت؛ ظاهر میشوند، عین همان اعمال زشت و اخلاق پست و عقائد باطل هستند، که دراین نشأه، دراین صورتها ظاهر شده، واین چادرهارا بسر کشیده‌اند، چنانکه روح وریحان وحوری ومیوه‌ها، همان خلقهای پاکیزه واعمال صالحه واعتقادات حقه میباشند، که در اینجهان، در این طرز آشکار گردیده، وبا این اسمها نامیده شده‌اند زیرا که حقیقة واحده، بااختلاف مواطن، صورتهای مختلفه در میابد، ودر هرجائی با زیوری آراسته شده، ودر هر نشئه‌ای با طرزی پیراسته میگردد.

سپس فرموده [2]: گفته‌اند که اسم فاعل، در فرمایش خداوند متعال [3]: یستعجلونك بالعذاب وان جهنم لمحیطة بالکافرین، بمعنی استقبال نیست، تابطوری که اهل ظاهر از مفسرین گفته‌اند، معنی این باشد که دوزخ، بعدها درنشأۀ آخرت، آنان را احاطه خواهد کرد، بلکه به‌معنای حقیقی خود که زمان حال است، میباشد. زیرا که اخلاق و اعمال و اعتقادات زشت ایشان، در همین نشأه، پیرامون آنان را فرا گرفته است، واینها عین همان دوزخ هستند که بعدها در نشأۀ آخرت، در شکل آتش و عقرب‌ها ومارها، بآنان آشکار خواهد شد.

وقیاس باین کن فرمایش خداوند را عزوجل [4]: الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً، و همچنین فرمایش خداوند پاك [5]: یوم تجد کل

۱ــ اربعین ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

۲ــ همانجا ص ۲۵۷.

۳ــ عنکبوت ۲۹ ــ ۵۴ شتابان، از تو عذاب طلب میکنند، و مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

۴ــ نساء ۴ــ۱۰ کسانی که اموال یتیمان را بستم میخورند، همانا در شکمهای خود آتشی را میخورند.

۵ــ آل عمران ۳ ــ ۳۰ روزی، هر کسی آنچه را از خیر انجام داده، حاضر شده می‌یابد.

نفس ماعملت من خیر محضراً ؛ مقصود این نیست که پاداش آنرا میابد ، بلکه اینست که خود آنرا میابد ، ولی در حالی که باچادری دیگر آشکار شده است . و فرمایش خداوند متعال[۱]: فالیوم لاتظلم نفس شیئاً ولاتجزون الاما کنتم تعملون ، تقریباً صریح در اینست. ومانند اینها در قرآن عزیز بسیار است .

ودر احادیث نبویه ، آنقدر که شمرده نمیشود ، وارد شده است. مانند اینکه فرموده[۲]: الذی یشرب فی آنیة الذهب و الفضة انما یجرجر فی جوفه نار جهنم ، و فرموده[۳]. الظلم ظلمات یوم القیامة ، وفرموده[۴] : الجنة قیعان وان غراسها سبحان الله وبحمده ، وغیر از اینها از احادیث فراوان.

و نیز شیخ بزرگوار فرموده[۵] : آنچه گفته میشود که جسم شدن عرض ، بر خلاف عقل است ، سخنی است که فقط ظاهر دارد وعوام پسند است ، وآنچه که خواص اهل تحقیق ، برآنند ، اینست که : اصل شیئ و حقیقت آن ، غیر از صورت آنست ، صورت فقط ، وسیلهٔ تجلی اشیاء بحواس ظاهری است ، ودر نزد صاحب ادراکات باطنی لباسی است که بقامت حقائق اشیاء پوشانیده شده ، و ظهور شیئ درصورتهای خود بحسب اختلاف مواطن ونشئه‌ها ، گوناگون میشود ، در هر موطن لباسی میپوشد ، و درهر نشاه چادری دیگر بخود می‌پیچد ، چنانکه گفته‌اند : رنگ آب ، رنگ ظرف آبست . واما اصلی که این صورتها یکی پس از دیگری ، بآن وارد میشوند ، و از

۱ـ یس ۳۶ـ۵۴ ، امروز کسی ستمکرده نمیشود ، وپاداش داده نمیشوید جز آنچه را که میکردید .

۲ـ کسی که در ظرف طلا ونقره می‌آشامد ، همانا باندرون خود ، آتش دوزخ را فرو میریزد .

۳ـ ستمگری ، تیرگیهای روز قیامت است.

۴ـ بهشت ، دشتهای بزرگی است ، وکشت آن «سبحان الله وبحمده» است.

۵ـ اربعین ص ۹۴ و ۹۵شرح حدیث ۹ .

آن گاهی به[۱] «سنخ» تعبیر میآورند، و گاهی به[۲] «وجه» و دیگر بار به «روح»، و آنرا فقط علام الغیوب میداند. پس بعدی ندارد که چیزی در جائی عرض باشد، و در جای دیگر جوهر. آیا نمی‌بینی که شیئ دیده، در صورتی بحس بینائی ظهورمیابد که چادرهای جسمانی، بخود پیچیده باشد، و وضع خاصی بخود بگیرد، نه‌نزدیك نزدیك آید، ونه دور دور رود ومانند اینها، بااینکه در حس مشترك، از این امور عریان، واز این شرائط، جداولخت است.

وآیا نمی‌بینی که صورت علم، که در بیداری بتو آشکار است، در این نشأه امری عرضی است، وسپس همان علم، در رؤیا، در صورت‌شیر[۳]، ظاهر میشود. پس آنچه که در این صورتها ظهور میکند یکچیز است، ویک حقیقت است که در هر موطنی بصورتی جلوه گری میکند، ودرهر نشئه‌ای بازیوری خود را میآراید، ودر هرجهانی زی آنجهان رابخود میگیرد، ودر هرمقامی اسمی پیدا میکند، جسم میگردد درجائی آنچه عرض بود دگرجای.

عمل، صورت‌ماده ایست‌که[۴] نعمت، ویانقمت‌خواهدشد

پس از تأمل، درسرتاسرفرمایشات شیخ‌بزرگوار که در فوق نقل شد، بطور واضح وصریح فهمیده میشود که: عمل، در نزد ایشان، عرض‌مقابل‌جوهر نیست، بلکه عرض بمعنای‌صورت است، صورت است برای ماده‌ای، برای هیولائی، که در جهان آخرت، این صورت راازبر، برافکنده، وصورت نعمتهای‌بهشت ونقمتهای دوزخ را بخود میگیرد. بنابراین

۱ــ بمعنی اصل.

۲ــ بمعنی رخسار وراه آمده، و وجه تسمیهٔ هیولی با این نام، پیدا نشد.

۳ــ مقصود همانست که از پستان دوشیده میشود.

۴ــ از رهبر خرد ص ۵۰، در تعریف صورت، چنین برمی‌آیدکه: صورت جوهری است غیر مجرد، که حال است در ماده. پس هیولی یا ماده، جوهری است غیر مجرد، که محل است برای صورت.

شیخ بزرگوار، شیخ بهاءالدین عاملی رحمه‌الله تعالی، عمل را عرض نمیداند وجوهر میداند، وعمل را صورت کنونی نعمتهای آیندهٔ بهشت، ونقمتهای آیندهٔ دوزخ میداند. بجهت اینکه: صورت از اقسام جوهر است.

فشرده وچکیدهٔ سخنان شیخ بهائی قدس سره همین است، و عین حق است.

ولی در مطاوی فرمایشات ایشان، که در بحث فوق، نقل کردیم، سه جمله، بچشم میخورد، که بامضمون سایر کلمات ایشان نمیسازد، وباخلاصهٔ مقصود ایشان، سازگاری ندارد. وشاید که ایشان، بصورت، بمناسبت اینکه آنرا حال در ماده یاهیولی میداند عرض نام میدهد. وعرض باین معنی قسمی از جوهر است وقسیم آن نیست. ولی با اینهمه تکلف، نمیتوان سراسر سخنان ایشان را برطبق مصطلحات اهل فلسفه، تفسیر وتصحیح کرد، چونکه باصراحت اظهار داشته، بعدی ندارد که چیزی در جائی عرض باشد، ودر جای دیگر جوهر، دراین تعبیر، عرض قسیم ومقابل جوهر است، وشاید که وی، در جوهر وصورت و عرض، اصطلاح مخصوصی دارد.

رنگ آب، رنگ ظرف آبست

بهترین مثل برای شناساندن هیولی (ماده) وحلول صورت در آن، همین مثل است که شیخ آورده است: رنگ آب، رنگ ظرف آبست، یعنی چنانکه آب، از خود رنگی ندارد، وبیرنگ هم دیده نمیشود، بلکه برنگ ظرف خود در میآید، وچون هیچگاه بدون ظرف نمیباشد، فلذاهیچوقت هم، بیرنگ دیده نمیشود؛ همچنین حقیقت موجودات جهان هم، از ذات خود، رنگی یعنی صورتی ندارند، وبی‌صورت هم متحقق نمیشوند، بلکه بصورتهائی که ظرف وجود آنها یعنی جهان وطرز نشأه اقتضاء میکند، در میآیند، وچون هیچگاه نمیتوانند از جهان مطلق بیرون بروند، و از هر نشأه فارغ گردند. فلذا هیچ موجود هم هیچگاه بیصورت نخواهندبود. پس حقائق جهان، بنابر آنچه شرح شد. غیراز صورتهای خود میباشند، و اعمال بشر هم که در ظرف این طرز نشأه و اینطور زندگی، بصورتهای کنونی تحقق میابند، پس از عوض شدن طرز نشأه ونحوهٔ زندگی، مسلماً درصورتهای

دیگری، بارز خواهند شد، در صورت نعمتها ونقمتهای اخروی .

رؤیا و تعبیر آن راستی آیا آنچه که در رؤیا دیده میشود، با آنچه که در جهان خارج بعنوان تأویل و بنام تعبیر، واقع میگردد، متحد الحقیقة هستند؟! نخستین دانشمندی که باین پرسش بسیار عجیب (تا آنجا که ما اطلاع داریم) پاسخ مثبت داده، شیخ بزرگ، شیخ بهاء الدین محمد عاملی است . و غیر از ایشان، کسی را نیافته و نشنیده‌ایم که این پرسش را مطرح نماید وبآن متعرض شود .

در گفتاری که از ایشان، نقل کردیم، دیده میشود که فرموده: هیولای علم، که در بیداری بصورت عرضی ذهنی جلوه گر است، در عالم خواب ورؤیا، بصورت شیر در میآید[1]!. این سخن، در بدو نظر، بسیار عجیب بنظر میرسد، و واقعاً بعید شمرده میشود. وتصدیق آن، غیرممکن بنظر میرسد. ولی پس‌از بررسی برخی از آیات کریمهٔ قرآنیه، اصل این مسئله کاملاً روشن گردیده، وجای ابهامی، از حیث دلالت آیات، باقی نمیماند . اگرچه هنوز پای عقل بشری بآن نرسیده، ولا، یا نعمی، در این باب نگفته، وراهی برای تحقیق وبررسی قضیه نیافته است .

اینك ما، چند نمونه از آیات کریمه، در بحثهای ذیل، نقل میکنیم، وبحول‌الله تعالی اثبات میکنیم که فرمایش جناب شیخ عین حق، و شرح حقیقت است .

رؤیای یوسف علیه‌السلام خداوندمتعال، رؤیای یوسف ؏ را بدین طرز حکایت میفرماید[2]، یا ابت انی رأیت احد عشر کوکباً والشمس والقمر رأیتهم لی

۱ـ چنین بنظر میرسد که شیخ بهائی علیه‌الرحمة، مثال شیر وعلم را از حدیث، اخذ کرده است : دارالسلام در ج ۱ ص ۵۰ دارد : ابن ابی جمهور فی‌غوالی‌اللئالی قال رسول‌الله صلی‌الله علیه واله : بینا انا نائم، اذ اتیت بقدح من لبن فشربت منه، حتی انی لاری الری یخرج من بین اظافری، قالوا بما اولت ذلك یا رسول الله، قال : العلم . و فی روایة : من اطرافی . وفی اخری . فشربت منه حتی رأیته یجری فی‌عروقی بین‌الجلد واللحم.

۲ـ یوسف ۱۲ ـ ۴ پدرجان، دررؤیا یازده ستاره وخورشید وماه را دیدم آنانرادیدم که بمن کرنش کنند گانند.

ساجدین . در این کریمه ، خداوند علیم ، ویا خود حضرت یوسف ، بیازده ستاره و خورشید وماه ، ضمیر «هم» را که بجمع مذکر عاقل، برمیگردد ، بر گردانیده است. پس خداوند متعال و یا خود آنحضرت ، در ضمن این حکایت ، چنین می‌فهمانند که: یازده ستاره وخورشید وماه ، صورت رؤیائی برادران و پدر ومادر یوسف علیه‌السلام هستند. ویک حقیقت ، در دو نشأه، دو صورت پیدا کرده ، در رؤیا بصورت ستارگان وخورشید وماه ، و در بیداری بصورت برادران وپدر ومادر یوسف درآمده است !.

سالها گذشت و آنچه که در رؤیا وقوع یافته بود ، در بیداری هم وقوع یافت وحقیقت کرنش ستارگان ، تبدیل صورت داد ودر صورت کرنش برادران ظاهر شد. چنانکه خداوند متعال ، نقل فرموده[۱] وخر واله سجداً وقال یاابت هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً . در این آیه دو نکته جالب توجه است : نخست قول حضرت یوسف علیه‌السلام «هذا تأویل رؤیای» ، «هذا» اشاره بکرنش برادران است که وقوع میافت ، وتأویل، بمعنی بر گشت است. پس کرنش ستارگان بر گشت یافته و کرنش برادران گردیده بودند . دوم . باز قول آنحضرت است « قدجعلها ربی حقاً » ضمیر مؤنث ، در «جعلها» برؤیا برمیگردد و «حق» هم بمعنی ثابت است . پس معنی این میشود که: خداوند متعال ، رؤیای یوسف علیه‌السلام یعنی کرنش ستارگان را ، در صورت کرنش برادران ، ثابت وواقع گردانید .

خواب دو زندانی

قرآن مجید ، خواب دونفر زندانی‌را که باحضرت یوسف علیه‌السلام باهم درزندان ، روزگار میگذرانیدند، چنین نقل میفرماید[۲]:

۱- یوسف ۱۲-۱۰۰ وافتادند (برادران) برایش کرنش کنان. گفت : پدرجان اینست بر گشت رؤیای پیشین من که پروردگارم آنرا حق گردانید.

۲- یوسف ۱۲-۳۶ وبا او دو جوان ، داخل زندان شد. یکی گفت : من خود را در خواب می‌بینم که انگور میفشارم. ودیگری گفت : درخواب خودمرا می‌بینم که در روی سرم ، نان میبرم ، مرغان از آن میخورند . بر گشت این رؤیا را بما خبرده ، براستی ما تو را از دانایان می‌بینیم دانای بتأویل رؤیا . یا از نیکوکاران.

و دخل معه السجن فتیان قال احدهما انی ارانی اعصر خمراً وقال الاخر انی ارانی احمل فوق رأسی خبزاً تأکل الطیر منه نبئنا بتأویله انا نریك من المحسنین . چنین بنظر میرسد که دو نفر باهم « نبئنا بتأویله » نگفتند ، بلکه هر یك جدا از دیگری « نبئنی بتأویله» مثلاً گفت . و نیز دو نفر با هم «انا نریك» نگفتند ، و هر نفر «انی اراك» گفت. ولی چون ، دو «انی اراك» مساوی است بایك «انا نریك» فلذا باهمین صیغه ، نقل‌شده. پس باشهادت متن کلام ، بدست می‌آوریم که این‌حکایت ؛ نقل‌بمعنی است ، نه‌نقل بلفظ .

بنابر حقیقت فوق ، کلمهٔ تأویل را خود خداوند متعال، انتخاب فرموده‌است اعم از اینکه آندو نفر زندانی مرادف این کلمه را گفته باشند، ویا اصلاً هیچکدام نه‌متوجه معنای تأویل بوده ونه‌مرادف آنرا بزبان‌آورده‌اند. پس ما میتوانیم با کلمهٔ تأویل ، استدلال کنیم ، و پی باین حقیقت ببریم که : آنچه در رؤیا واقع میشود ، برگشت میابد ، ودر عالم خارج ، در صورت دیگری وقوع می‌یابد.

ونیز در پاسخ حضرت یوسف علیه السلام هم کلمهٔ‌تأویل ، هست[1]:لایأتیکماطعام‌ترزقانه الا نبأتکما بتأویله. در این جملهٔ کریمه هم ، یا خود آنحضرت ، مرادف کلمهٔ تأویل را انتخاب کرده بوده ، ویا خداوند متعال ، گفتار او را با این لفظ نقل‌فرموده ، و ظاهر اینست که هر دو طرف احتمال درست است و واقع . وبهرحال ، ما از این نامگذاری با نام تأویل ، میتوانیم این استفاده را بکنیم که: آنچه در عالم رؤیاوقوع می‌یابد ، برگشت یافته ، ودر عالم خارج ، در صورت دیگری واقع میشود .

رؤیای ابراهیم علیه‌السلام

خداوند متعال ، چنین نقل میفرماید که‌حضرت‌ابراهیم علیه السلام به‌پسرش اسمیعیل علیه السلام فرمود:[2] یابنی انی اری فی‌المنام انی

١ــ یوسف ١٢ــ٣٧ خوراکی که‌روزی شما باشد ، بشما نمیرسد ، مگر اینکه برگشت رؤیایتان را بشما خبر میدهم.

٢ــ صافات ٣٧ــ١٠٢ تا ١٠٥ ، پسر کوچکم ، درخواب‌می‌بینم که همانا ذبحت‌میکنم*

اذبحك فانظر ماذاتری. اسمیعیل علیه السلام در پاسخ گفت[۱] : یاابت افعل ماتؤمر . از این پاسخ معلوم میشود که : ذبح کردن ابراهیم علیه السلام، پسر خود اسمیعیل علیه السلام را در رؤیا در نظر حضرت اسمیعیل ، صورتی از فرمان خداوند است ، از فرمان واقعی او که در عالم خارج میرسد . پس چنین استفاده میکنیم که : آنچه در رؤیا وقوع مییابد ، صورتی از آنست که در عالم خارج ، وقوع خواهد یافت . وحضرت ابراهیم هم بطوری که از باقی آیات معلوم است ، این نظریهٔ پسر خود را ، صحیح میدانسته ، وعملاً آنرا تصدیق کرده است . یعنی : صورت رؤیای خویش را ، صورتی از واقعهٔ خارجیه که بایستی وقوع بیابد ، میدانسته است.

خداوند متعال ، باقی حکایت را چنین نقل فرموده[۲] : فلما اسلما وتله للجبین ونادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا جواب لمامخذوف است. و«ونادیناه» نمیتواند جواب آن بوده باشد ، بجهت اینکه واو عطف دارد . و تقدیر ظاهراً اینست : فلما اسلماوتله للجبین قد صدق رؤیاه و نادیناه ان یا ابراهیم قدصدقت الرؤیا ؛ و چون تتمهٔ کلام قرینه و قائم مقام آن میشد فلذا حذف گردید (از تمام آنچه که مفسرین احتمال دادهاند ، گفتهٔ ما بهتر ودلچسب تر است).

و بهرحال ، آیات کریمه ، دلالت براین میکنند که: عین آنچه که حضرت ابراهیم علیه السلام ، در خواب دیده بود ، درعالم خارج ، وقوع یافت ، بطوری که این واقعهٔ خارجیه، مصداق رؤیای یاد شده گردید. یعنی: آنچه که دررؤیا دیده شده بود ، بطور «هوهو» و«این ، آنست» بـاین واقعه صادق آمد. رؤیایت را ای ابراهیم بـا مصداق گردانیدی. پیش از آنکه این عمل رابکنی، رؤیای تو ، در جهان حقیقت، مصداقی نداشت، ولی وقتی که هردو سلم شدید، وپسر را بر زمین افکندی ، رؤیایت راصادق صدق کننده ، بامصداق قرار دادی .

---

* بنگر چهمی بینی -۱ پدرجان بکن آنچه که امر دادهمیشوی ۲- پس آنگاه کههردو سلم شدند وبرافکندش بهپیشانی ، ونداکردیمش ای ابراهیم ، هرآینه رؤیایت را راست گردانیدی.

دنیا رؤیا و آخرت تأویل آنست

اعمالی کـه افراد انسان ، در این زندگی انجام میدهند ، رؤیاهائی میباشند که تأویل و برگشت آنها ، نعمتهای بهشت ونقمتهای دوزخ است. در حکایت فوق ، در بیان رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام و تأویل آن ، پس از آنکه خداوند متعال «قدصدقت الرؤیا» فرموده ، بعداً هم ، چنین فرمود است که: انا کذلك نجزی المحسنین. یعنی همانگونه که ابراهیم رؤیای خود راراست گردانید ، ما نیز مسلماً همین‌طور نیکوکاران را پاداش میدهیم ، یعنی همانطور که رؤیای آنحضرت .وجودی ذهنی بود ، وپنداری بیش نبود ، و او آن را درخارج موجود گردانید، وبآن‌مصداق درست کرد،خداوند جهان آفرین هم باعمال‌پارسایان که موجودات دنیوی هستند ودر مقابل آخرت وحقائق‌آن ، شبیه‌ترین چیزی‌برؤیا میباشند، در جهان آینده ، وجوداخروی وتحقق فردوسی میدهد بدانگونه کـه هر ناظری میگوید: این ، همانست که در دنیا بجا آوردم ، وآنرا در آنجا انجام دادم این ، همانست که در دنیا روزی من شده بود .

خداوند متعال فرموده[1] : کلما رزقوا منهامن ثمرة رزقاًقالوا هذا الذی رزقنا من قبل ، ظاهراً معنای این کریمه همانست کـه ما گفتیم ، اعمال گذشتهٔ دنیوی خودشانرا می‌بینند ، که با حقیقت خودظهور کرده ، ودرصورت لذتی ابدی وسروری همیشگی نمایان گردیده‌است ، ودر عین‌حال، شباهت خودرا هم ، بعمل‌دنیوی گذشته، محفوظداشته‌چنانکه فرموده[2] : واتوا به متشابهاً، آیاتأویل و برگشتی بهتر ازاین، بتصور میرسد ؟ اعمال گذشته‌ای که مانند رؤیاها سپری شده و خیلی وقت است که از دیده نهان شده‌اند ، ناگهان در عالم حقیقت ، باوجودی‌جاودانی ، جلوه گر شود و دیده را روشنائی و دل را شادی بخشد.

۱ـ بقره ۲ـ۲۵ هروقت که ازبهشت، از میوه‌ای ، رزقی روزی آنان‌میشود،میگویند: این همانست که قبلا روزی ما شده بود.

۲ـ همانجا ـ رزق ، در حالی که شباهت بروزی سابق آنان دارد ، بآنان‌داده‌میشود.

ونیز در قرآن کریم فرماید[۱]: ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم. این بهشت ناشناخته واین دوزخ نکره که هم‌اکنون مردمان در آنها بسر میبرند، چه چیز هستند؟ ودر کجا قرار دارند؟. ظاهراً هیچ پاسخی بدین پرسش، بهتر از این نمیتوان یافت که: این بهشت و این دوزخ، در هرجا که مردمان هستند، میروند، می‌آیند، عمل‌میکنند، نیکی میکنند، بدی‌میکنندمیباشند، وهمین‌اعمال‌نیک‌وبد، نعمتها و نقمتهای این بهشت و دوزخند. بلی همین اعمال زیبا و زشت ما، که نسبت بعالم آخرت که عین حقیقت است، خوابی و رؤیائی بیش نیستند، وقتی تأویل میبابند وبرگشت میکنند، ومانند خوابی که تعبیرش وقوع یافته باشد، در شکل نعمتهای بهشتی ویا در صورت نقمت و نکبتهای جهنمی پدیدار میگردند، وبهشت ناشناخته و دوزخ نکره، تغییری یافته وبهشت اخروی ودوزخ حقیقی که بگوش همه رسیده، و معروف همگان شده، میگردند.

بنابرآنچه‌بیان شد، بهترین نمونه‌دراین دنیا، برای تجسم عمل، همین تأول یافتن وبرگشت کردن رؤیاها است. برگشت اعمال دنیوی بمواد اخروی، مانند برگشت موجودات رؤیائی بموجودات زمان بیداری‌است. (البته‌فقط رؤیاهای‌صادقه میتوانند برای ما مثل شوند، نه‌هر خواب و خیال) ومؤید این تنظیر، روایات زیاد و آیات بسیاری است که میفرمایند: حقیقت زندگی و زندگی حقیقی، زندگی اخروی است، و زندگی دنیوی در مقابل آن، بازیچه‌ای و رؤیائی بیش نیست. در قرآن کریم هست[۲]: وما هذه الحیوة الا لهو و لعب وان الدار الاخرة لهی‌الحیوان

۱ـ انفطار ۸۲ـ۱۳و۱۴ براستی نیکوکاران بدون شك در بهشتی هستند، و بدکاران بدون شك در دوزخی هستند.

۲ـ عنکبوت ۲۹ـ۶۴، این زندگی جز لهو وبازیچه‌ای نیست، وهمانا اگر بدانند، خانهٔ آینده البته زندگی است

لو کانوا یعلمون. واز امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده[۱]: الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا. واز حضرت زین العابدین علیه السلام[۲]: الدنیا سنات والاخرة یقظة ونحن بینهما اضغاث احلام.

واضح‌ترین دلیل براینکه زندگی دنیا مانند خواب، واعمال آن، شبیه رؤیا است، گذشتهٔ خود دنیا و ایام ماضیهٔ همین زندگی است. زیرا که گذشتهٔ هرچیز، بهترین نمونهٔ آنست. آیا از گذشتهٔ زندگی دنیوی، جز خاطراتی شیرین و یا تلخ چیز دیگری باقی است. گذشتهٔ جهان چونکه گذشته و نمانده است، گوئیا که از اول نبوده و وجودی نداشته است. فلذا حقائق تاریخی دوران باستان، و افسانه‌های روزگاران پیشین، یکسان دیده میشوند، بجهت اینکه ازهیچکدام از آنها چه واقع و چه غیرواقع، چه راست و چه دروغ، جز پنداری باقی نیست. آیندهٔ زندگی دنیا هم، مانند گذشتهٔ آن، که چیزی از آن در دست نیست مانند رؤیا هائی است که انسان در مواقع خوابیدن، آرزوی دیدن آنها را میکند.

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه‌ای
گفت یا خوابی‌است یا وهمی است یا افسانه‌ای
گفتمش احوال عمرم را بگو با ما که چیست
گفت یا برفی است یا شمعی است یا پروانه‌ای
گفتمش اینان که می‌بینند چون دل بسته‌اند
گفت یا کورند یا مستند یا دیوانه‌ای

نظریه ملا صدرا در بقا و تجسم عمل

رئیس فلاسفهٔ الهی، وبزرگ حکما وعرفا، جناب صدر المتألهین، رحمه‌الله تعالی، درمسئلهٔ تأثیر اعمال، بمقامی

۱ـ صواعق محرقهٔ ابن حجر ص ۷۷ نور الابصار ص ۷٤ فصول مهمه ص ۹٤. مردم در خوابند، آنگاه که مردند بیدار شوند.

۲ـ ارشادالقلوب ص ۱۰۸، دنیا، خوابهای سبکی است، وآخرت بیداری است، و ما در این میان، مشتی رؤیاهای پریشانیم.

بسیار بالا و مرحله‌ای بسیار والا رسیده ، بجائی رسیده که پیش از وی ، کسی را در آنجا نیافته‌ایم ، ملاصدرا این‌علم را یافته که : ذات انسان ، بااعمالی که انجام‌میدهد تغییر میابد!.

در جائی ، چنین گفته است[1]: انسان ، پس از آنکه بحسب طبیعت بشری ، نوع واحدی بوده ، از جهت ملکه‌های گوناگونی که از تکرار اعمال بایشان‌حاصل میشود ، در باطن و بحسب روح ، انواع مختلفه میگردند ! . و در جائی هم گفته[2]: بطور قطع . تکرار اعمال صادره از انسان ، سبب میشود که در نفس وی ، ملکه و خلق‌هائی حادث گردند. وهر ملکه وصفتی که بجوهر نفس غالب می‌آید ؛ صورت نفس در قیامت ، مناسب با آن خواهد بود.

حقیقت انسان ، در زندگیهای آینده

جناب ملا صدرا در تحقیقات خود ، بذات عمل صادرشده ، واز عامل‌جدا گردیده . چندان توجهی نکرده ، وازاندرون سازمان انسان ، فارغ نشده ، وبخارج کشور آدمی وصادرات آن ، نظری نینداخته است ، ومزایای اخروی را ، مطلقاً و بدون هیچ استثناء ، در میان زوایای ذات وی جستجو کرده است . ونتیجه این شده که ارزش را مختص نیات انسان ، ومنحصر بعلم ومعرفت او ، قلمداد کرده است ، وذات عمل را که از او صادر میگردد ، باصراحت هرچه شدیدتر ، فاقد اثر شناخته است.

میگوید[3]: بنای نشأهٔ اخروی برای انسان وآبادانی آن ، فقط با صور اعتقاد هائی است که در نفس‌او ، تقرر می‌یابند . وایضاً[4]: اگر فرض شود که‌این معرفت‌ها بخودی خود ، در قلب کسی ، بدون‌اینکه عملی خوب و یازشت بجای آورد ، حاصل

۱ــ اسرارالایات ص ۷۸ س ۲۴ .

۲ــ » ص ۷۹ س ۱ .

۳ــ » ص ۳ س ۹ .

۴ــ » س ۱۹ .

شود ؛ البته او مؤدن بحق بوده ؛ و بسعادت حقیقی فائز میگردد ، در حالی که نه قصوری در ایمانش پیدا شده ، ونه خللی در آن راه یافته است . واین اگرچه مجرد فرض است ، ولی مقصود ما آگاه ساختن باین است که : عرفان ، اصل و عمده ، و عمل ، فرع است . و ایضاً[۱] : تا آنگاه که جوهر انسان ، جوهری ادراکی و علمی نگردیده است ، از جنس جواهر زنده که بخداوند و دار کرامتش نزدیک هستند ، نخواهد شد . و ایضاً[۲] : تا آنگاه که نفس آدمی ، از جنس این اکوان دنیوی است، هیزم دوزخ است ، وجایگاهش آتش است.

ونیز گفته[۳] : اهل کشف وشهود ، گفته‌اند : هر کس دردنیا پرده از روی بصیرت خود بردارد و با دیدهٔ دل بباطن خویش نظر کند ، هر آینه اندرون خود را ، از انواع موذیها و اصناف درندگان ، پرمییابد . که در صورت شهوت و غضب و کینه و حسد و کبر وخودپسندی و ریا ومثل اینها هستند ، زیرا که هر کدام از این معانی چنانکه صورتی در دنیا دارند . صورتی هم در باطن دارند ، ولی صورت دنیوی آنها مغشوش با غیر وغرق در ماده است ، جلوتأثیرشان ؛ باعوائق خارجی گرفته شده‌است از درندهٔ دنیوی ممکن است که با مانعی وحجابی ، یا اینکه قصد ترا نکند . و غیر اینها ، احتراز جست ، بخلاف درندهٔ باطنی ، زیرا که سراسر حقیقتش درنده است ، ودر عین حال در محض قلب کسی که در او رسوخ یافته ، مکان و نشیمن گرفته است وچنین است مارها وعقربهائی که در برزخ ویا در آخرت‌هستند . (فیلسوف بزرگوار بدین نمط ، بسخنان خود ادامه میدهد ، تا میفرماید) : وقطعاً این مارها وموذیها ؛ صوری خارج از ذات مرده ندارند ، و علاوه برذات او ، یعنی قلب محض او و دیدهٔ باطن او ونفس او که در قیامت بـا صورت خلقها و عملهای او متصور است صورتی

۱ـ اسرارالایات ص ۶ س ۱۵ .

۲ـ » » س ۱۲ .

۳ـ » ص ۷۵ س ماقبل آخر .

ندارند .

بقای اعمال و تجوهر آنها

نظریه جناب ملا صدرا ؛ در بارهٔ خود عمل ، علاوه بر آنچه نقل گردید که : عمل‌را در زندگیهای پس از مرگ ، بکلی بی‌اثر وفاقد ارزش دانسته است ، اینست که خودش میگوید[1] : بدانکه گفتار و کردار تا آنگاه که وجودشان در وجود حرکت وصوت است ، بهره ای از بقاوثبات ندارند ولی هر کسی که کاری انجام داد ، یا سخنی گفت ، اثری وحالتی از آن ؛ در نفس‌وی حاصل میشود ، که مدتی میماند ، وآنگاه که کردارها و گفتارها مکرر گردیدند ، آن آثار هم . در نفس او مستحکم شده وآن حالها بر گشته و ملکه میشوند ، زیرا که فرق در میان ملکه وحال ، فقط باشدت وضعف میباشد ، وآنگاه که کیفیت شدت یافت ، صورت میگردد ؛ یعنی مبدئی جوهری برای آن حاصل میشو د. چنانکه حرارت ضعیف در زغال ؛ هنگامی که شدت یافت ؛ صورت‌ناریهٔ سوزاننده‌ای میگردد همچنین کیفیت نفسانیه ؛ هنگامی که شدت یافت ؛ ملکه‌ای راسخ میگردد ، یعنی صورتی نفسانی میشود که مبدء آثار مخصوصی میگردد ، ودرنتیجهٔ کار مناسب باآن بآسانی بدون تردید ومشقت ، بدون نیاز بکسب خارجی صادر میشود . (تا آنجا که میگوید) پس آثاری که از اعمال واقوال ، در قلوب ، حاصل‌میشود ، مانندنقشهای کتاب است که در الواح وصحائف است.

تحقیق ، در تنوع انسان

فیلسوف والامقام ؛ مصیر وبر گشت افراد انسان را بانواع مختلفة الحقائق دانسته . این مطلب ، در نظر ما هم کاملاً صحیح است . بجهت اینکه :

عمل کردن ؛ ذات خودرا مصرف کردن ، وتبدیل خویشتن است ، وانسان در هر بار که عملی انجام میدهد مقداری ازذات‌خود را خرج‌میکند ؛ یعنی قدری از ذات خودرا تبدیل بعملی که آنرا انجام میدهد ، میکند ؛ بنا بر این اگر مجموع اعمال

۱ــ اسرارالایات ص ۸۳ س ۹ .

فردی را که از روز تولد تا هنگام مرگ بجا آورده ، در یکجا جمع و اعمال هر عضو را مثلاً بطرزی که خود اعضاء بدن ، هم اکنون تجمع یافته‌اند ، درجای خود آن عضو بگذارند ؛ پس ساختمانی که سراسر اعضای آن ، از نیروهای گونـا گون اعمال ، پرداخته شده واز خود انسان صاحب عمل بدلخواه خود او بتدریج بیرون گردیده‌است حاضر خواهد شد.

وچون اعمال صادره از افراد، مختلف و گونا گون است، بجهت اینکه هر کس اعمال مخصوص بخود را انجام میدهد ، پس ساختمان های نیروئی افراد ، مسلماً با یکدیگر مختلف خواهند بود . و آنگاه که رستاخیز عمومی بپا گردید و کوچك و بزرگ اعمال بحکم حضرت پروردگاری جلت عظمته وعظمت قدرته ، جمع آوری شده تفاوتهای بزرگ ساختمانهای یادشده و فرقهای فاحش این سازمانها، واضح و هویدا خواهد شد.

وچون این ساختمان نیروئی، قسمتی از ذات انسان ومقداری از خود او است که از او بیرون گردیده، ودر روز بعث هم، همین ساختمان، باساختمان درقبر نهاده شده و پوسیدهٔ خود او بطرزی که در آینده انشاء الله تعالی یاد آوری خواهیم کرد ، پیوند یافته وازدواج خواهند کرد، در نتیجه ذوات افراد انسان، حقائق گونا گون و انواع متشتته خواهند بود

بلی این مسئله که افراد انسان، درآخر امر مختلفة الحقائق، خواهند بود ، درنظر ماهم صحیح میباشد، وراه وصول ماهم، باین حقیقت، همان راه است، که جناب ایشان پیموده ، راه اعمال انجام دادن مختلفه است. ولی حقیقت‌های مختلفه‌ای که ما از انسانهای اخروی فهمیده‌ایم، غیراز حقیقت‌ها وذوات مختلفه‌است که ایشان ، برای افراد انسان درنظر گرفته‌اند. ذاتی که ما برای انسان آینده بدست آورده‌ایم ، عبارت است از مجموعهٔ بدن مادی که در قبر دفن شده ونیروهای اعمالی که بجا آورده‌شده. و اما ذاتی که ایشان تهیه دیده‌اند ، عبارتست از ملکه‌های گونا گون کـه از تکرار اعمال برای فرد انسان در این زندگی حاصل میشود.

ملکه چیست؟ نوزادی که ازمادر متولد میشود ، وباین زندگی قدم‌میگذارد ازلحاظ جامعیت باعضای کار ، چیزی کمتر از یك انسان بیست ساله ندارد ، هرعضو وحسی که در او هست ، دراین هم هست ، قلب ومغز واعصاب وغیراینها کلیةً بدون استثنا دربدن نوزاد هم موجود است ، ولی باهمهٔ اینها می‌بینیم که نمیتواند کارهای انسان بیست‌ساله را انجام بدهد .

اینك بایستی‌رسیدگی نمائیم که‌جهت این فرق فاحش وتفاوت آشکارچیست؟. درنظر ما این پرسش فقط یك‌پاسخ دارد ، وآن اینست که: نوزاد استعمال وبکاربستن اعضاء را نمیداند . واز موجودات جهان و منافع و مضار آنها هم آگاهی ندارد ، و بیست‌ساله آگاه است. نوزاد آشنا نیست ، وبیست‌ساله‌آشناست

اکنون باین پرسش میرسیم که حقیقت آشنائی چیست ؟. پاسخ این پرسش هم اینست که: خداوند متعال ، آدمی را طوری آفریده که خود بخود و نامنظم یعنی کودکانه ، از بدو تولد ، اعضای خویش را بکار میأندازد ، بدون اینکه بتواندغرض عقلائی از آنها داشته باشد ، چشمهارا باز میکند وباز آنهارا می‌بندد . دستهاوپاهارا حرکت میدهد ، سامعه‌اش طبعاً از اصوات گوناگون وديدگانش ازالوان مختلف ، متأثر میگردد ، وهمچنین سایر اعضاء وسایر حواس ، و سپس این تأثیرات مطبوع و یا نامطبوع ، بوسیلهٔ اعصاب بمغز ولبّ او منتقل میشود ، ودر آنجا هم در گوشه‌ای که بنام‌حافظه‌خوانده میشود ، بطرزی مبهم، محفوظ میماند. هروقت که این‌انتقاشات بحدکافی ، در حافظهٔ او بروی هم انباشته شدند گفته میشود که او آشنا گردید.

چقدر طول میکشد که آدمی بتواند درياد خود نگه دارد که آتش ، سوزاننده است ، و راه پرهیز از آن هم اینست که باید دست را از آتش ، کنار کشید و طرز کنار بردن دست هم چطور است ، وآنگاه که این‌قضایا در ذهن وی ثبت‌شد میگویند که او باآتش ، آشنا شده است. پس معنای آشنائی همین خوب حفظ کردن و نگاه داشتن مغز است ، وآشنائی بزندگی بحدکافی ، هنگامی برای انسان حاصل میشود

که شرع انور هم در آنوقت او را بالغ میشناسد.

اینك که معنای آشنائی را تا اندازه‌ای بدست آوردیم، می‌بینیم که: ملکه چیزی جز آشنائی نیست. انسان که‌در آغاز طفولیت، برخی از لغات ابتدائی را بزبان می‌آورد، با زحمت زیاد آنها را ادا میکند، و نمیتواند بآسانی زبان خود را بهمهٔ مخارج حروف برساند، وپس ازآنکه توانست باز هم در اوائل‌سخن گفتن، نمیتواند الفاظ را بانظر مرآتی به‌بیندوآنها را آئینهٔ معانی قرار بدهد ومجبور است که بالفاظ هم، مانندخودمعانی، مستقلاً نظر نماید، ولی بتدریج چنان‌در سخن گفتن، استاد میشودکه از نظر استقلالی بالفاظ، بکلی بی‌نیاز میگردد، وتمام نظروی متعلق‌معانی میشود بطوری که گوئیاهیچ توجهی بادای الفاظ ندارد. درهمین‌موقع است که‌ملکهٔ سخن گفتن برایش حاصل آمده است. پس چنین بدست می‌آید که، هرملکهٔ مخصوص همان آشنائی مخصوص‌است؛ و ملکهٔ بطور مطلق، آشنائی بطور مطلق است

بررسی فوق، چنین میرساند که: ملکه، عبارت اخری واسم‌فلسفی محفوظات حافظه است؛ وهر کس هر کار مخصوص را مکرراً انجام بدهد، ودرآن، تمرین و ممارست نماید، راه بجاآوردن‌آن عمل، بتمام معنی در ذهن وی روشن میگردد، و جای ابهامی درآن، باقی نمیماند، در تعبیرات عرفی میگویند که او، استاد وماهر وعارف ودانا وآشناشده ودر اصطلاح فلسفه هم میگویند که ملکهٔ آن عمل برای او حاصل آمده است.

تقوی بمعنی خود نگهداری است، ودر اصطلاح قرآن کریم وحدیث شریف، عبارتست از: نگاهداشتن خود از مخالفت خداوند متعال، ثبوت تقوی نیز، مانند هرصفت دیگر، محتاج بتکرار وممارست است، آنقدر بایستی که انسان، حرام‌را ترك و واجب را ادا نماید، تاتقوی در او. ازناپدیداری ارتقاء یافته، و برقرار و ثابت بماند. البته این تقوی که ما میگوئیم، عبارتست از ایجاد آشنائی با واجبات، بعلاوه آشنا نشدن ازاول. ویا ترك آشنائی اگر پیدا شده‌باشد، بامحرمات.

در این تعریف که برای ملکه ذکر کردیم ، باهیچکس مخالفت نکرده‌ایم ، حتی با خود جناب ملا صدرا هم ، موافقت داریم بجهت اینکه ایشان هـم در تعریف ملکه ، الفـاظ معرفت ، علم ، ادراك ، صورت‌اعتقاد وامثال اینهارا انتخاب کرده‌اند چنانکه نقل شد . بنابراین ، ملکه‌های حاصله ، عبارتنداز استاد گردیدن درشناختن وخوب فراگرفتن راه وروش انجام دادن اعمال ، ملکه ، عبارتست از : آشناشدن.

آیا ملکهٔانسان ؛ انسان می‌شود ؟

پس از آنکه در بحث فوق ، بررسی کردیم که : ملکه ، جز آشنائی کامل بعمل کردن ، معنای دیگری نمیتواند داشته باشد ، این مسئله برای ما ، سهل‌میشود که : هیچگاه ، هیچ ملکه‌ای، انسان نمیشود ، واصلاً معنائی‌برای این نیست که‌مثلاً ملکهٔدزدی کردن ، ویا ملکهٔامانت داشتن ، انسان گردد !!. آیا محفوظات حافظه که جزئی از انسان است ، یك انسان کامل میشود ؟! عجیب است .

اگر ملکه ، چنانکه‌خود ایشان گفته‌اند ومانیز تصدیق میکنیم، همان‌حالت راسخهٔ نفسانیه است ، که با وجود آن ، اعمال مناسب باآن ، بسهولت وبدون تردید ومشقت ، وبدون نیاز بکسب خارجی جدید ، صادر میشود ، پس مسلماً این ملکه ، همان آشنائی بعمل کردن است . وعبارت دیگر علم بعمل کردنست ، و بدون شك ، علوم عملیه ، قسمی از اعمال هستند ، از اعمال قلب‌میباشند (تحقیق ، درفصل‌نخست گذشته) وبهیچوجه نمیتوانند که یك انسان‌تمام شوند. بلی‌این علوم هم. که درواقع بعضی از اعمال هستند ، در ضمن سایر اعمال ، بـاقی میباشند ، و نعمتها و نقمتهای اخروی را ، مانند سایر اعمال ، تشکیل خواهند داد .

در قرآن کریم ، نامی ونشانی از ملکه ویا کلمهٔدیگری که مرادف ویامساوق ومساوی آن باشد ، دیده نمیشود . واماجمله‌های (ماتخفی الصدور) و (مافی‌قلوبکم) و مانداینها ، و کلمه های قلب و لب و فؤاد و امثال آنها بدون شك بمعنای ملکه نیستند .

بنا بنظریهٔ ایشان که فقط ملکهٔ حاصله از اعمال را معیار دانسته ومناط حکم قرار داده‌اند، لازم می آید که اعمالی که از انسان ، در مدت زندگی دنیوی ، فقط دوسه‌بار صدور میبابند ، وموجب حصول ملکه‌ای در انسان نمیشوند ، در آخرت وجود ؛ پیدا نکنند ، و پاداش و کیفری بر آنها مترتب نشود ، سرور ویا شکنجه‌ای از جانب آنها عاید انسان نگردد ، ولی قرآن کریم ، بعکس این ، تصریح فرموده است[1]: ومن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرةشراً یره . بلی کوچکترین عمل ، مانند بزرگترین عمل ، وعملی که یکبار صدور یافته مانند عملی که صد بار تکرار شده ، همه وهمه ، در جهان آینده ، حاضر ومرئی خواهند بود ، وآنچه که در آخرت وزندگیهای پس از مرگ ، دارای اهمیت است ، همانا عمل است.

اگر بنا باشد که انسان ، و حقیقت آیندهٔ او را ، عبارت اخرای ملکه‌های نفسانی وی بدانیم ، بایستی که از اجزاء بدن وی صرف نظر نمائیم ، و معاد آنها را از واقعهٔ رستخیز ؛ یکسره محذوف انگاریم، ودراین باره ، اولاً لازم می آید که برخلاف بداهت رفته ، وانسان را موجودی نامرئی وغیر ملموس ، بسیط ومجرد بدانیم ، واین انسان را که می بینیم وصدایش را میشنویم ودستش را در دست میگیریم ؛ غیر انسان ومرکوب او ؛ خیال نمائیم ؛ وثانیاً لازم می آید که برخلاف صریح قرآن کریم ؛ که فرموده[2]: ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه ، (ومعادانسان را باهمین اجزاء مادی بدن ، وباهمین استخوانها که تن او را قائم وپا برجا میدارند ، اعلان فرموده) معاد دیگری را از پیش خود ، وباخیال خودمان ، پی‌ریزی نمائیم !.

ایشان ؛ با کمال صراحت ، باعمال صادره از انسان ؛ درقبال ملکه‌وعرفان ؛

۱ـ زلزله ۹۹ـ ۷و۸ هر کس بثقل ذره‌ای خیر کند ، آنرا می‌بیند و هر کس بثقل ذره‌ای شر کند . آنرا می‌بیند.

۲ـ قیامت ۷۵ـ ۳ آیا انسان ، خیال می کند که هیچوقت ، استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد

کوچکترین ارزشی قائل نمیشود ، وچنین میگوید که : عرفان ، اصل وعمده وعمل فرع است ، بطوری که اگر بفرض محال ، معرفت ، بدون عمل ، برای آدمی میسر میشد ، برای انجام دادن اعمال ، موجبی باقی نمیماند ، چنانکه نقل گردید . مراد ایشان از عرفان ، همان ملکه است. وجهت اینکه ایشان در بی‌ارزشی عمل وارزنده بودن عرفان وملکه ، اینقدر اصرار می‌ورزند، بطوری که خودش بیان میدارد. اینست که : اعمال ، همیشه ، توأم باحرکت وصوت هستند فلذا صلاحیت بقا را ندارند ، بخلاف عرفان و ملکه که چون عاری از حرکت و خالی از تغیر است ، برای بقا صالح است . برای تحقیق بیشتر در این‌باره ، ببحث زیر رجوع شود.

عمل غیراز حرکت و صوت است

جناب ملا صدرا رحمه‌الله تعالی میفرماید: گفتار و کردار تا آنگاه که وجودشان ، در وجود حرکت وصوت‌است بهره‌ای‌از بقاو ثبات ندارند، چنانکه‌نقل نمودیم. ولی‌حقیقت‌اینست که‌ذات‌وحقیقت گفتار و کردار ، غیراز حرکت و صوت است ، اگر چه با حرکت وصوت ، تحقق می‌یابد.

اتومبیلی که از شهری بشهری میرود ، درظاهر کاری میکند ودر باطن هم کاری دیگر ، با چشم و گوش‌ِسر ، طوری احساس میشود ، وبا دیده و گوش عقل، طوری دیگر ، کاری که در ظاهر از آن ، محسوس است ، راه رفتن وتند دویدن و دوران چرخها وصدای رعد آسا وبوق گوشخراش است ، وکاری که در واقع انجام میدهد ، تبدیل خویشتن ، و قدری ازخود را از دست دادن و خرج کردن است. کار ظاهری اتومبیل ، در نظر حقیقت بینان و روشنفکران جهان ، کار نیست ، بجهت اینکه نه حرکت خود آن ، ونه‌حرکت چرخهای آن ، هیچکدام تحققی در جهان ندارند، و برای همین است که پس از حرکت کردن وبمقصد رسیدن ، اگر بپرسند که : آیا موجود تازه ونوینی ، غیر از خود اتومبیل ، پدیدار گردید ؟ پاسخ ، نفی‌خواهدبود درآغاز ، اتومبیل‌موجودبود ، واکنون‌هم که ازحرکت‌فراغت یافته ، بازخوداتومبیل تنها موجود است. بلی فقط مقداری از آن که با کار کردن ، ازآن جدا شده است ،

موجود و باقی است.

استاد فلاسفه جناب ملاصدرا فرماید[۱]: واقع اینست که حرکت، امری عقلی است، و وجودی برای آن، در خارج نیست. ایضاً[۲]: حقیقت اینست که حرکت، عین مفهوم تغیر است، ومعنایش اضافی است که وجودی برای آن، جز در ذهن نیست.

بدین ترتیب می‌بینیم که خود ایشان نیز تا اینجا با ما همراه هستند.

واما صدای رعد آسا وبوق گوشخراش اتومبیل‌هم، تموجاتی بیش نیست که از آن، در ذات‌هوا افتاده‌اند، وتموج هم، همان حرکت است، و گفتیم که‌حرکت حقیقتی ندارد وطبلی میان خالی است.

هزار نکتهٔ باریکتر ز مواینجاست که‌کار واقعی‌وعمل حقیقی اتومبیل، نمیتواند وامکان ندارد جز درشکل مجازی و ظاهری حرکت، یعنی حرکت خود اتومبیل و چرخهای بیرونی واندرونی آن، وصدای خود آن وبوقش، نمایان گردد. و جهت اشتباه حقیقت بمجاز وواقع بظاهر هم، همین است وغیر از این نیست.

اینك پس از این تمثیل، برای ما آسان است که انسان را بجای اتومبیل و خوراك ومشروبش را هم بجای بنزین و روغن آن بگذاریم، وداستان و کردار آدمی را از آغاز تا انجام بسر آئیم، ودر خاتمه گوشزد میکنیم که: گفتار و کردار آدمی را دو نفر ممکن است تماشا کنند که یکی هر چه دقیق میشود، غیر از حرکت و صوت، چیز دیگری دستگیرش نمیشود، ودیگری که صاحبدل است می‌بیند که‌انسان عامل، مشغول بمصرف کردن ذات خویش و تبدیل آن بعمل، و ساختن ساختمان آیندهٔ خویشتن است، و بهمراه خودش میگوید:

تو مو بینی ومجنون پیچش‌مو   تو ابرو او اشارتهای ابرو

کیف، جوهر نمی‌شود

جناب ملا صدرا، درضمن سخنانی که از ایشان نقل کردیم تصریحاً فرموده است: کیف نفسانی، آنگاه که استحکام

۱و۲ـ اسرار الایات ص ۳۷ س ۴ و ۱۴.

می‌یابد وشدت میگیرد ، برمیگردد و صورت ، یعنی جوهر میشود . و برای توضیح چنین مثال می‌آورد: حرارت ضعیف در زغال ، وقتی که شدت می‌یابد ، صورت ناریه می گردد .

نگارنده گوید : حقیقت اینست که عرض ، در خارج ، وجود ندارد ، وخود ایشان هم در بعضی از اعراض ، چنانکه در بحث فوق هم نقل کردیم ، با ما موافق است ، سابقاً در این‌باره ، مفصلاً بحث کرده‌ایم . بنا بر این ، تبدل عرض بجوهر درنزد ما ازاصل ، غیر ممکن ، وسالبه بانتفاء موضوع است.

ودر صورتی که اعراض را موجود فرض نمائیم ، باز میتوانیم از جناب ایشان بپرسیم که : آیا آنگاه که جوهر واحد و بسیط نفس ، در نتیجهٔ تکرار اعمال ، دارای چندین نوع ملکه ، مانند : ملکهٔ دزدی کردن ، وملکهٔ دروغ گفتن ، و ملکهٔ بخـالت میشود ، چگونه میتوان وحدت نفس را تصویر کرد ؟ اگر بنـا باشد که حقیقت انسان همان ملکهٔ حاصله در نفس او باشد ، و فرض اینست که او دارای چندین ملکه شده است ، آیالازم‌نمی‌آید که یك فرد انسان ، چندین انسان گردد؟ ! ویا چندین ملکه ، بر گشت یافته‌ویك ملکه را بسازند ؟ (ولی در اینصورت نبایداین ملکهٔ واحده ، بیشتر از یك نمونه‌کار بکند ، یعنی اعمال‌چندین ملکه را نمی‌تواند انجام‌بدهد ، بجهت اینکه معتقدند : الواحد لایصدرعنه‌الاالواحد) ویا نفس‌انسان ، از بساطت نومید شود ، واینقدر اصرار در تجرد نورزد ، وتن بترکب دهد ؟ . بلی‌لازم می‌آید که یکی ازمحذورات مذکور را قبول نمایند.

اگر در نفس یك فرد انسان ، یك ملکه ، وجود یافت ، خواهند گفت که : حقیقت او وذات جاویدان او همین ملکهٔ حاصل شده در اوست ، وهمین ملکه صورت نفس او گردیده است ، اکنون بنابراین ، می‌پرسیم که آیا درصورتی که یکفردانسان چندین ملکه یافته باشد ، هیولای واحدهٔ نفس وی ، چطور خواهد توانست که‌دارای چندین صورت شود ؟ یك هیولی وچندین صورت ؟!

وجود ضعیف یا نیمه موجود

جناب ملا صدرا رحمه الله تعالی ، در ضمن بحث خود ، کیف بعلاوهٔ شدت را جوهر ، و جوهر منهای شدت را کیف دانسته است . چنانکه فرموده : حرارت ضعیف ، در زغال ، هنگامی که شدت یافت ، صورت ناریهٔ سوزاننده ای میگردد (صورت در اصطلاح فلاسفه ، قسمی از جوهر است) ،

معنای این سخن ایشان ، اینست که : کیف ، وجودی ضعیف است ، و نیمه موجودی بیش نیست ، ولی وقتی که شدت می یابد ، وجودی قوی وجوهر میگردد ، و تمام موجودمیشود ، وهمین شدت است که وجود ضعیف را قوی و نیمه موجود را موجود کامل میگرداند .

درنظر ما ، وجودضعیف و نیمه موجود ، معنای معقولی ندارندونمیتوانند داشته باشند ، برای اینکه : ضعف وجود ، یاناشی ازاینست که عدم با آن آمیخته شده ! بااینکه یقین است که عدم ، نه باوجود میتواند بیامیزد ونه باعدم . ویابجهت اینست که شدت را فاقد میباشد و لذا مبتلا بضعف شده است ، با اینکه بطور قطع ، اگر این شدت ، عدمی فرض شود ، معنائی برای وجدان آن ، واگر وجودی فرض شود ، معنائی برای نبود وفقدان آن نخواهد بود .

و همچنین نیمه موجود ، اگر واقعاً وجود است ، پس موجود است و معنائی برای نیمه موجودبودن آن نیست ، واگروجود نیست پس عدم است ، یعنی معدوم است باز معنائی برای نیمه موجود بودن آن نیست ، زیرا که محال است ، جهان وجهانیان از وجود وعدم بر کنار باشند .

چیزی که عدهٔ کثیری از فلاسفه را مجبور باعتقاد بوجود قوی ووجود ضعیف کرده ، همانا قول باشتراك[1] وجود است . آنان ، پس از آنکه در این مسئله اذعان

۱ــ اشتراك وجود ، نام یکی از مسائل فلسفه است ، وبایستی که آنرا در کتب مخصوص بآن ، با دقت مطالعه نمود .

کرده‌اند که وجود ، بین آفریدگار متعال و آفریده شده‌ها مشترك است ، خواسته‌اند که حتی‌المقدره، خالق را ازمخلوق (البته در عین اینکه بایستی همسنخ‌هم بوده باشند) تا اندازه‌ای متمایز گردانند ، وبفکرشان چنین رسیده ، یعنی‌چارهٔ دیگری نیافته‌اند جز اینکه با شدت وضعف وجود ، میتوان درمیان آندو ، تشکیك انداخت ، وبدین طریق ، خالق ومخلوق را از یکدیگر جدا ساخت.

ولی آنان ، هیچ دلیلی بروجود «وجود ناکامل» ، یعنی وجود ضعیف نیافتند، این شما واین کتب‌فلسفه ، واز روی‌لاعلاجی ، تمثیلی‌را درجای برهان بکار گذاشتند وجود را بنور ، تشبیه کردند ، و گفتند : همانطور که نور ، قوی‌وضعیف‌دارد، وجود هم قوی وضعیف، باید داشته باشد .

الفهلویون الوجود عندهم حقیقة ذات تشکك تعم

مراتباً‌غنی‌ً وفقراً تختلف کالنور حیثما تقوّی وضعف

پاسخ اینست که : اولاً تنظیر نمیتواند جای برهان را بگیرد ، وکار دلیل را انجام بدهد . وثانیاً تشبیه وجود بنور که یکی از ماهیات است . و اثبات احکام و مراتب‌نور بروجود ، کاملاً بیوجه است ، بجهت اینکه، حساب‌وجود وماهیت‌یکسره از هم جداست . وهیچ ماهیتی را نمیشود مقیاس‌وجود قرار داد . وثالثاً ادله‌وبراهین اشتراك‌وجود ، کلیةً ازشمول بحضرت‌آفریدگاری‌عزوجل ، ناتوانند ، این کمربند از این کمر ، خیلی تنگتر است. بلی همهٔ اجناس مختلفهٔ خلق را شامل وجامعند.

آیا میشود که موجودی یا وجودی ، بیشتر از قدر لازم ، وجود داشته باشد واز این وجود زاید هم، باین وآن تحفه‌بفرستد؟! بوجودات ناقصه که از حیث‌وجود کمبود دارند ، وجود ببخشد ! ، اگر چنین چیزی ممکن باشد ، جای این پرسش پیدا میشود که : آیا وجودغنی و ثروتمند ، از وجود خود بدیگران میدهد ، پس حتماً بتدریج خود را نابود میکند ، و اگر از وجودهای زائده ، بخشش میکند ، پس انبار این وجودهادر کجا میتواند باشد ؟! در عدمستان ویا دروجودستان ! . نتیجه

اینست که وجود غنی ووجود فقیر ، معنائی ندارد.

ایکاش دانش بشر ، آنقدر زیاد میشد که میتوانست بداند ویا اقلاً احتمال بدهد که : بالاتر از جهانی که او آشنائی مختصری با آن دارد ، عالم دیگری هم هست ، که او اصلاً هیچخبری ازآن ندارد. اگر روزی همین یکقدم علمی برداشته شود ، مسلماً مکاتیب فلسفی ، رنگ دیگری بخود میگیرند ، وبیکبار عوض میشوند ومسائل تازه‌ای پیش می‌آید ، که یکی از آنها اینست :

اگر در جهان ما وجود وعدم ، مساوی باوجود و لاوجود ونیز مساوی بالا عدم وعدم است ، چه‌لزومی دارد ، وبچه دلیل میتوان گفت که در جهان برتر وبالاتر از جهان ما هم ، اینگونه بوده باشند ؟ وچه مانعی دارد که در آنجا ، وجود وعدم متناقضین نبوده ومانند ضدین باشند . بنا براین اگر گفته شود که : حضرت باری تبارك وتعالی ، برتر از خیال وقیاس و گمان و وهم است ، و واقعاً از هرچیز که در تصور آید ، بالاتر ووالاتر است ، چه اشکالی پیش میآید ؟. چه ایرادی دارد که گفته شود : خالق موجودات ، بالاتراز وجود است ، درعین اینکه محال است که عدم‌بوده باشد ، خالق جهان شیئ است که من و شما آنرا نمی‌فهمیم ، و هرگز هم نخواهیم فهمید . حقیقت مطلب اینست که : این وجودوعدم ، نسبت به‌بشر ، بمنزلهٔ دوشاخك مورچه شده است ! آیا وقتی خواهد رسید که انسان ، بتواند چیزی را درك کند که هیچکدام از این دوشاخك را نداشته ، واز هر دوتای آنها فارغ باشد؟!.

همفکران ملاصدرا

این مکتب فلسفی که از فیلسوف نامی ، جناب ملا صدرا شیرازی ، نقل ودر پیرامون آن ، بحث بعمل آمد ،یکی از مکاتیب کهن سال ، دربارهٔ عمل انسان ونحوهٔ تأثیر آنست . وحتی باحتمال قوی ، این مکتب از زمان باستان از برخی از حکمای یونان ، یادگار مانده است . خود ایشان ، **فیثاغورث** را یکی از بنیان گزاران این مکتب شناسانیده ، و ازوی . چنین

حکایت میکند[1]:

«مسلماً با تو در کردار و گفتار وپندارت، مقابله ومعارضه بعمل خواهد آمد، والبته از هر حرکت فکری یا قولی یا عملی، صورتی روحانی و جسمانی برای تو ظهور خواهد کرد، پس اگر آن حرکت، غضبی یا شهوی باشد، مادهٔ شیطانی میشود که در زندگی آزارت میدهد، و بعد از وفات، از ملاقـات نور، منعت میکند، واگر عقلی باشد، فرشته‌ای میگردد که در دنیا، از همنشینی او لذت میبری، ودر آخرت، با او بجوار خدا وکرامتش، هدایت میشوی».

نگارنده گوید: ظاهر عبارت فوق، با مذهب ایشان، مطابقت ندارد، برای اینکه صورت نامبرده بنا بدلالت ظاهری آن، غیر از خود انسان میباشد. وخصوصاً در نسخهٔ اسرار الایات، چنانکه نقل کردیم، اینصورت‌را، هم روحانی وهم جسمانی شناسانیده، بااینکه بنا بمبانی ایشان، ملکهٔ حاصله ازاعمال که با نفس انسانی اتحاد می‌یابد، نمیتواند جسمانی باشد.

وبنابر آنچه که در ذیل، از تفسیر المنار نقل میکنیم، نه‌فقط **غزالی و محیی الدین بن‌عربی** بلکه‌عده ای از **دانشمندان اسلامی و طایفهٔ متصوفه**، صدهاسال‌پیش ازملا صدرا، پیرو این مذهب بوده‌اند، **بیضاوی** مفسر شهیر، صاحب انوارالتنزیل، تقریباً سیصد وشصت و پنج سال، جلوتر از ایشان، با این مسلك آشنا و بآن ایمان داشته است، در ذیل کریمهٔ[2]: ونخرج له‌یوم القیامة کتاباً یلقاه منشوراً، چنین گفته است:

این کتاب، صحیفهٔ عمل ویا نفس اواست، که باآثار اعمال او انتقاش پذیرفته است. زیرا که اعمال اختیاری، در نفس انسانی، احوالی را احداث میکنند، ولذاتکریر اعمال، ملکاتی را برای نفوس، افاده میکنند.

۱ـ اسرار الایات ص ۸۴ جامع السعادات ج ۱ ص ۲۰ با اندك فرق.

۲ـ اسراء ۱۷ـ۱۳ ونامه ایرا در روز قیامت برایش بیرون می‌آوریم که آنرادرحالی که باز وگشاده است می‌بیند.

این مذهب هنوز هم در میان عامه طرفدار دارد ، و در استحکام سابق خود باقی است . سید محمد رشیدرضا واستاد وی جناب شیخ‌محمدعبده از جانبداران قویدل این مکتب بوده‌اند وچنین گفته‌اند[1] :

«مسئله‌ای که ما بر خود لازم دانسته‌ایم که آنرا ایضاح کرده ، واثباتش نمائیم ومکرراً درباره‌اش با عبارات و اسالیب زیاد ، سخن رانده‌ایم ، اینست که : جزاء ، اثر طبیعی عمل است، یعنی : اعمال ، در نفس‌عامل‌تأثیر کرده وآنرا تزکیه‌مینمایند ودر نتیجه ، در آخرت منعم میشود ، ویا آنرا فاسدوپست میگردانند ، ودر نتیجه ، درآخرت معذب میشود، واین ، بحسب‌سنت‌ودأب‌خداوندمتعال است. ومطلب چنانست که‌گوئیا خود اعمال ، بر گشته‌اند ، و این جزاء مانند قوانین جزائی حکومتها ، امری قرار دادی نیست . باین حقیقت ، برخی از اهل دقت . ازدانشمندان،خصوصاً صوفیان ، مانند غزالی ومحیی‌الدین بن‌عربی اشاره کرده‌اند . و وقتی که مردم این نکته‌را فهمیدند ، دیگر فریب نخورده ، ودربارهٔ امید به‌نعیم وترس از عذاب ، بهیچ چیز جز آنچه که قرآن ، بآن اشاره‌فرموده ، اعتماد نمیکنند ، و آن ، عبارتست‌از عمل صالح» .

وایضاً در المنار هست[2]: مسلماً حرکت اعضاء برای عمل کردن ، فانی شد ، ولی صورت در نفس ، باقی ماند ومنشاء جزاء گردید . درالمنار ، این سخن‌را باستاد خود ، شیخ محمد عبده نیز نسبت داده است.

شیخ جوهری طنطاوی که از دانشمندان نامی مصر ، در عصر نزدیك می‌باشد نیز پیرو همین فکر شده است . میگوید[3] : در نفس هر کس ، ثابت است که گوئیا هرچه از خیروشر انجام داده ، در آن نوشته شده . بدانگونه که گوئیا عمل در آن

۱ـ تفسیرالمنار ج ٤ ص ۳۰۹ .

۲ـ ج ٤ ص ۳۱۰ .

۳ـ تفسیر طنطاوی ج ۹ ص ۷ .

بطوری طبع گردیده که هرگز از آن جدا نخواهد شد ، سپس پرده از او گرفته میشود و او عمل خود را میخواند و آنرا در نفس خود حاضر می‌یابد ، و شادمان و یا غمگین میشود .

آخرین دانشمندی از امامیه که در این مسلك باشد ، تا آنجا که ما اطلاع یافته‌ایم، علامه‌شهیر جناب **آخوند ملا مهدی نراقی** است. ولی باید گفته شود که اولاً سخنان اسرار الایات را نه‌بنام ملا صدرا و نه بعنوان نقل ، بلکه از جانب خودش ، آورده[1]، وچنین فهمانیده که از پیروان حقیقی این‌مکتب است، وپس از آنکه مسئله را بیان داشته وبر آن دلیل آورده و بحث را تمام کرده ، در آخر تصریح کرده که قائل شدن باین مکتب ، بدون اعتقاد بجزای جسمانی ؛ مخالف ضرورت دین‌است .

کسی که ایمانش باین مطلب ،کمتر از ایمان خود ملا صدرا نیست ، شاگرد محقق او ، محدث و فقیه ومفسر ، جناب **ملا محسن فیض کاشانی** است . او در تفسیر[2] خود . بدون کمترین تردید اظهار میدارد : نامۀ عمل انسان ، عیناً نفس او است ، که آثار اعمالش در آن ، بطوری رسوخ کرده ، که نفس‌وی باآنها انتقاش‌پذیرفته است. شاید توان گفت که : در میان امامیه رحمهم الله تعالی ، رونق این مکتب ، با ملاصدرا شروع شده ، وبا ملامحسن هم . خاتمه‌یافته است . واگرچه پیش ازایشان محقق دانا استاد ملاصدرا ، جناب **سید محمد باقرداماد** ، چنانکه از قبسات[3] پیداست، این مکتب را اداره میکرده ، و مسلماً ایشان هم ، آنرا یداً بیدٍ از سلف خود ، اخذ کرده بوده ؛ ولی الحق ، رونقی را که ایشان باین مسئله داده‌اند از دانشمندان پیش از ایشان سراغ نداریم .

نظریات علمای عصر نزدیك و حاضر

هر قدر بعصر حاضر ، نزدیکتر میشویم ، آیات کریمۀ قرآنرا از دست بدکار، وزبان بی‌هنجار تأویلات بیهوده

١ــ جامع‌السعادات ج ١ ص ١٧ تا ٢٢ .

٢ــ تفسیر صافی ص ٢٨١ .

٣ــ ص ٢٩٣ .

محفوظ تر می‌یابیم . کسانی که تقریباً در نیمهٔ دوم قرن سوم ، واز آن ببعد ، دررشتهٔ تفسیر ، کار میکرده‌اند ، غالباً چون جزای عمل را غیر از خود عمل ، میپنداشته‌اند ، در امثال کریمهٔ[1] : و وجدوا ما عملوا حاضراً ، تقدیر لفظ جزا را لازم شمرده ، و ظاهر خود آیهٔ کریمه را برخلاف بداهت میانگاشتند .

روزگار میگذشت وکار بدینمنوال همی بود ، وسلطنت درمسئله ، فقط برای تأویل نامبرده ، شناخته میشد ، تا پس‌از آنکه تقریباً هفتصد سال ، ویا باضافهٔ پنجاه سال دیگر ، عمر کرد ، وهزارهٔ هجرت نبوی صلی الله علیه و آله ، فرارسید ، اجلش سررسیده و از میان رفت . ولی جای آنرا تأویلی دیگر که بتدریج ، رشد خفی‌داشت ، گرفت ، بدتر رفت و بد در جایش نشست.

این تأویل تازه ، اگرچه باز تأویل بود ، ولی هرچه بود از تأویل نخستین ، نسبت بظاهر کریمه ، نزدیکتر مینمود ، فلذا غالباً در نزد دانشمندان ، مقبول افتاده وبرسمیت شناخته شد. میگفتند : جَزاء جز خود عمل نیست وعین آنست ، وفقط یك یعنی لازم داشت ، یعنی اثر عمل که در نفس عامل ، صورت‌بسته ، جزای عامل‌خواهد بود. این تأویل نیز در اواخر عمر ، ببلائی گرفتار شد که هر باطلی بدان گرفتار میگردد ، در نتیجهٔ عدم مساعدت افکار ، در همین عصر نزدیك ، دیگر نتوانست پا برجا بماند و تقریباً پس از سیصد سال حکمرانی پیر شد و از جهان رفت . میتوان گفت که نسبت بپدر نامبردهٔ خود ، جوانمرگ شد .

این‌بار ، معنائی نوین ظهور کرد ، چنان معنائی که در عین طراوت جوانی ، عمرش باپیدایش اسلام وتاریخ نزول قرآن ، برابر است ؛ بلکه بطوری که انشاءالله تعالی بیان خواهد شد ، از صحف ابراهیم و تورات موسی علیهما السلام نیز قدیمتر است. حق ، پیوسته نووجوان است. این معنی که در واقع از همهٔ معانی دیگر بهتر وعالیتر است ؛ تأویل نیست ، وحتی تفسیر هم نیست ؛ وبلکه همان ظاهر خود کریمهٔ

۱ـ کهف ۱۸ـ۴۹ ، آنچه راکه‌کرده بودند ، حاضر یافتند .

قرآنیه است؛ هر کس در قیامت، عین عمل خودرا حاضر می‌یابد.

این معنی اگر چه در صدر اسلام وتا وقتی از روزگار ائمهٔ دین علیهم الصلوة والسلام، ظاهر بود، ودانایان از یاران حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله، چنانکه می‌آید، همهٔ آنرا میدانستند، ولی بعدها در اثر شدت یافتن خصومت، از طرف جهل، خصوصاً جهل علم نما، که غالب قلوب را بتصرف خود در آورده بود، دلها تیره وتاریك گردید وحق هم قلوب ظلمانی را نه‌پسندیده‌در پس پرده غیبی درانتظار ماند. فقط گاهگاهی در بعضی از قلوب، که بحدکافی روشنائی داشت، ظهور مینمود، تا بیکبار والی الابد فراموش نشود. تا نوبت مکتب‌داری قرآن کریم، بمردانی رسید که هریك درجای خود، شیخ بهاءالدین عصر بودند. رحمهم‌الله اجمعین.

سیر تاریخی این مسئله، بطوری که بیان گردید، ما را ضمناً بدو حقیقت‌مهم واقف میسازد:

اول، اینکه نخستین قدم بسوی حق، اگر چه بسیار مشکل مینماید؛ ولی وقتی که این قدم اول، برداشته شد، قدم دوم آسانتر میگردد، و قدمهای بعدی باحساب تصاعد، رو بسهولت میگذارد.

دوم اینکه هرقدر عمر قرآن مجید زیادتر می‌شود، مطالب آن در ذهن‌بشر بیشتر تجلی میکند. یعنی: قرآن کریم بتدریج اگر چه بسیار بطیء هم باشد، دلها را بسوی خود کشیده‌ومیکشد، راهرا بروی‌ارباب تأویل، رفوگران ورخنه‌بندان کلام الهی، سخت می‌بندد.

حقیقةً کسانی که قرآن کریم‌را کلام الهی، وخدا را عالم‌وقادر علی‌الاطلاق دانسته‌اند، جای بسی تعجب است که چطور جرأت کرده و بمقام رخنه بندی آیات قرآن، ورفوگری درآنها برخاسته‌اند؟! اینان که بلاغت و فصاحت قرآن را فوق تصور میدانند، چرا آیات آن‌را برای استبعادهای بیجاوبیجهت، از ظاهر وازصریح آنها برمیگردانند؟! خیال میکنند که بخداوند کمك میکنند، و معنائی را که او

میخواسته بفهماند، والعیاذبالله نتوانسته خوب بفهماند، اینان داد سخن داده و خوب میفهمانند ؟!.

نظریهٔ شیخ جعفر شوشتری

بنابر تتبع ناقص ما، نخستین دانشمندی که پس ازمولانا شیخ بهاءالدین محمد عاملی رضوان الله علیه، عین ظاهر آیات را دربارهٔ عمل و آیندهٔ آن، معتقد خود قرار داده، فقیه معظم و واعظ بسیار محترم، جامع معقول ومنقول، مولانا شیخ جعفر شوشتری[1] است نور الله مرقده. اینك عین الفاظ ایشان را پس از تلخیص، از نظر میگذرانیم، فرموده[2]:

«[3]نحن قدرنا بینکم الموت وما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لاتعلمون، تدبیرها بعدازاین درشما میشود، وشما آنها را نمیدانید، تمام حالات شما مبدل میشود جلوست الان متبدل میشود، اعضایت وجوارحت تمام متبدل میشود نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لاتعلمون مثلاً الان مال مردم را بباطل میخوری این متبدل میشود، اگر پول است سیخ سرخ کرده آتشی میشود، زمین است غصب کرده، طوق آتشی میشود بگردنت، خانه است طوق آتشی میشود بگردنت، هر کس بنا کند مسجدی را برای ریا وسمعه و شهرت طوق آتشی می کنند بگردنش، هر کس خانه‌ای بسازد برای ریـا وسمعه و شهرت طوق آتشی میشود، حضرت پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود، همینطور سائر اوصاف رذیله‌ات تماماً متبدل میشود، مال یتیم میخوری، یا پول است بنظر تو یا گندم یا نحو آنها، ولی متبدل میشود بآتش، اگر چشم آخرتی داشته باشی می‌بینی، اما چون نداری حالا

۱ـ ترجمهٔ حال این دانشمند بسیار بزرك، در ریحانة‌الادب ج ۲ ص ۳۵۲، مفصلا مسطور است.

۲ـ فوائدالمشاهد ص ۱۷۱ و ۱۷۲ .

۳ـ واقعه ۵۶ـ۶۰ و ۶۱ ما مرك را در میان شما نهادیم ونمیتوان دراین‌باره از ما جلوگیری نمودکه امثال شما را بدل بگیریم، وشما را در آنچه نمیدانید بیافرینیم.

نمی‌بینی ، «[۱] الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً وسیصلون سعیراً » ، دانستی که خداوند قادر علیم ، دوباره تو را برای ثواب وعقاب زنده میکند و اوصافت متبدل میشود ؛ علاج مرضهایت بکن ، آتشها برایت ظاهر نشده خاموش کن . »

ایشان رحمه‌الله تعالی ، این سخنان را در منبر وعظ ، برای عامهٔ مردم بیان فرموده ، و برای همین ، در عین اینکه علو مطلب از مطاوی جملات هویداست ، عامیانه بودن بیان هم خوب پیداست .

ایشان رحمه‌الله تعالی ، در سخنان فوق ، نه فقط تبدل گناهان را بآتش، وسایر شکنجه‌های اخروی ، بیان داشته‌اند ، بلکه از تبدل جوارح واعضاوصفات نیز، نامی بمیان آورده‌اند . ما دراین‌باره بحثهای مفصلی داریم ، انشاءالله تعالی در فصول آینده ایراد خواهیم کرد . ودر میان دانشمندان ،کسی را ندیده ونشنیده‌ایم که درباب عمل وآیندهٔ آن ، بمقام شامخ ایشان برسد ، و با صراحت از تبدل اعضا با اعمال سخن رانده ، بلی سخنانی از بعضی از بزرگان عالم بشریت که باین حقیقت ، اشعاری کرده‌اند . دردسترس داریم ، انشاءالله تعالی ، آنهارا هم درفصل مناسب خواهیم آورد.

نظریهٔ جناب کاشف الغطاء

از دانشمندانی که حقیقت عمل وتطورات گوناگون آنرا از آیات کریمهٔ قرآن ، وسخنان پیشوایان دین علیهم الصلوة والسلام ، بدون کمترین‌دستبرد و کوچکترین تأویل ، اخذ ودر این‌باره بسیار استوار سخن رانده ، وبا اصرار وابرام هرچه تمام ، در بیان حق وتوضیح حقیقت، کوشیده علامهٔ شهیر وبحاثه کبیر ، فقیه فیلسوف ، شیخ محمد حسین آل‌کاشف الغطاء رحمه الله تعالی میباشد. چنین فرموده[۲]:

۱ـ نساء ٤ـ۱۰ کسانی که اموال یتیمان را بستم میخورند ، همانا در شکمهای خود آتشی را میخورند ، وبزودی داخل حرارتی گردیده وآنرا میچشند.

۲ـ الفردوس الاعلی ص ۲٦۹ .

« نه فقط این صورتهای محسوس عودت میکنند ، بلکه حتی حقیقت و جوهر اعمال وصفات وملکات وهر عمل خیروشر، برتو عود نموده . در پیش تو میایستند. سخن‌چینی ، عقربی است که نیشت میزند؛وبد گوئی ماری است خبیث ، که‌میگزدت وغیبت کردن گوشت مرده است که آنرا میخوری ،و هر جنایت که اعضاو دست یا زبانت انجام میدهد چنین است ، و مانند اینست هر عمل نیك و احسان ، که آنرا صورت زیبائی می‌یابی که اینست میشود».

«و[۱]وجد واما عملوا حاضراً ولا یظلم ربك احداً . و[۲]ماظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون . انما[۳]تجزون ما کنتم تعملون . بطوری که بعضی از مفسرین خیال کرده‌اند نه‌حذفی در اینجا هست ، نه‌تقدیری . ودرحدیث است که : خداوند جل‌شأنه درقیامت به‌بندگان فرماید : اعمالکم ردت الیکم ، اعمالتان بشما بر گردانیده شده ولی با جوهر وحقیقت آنها ، وهرچه‌دراین‌دنیا هست ، مجازاست و حقیقت آنجاست.اینست معنای آنچه شنیده‌ای ویا میشنوی که اعمال متجسم میشوند.»

تا میفرماید : این هم از ناحیهٔ تجسم‌اعمال است که : قرآن ، در روز قیامت می‌آید ،شفاعت میکند ، مقبول الشفاعه میشود ، یا ازکسی کـه ترکش کرده و یا حفظش نکرده ، بپروردگارخود شکایت میکند . وهر کس سورهٔ «لااقسم» رابخواند وبآن عمل نماید ، خداوند آنرا در زیباترین صورت ، ازقبر او درمیآورد، مژده‌اش میدهد ، پیوسته بروی او میخندد، تا که‌ازصراط بگذرد . وبرخی از سوره‌هاصورت زیبائی گردیده ودر قبر انیس او میشود . واز این باب است آنچه که واردشده :[۴]ان

۱ــ کهف ۱۸ــ ۴۹ و آنچه را که کرده بودند حاضر یافتند ، و پروردگارت بکسی ستم نمی‌کند .

۲ــ نحل ۱۶ــ۱۱۸ ما بآنان ستم نکردیم ، اما خودشان برخود ستم میکردند .

۳ــ طور ۵۲ــ۱۶ همانا آنچه راکه میکردید ، پاداش می‌یابید.

۴ــ واقع اینست که اهل بهشت ، همه بیمو و نوجوان هستند.

اهل الجنة جرد مرد ، و[۱] المتکبرون یحشرون کالذریطأهم الناس باقدامهم ، وان[۲] ضرس احدهم کجبل احد .

ومیفرماید: درکافی در حدیث طویلی هست که امام صادق علیه السلام فرمود[۳]: یدعی المؤمن للحساب فیتقدم القرآن امامه فی احسن صورة فیقول یا رب انا القرآن و هذا عبدك المؤمن قدکان یتعب نفسه بتلاوتی ویطیل لیله بترتیلی و تفیض عیناه اذا تهجد فارضه کما ارضانی فیقول العزیز الجبار ابسط یمینك فیملأها من رضوان الله ویملأ شماله من رحمة الله ثم یقال هذه الجنة مباحة لك فاقرء واصعد فکلما قرء آیة صعد درجة .

ودر خبری طویل که مقداری از آنرا در بحارالانوار از عقدالدرر فی الامام المنتظر علیه السلام روایت کرده ، میفرماید[۴]: انه تعالی یسلط علی الکافر فی قبره تسعة وتسعین تنیناً ینهشن لحمه ویکسرن عظمه یترددن علیه کذلك الی یوم یبعث .

سپس از اربعین[۵] شیخ بهاءالدین قدس سره نقل کرده که برخی از صاحبدلان

۱ــ گردنکشان ، مانند مورچگان ، یا مانند ذره‌های ریز و ناچیز که در هوا دیده میشوند ، وقراری ندارند ، محشور میشوند ، ومردم آنانرا در زیر قدمها پامال میکنند .

۲ــ حقیقت اینست که دندانشان ، مانندکوه احد است.

۳ ــ مؤمن برای حساب خوانده میشود ، پس قرآن در زیباترین صورتی بجلو او می‌افتد و میگوید : پروردگارا من قرآنم و این بندهٔ مؤمن تو است ، خود را باتلاوت من بزحمت میانداخت ، ودر شبهازمانی دراز مرا ترتیل میکرد ودر بیداری‌های شب‌چشمانش اشك میریخت ، پس‌او را راضی گردان‌چنانکه‌مرا راضی گردانیده ، پس‌خداوند عزیز جبارمیفرماید: دست راستت را بازکن ، پس آنرا از رضوان خدا پر میکند ، ودست چپش را از رحمت‌خدا پرمیکند ، سپس گفته میشود : اینست بهشت برتو مباح‌است ، بخوان وبالا رو ، پس هرآیه‌ای راکه میخواند درجه‌ای بالا میرود.

٤ــ خداوند متعال ، برکافر در قبر او ، نود و نه مار بزرك مسلط میکندکه گوشتش را می‌جوند وگاز میگیرند واستخوانش را میشکنند واینگونه براوآمد ورفت میکنند تاروزی که او از قبر بیرون آید.

٥ــ الفردوس الاعلی ص ۲۷۱ .

گفته که شاید عدد این مارها بعدد صفات مذمومه ، ریا وحسد و کینه وسایر خلقها و ملکه‌های پست بوده باشد.

ودر آخر گفتار خود فرموده[۱]: در نزد عارفین از ارباب یقین ، شکی نیست که هرچه در این دنیا هست ، پوست وصورت‌است ولب[۳] وجوهرش در آخرت‌است. وآنچه گفتیم که آیات واحادیث ، مستفیض و صریحند در اینکه احوال و ملکات و غیر اینها متجسم خواهند شد معنایش راجع بهمین است ، و همهٔ اینها حقند و ریبی ندارند ، و همانا کسانی بآن ایمان می‌آورند که واصل بحق باشند وحقائق را عیناً مشاهده کنند واز درجهٔ ایمان بغیب بالاتر رفته باشند.

تحقیقی از کاشف‌الغطاء

مولانا شیخ بهاءالدین رحمه‌الله تعالی ، دراربعین[۲] خود از بعضی از صاحبدلان نقل فرموده که : صفات مذمومه در آن نشأه ، انقلاب یافته و مارهائی میشوند. جناب کاشف الغطاء این انقلاب را قبول نمیکنند وعینیت را صحیح میدانند ، وچنین میفرمایند[۳]:

تعبیر صحیحتر همان است که ما گفتیم : صفات ناپسند بعینه دراین نشأه‌وآن نشأه مار هستند ، نه اینکه انقلاب یافته و مار خواهند شد ، ولی دنیا غلاف آخرت و پوست آنست ، و آخرت مغز و حقیقت است ، و آخرت هم اکنون در باطن دنیا موجود است ، چنانکه فرمودهٔ خداوند متعال اشاره میکند[۴]: یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة هم غافلون ، [۵]یستعجلونك بالعذاب و

۱ـ الفردوس الاعلی ص ۲۷۲ .

۲ـ ص ۲٤۹ و ۲۵۰ .

۳ـ الفردوس الاعلی ص ۲۷۱ .

٤ـ روم ۳۰ـ۷ ظاهری را فقط از زندگی دنیوی درمییابند ، وآنان از آخرت غافل هستند .

۵ـ عنکبوت ۲۹ـ ۵٤ و شتابان از تو عذاب می‌خواهند ، با اینکه دوزخ ، پیرامون کافران را فراگرفته است.

ان جهنم لمحیطة بالکافرین ، و اسم فاعل در چیزی حقیقت است که هم اکنون دارای مبدء است . نه در چیزی که در زمان آینده دارای مبدء خواهد شد .

بلی آخرت ، داخل در دنیا است مانند دخول رقیقه در حقیقه [۱] ، ومعنی در لفظ ، وروح در جسم ، وهیولی در صورت . واز اینجاست که با بعضی اعتبارات ، ادعای اتحاد دنیا با آخرت ، باتحاد حقیقی ، متجه میگردد . و اتحاد عبارت است از اتحاد متحصل با غیر متحصل ، یعنی آنچه که بالقوه است با آنچه که بالفعل است ، مانند اتحاد ماده با صورت وجنس با فصل تحقیقاً و اعتباراً ، اما دو چیز که هردو متحصل باشند ابداً متحد نمیشوند ، چنانکه دو چیز هم که هیچکدام تحصل ندارند محال است جز در اعتبار وازروی قرارداد متحد گردند : نه در حقیقت و واقع .

نگارنده گوید: فرمایش جناب کاشف الغطاء حق است ، خداوند متعال میفرماید [۲] ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم یصلونها یوم الدین وماهم عنها بغائبین . واما اینکه چطور کافران ، دردوزخی هستند ولی هنوز داخل آن نشده وشکنجه اش را در نیافته اند ؟ . نظیر اینست که : جنین ، هم اکنون در دنیا قرار دارد ، وازدنیا بر کنار وغائب نیست ، ولی هنوز داخل آن نشده ومزهٔ آنرا نچشیده است ، وپس از آنکه تولد یافت ، داخل دنیا میشود ولذت یا شکنجهٔ آنرا درمییابد .

ولی جناب شیخ بهاءالدین رضوان الله علیه ، مخالف این حقیقت نیست ، وبلکه ایشان درنخستین بار آنرا (از کریمهٔ ۵٤ سورهٔ ۲۹ عنکبوت ، چنانکه نقل کرده ایم البته تا آنجا که ما اطلاع داریم) بدست آورده و در دسترس آیندگان گذاشته اند . نهایت اینست که : ایشان ، فرموده اند صفات مذمومهٔ دنیوی انقلاب مییابند ومار میشوند

۱ـ برای این جمله ، معنای واضحی پیدا نشد .

۲ـ انفطار ۸۲ ـ ۱۳ تا ۱٦ یقیناً نیکوکاران حتماً در نعمتگاهی هستند ، و مسلماً گناهکاران البته در دوزخی قرار دارند ، در روز پاداش داخل آن شده و شکنجه اشرا در می یابند ، اکنون هم ، ازآن برکنار وغائب نیستند.

ولی با بیان کاشف الغطاء بایستی گفت : اگر از صفات مذمومهٔ دنیوی ، غلاف و پرده برگرفته شود ، مارهای اخروی نمایان میشود . بنا براین ، هیچ اختلافی در بین نیست ویك حقیقت بادو بیان بزبان آمده است .

دراین عصر دراین عصر کسی را از نویسندگان و مؤلفین اسلامی سراغ نداریم که بعدم بقاء اعمال ویا بعدم تجسم آنها رأی بدهد ؛ گوئیا دیگر عمر این فرضیه بسر رسیده ، و قائلین بآن هم منقرض شده‌اند . از مؤلفین اینعصر که بمسئلهٔ بقا و تجسم اعمال متعرض شده، ودر پیرامون آن بحث کرده ، بایستی محقق بزرگ آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی را نام برد که در تفسیر کبیر خود «المیزان» در مواضع عدیده در این باره قلمفرسائی کرده‌اند. وچون در سخنان ایشان ، مطلبی غیر از آنچه که‌از کاشف‌الغطاء رحمه‌الله تعالی نقل کردیم، نیافتیم ، فلذا عین‌فرمایشات ایشان را نقل‌نکردیم[1]. ونیز دانشمند محترم آقای سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی ، در بعضی ازحواشی انوار نعمانیه[2] دراین باره ، مفصلاً قلمفرسائی کرده‌اند.

تا باین عصر نزدیك ، مدار علما ودانشمندان اسلامی ، در مباحث دینی‌وعلمی فقط آیات قرآن کریم واحادیث شریفه ، وفلسفهٔ نظری بود. و در آراء ونظریه‌های خود ، ازآنها کمك گرفته وبا آنها استدلال میکردند ، واز علوم تجربی هیچ خبری درمیان نبود ؛ ولی پس از آنکه حکمت طبیعی بال وپری گشود ، بسیاری از مسائل که لاینحل مانده بود قابل فهم و تفسیر گردید ، واقعاً وسیلهٔ بسیار خوبی بدست دانشمندان رسید. یکی از آنها : بقای نیرو وماده و تبدل هر کدام از آنها بدیگری است .

سالها گذشت که بقای عمل وتجسم آن ، مصداقی ازتبدل عرض بجوهر دیده میشد ، و بنا بنظریه‌ای که اهل فلسفهٔ نظری قدیم ، از قدیم الایام داشتند که تجوهر

۱ــ طالبین به‌المیزان ج ۱ ص ۹۲و۹۱ رجوع کنند .

۲ــ انوار نعمانیه ج ۳ پاورقی‌های ص ۳ تا ۶ .

عرض محال است ، این مسئله یك عویصهٔ بسیار دشوار شده بود ، و راه حلی برای آن پیدا نبود. چنانکه طالقانی رحمه‌الله تعالی نوشته[۱] : علماء قدس سرهم هنوز تحقیق یقینی نفرموده‌اند که اعمال با آنکه اعراض هستند ، چگونه اجسام وجواهر میشوند. ولی امروز در اثر اینکه بقای ماده ونیرو وتبدل آنها بیکدیگر ، از مسائل واضحه و ازقضایای مسلمهٔ علوم تجربی وحکمت طبیعی گردیده، تجسم عمل هم بلامانع شناخته شده است. اکنون دیگر از کسانی که عمل را عرض بنامند ، هیچ خبری نیست ، واحدی از آنان باقی نمانده است .

اکنون خوب میدانیم که : مواد جهان ، بطریق تغذیه وتنفس واخذ نور وغیر اینها مبدل باجزاءِ بدن انسان میشود ، بطوری که هر آن آمادهٔ انقلاب به‌نیرو بوده و در موقع لزوم فوراً نیرو میگردند ، و در نتیجه اکنون برای ما آسان شده است که بگوئیم : عملی که ازماده متولد شده ، خوب میتواند بر گردد ودوباره ماده شود.

سابقاً درمیان قرآن وحدیث از یکسو وفلسفهٔ باستانی یونانی از سوی دیگر در مسئلهٔ بقاوتجسم عمل (ودر خیلی ازمسائل) خصومت شدید وتناقض صریح برقرار بود . متدینین ، یعنی آنانکه بطور یقین اعتقاد کرده بودند که قرآن کریم ازجانب خداوند متعال است ، ورسول خدا صلی‌الله علیه وآله ، هم هرچه فرموده ، مطابق باوحی بوده وبا اذن پروردگار جهان بزبان آورده است ، طبعاً ظاهر آیات را گرفته و در جواب فلاسفه که تجسم عمل‌را تجوهر عرض دیده ومحالش می‌پنداشتند، جز اینکه بگویند اجتهاد در مقابل نص الهی باطل وشبهه‌ای درمقابل بدیهت‌است ، سخن دیگری‌نداشتند و نمیدانستند. و طرفداران فلسفهٔ کهنه هم که وجبی از نظریه‌های فلسفی خود (که آنهارامبتنی براحکام صریحه و واضحهٔ عقلیه میدانسته‌اند) دست‌بردار نبودند. وچون مسلمان هم بودند ، بناچار در آیات کریمهٔ قرآنیه ، تأویلاتی را تجویز میکرده و تقدیرهائی را در نظر میگرفته‌اند که قرآن بافلسفهٔ آنان مخالف درنیاید.

۱ــ کاشف‌الاسرار ص ۱۴۰ .

در این قیل وقال ودراین کشمکش که هردوطرف راناراحت کرده بود، حکمت طبیعی وفلسفهٔ تجربی کـه بتدریج رشد کافی یافته بود وتااندازه‌ای برومند گردیده، ناگهان از غرب، جهان‌طلوع کرد، وندائی رسا در دنیا درداد وبجنك و ستیز چندین صدساله، (باتأسیس‌قوانینی که میتوانست‌برای سخنان‌قرآن کریم، مبنی وپایه شود) خاتمه داد؛ و بگوش هوش بشر رسانید که: مواد جهان، کلیةً و بدون‌هیچ استثنا: نیروهای متراکمی هستند، وماده ونیرو، دوصورت ازیك حقیقت میباشند.

آخرین دانشمندی که بمسئله تجسم عمل متعرض شده، و نخستین دانشمندی که دراین مسئله، علاوه‌بر توجه بآیات کریمهٔ قرآن‌واحادیث‌شریفه، مبانی‌ونظریات علوم تجربی را نیز منظور نظر داشته، بنابه تتبع ناقص ما، دانشمند معظم آقای مهندس‌مهدی بازرگان‌نویسندهٔ کتاب «عشق وپرستش» است.

از کتاب عشق‌وپرستش

ذیلاً فسمتی از کتاب «عشق وپرستش» از نظر خوانندهٔ فاضل میگذرد[1].

«انبیاء در زمانی و در جاهائی کـه علم و عمل، بسیارعقب افتاده بود، ادعای عجیبی کردند، وخبر عظیمی با وجودمخالفت وانکار و تعجب شدید مردم، دادند، خبر قیامت! باهمهٔ عظمت وهیبت آن!.»

«معماری میآید، دانشنامه وسابقه‌نامه‌ای‌دردست‌ندارد ولی ادعامیکند که‌بنای بسیار بزرگ بلندی، وسیعتر وعظیمتر ازآنچه مادیده وشنیده‌ایم خواهد ساخت، ما او را بمسخره میگیریم ولی او دست بکار میشود، مصالحی جمع آوری مینماید وپی میریزد، می‌بینیم نوع مصالح غیراز مصالح معمولی وخیلی اساسی‌تر است، پی‌ریزی نیز فوق‌العاده عمیق ومحکم میباشد.»

«پیغمبران، (ومخصوصاًقرآن که روشن‌ترین وباتفصیل‌ترین کتب انبیاء وتنها سند دست نخورده میباشد) کاخ عظیم پاداش و کیفر قیامت را باچه مصالحی و روی

۱– ص ۱۶۷ و ۱۶۸ با اختصار.

چه پایه‌ای گذاشته است؟ مکتسبات انسان ومحصولات‌عمل! آیا شما دردنیا مصالحی از عمل‌وانرژی برقرارترواساسی‌تر سراغ دارید؟ ودرموجودات زنده پایه‌ای‌محکمتر وپایدارتر از مکتسبات میشناسید؟»

موجودات[۱] زنده، انرژی‌لازم که برای رسیدن بمنظور بکارمیأندازند، ازخود مایه میگذارند، از سرمایه وانرژی‌های آمادهٔ درونی است که‌بخارج میریزند، وهمین مایه‌گذاشتن ازخود است که اورا ضعیف (یعنی گرسنه) و محتاج نموده مجدداً وادار مینماید تاازخارج بصورت مواد تازهٔ رمق‌دار (انرژی‌ده) بدل ما یتحلل بدست آورد وانرژی ذخیره نماید.»

بطوری کـه دیدیم نویسندهٔ دانشمند و محقق کتاب نامبرده، درباب شناسائی حقیقت عمل، بطرز بدیع وبی‌سابقه سخن رانده، حتی این‌واقعیت را هم باصراحت بقلم آورده که موجود زنده درهرعملی که‌بجا میآورد مقداری از ذات خودرا مایه میگذارد، وازانرژیهای آمادهٔ درونی بخارج میریزد.

ولی متاسفانه ایشان خود اعمال را برخلاف صریح سخنان فوق خود؛ ازکار می‌اندازد؛ و از بقا و تجسم آنها چشم پوشی و سکوت میکند، و جای اعمال را به «ثمرات اعمال» که گاهی هم ازآنها به «مکتسبات‌انسان» و «محصولات عمل» نام‌برده است، میدهد.

ایشان دراین‌باره چنین توضیح میدهند که: زندگی دنیوی در موجود زنده، میل و عشق پدید می‌آورد، این اولاً، و او احساس احتیاج میکند و دارای هدف میشود، پس ثانیاً تولیداتی در خارج انجام میدهد و انرژی های آماده‌ای از درون خود به‌بیرون میریزد، یعنی کار انجام میدهد ومقداری از ذات خویش را در راه بجا آوردن عمل خرج میکند، وثالثاً در نتیجهٔ احتیاج و انجام دادن کار، بقول ایشان مکتسباتی را هم در داخل ذات‌خود جمع می‌نماید، یعنی محصولات‌عمل عایدشخصیت

۲– ص ۲۷ با اختصار.

او گردیده ووجود او را از مرتبه‌ای بمرتبه‌ای بالاتر ویا پائین‌تر میبرد ، واین‌همان «ثمرهٔ عمل» است که در نزد ایشان ، همه چیز وهمه‌کارهٔ زندگی اخروی خواهدبود بخلاف اولی و دومی یعنی هدف وعمل ، که فاقد اثر وبیفایده خواهند بود[۱].

این «ثمره» در حقیقت ، نظیر «ملکه» ایست که از جناب ملا صدرا رحمه الله تعالی نقل کردیم . منتهی چیزی که ایشان یافته‌اند «ملکه‌ای مادی» است ، وآنچه که صدرا فرموده «ثمره‌ای بسیط ومجرد وروحانی» است. وجهت فرق اینست که: مؤلف کتاب عشق و پرستش ، مانند ما ، انسان‌را موجودی مادی وعملیات حیاتی را هم که یك سلسله فعل و انفعال‌های شیمیائی میگیرد[۲] .

جزای عمل ، خود عمل است

همانطور که در جواب جناب صدرا گفتیم که : جزای اعمال ، خود اعمال است نه‌ملکهٔ حاصل شده از اعمال در پاسخ «عشق وپرستش»هم میگوئیم : جزای‌اعمال ؛ خود اعمال است نه‌ثمرهٔ‌حاصل شده از اعمال . بجهت اینکه هیچ دلیل ندارد . بلی‌اگر بتوانیم یك لفظ فقط یك‌لفظ در آیات‌قرآن ، آیاتی که راجع بعمل هستند ، درتقدیر بگیریم ، مطلب درست‌میشود. مثلا در کریمهٔ[۳] : انما تجزون ما کنتم تعملون بگوئیم : انما تجزون ثمرة ما کنتم تعملون ، خداوند متعال فرموده : همانا جزا می‌یابید همانرا که میکردید ، ولی برای اینکه دلیلی برای ملکه وثمره بدست آید ، بایستی گفته شود: خود عمل را پاداش وکیفر نمی‌یابید بلکه ثمره وملکهٔ حاصل شده از آنرا !!.

وایضاً ، وقتی که انسان ، (که یك سازمان مادی شیمیائی است) برای‌رسیدن بمقصود ،کار میکند ، از ذات خویش مایه گذاشته ومقداری از مواد بدن خود را در

۱ـ رجوع شود در عشق وپرستش به ص ۶۲ س ۱۲ تا ص ۶۳ س ۸ .

۲ـ رجوع شود در همانجا به ص ۲۵ س ۱۸ . اگر تحقیق کامل مطلوب باشد رجوع شود به‌ص ۴۱ کتاب حاضر.

۳ـ تحریم ۶۶ـ۷ .

شکل نیرو بیرون‌میریزد ، بدون شك این نیروها ، این اجزاء ذات ، این سرمایه‌های درونی وانرژیهای آماده ، پس ازآنکه ریخته شدند از بین نمیروند وباقی میمانند ، این نیروهای خرج شده عین اعمالی هستند که از انسان صدور می‌یابند وعین کسب ومکتسب او میباشند . ولی بنابنظریه کتاب یاد شده ، باهیچیك از این اجزاء خرج شده دیگر کاری نیست ، واین سرمایه‌های بیرون ریخته شده دیگر ربطی باانسان‌پیدا نخواهند کرد ، وهمانطور که ازاو جداشدند الی الابد هم از او دور خواهند ماند ، نه‌سودی باو داده ونه زیانی باو میرسانند. و آنچه که نافع و یا زیان آور است همانا اثر خروج ونتیجهٔ صدور این نیروهاست .

مثل انسان وعمل او در این بحث ، مثل چشمه‌ایست که‌ازاعماق زمین ، آب میگیرد وبعداً آنچه را که اخذ میکند ، از خود بیرون میفرستد . بنابر آنچه که در «عشق و پرستش» هست ، آبی که از چشمه بیرون رفت دیگر با چشمه ، سرو کاری نداشته وهیچ ارتباتی باآن نخواهد داشت. و پاداشی که چشمه ، از زندگی جهانی خود میگیرد ، فقط‌همین‌است که در هنگام دریافت کردن آب از زمین مثلاً دهانه‌اش بازتر وحوضش وسیعتر وحوزه‌اش بزرگترمیگردید ، ومجرای آب‌آن نیزالبته‌تغییر میبافت ، جزای چشمه‌همین آثار است که‌ازدریافت‌هاو پرداخت‌های متتابع ومتواتر درآن پدیدار میگردید ، همین .

ولی در نظرما اگر بخواهیم بچشمه مانند یکنفر انسان جزا بدهیم ، بهترین پاداش وعادلانه‌ترین کیفر برای او اینست که عین آبهائی را که از زمین گرفته و در روی زمین بجریان انداخته بود ، باو پس بدهیم ، همان آبهای شیرین وزلال‌ویاتلخ وآلوده را ، همان آبهائیرا که چمن‌ها آراسته ومزارع سیراب کرده بود ، ویاسیل‌ها راه انداخته و کلبه‌های درویشان ویران ساخته‌بود ، همهٔ این آبهارا بااظهار حقیقت وابراز باطن آنها در داخل ذات او متجمع ومتمرکز گردانیم .

خوراك ومشروب وهوا ونور وکلیةً جمیع موادی کـه انسان از جهان برای ادامهٔ زندگی خود میگیرد ، بمنزلهٔ آبهائی است که چشمه از اعماق زمین میگیرد و اعمالی هم که در این زندگی ازاو صدور میابد ونیروهائی‌را ازخود بیرون‌میفرستد بمثابهٔ آبهائی است که چشمه ازخود بیرون‌میریزد ودر روی زمین جاری میگرداند.

۶ـ نظریات دانشمندان علوم تجربی دربارهٔ ماده و نیرو

ماده و نیرو در نظر پیشینیان

پس از توجه باینکه : عمل انسان ، مصداقی از مفهوم کلی « کار ، در نظر علوم تجربی» است ، این پرسش پیش می آید که : از نظریات دانشمندان علوم تجربی ، که دربارهٔ ماده و نیرو و بقاو تبدل آنها پیشرفت‌های قابل تحسین کرده‌اند ، چه‌استفاده‌ای راجع باعمال انسان و بقاء وتجسم آنها میتوانیم بکنیم ؟ و آیا آنان هم با ما در این راه که باظواهر قرآن کریم وحدیث شریف ، پیش میرویم ، همراهی میکنند ؟ وتا کجا میتوانند بیایند ؟. این فصل را برای پاسخ گفتن باین پرسش . عقد کرده‌ایم.

از وقتی که بشر چشم باز کرده وبتماشای جهان وموجودات آن پرداخته ، پیوسته و علی الدوام دو چیز متبائن را درك کرده است ، بدرك یقینی ، بطوری که هیچگاه در وجود هیچکدام از آندو شك نکرده است . وقتی که سنگی درفضا پرتاب میشود ، همانطور که در وجود آن پاره سنگ‌متحرك ، تردیدی نمیشود ، همچنین در وجود نیروئی که آنرا بالامیبرد نیز کوچکترین شکی ازعقلای جهان ، شنیده نشده است . نام سنگ در این مثال ، در اصطلاح دانشمندان علوم تجربی «ماده» و نام بالا برندهٔ آن هم «نیرو» است.

قرنها از عمر بشر گذشت که ماده و نیرو را دوموجود متبائن ، مستقل ، مجزا از هم تصور میکرد که جدا از یکدیگر وغیر قابل تبدل به‌یکدیگر می‌باشند . هر یکی از آندو را بدون آندیگری تعقل میکرد ، و چنین عقیده داشت که قوه بدون تکیه بماده نمیتواند قوام وقیامی داشته باشد . آنان علی الظاهر در اصطلاح خود

نیرو را عارض بر ماده شمرده ، وماده را هم‌جوهر میدانستند ، وبر گشت نیروبماده وماده به‌نیرو ، یا بخاطرهٔ آنان خطور نمیکرده ، ویا بنا ببرهان باستانی (که: انقلاب ذات ، محال است . ونیز : تجوهر عرض وبرعکس ، محال است) گذاشته ، ارزشی برای آن قائل نمیشدند .

ثویت بمعنای یاد شده ، در کتب فلسفه و در نزد حکمای روزگاران پیشین ، شایع ورایج بوده است. وجای ملامت نیست . بجهت اینکه : بشر مانند بچه ایست که بایستی بتدریج بزرگ شود وبجهان وموجودات آن آشنائی پیدا کند.

بدیهی است که آنچه در مسئلهٔ «عمل» با این طرز تصور ، مناسبت طبیعی‌داشته این بوده است که : تجسم عمل محال است ، چنانکه عمل گردیدن ، یعنی نیروشدن جسم هم محال است!.

ماده در نظر دموکریت و ملاصدرا

قدیمترین نظریه دربارهٔ حقیقت ماده (که تقریباً بیان مجمل نظریهٔ عصر حاضر میباشد ، و از این حیث حائز اهمیت است) همانست که از ذیمقراطیس نقل شده[1]: آن دانشمند ، جهان وهمهٔ اجسام را مرکب از ذرات کوچك بیشمار دارای ابعاد ولیکن تجزیه ناپذیر میداند ومعتقد است که ذرات، همه یك جنس‌اند و تفاوت آنها وتنوع اجسام ، همانا از اختلاف شکل و اندازه و وضع ذرات آنها نسبت بیکدیگر است ، وجود ذرات ابدی است ، وبیك حرکت مستدیر دائمی که جزء ذات آنهاست متحرك هستند . این ذرات در جهان ملاء را تشکیل میدهند و جنبش آنها در خلاء است و بنابراین ، جهان از خلاء و ملاء صورت گرفته است . ارواح و ارباب انواع نیز از ذرات مرکب اند و لیکن ذرات آنهـا کوچکتر و پر حرکت تر از ذرات اجسام میباشند .

از عبارت فوق معلوم نمیشود که ، آیا دموکریت ، جهان را مرکب از ماده

۱- سیرحکمت در اروپا ج ۱ ص۱۱ .

ونیرو میدانسته ؟ بطوری که هیچکدام از آندو از دیگری متولد نشده وهر دو قدیم هستند ؟ پس تبدل ماده به‌نیرو وبرعکس ، در نزد او حتماً محال میبوده ، وبنابراین تجسم عمل نیز غیر ممکن شناخته میشده . ویا ذرات نامبرده را همانطور که سازندهٔ مواد دانسته ، تشکیل دهندهٔ قوی ونیروها نیز میدانسته ، و در اینصورت چون ماده ونیرو را از اصلی واحد میگرفته ، قهراً بر گشت هر کدام از آندو را بدیگری ، و در ضمن ، تجسم عمل را نیز ممکن میشمرده است.

جناب صدرالمتألهین رحمه الله تعالی هم ذوات مواد را در حرکت میداند ، ولی از مبدء بسوی مبدء ، چنانکه فرموده[1] : دوست من ، آیا مشاهده نکرده‌ای که اجزاء جهان وطبیعت‌های آن در هرلحظه متبدل میشوند ؟ وآیا ندیده‌ای که آنها با حرکت جوهری ذاتی وتوجه جبلی ، بسوی مبدء و اصل خویش پیوسته زوال یافته و یکی بدیگری عوض میشود . ایشان ، حالت سابقه و همچنین حالت لاحقهٔ جسم را روح میداند ، و چنین بیان میفرماید[2] : اجسام ، در حرکتهای ذاتی و استحاله‌های جوهری خود برمیگردند ودر صورتی عقلی منطوی و پیچیده میشوند ، و هریکی‌از آنها روح محض میگردد چنانکه در آغاز هم ، ارواح بوده‌اند.

اگر مراد جناب ملاصدرا در سخنان فوق ، از روح نیرو باشد و یا لااقل مرحله‌ای از مراحل پست روح را نیرو بداند ، بطور مسلم نظریهٔ ایشان با آخرین نظریهٔ عصر حاضر ، نتیجهٔ واحدی را در این بحث ما خواهند داشت ، برای اینکه : بنا بفرمودهٔ ملاصدرا . جسم ، فرزند روح ، و روح هم فرزند جسم است ، وبنابنظریهٔ جدید هم : ماده ، فرزند نیرو ، و نیروهم فرزند ماده است. فعلیهذا بر گشت یافتن هر کدام از ماده ونیرو بدیگری ، ودر نتیجه تجسم عمل ، ممکن شناخته میشود .

۱ـ اسرار الایات ص ۷۳ و ۷۴.

۲ـ همانجا ص ٤۲ س ۱۷ .

آخرین نظریه دربارهٔ ماده

در این روزگار، قول به تثنی حقیقت موجودات یکسره متروك شده است، دانشمندان علوم تجربی، ذوات جمیع مواد وسراسر نیروهای جهان‌را بیك‌چیز برگردانیده‌اند، بیك‌چیز مجهول که گاهی در صورت ماده و گاهی دیگر هم در شکل نیرو خودنمائی میکند، دانشمندان عصر حاضر تا آنجا که ما خبرداریم، در این نظریه اتفاق‌کامل دارند، در این زمان‌ذهن انسان باموجودات جهان، انس یافته و آشنائی قابل‌ملاحظه‌ای پیدا کرده است‌ودیگر او را نسبت بجهان نمیتوان بیگانه وجاهل محض شمرد.

اگر تاکنون، کوهها و ابرها و دریـاها ودرختان و زمین وآسمان‌وانواع گوناگون حیوان وبالاتر از همهٔ آنها انسان، موادی متبائنة الذوات و بکلی از هم جدا دیده میشدند، و برگشت هر کدام از آنها بدیگری بنام «انقلاب ذاتی» شناخته شده وغیر ممکن تلقی میگردید، ولی‌اکنون‌خوب دانسته شده که همهٔ این‌موجودات اگر چه در عدد هزاران هزارانند ولی در مقام ذات وخمیرهٔ نخستین، بیشتر ازیك چیز نیستند، همه قوه‌اند، همه از نیرو آفریده شده‌اند؛ همه از یك نمونه بوده و مخلوق خدای واحدند.

بنابراین نظریه، خداوند متعـال، انسان را از مقداری قوهٔ فشرده شده و تراکم یافته آفرید؛ وبتعبیر دیگر خداوند مقداری قوه آفرید که ما نام آنراانسان خوانده‌ایم، سنگ نیز چنین است، درخت هم قوه است، و همچنین هر ماده و هر جسم، وچون همهٔ موجودات جهان از یك خمیره ساخته و پرداخته شده، پس نتیجه این میشود که: برگشت هر چیز بهر چیز با اذن خدا آسان است، آری بـا اذن آفریدگار جهان، عصا اژدها وآدمی بوزینه میشود، مگر نه اینست که هر کدام از مواد جهان، از یك نمونه نیرو آفریده شده‌اند؟

بنابراین نظریه، برگشت ماده بعمل وتبدل عمل بماده که مصداقی از تبدل ماده به‌نیرو و نیرو بماده است کاملاً ممکن است.

آخرین نظریه دربارهٔ ماده اینست که[1]: ماده، فشرده شده و تراکم یافتهٔ انرژی است، سابقاً میگفتند که جسم را هرقدر تقسیم و تقطیع بکنند؛ باز مثل جانداران نمیمیرند و خواص خود را از دست نمی‌دهند، ولی بعداً کشف شد که در تقسیم جسم باجزائی میرسند که خاصیت اولیه را فاقد میباشند، و این آخرین جزء را «اتم» مینامند، و آخرین جزء که واجد خواص جسم میباشد بنام ذره یا «مولکول» خوانده شده.

تا قریب به‌هفتاد سال پیش، اتم را آخرین عنصر سازندهٔ مواد که قابل‌تقسیم نیست، میدانستند، ولی علمای شیمی در محلولهای رقیق و نیزوقتی که در درون یك گاز رقیق، تخلیهٔ الکتریك بعمل می آید، وجه خاصی ازفعل وانفعالها وطرزبرخورد مواد را دیدند، فیزیسین‌ها هم، در عبور دادن جریان الکتریك ازداخل محلولهای شیمیائی و گازهای رقیق، آثاری دیدند که پای تقسیمات بعد از اتم را بمیان‌آوردند.

بعداز تجربیات و محاسباتی که دانشمندان علوم تجربی بعمل آوردند، باین نتیجه رسیدند که: اتم با اینکه بقدر یك ده هزارم میلیمتر قطر ندارد، خود عالمی پهناور است، خورشیدی در وسط دارد و یکعده کرات بنام الکترون بطور سرسام‌آور بدور آن میچرخد. وعجب آنکه این هستهٔ مرکزی و آن گردنده‌ها اجرام مادی نیستند، وهسته بار الکتریك مثبت والکترون‌ها بار منفی هستند.

پس‌ماده یك ذخیرهٔ بسیار متراکم ومتکاثف‌ازانرژی‌است، مثلاً یك گرم‌خاك عبارت است از ذخیرهٔ آنقدر انرژی که از محصول یکسال کارخانهٔ برق تهران تجاوز می‌نماید.

اختلاف عناصر مادی مانند آهن وزغال واکسیژن بر سر تعداد الکترون‌ها و طرز قرار گرفتن آنها میباشد، حتی ممکن است در نتیجهٔ تغییر دادن این نظام جسمی را از صورت اولیه خارج، وبصورت جسم دیگر در آورد. (در نخستین بار دو

۱ـ از اینجا تا آخر بحث، از کتاب «راه طی شده» استخراج گردید.

دانشمند انگلیسی «کاسرافت» و «والتون» لینیوم را به‌هلیوم مبدل کردند) و ضمناً در نتیجهٔ تغییر یافتن نظام الکترونها ، طیف نورانی واشعهٔ ایکس وغیره صادرنمود.

فعل و انفعالهای شیمیائی مواد ، آثار کوچکی هستند که در الکترونهای خارجی رخ میدهد ، و هسته ایکه در وسط است بکلی بر کنار و مصون از عملیات عمیق ما میباشد .

اخیراً معلوم‌شده است که : هسته نیز بنوبهٔ خود ازذرات مثبت ، بنام پروتون و ذرات منفی شبیه به الکترون تشکیل شده است ، و تمام اینها بار الکتریك یعنی انرژی میباشند.

بقای ماده « بسال ۱۷۷۵ میلادی ، لاوازیه شمییت نابغهٔ فرانسوی ، حقیقتی‌را اعلام کرد که‌کاملاً تازگی داشت : دراین دنیا هیچ‌چیز معدوم وهیچ‌چیز موجود نمیشود . قبلاً تصور میکردند هیزمی که دراطاق میسوزانند ، تبدیل بیك جرم لطیف بیوزن که‌آتش‌است شده واندکی دخان ازآن‌برخاسته ، متفرق ومعدوم گشته است وتنها باقیماندهٔ مختصر، خاکستر ته اجاق میباشد ، لاوازیه ثابت کرد که چنین نیست ، اجرام از بین رفتنی نیستند ، حاصل جمع اوزان اجسامی که در یك فعل وانفعال شیمیائی یا حیاتی وارد وخارج میشود ، از دو طرف مساوی است ، فعل و انفعالهای شیمیائی و پدیده‌های فیزیك و آثار حیاتی ، نه‌چیزی را معدوم و فانی میکنند ، نه بروزن عالم‌مثقالی میافزایند ، عالم از لحاظ جرم ، یابعرف ما ، ازلحاظ وزن ثابت است ، ولی البته صورتها درحال تکوین‌وفنا میباشند . این قانون یا اصل را که در حقیقت اولین ندای انکار فنا و اعلام ابدیت بزبان بشر است ، اصل بقای ماده میگویند[۱]».

شیمی نوین دارد[۲]: لاوازیه دانشمند معروف فرانسوی درنتیجهٔ آزمایش‌مشهور

۱ــ نقل باختصار از راه طی شده ص۱۰۳ و ۱۰۴ .

۲ــ ص ۳۵ و ۳۶ .

خود دریافت که درطبیعت ، هیچ چیز بخودی‌خود[1] بوجود نمی‌آید وهیچ چیز نابود نمیگردد ، ونیز ثابت کرد که در ضمن اعمال شیمیائی ، جرم اجسام ثابت میماند . امروزه قانون لاوازیه را بنام اصل بقاءِ جرم وعنصر بیان میکنند . درضمن ترکیب شیمیائی، مولکول‌های اجسام شکسته میشوند ، واتم‌هایشان بوضع تازه‌ای باهم ترکیب میشوند ، اما چون جنس وشمارهٔ اتمها تغییر نمیکند جرمشان هم ثابت می‌ماند .

رابطهٔ جرم و نیرو

رادیوی صدای امریکا در ۲۸ فروردین ۱۳۳۴ در ترجمه‌ای که بمناسبت وفات بزرگترین ریاضی‌دان عصر ، انیشتن بقلم آقای محمد زرنگار بیان میداشته ، ضمناً چنین گفته است :

«تا اواخر قرن نوزدهم تکلیف فیزیك دانان ودانشمندان علوم روشن بود ، دوچیز مجزا داشتند که سنگ و گل خلقت بشمار میآمد یکی جرم و دیگری نیرو (ماده وانرژی). جرم بنظر آنان قابل استحاله بود ولی‌فنا پذیر نبود ، نیرو در نظر آنان‌نیز زوالی نمییافت ولی ممکن بود از شکلی‌بشکل دیگر درآید ، مثلاً حرارت بشکل نور در میآید ولی فانی نمیشود ، هیچ دانشمندی رابطه‌ای میان جرم و نیرو قائل نبود» .

«آنگاه انیشتن تحت فرمول ریاضی که نشانی ازالهام داشت جرم و نیرو را یکی دانست و حتی مقدار انرژی حاصله از مقدار معینی جرم را نیز تعیین کرد . دیگر فاصله میان سنگ‌و گل بنای خلقت ازمیان رفت ، مدلل شد که : جرم، انرژی متراکم است وانرژی جرمی است که بامجذور سرعت سیر نور ، درحال جهش است. آنگاه هنوز نیمهٔ اول قرن بیستم سپری نشده بود که انفجار اتمی ، صحت فرضیهٔ انیشتن را مدلل ساخت واز مقدار بسیار اندکی جرم ، چنان نیروئی تولید گشت که وحشت وامید بشر را بهم آمیخت».

وایضاً: «انیشتن عملاً ثابت کرد که‌جرم ونیرو در حقیقت یکی هستند،فرمول

---

[1] ـ وجه این قید «بخودی خود» معلوم نشد .

معروف او کلید در گنج انرژی اتمی است و فرمول ظاهراً خیلی ساده است : انرژی مساوی است باجرم بگرام ، ضرب در مجذور سرعت سیر نور بسانتیمتر در ثانیه. نتیجهٔ عملی این فرمول اینست که : ازیك گرام ماده ، هرچه باشد . ریك بیابان ، آب دریا یا فلز اورانیوم ، از یك گرام ماده ، مقداری انرژی بدست می آید که معادل است با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت . این قدرت خورشیدی است که در قلب ذرات وجود نهفته است».

وایضاً : « بنظر انیشتن ، سرعت نور تقریباً سرعت سیر مطلق است ، واز آن سریعتر سرعتی نیست . وهر گاه جسمی سرعت سیرش بمجذور آن برسد دیگر جرم نیست».

و ایضاً بقلم آقای یحیی مرتضوی « در نظر انیشتن همهٔ هستی بصورت وحدت جلوه گر بود ، ازنظر وحدت بینی باین نتیجه رسید که : ماده ونیرو جدا از هم نیستند بلکه دو مظهر یك چیز واحد میباشند».

و دانشمند مصری آقای محمد فریدوجدی فرموده[1] :«خلاصهٔ این مذهب اینست که : ماده وقوه یك چیزند . هر کدام از آندو در تحت تأثیر نوامیس جهانی بدیگری برمیگردد ، ماده متحول بقوه میشود و قوه هم بر گشته وماده میگردد ، و در واقع ماده وجودنداردو آنچه در هستی وجود داردقوه ایست که بسیار متکاثف است، چنانکه آب بخاری است متکاثف . وبنا براین موجودی بجز قوه نیست ، و قوه با مظاهر گوناگون ظهور میکند : صوت ونور وحرارت ویکی از مظاهر قوه اینست که بنام ماده است ، و مجموع قوه ثابت است و زیاد و کم نمیشود . این نظریه با اکتشافات تازه ، تأیید شده و رأی علمی عصر حاضر قرار گرفته است».

وضمناً آقای مهندس بازرگان درراه طی شده فرموده[2] : خلاصهٔ آنکه: ماده هم آنطوری که ما خیال میکنیم ماده نیست ، یك ذخیرهٔ بسیار متراکم ومتکاثف انرژی است ، مثلاً

۱- دائرة المعارف ج ۸ ص ٤٩١ .

۲- ص ۱۰۹ .

یك گرم خاك عبارتست از ذخیرهٔ آنقدر انرژی ، که از محصول یکسال کارخانهٔ برق تهران تجاوز می نماید .

تجزیهٔ ماده چنین بنظر میرسد که اگر ماده از قوه تشکیل یافته باشد ، لازم می آید در صورتی که ماده را تجزیه کنند ، و در تجزیه آن استقصاء نمایند ، عاقبةالامر بقوه برسند وهمین طور هم هست.

ما چکیدهٔ سخنان دانشمندان را که دربارهٔ تجزیهٔ ماده وآخرین جزءِ آن ، افاده کرده‌اند ، علاوه بر آنچه که در بحث‌های گذشته نقل کردیم ، با کمال اختصار دوباره ایراد میکنیم :

«آخرین جزءِ هرجسم را که خاصیت آنرا واجدباشد ، ذره یا مولکول نامند وجزء مولکول هم اتم است ، وهر اتم علاوه برقسمت‌های غیرمهم ، شامل سه قسمت مهم میباشد که بنام «الکترون» و «پروتون» و «نوترون» شهرت یافته‌اند[1]». و در نزد علمای فن مسلم است که هر کدام از این سه‌قسمت یادشده انرژی است . در «راه‌طی شده[2]» ، از دوقسمت اخیر بنام هسته تعبیر آورده ، وبا صراحت هسته و الکترون را بترتیب دوبار الکتریك مثبت ومنفی شناسانیده‌وآنها را انرژی شمرده واز این‌حقیقت به‌تشکل ماده ازانرژی ، پی‌برده است .

وایضاً دارد[3]: هسته نیز بنوبهٔ خود از ذرات مثبت بنام پروتون و ذرات منفی شبیه به‌الکترون تشکیل شده است ، وتمام اینها بار الکتریك یعنی انرژی میباشند .

ودر بحث گذشته هم . از دائرةالمعارف آوردیم که ماده برمیگردد وقوه میشود ودر واقع ماده وجود ندارد وآنچه در هستی وجود دارد قوه ایست که بسیار متکاثف

۱ـ این چند جمله از : شیمی نوین و راه طی شده و تکامل علم فیزیك ، بترتیب از ص ۹ تا س ۱ ص ۱۲ و ص۱۰۸ س ۱۳ تا ۱۶ وص ۶۶ س ۱۷ تاص ۶۸ ، استخراج گردیده

۲ـ ص ۱۰۹ س ۱ تا ۵ .

۳ـ ص ۱۰۹ س ۱۷ .

است .

تبدل ماده بماده

چنین بنظر میرسد که : اگر مواد ازقوهٔ تراکم یافته وفشرده شده ، تشکیل یافته باشند ، لازم میآید که بتوانند در تحت شرائط معین . بیکدیگر متبدل شوند ، و مادهای بر گردد ومادهٔ دیگری شود . مانند یخ وآب وبخار که چون هر سه از یك حقیقت هستند ، در صورت سازگاری محیط وشرائط بیکدیگر متحول میشوند . ومطلب ، همین طورهم از تحقیق در آمده است. عناصر قابل تبدل بیکدیگر هستند .

پس از تلاشهای بسیار در ازمنهٔ سالفه و بعد از رنج و کوشش کیمیاگران در قرون ماضیه ، بالاخره بشر موفق شد که آرزوی دیرین خویش را تـا اندازهای بر آورد و برخی ازفلزات را ببعضی دیگر بر گرداند. در«راه طی شده» مینویسد[1]: اختلاف عناصر مادی مختلف ، مانند آهن و زغـال و اکسیژن با یکدیگر ، بر سر تعداد الکترون‌ها و طرز قرار گرفتن آنها میباشد ، بطوری که ممکن است در نتیجهٔ تغییر دادن این نظام ، جسمی را از صورت اولیه خارج نموده وبصورت جسم دیگردرآورد و آرزوی کیمیاگـران را عملی ساخت . این کار را برای اولین دفعه ، دو دانشمند انگلیسی: کاسرافت و والتون در مورد لینیوم عملاً انجام داده و آنرا تبدیل به‌هلیوم نمودند .

دانشمندمصری ، آقای فریدوجدی میفرماید[2] : طرفداران این مذهب میگویند: اجسام ، در کنه خود اختلافی ندارند وفقط درچگونگی قرار گرفتن ذرات ، مختلف هستند . آهن وآب وزیتون از یکنوع میباشند و اختلاف خاصیت و شکل و حجم و وزن آنهـا ازناحیهٔ اختلاف‌قرار یافتن‌ذرات آنهاست وبعضی از دانشمندان‌توانسته‌اند رادیوم و هلیوم وبوتاسیوم و سُدیم وارزیز ، بعضی را ببعضی بر گردانند .

۱ـ ص ۱۰۹ .

۲ـ دائرة المعارف ج ۸ ص ۴۹۰ .

و آقای دکتر عطاءالله شهاب پور نوشته است[۱]: در هر اتم طلا ۷۹ الکترون هست و در هر اتم جیوه ۸۰ الکترون وجود دارد؛ نتیجهٔ امر اینست که اگر ما بتوانیم یك اتم[۲] از جیوه بگیریم، اتم مزبور فوراً مبدل بیك اتم طلا خواهد شد. این امر را سالهاست دانشمندان موفق شده‌اند، یعنی میتوانند یك اتم[۳] از جیوه بگیرند و آنرا مبدل بطلا سازند. ولی امر مزبور موقتی است و فوراً اتم جیوه عمل کرده آنچه از دست داده بود میگیرد و بحال اولیه برمیگردد. مسئله اینجاست که بتوانند امر موقتی مزبور را تبدیل بدائمی کنند.

در بیست سال قبل، پروفسور میته آلمانی یك جریان الکتریکی از حبابی از در معدنی پر از بخار گذراند وملاحظه کرد که پس از مدتی، داخل حباب، از یك طبقهٔ سیاه پوشیده شده است، تجزیهٔ مادهٔ سیاه مزبور، وجود طلا را در آن ثابت نمود تجربیات، در این باره دوباره شروع شد و با روش صحیح و دقت کامل بکمك جیوهٔ خالص و در بی‌غل و غش مشغول عمل شدند و ملاحظه کردند که طلا بطریق مزبور مرتباً بدست می‌آید. بنابراین میتوان با کمال درستی ادعا کرد که بوسیلهٔ عبوردادن جریان الکتریك قوی از بخارات جیوه، طلا بدست می‌آید.

تبدل ماده به نیرو

اگر بنا باشد که مواد، انرژیهای فشرده شده باشند، بایستی که تبدل ماده به نیرو ممکن بوده باشد. در این بحث از وقوع این حقیقت و کشف شدن آن سخن میگوئیم:

«راه طی شده» چنین میگوید:[٤] «در اواخر قرن اخیر، یکی از افراد خانوادهٔ مواد، در مقابل کنجکاوی پیر کوری بالاخره راز فامیل را بروز داد. پیر کوری که

۱ـ سالنامهٔ نور دانش سال ۱۳۲۵ ص ۲۳۲.

۲ و ۳ ـ لازم بود در جای لفظ اتم در هر دو مورد الکترون نوشته میشد، ولی ما بدون تغییر نقل کردیم.

٤ـ ص ۱۰۷.

تحقیقاتش را بعداً زن او مادام کوری تعقیب نمود[۱] متوجه شد فلز رادیوم اشعه‌ای از خود صادر میکند و دارای فعالیت تشعشعی است ، باصطلاح رادیو آکتیو میباشد ، فوراً این سؤال پیش آمد که این جسم اشعه را از کجا می‌آورد و چه گنجی دردرون آن نهفته است ، اگر از خود مایه میگذارد حال که درجهٔ حرارت و بار انرژی آن تغییر نمیکند ، قاعدةً باید از وزنش کاسته شود ، همینطورهم بود ، ازمادهٔ رادیوم کاسته میشد و انرژی تشعشعی بیرون میداد» .

«باین‌ترتیب سر نهانی ، آشکار شد ویك گوشه از پرده‌ای که ملیونها سال بود دو دسته از موجودات عالم در خفای چشم بشر ، پشت آن ، روابط خود را انجام میدادند ، بالاخره بالا زده‌شد . تحقیقات‌وتجربیات‌بعدی ، معلوم کرد که این مطالب کلی است وتبدیل ماده بانرژی مسلم میباشد . مثلاً خورشید که تقریباً مصدر کلیهٔ انرژیهای‌روی زمین‌میباشد ، درهردقیقه‌ای ۲۵۰ ملیون‌تن ازجان خودرا برای‌اولادها از دست میدهد . اگر ماده بانرژی تبدیل میشود برای اینست که : انرژی وماده دو صورت مختلف از شییء واحدی هستند» .

ومشهورترین علمای فنون تجربی انیشتن ، چنین میگوید[۲] :

تمام موادی که این عالم را تشکیل میدهد از ذرات صغار و اجزای ابتدائی ساخته میشوند که از چند نوع تجاوز نمیکند ، همانطور که در یك شهر بزرگ از ساختمان انبارهای‌محقر گرفته‌تا آسمان خراش‌های‌عظیم ، سنگها وآجرهای‌ساختمانی از چند نوع تجاوز نمیکند ، همین طور در ساختمان تمام عالم محیط مادی ما از ئیدروژن سبك گرفته تااورانیوم‌سنگین نیز بیش از چند نوع‌مصالح یا اجزای‌ابتدائی

۱ــ شرح حال این زن دانشمند درکتاب رمز موفقیت در زندگی تألیف دیل کارنگی ترجمهٔ آقای مسعود برزین مفصلا نوشته شده ودر آنجا زن‌را کاشف اصلی وشوهرش را معاون او شناسانیده است . ص۱۶۶ تا ۱۷۲ .

۲ــ تکامل علم فیزیك ص ۱۹۰ .

دخالت ندارند .

عناصر سنگین که در واقع همان ساختمان های مفصل‌تر میباشند دارای این خاصیت هستند که خود بخود متلاشی وشکسته میشوند ، وهمین خاصیت است که سبب میشود آنها را بنام رادیو آکتیو بخوانیم ، بعضی از مصالح ساختمانی یا اجزاء ابتدائی این عناصر که اتمهای اجسام رادیو آکتیو را میسازند از آنها کنده شده بخارج پرتاب میگردند و سرعت پرتاب ، نزدیك سرعت نور میباشد . اتم عنصری چون رادیوم ، بنا بنظری که ما داریم و تجربه هم مؤید آنست ، ساختمان معقد و پیچیده‌ای دارد و تلاشی و خرد شدن تشعشعی رادیو آکتیو یکی از نمودهائی است که ساختمان اتمهارا از اجزاء ساده‌تر که همان اجزاء ابتدائی باشند آشکار میسازد.

نگارنده گوید : در اینجا لازم است توجه کنیم که مقصود این دانشمند بزرگ از اجزاء ساده‌تر که اتمهای اجسام از آنها ساخته‌شده است ، نیرو و انرژی است . و البته ایشان حقیقت انرژی را دانه دانه میدانند و نظریه موجی را پسند نکرده‌اند .

انواع انرژی فحص درانواع انرژی پایان‌نیافته ودانشمندان تا کنون همهٔ اشکال آنرا بطورحصر کشف نکرده وچنین قولی‌هم بما نداده‌اند وفقط آنچه‌را که یافته‌اند یادداشت کرده‌اند . بنابراین صور انرژی منحصر درپنج شکل که ذیلاً نقل میکنیم نیست ، وخیلی زیادتر از آنست .

کتاب فزیك‌نوین دارد[1] : انرژی اقسامی‌دارد : اول مکانیکی‌وآن دوقسم‌است پتانسیل که درجسم ، ذخیره میشود ، مانند انرژی فنری که کشید شده و مقدار آن ، برابرکاری است که میتواند انجام بدهد ، جنبشی ، که اجسام درحال حرکت ، دارا میباشند. دوم حرارتی. سوم الکتریکی. چهارم شیمیائی ، وقتی که جسم‌میسوزد گرما تولید میشود واین حرارت ، قابل تبدیل بکار است وهمچنین انفجار. پنجم نورانی. ششم انرژی اتمی یاانرژی هسته‌ای، دراجسام رادیو آکتیو ، این انرژی وجودداشته

۱– نقل باختصار از ص ۱۴۲ تا ۱۴۵ .

ودر اثر شکستن هستهٔ مرکزی اتمها بوجود میآید . این انرژی در اثر تغییراتی است که در هستهٔ مرکزی اتم ، صورت گرفته ودر نتیجه ، مقداری انرژی آزاد میشود. تأثیرات این انرژی بمراتب بیشتر از اقسام دیگر انرژی است که تا بامروز شناخته شده است .

ودر بارهٔ رنگهای اجسام ، چنین نوشته‌اند : «هیچ جسمی بخودی خود رنگ ندارد و رنگ اجسام ؛ تابع نوری است که آنها پس میدهند[۱]» و بنابراین ، رنگهای اجسام هم ، اشکال مختلفه‌ای از انرژی نورهستند ، زیرا که این نور است که برمیگردد والوان گوناگون را می‌نمایاند. پس هر رنگی صورتی از انرژی است.

مسلماً صوت نیز بایستی ازصورانرژی شمرده شود ، زیرا که صوت هم بطوری که نوشته‌اند نوعی از انرژی مکانیکی است . بجهت اینکه میگویند صوت ، عبارت است از یك ارتعاش مخصوص که در جسم رخ میدهد[۲]. وظاهراً اگرچه صوت ، متولد از ارتعاش وهمچنین مولد ارتعاش است ولی خودش ارتعاش نیست. ودر هرحال بدون شك ، شکلی ازاشکال انرژی است .

وارباب فن صریحاً گفته‌اند که نیروی مغناطیسی در شرائط معینی ، کارانرژی الکتریکی را میکند[۳] وبرعکس ، الکتریسیته هم کارمغناطیس را میتواند انجام بدهد[٤] وایضاً[٥] : نیروی مغناطیسی ، کار انرژی مکانیکی را انجام میدهد ، چنانکه آهن وغیر همنام خود را بسوی خود بحرکت درمیآورد واز همنام خود هم میگریزد وآنراهم از خود میراند .

۱ــ فیزیك رنر ج ۳ ص ۱۵۱ .

۲ــ رجوع شود بهمانجا ص ۱۵۲ وفیزیك نوین ص۱۹۳ .

۳ــ » بهفیزیك نوین ص٤۱۵ و ٤۱٦ .

٤ــ » بهمانجاص۳۹۹ وفیزیك رنر ج ۳ ص۸۲

٥ــ » بهفیزیك نوین ص ۳۸۹ و ۳۹۱ وبفیزیك رنر ج ۳ ص ۳ .

بنا بر این لازم است که نیروی مغناطیسی را هم در اعداد انرژیها بشمار آوریم.
وعلاوه بر این انرژیها ، بطوری که بحث خواهیم نمود ، احتمال هست که سرما وظلمت وسکون هم ، درقبال گرما ونورو حرکت ، انرژی بوده باشند. وبااین شمارش عدد انرژیها به دوازده میرسد .

بنا باین نظریه که : مواد جهان ، انرژیهای تراکم یافته وفشرده شده هستند بایستی که نیروی سازندهٔ هر کدام از عناصر را یك قسم از انرژی بشماریم . بجهت اینکه عناصر ، تباین کامل باهم دارند، وآثار وخواص جداگانه‌ای را دارا هستند پس حتماً انرژیهای سازندهٔ آنها هم تباین داشته وجدا از هم میباشند. پس عدد انرژیها ، مساوی است با عدد عناصر بعلاوه دوازده . وبدین ترتیب شمارهٔ انرژیها شاید از صد هم بگذرد .

و با این ملاحظه هم که اختلاف عناصر در نتیجهٔ تعداد الکترون‌ها دراتمها و طرز قرار گرفتن آنهاست ، وبا نظر بامکان تبدل هریك ازانرژیها بانرژی دیگر چنانکه بیان خواهیم نمود ، حقیقت اینست که سراسر مواد و قوای جهان ، از یك حقیقت ساخته شده وپرداخته گردیده‌اند ، ومخلوق یك خدای بی‌همتا میباشند .

سرما تا کنون علمای فیزیك، سرما را عبارت از عدم گرما گرفته‌اند و کسی احتمال موجود بودن سرما را هم بذهن خود راه نداده است . و چون فرض عدمی بودن سرما هیچ خللی در مباحث ومحاسبات راجع بگرما ببار نیاورده ، فلذا کسی لازم ندیده است که در بارهٔ سرما هم اندیشه‌ای بنماید ، این اولاً . وثانیاً چون بزرگ شدن حجم جیوه ، دلیل وجود گرما ، و کوچك شدن آن هم دلیل بر کمتر بودن ویا نبودن گرما بوده ، پس لزومی پیدا نشده که ازسرماهم سخنی بمیان آید . درنتیجه وجود سرما مغفول مانده است .

بااینکه‌سرماهم مانند گرما برای هرفردی محسوس میباشد. اگر بپرسند که بشر بـاچه وسیله‌ای بوجود گرما پی‌برده ، مسلماً پاسخ ، این خواهد بود که باحس

لامسه ، این درك برای او حاصل شده و این پاسخ عیناً بدون هیچ تغییر ، در بارهٔ سرما هم صحیح است و تا کنون کسی احتمال هم نداده است که احساس سرما ناشی از اشتباه بوده واحساسی دروغین باشد.

سرما هم مانند گرما ، اثر مشهود در مواد دارد ، سرما حجم غالب مواد را میفشارد ، و کوچکتر میگرداند ؛ ولی حجم آب و بعضی از اقسام روغن را میافزاید. و بنا بر آنچه که در فیزیك نوین [۱] هست ، حجم چدن و بیسموت و غیر اینها را نیز می‌افزاید .

آیا میتوان گفت که عدم گرما ، علت بزرگ شدن حجم چدن و آب میشود؟! اگر اینطور باشد لازم می‌آید که عدم ، تأثیر کند ! . واقع اینست که : یکموجود . در زمینهٔ نبودن گرما ، در آب وچدن تأثیر کرده و حجم آنها را می‌افزاید ، وجز سرما چیز دیگری نمیتوان یافت که صلاحیت این کار را داشته باشد . و همانطور که افزایش حجم ، علت میخواهد و بیجهت نمیشود ، کوچك گردیدن حجم هم بی‌علت نمی‌شود ، آیا واقعاً امکان دارد که عدم حرارت ، در آهن تأثیر کرده و حجم آنرا کوچك نماید ؟! مسلماً در صورت کم شدن حرارت ، چیزی غیر از عدم ؛ در آهن اثر میکند و حجم آنرا کوچکتر و فشرده‌تر میسازد ، و غیر از سرما چیز دیگری برای این امر ، صالح نیست ، بجهت اینکه این سرما است که پیوسته در تعقیب گرما است . و از هر جا که گرما سفر میکند و میرود ، فوراً و بلافاصله سرما جایش را می گیرد .

سرما مقداری از حرارت را در جسمی که در حال مایع شدن است در تمام مدت ذوب ، فاقد اثر ، نشان میدهد و این حرارت در فیزیك بنام گرمای نهان ذوب نامیده شده است [۲] . چه علتی برای گرم نشدن جسم و پنهان ماندن حرارت در آن

۱ـ ص ۸٤ .

۲ـ رجوع شود به تکامل علم فزیك ص ۵۱ وفزیك نوین ص ۸٤ تا ۸٦ وفیزیك دنرج ٤ ص ٦۵

میتوان یافت ؟ مثلاً مخلوطی است از آب ویخ که درزیر آن حرارت کافی هست ، تا وقتی که همهٔ یخها آب نشده ، حرارت آب دریکدرجه ، ثابت میماند وزیادتر نمیشود

چه پاسخی بپرسش فوق توان داد غیراز اینکه بگوئیم : درمخلوط آب ویخ وهر جسمی که درحال مایع شدن باشد ، نوعی از انرژی وجود دارد که با حرارتی که بآن داده میشود متضاد است و اثر آنرا تاوقتی که خود مغلوب نشده و ازکار نیفتاده است خنثی میکند ، واین انرژی غیراز سرما نیروی دیگری نمیتواند باشد.

سرماهم مانند گرما. گاهی ازانرژی مکانیکی متولد میشود ، چنانکه حرکت بادزن ، صورت شما را خنك میکند ، و هوای متحرك ، وقتی که باآب تماس میابد آنرا سرد و خنك میگرداند و گرما سنجی که در داخل آب قرار دارد ، کمتر شدن حرارت آبرا نشان میدهد .

آزمایشی که از «لرد کلون» نقل شده است[۱] ، قضیهٔ فوق مارا اثبات میکند ، این آزمایش چنین نتیجه میدهد که : هرچقدر فشار برمخلوط آب ویخ ، زیادتر گردد برودت آن نیز زیادتر میگردد. ازاین آزمایش چنین استفاده میشود که در بعضی ازموارد ، فشار ، سرما تولید میکند ، چنانکه درموارد زیادی هم فشار ، گرما تولید میکند.

شاید بما ایراد بگیرند که: از آزمایش «لرد کلون» این نتیجه گرفته میشود که : هرقدر فشار بمخلوط آب ویخ زیادتر وارد شود ، درجهٔ حرارت آن پائین میآید نه اینکه درجهٔ برودت آن زیادتر شود. در پاسخ میگوئیم : یقین است که فشار وارد کردن ، کار و امر وجودی است ، و حتماً بایستی که نتیجهٔ آن هم ، امر موجود بوده باشد. وخوب میدانیم که کم شدن حرارت ، امری عدمی وهیچ است. ونمیتواند نتیجهٔ فشار باشد ولی زیاد شدن برودت که درزمینهٔ کم شدن حرارت ، تحقق میپذیرد میتواند نتیجهٔ آن باشد. بجهت اینکه امری وجودی است. واگر ازبرودت هم صرف نظر کنیم لازم میآید که فشار مذکور را خالی ازنتیجه بدانیم .

۱ـ فیزیك نوین ص ۹۰ و فیزیك رنر ج ٤ ص ۷۱ .

آیا مخلوطهای سرمازا را نمیتوانیم نظیر پیلهای الکتریك زا بدانیم، بطوری که هر پیل مقداری الکتریسیته تولید میکند. «مخلوط یخ ونمك» هم ، ۲۲ درجه و «مخلوط یخ و کلرور کلسیم» هم ، ۴۰ درجه سرما تولید میکنند[۱].

ازتحقیقات فوق که هر کدام برهانی تام است ؛ این واقعیت را استفاده میکنیم که : سرما قسمتی از انرژی ومقابل گرما وامر وجودی است . چنانکه گرما هم موجود وانرژی مخصوصی است.

ظلمت اگرچه دانشمندان علوم تجربی تاکنون دربارهٔ ظلمت ، بطوری که راجع بنور پیشرفت کرده‌اند ، باکتشافی نرسیده‌اند ویا بدست ما نرسیده، ولی در اینکه : ظلمت هم مانند نور ، امر وجودی است ، جای شك نیست[۲]. زیرا که :

ظلمت هم مانند نور ، مرئی است ودیده میشود ، وهیچ برهان برای اثبات وجود شیئ ، بهتر از دیده شدن آن نیست ، و چون انسان در تاریکی هیچ جا را نمی‌بیند غالباً چنین تصور میشود که ظلمت ، غیر مرئی است ، ولی باید توجه داشت که دیده شدن ظلمت هم مانند سایر اشیاء بتوسط نور میسر میشود ، ظلمتی که بانور مجاور است مانند سایه‌ها وداخل خانه‌ها ، قابل رؤیت است.

اگر ظلمت رؤیت نمیشد ، ما از وجود ظلمت غافل می‌بودیم وتصور آنرا هم نمیتوانستیم بکنیم ، ولی چنانکه معلوم است نه از ظلمت غافلیم و نه از تصور آن ناتوان هستیم .

اگر ظلمت دیده نمیشد دیدن هیچ چیز، کوهها ، درختان ، حیوانات ، انسانها هیچکدام ممکن نمیشد و چیزی از چیزی تمیز داده نمیشد ، بجهت اینکه باسایه ها

۱ـ فیزیك نوین ص ۱۰۹ .

۲ـ انعام ۶ـ ۱ وجعل الظلمات و النور ، خداوند ، ظلمتها و نور جعل فرمود . میدانیم که عدم ، جعل نمیشود و چیزی که آفریده نشده است محال است که ید جعل بر آن تعلق بیابد .

و نیمسایه‌هاست که‌اشیاءِ جهان اشکال گوناگون میابند واز هم شناخته میشوند. وباید بدانیم که سایه از مصادیق ظلمت ضعیف است ، یعنی سایه ها مخلوطهائی از ظلمت و نور هستند.

این رنگهای مشگی وسیاه وهر رنگ تیره ، مصداقهائی ازظلمت هستندبجهت اینکه همهٔ آنها داخل در یك شکل تاریکی میباشند ، وهمهٔ آنها الوانی هستند که‌در فضا وهوا واشیاء جهان رؤیت میشوند . و حقیقت اینست که ما از نورهم بجز رنگ چیزی نمی‌بینیم وهمانطور که ذات نور از نظرما پنهان است وفقط بارنگ روشن‌خود نمایان میشود. ظلمت هم از لحاظ ذات از نظر ما نهان است وفقط بارنگ سیاه خود مشهود میشود.

اگر ظلمت و اشیاء مظلمه ، در جهان نبودند مسلماً نور هم برای ما مشهود نمیبود ، بجهت اینکه نور تا بجسم تیره و کدری برنخورد ، این رنگ روشن و زیبا را پیدا نمیکند ، و بهیچ طریق از وجود آن اطلاعی حاصل نمیشد و از برای همین است که نور خورشید ، در فضای خارج از میدان زمین (بطوریکه از فضا پیمایان این عصر نقل میشود) مشهود نیست وهمه‌جا را تاریکی فراگرفته وهرساعت شب‌است.

اگر ظلمت در جهان نمیبود و از پخش گردیدن انوار جلوگیری نمی‌نمود ، هر نوری همهٔ جای عالم را سیر میکرد و هر جا را پر میساخت بجهت اینکه : اگر مانعی از حرکت متحرك جلوگیری نکند هر متحرك الی الابد بحرکت خود ادامه میدهد[1] و نور پیوسته و لاینقطع ، چه نظریهٔ موجی صحیح باشد و یا دانه‌ای[2] ، در حرکت است . می‌بینیم که هرمنیر ، مقدار محدودی از پیرامون‌خودرا روشن‌مینماید وهرقدر از آن دورتر میرویم روشنائی آنرا کمتر می‌یابیم تاجائی که دیگر نمیتوانیم

۱ـ تکامل علم فیزیك ص ۲۲ و ۲۳ وفیزیك نوین‌ص۱۱۹ و ۱۲۴وفیزیك ر.نر ج ۳ ص ۱۶ .

۲ـ دراین‌باره بحث مختصری می‌آید .

از نور آن استفاده نمائیم ، پس بدست می آوریم که : یك نحوه انرژی در جهان هست که با نور مضاد است واز حرکت آن جلوگیری میکند ، وآن ، غیر از ظلمت چیز دیگری نمیتواند باشد.

اگر ظلمت در جهان نمی‌بود ، نور ضعیف هم در عالم پیدا نمیشد ، بجهت اینکه : این ظلمت است که با نور مخلوط میشود وآنرا از خالص بودن در آورده و ضعیف میگرداند . واگر ظلمت با نور اختلاط نمیکرد انوار جهان ، نورخالص میشده ویکنواخت میگردیدند . ووضع جهان طوری دیگر ، غیر ازوضعی که اکنون مشهود است ، میشد .

بااینهمه برهان ودلیل که برای ظلمت ذکر کردیم ، بهیچوجه نمیتوانیم آنرا امری عدمی یعنی عدم نور بحساب بیاوریم . وتصور اینکه : چون ظلمت ، عدم نوراست پس بایستی عدمی باشد. پاسخش اینست که : نورهم چوی عدم ظلمت است پس بایستی عدمی باشد . بااینکه عدمی نیست .

اگر در آئینه ، در جای قسمتهای تاریك بدن ، چیزی دیده نمیشد ، بازبرای انکار وجود ظلمت وتاریکی شاید وجهی باقی بود ، ولی همانطور که قسمت‌های روشن از بدن شما در آئینه نمایان است ، قسمتهای تاریك ونیمه تاریك هم آشکارادیده میشود وبرای همین است که شما میتوانید خودتان را همانگونه که هستید در آئینه به‌بینید واین بهترین دلیل برای وجود تاریکی است.

در پیرامون لکهٔ نورانی که از سوراخی بدیوارتابیده ، قسمت نیمروشنی نیز پدیدمیآید ، ودر اطراف سایه‌ای که ازجسم کدری که درمیان منیر ودیوار نگاهداشته شده بدیوار میافتد . نیمسایه‌ای نیز پدیدار میگردد . دو نام «نیمروشن» و «نیمسایه» در ایندو مثال ، یك واقعیت را میفهمانند ، وجهتی ندارد که نام دوم راخالی ازمعنای واقعی بدانیم ، چرا وبا کدام دلیل ، میتوان گفت که کلمهٔ نیمروشن مدلول خارجی دارد ، ولي نیمسایه ندارد ؟ حقیقت اینست که : نور وظلمت باهم مخلوط میشوند ،

نه نور ، خالص میماند و نه ظلمت ، بلکه با ملاحظهٔ یك خلیط ، آنرا نیمروشن و با ملاحظهٔ خلیط دیگر هم آنرا نیمسایه مینامیم

آیا میتوانیم بعضی از اجسام را ظلمت زا بدانیم ؟ همانطور که بعضی از اجسام را منیر دانسته‌ایم . آیا میتوان اجسام را بلحاظ تولید نور وظلمت ، بسه قسمت تقسیم کرد ؟ قسم سوم شیشه و آئینه که نه‌مولد نور هستند و نه مولد ظلمت ؟ و قسم دوم ، تمام اجسام کدر که ظلمت زا هستند ، وقسم اول ، مانند خورشید . لازم است دقت کنیم شاید آزمایش زیر ، صحت این تقسیم و ظلمت زا بودن اجسام کدر را اثبات میکند .

پس از آنکه میدانیم که نور بحرارت مبدل میشود ، واین حقیقت ، در نظر همهٔ ارباب فن هم مسلم است (چنانکه نقل خواهیم کرد) در نتیجه برای ورود ما در بحث نور وظلمت ،طریق تفکر در حرارت وبرودت ، بهترین وسیله بنظر میرسد .

چنین تصور میکنیم که: چون نور ، مولد حرارت است پس ظلمت هم بایستی اگر موجود بوده باشد ، مولد برودت باشد. بجهت اینکه مقتضای تضاد نور و ظلمت همین است . این تصوری است که ما در عالم اندیشه آنرا میپرورانیم ،ولی تا جهان خارج آنرا تصدیق نکند ، هیچ ارزشی برای آن نمیتوان قائل شد .

اکنون بجهان وشبها وروزهای آن ، نظری‌میاندازیم وخوشبختانه حدس خود را مطابق باواقع مییابیم ، می‌بینیم که : هر روز از شب خود ، اگر عوارض دیگری بمیان نیاید ، گرمتر وهرشب هم از روز خود در عرض سال در تمامی فصول اربعه ، سردتر ویاخنکتر است. روزها که آفتاب نورانی‌هست گرما نیزهست‌وشبها که ظلمت همه‌جا رافرا میگیرد سرما ویاخنکی‌هم همه‌جا را فرامیگیرد .

از مقایسه وارتباط فوق ، این نتیجه بدست میآید که : چنانکه در میان نور آفتاب و گرمای روز ، پیوند وارتباط هست ، در میان ظلمت سیاه وسرمای شب هم ، بهم بستگی وپیوستگی‌موجود است. وهمچنانکه‌آفتاب، نورمیزاید و نورهم گرمامیزاید

اجسام کدر هم ظلمت میزایند وظلمت هم سرما میزاید .

همانطور که گرما انتشار یابنده وسرایت کننده است واین سرایت ، درحقیقت همان حرکت است ، سرما هم انتشار یابنده و سرایت کننده است ، برف بکوهستان میبارد وبرودت از آنجا سرایت کرده و بشهر رسیده و هوای آنجا را سرد میکند در صورتی که هیچ علت برای سردشدن هوا درشهر وجود ندارد. پس سرما هم حرکت میکند. ولابد بعضی از اجسام ، نسبت بآن ، هادی وبعضی دیگر هم عائق میباشند.

دو جسم را زیر نور خورشید میگذاریم که از هرجهت مانند یکدیگر هستند جز اینکه یکی سیاهرنگ است ودیگری سفید رنگ . می‌بینیم آنکه رنگش سیاه و ظلمانی است گرمتر از آندیگری میشود . واین ، بهترین برهان برای موجودبودن ظلمت وظلمت‌زا بودن جسم سیاهرنگ است که درکدارت ازسایر رنگها بیشتر بهره دارد . اگر جسم سیاهرنگ در مقابل نورخورشید همان تأثیر وتأثر را داشته باشد که جسم سفید رنگ دارد ، پس سببی برای گرمتر شدن جسم سیاهرنگ نمیماند مسلماً مقاومت ومقابلت ایندو گونه جسم ، درقبال اشعهٔ نور یکسان نیست واثری که در مقابل آفتاب ازخود ابراز میدارند برابر نمیتواند باشد . نتیجه اینست که:جسم سیاهرنگ در مقابل نور ، اثر موجودی دارد که مقابلتش در برابر لشکر نور بیشتر است وآن ، ظلمت است که پیوسته با نور در جنگ است.

نورخورشیددرتابش با ذرات هوا که جسمی رقیق‌است ، حرارت کمتری‌تولید میکند ودر صورت تابش بزمین که جسمی غلیظ و کدر است ، حرارت بیشتری تولید میکند . از واقعیت هم ، چنین می‌فهمیم که کدارت یعنی ظلمت ، موجوداست و از زمین ، ظلمت بیشتر واز هوا خیلی کمتر متولد میشود . وعلت تبدل نور بحرارت ، همانا ظلمت وپیکار نوربا آن است ، زیرا که نورخورشید در هرکجا که باظلمت کمتر روبرو میشود ، حرارت کمتر تولید میکند ، ودر هرجا که با ظلمت بیشتر و کدارت غلیظتر روبرو میشود ، حرارت بیشتر تولید میکند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در ضمن ستایش خداوند متعال ، چنین بیان فرموده است[1]: لااله‌الاهو ، اضاء بنوره کل ظلام واظلم بظلمته کل نور !.

سکون احتمال میرود که سکون هم مانند سرما وظلمت ، انرژی بوده باشد . بجهت اینکه : اگر حرکت مشهود است سکون هم مشهود است ، و چنانکه حرکت با اینکه عبارت اخرای عدم سکون است عدمی نیست ، سکون هم اگر چه بعدم حرکت تفسیر میشود ولی عدمی نیست. اگر سکون باین لحاظ که سکون است انرژی نیست ؛ حرکت هم با این ملاحظه که حرکت است انرژی نیست ، بلکه حرکت مشهود ، اثر انرژی است وسکون مشهود هم اثر انرژی است وخود انرژی نیست.

همانطور که حرکت جسم ، بدون علت نمیشود و حتماً برای هر متحرکی محرکی هست ، همینطور سکون جسم هم امکان ندارد که بیعلت باشد ویقیناً برای هر سکون ، علتی وسببی در کار است . ولی مردم از قدیم الایام دربارهٔ سکون این فکر را نکرده‌اند ، گوئیا که اصل در اجسام را سکون دانسته و لازم ندیده‌اند که برای آن هم مثل حرکت ، علتی پیدا کنند.

بایك ملاحظه هیچ موجود ساکنی در جهان نمیتوان یافت. بجهت اینکه هر ذره و هر کره ، بدور ذره و کره‌ای گردش میکند . ولی بالحاظ دیگری می‌بینیم که مثلاً انسانی نشسته و ساکن دیده میشود ؛ فرش ، میز ، صندلی ، استکان و غیراینها هر کدام در جای خود ، ساکن وبیحرکت قراریافته‌اند.

سکون جسم ، در اثر اجتماع یك نیروی محرك بایك مانع در جهت مخالف تحقق میپذیرد . مثلاً جسمی را جاذبی جذب مینماید و مانعی‌هم از آن جلوگیری میکند و یا دافعی جسم را میراند و مانعی هم از آن جلوگیری میکند ، در ایندو صورت ، سکون پدیدار میگردد.

۱ـ نهج‌البلاغة ج ۲ ص ۱۲۸ س ٤ خدائی جز او نیست ، بانور خود هرتاریکی را روشن گردانید وبا ظلمت خود هر نور را تاریك ساخت

نیروی محرک بهرجسم بدون استثناء وارد است ، زیرا که هیچ جسمی از کشیده شدن و بتعبیر دیگر از رانده شدن بقلب زمین فارغ نیست . و اگر بمرکز زمین هم برسد این وضع را نسبت بخورشید پیدا میکند . و اگر بآنجا هم برسد نسبت بخورشید بزرگتری که این خورشید بدور آن میچرخد ، رانده خواهد شد . بنابراین ، هرجسم که بامانعی برخورد دارد ساکن . وگرنه متحرک است .

انرژی سکون ، همانست که در اصطلاح علمای فیزیک بنام «انرژی مکانیکی پتانسیل» خوانده شده است . و بنابه تحقیقی که ما کردیم ، برخلاف آنچه که بعضی از کتب فیزیک[1] دارد ، جسم با بالا برده شدن نه فقط انرژی ذخیره‌ای در آن پدید نمی‌آید ، بلکه انرژی پتانسیل موجود در آن‌هم ، هرقدر بالاتر برده شود ، به آن نسبت نقصان میپذیرد ، زیرا که جسم ، هرقدر از مرکز زمین دورتر شود وزن وثقل آن کمتر میشود[2] .

اگر سکون ، انرژی باشد ، این پرسش ساده ودر عین حال عجیب پیش‌میآید که : آیا میشود باسکون ، کار انجام داد ؟ وواقع هم اینست که امکان نداردچیزی انرژی باشد ولی کارکردن با آن ممکن نباشد ، زیرا که انرژی آنست که با آن کار انجام بیابد . از حسن پیش‌آمد ، همین طور هم هست ، یعنی میتوانیم باسکون ، کار بجا بیاوریم ، کار نیک وکار بد .

مثلاً اگر بروی بدن کسی ، تخته‌ای گذاشته وروی آن‌هم کسی‌دیگر بنشانند ویا سنگی سنگین بگذارند ، مسلماً آنشخص در هر آن آزاری جدید که غیر ازآزار سابق ولاحق میباشد خواهد دید ، و فرض اینست که این سنگ و یا آنشخص روی تخته هرچه‌قدر ممکن باشد بپائین رفته وبجائی رسیده است که دیگر هیچ نمیتواند بپائین برود . پس در هر آن ، نیروی جدیدی از جسم روی تخته در بدن او تأثیر

۱ـ چنانکه درکتاب فیزیك نوین ص ۱۴۲ هست .

۲ـ فیزیك نوین ص ۱۸ .

خواهد کرد. نه اینکه فقط یکبار نیروئی از آنجسم بر بدن او وارد آید واو هم فقط در آن لحظه آزار دیده وبعداً راحت وآسوده شود .

نتیجه اینست که : جسم ساکن ، در سکون خود باهمان سکون درهر آن کار انجام میدهد .

حقیقت اینست که : هرجسم ، انسان باشد یاغیر آن درهر آن بمحل اتکاءخود فشار وارد میکند تابقلب زمین نزدیکتر گردد ، و این فشار دادن کار است و مستلزم مصرف کردن نیرو است . نهایت اینست که این نوع کار برخلاف سایر انواع کار، خستگی نمیآورد ، بلی فقط ادامهٔ ارادهٔ سکون درجائی ودرزمانی ، خسته کننده است نه خود آن . و انسان هیچوقت ازوارد کردن فشار برمحل اتکاء خود فارغ نخواهد بود

وجهت اینکه خسته نمیشود اینست که بدست آوردن این نیرو ، نیازی به تبدیل ماده به نیرو ندارد ، بلکه درشکل نیرو اخذ ، و در همان شکل هم خرج میکند. و انسان دراخذ آن هم ، کاری انجام نمیدهد ، بجهت اینکه بطور خودکار وبدون اختیار باو میرسد ، ودر خرج آن هم لازم نیست که ارادهای بکند ، زیرا که خواه ناخواه خرج خواهد شد ومحتاج باراده کردن نیست. بلی آدمی درموارد مصرف کردن آن مختار است ومیتواند آنرا درتحت ارادهٔ خویش گرفته و با آن ، کارنیك و یاکار بد انجام بدهد .

سخنی که لازم است در آخر بحث بآن اشاره شود اینست : همانگونه که در میان حرکت و گرما ارتباط هست ، حدس زده میشود که نظیر این ارتباط در میان سکون وسرماهم بوده باشد ، یعنی شاید سکون جسم ، سرما تولید نماید. واین حدس منافاتی باانتشار وحرکت کردن سرما ندارد .

تحولات وبقاء انرژی

مشهورترین دانشمندان علوم تجربی ، انیشتن بود . وی از کسانی است که بابال وپردانش بمقام شامخ یکتا شناسی ارتقاء یافت وخداوند جهان آفرین را ازراه تفکرو تدبر درنظم عجیب ومحیرالعقول جهان

بشناخت و بمردم جهان هم اعلام داشت

چنین نقل میکنند که[۱]: او معتقد بود که دستگاه خلقت در تحت قوانینی لایتغیر اداره میشود، و خداوند متعال، آن قوهٔ درا که را به بشر کرامت فرموده تا بدرك اسرار نائل گردد، بجائی برسد که بجز خدا نه‌بیند.

هدف[۲] آلبرت انیشتن این بود که باارقام ریاضی نشان دهد که دست تصادف در کارگاه خلقت، دخل و تصرفی ندارد و هرچه اتفاق میافتد برطبق قوانین ساده‌ایست که خداوند عالم مقرر فرمود.

اوچنین گفته است[۳]: کمتر ازیك قرن پیش «مایر» حدس زد که حرارت نوعی انرژی است. «ژول» باتجربه این حدس را بمرحلهٔ اثبات رسانید واز راه تجربه‌بحدس اینکه گرما نوعی ازانرژی است لباس حقیقت پوشانید ونرخ تبدیل انرژی‌را بگرما معین کرد.

«انرژی مکانیکی وحرارت، دونوع ازانواع مختلف انرژی هستند و هرچیز که بیکی از این‌دو شکل، قابل‌تبدیل باشد نیز انرژی است. مثلاً تشعشع آفتاب نوعی از انرژی است، زیرا قسمتی از آن، درسطح‌زمین، مبدل بگرما میشود. جریان الکتریك نیز انرژی است چون‌اگر درمفتولی بگذردآنراداغ وسرخ میکند واگر در موتوری وارد شود آنرا بحرکت در میآورد. زغال منبع انرژی شیمیائی است، زیرا هنگام سوختن، حرارت، تولید میکند. درهر حادثه که درطبیعت‌انجام میشود، نوعی از انرژی، باملاحظهٔ نسبت ثابت‌تبدیل بنوع دیگر انرژی، تغییر شکل میدهد در هردستگاه بسته یعنی دستگاهی که از تحت تأثیر مؤثرات خارجی بر کنار باشد انرژی، مقدار ثابت دارد وباید آنراچون‌جوهر جاودانی دانست، درچنین‌دستگاهی مجموع اقسام مختلف انرژی، اندازهٔ تغییر ناپذیری دارد، ولواینکه ممکن است

۱و۲ـ گفتار رادیوئی صدای امریکا در ۲۸ر۱ر۱۳۳٤ بقلم آقای محمد زرنگار.

۳ـ تکامل علم فیزیك ص ۵۷ با اندك اختصار.

مقدار هریك یك آنها تفاوت پذیرد. و اگر تمام جهانرا چون یك دستگاه بسته‌ای بنظر بگیریم ، با کمال اطمینان خاطر ، میتوانیم همانطور که علمای فیزیك قرن نوزدهم میگفتند بگوئیم که : مجموع انرژی جهان ، تغییر ناپذیر است» .

واستاد دانشگاه تهران ، در کتاب راه طی شده[1] ، نوشته: اصل اول ترمودینامیك یا اصل بقای انرژی ، تقریباً صدسال بعدازلاوازیه یك شیمیست دیگر فرانسوی موسوم به«برتلو» بقانون تجربی دیگری برخورد که بنام قانون حالت ابتدائی وحالت انتهائی معروف شد. بموجب این قانون ، برای انجام یك فعل وانفعال شیمیائی مفروضی ، مثلاً برای تهیه یك واحد شیئ «ش» که باید از ترکیب دوجسم «الف» و «ب» درست شود ، باید یکمقدار حرارت معین ثابتی صرف کرد ، اعم از آنکه این عمل را در حالت محلول یا در حالت خشك ، در سرما یادر گرما ، سریع یا بطیئ وبهر طریق وواسطه‌ای که بخواهیم انجام دهیم و بالعکس وقتی شیئ«ش» مجدداً باجسام ترکیب کننده ، یعنی «الف» و «ب» بر گشت داده شود، عیناًهمان مقدار حرارت پس خواهد داد بطوری که در آخر عمل وباز گشت بحالت اولیه نه حرارتی تولید و نه حرارتی ضایع گردیده است».

«از اینجا نتیجه گرفتند که حرارت نیز ثابت وباقی است و مانند ماده نه‌از بین میرود ونه‌خلق[2] میشود . ونظیر این حرف را «لاپلاس» دربارهٔ کار یا انرژی مکانیك زد وقانون ثبات کار را اعلام نمود» .

«بموجب قانون ثبات کار که قانون تجربی است ؛ هیچ دستگاه مکانیك وماشین نمیتواند ایجاد کار نماید. اگر ما بوسیلهٔ یك اهرم موفق میشویم با بازوی ضعیف خود یك سنگ صد منی را از جای خودتکان دهیم درست است که بر آنطرف اهرم بادست خود زور کمتر از صد من وارد آورده‌ایم ، ولی در عوض ، دست ما مسافت بیشتری را

۱ــ ص ۱۰٤ باانداك اختصار .

۲ــ در این باره سخنی داریم که در همین بحث مینویسیم .

پیموده است ، بطوری که حاصلضرب قوه در مسافت طی شده ، در هر دو طرف اهرم یکسان میباشد وعیناً آنچه بازوی ما کار کرده است سنگ گرفته است ضمناً عین اینکار را در صورت بر گشت وسقوط بزمین میتواند پس بدهد.»

«ایندو قانون ثبات حرارت وثبات کار ، هریك درجای خود ، یعنی درمواردی که فقط یکی از دو عامل حرارت یاکار در میان می آمد ، صحیح بود ولی در حالت کلی یعنی در اسبابهائی که مانند موتوراتومبیل و ماشین یخسازی ، هم حرارت مصرف میشود وهم کار تولید میگردد ، حرارت وکار هیچیك به تنهائی ثابت و باقی نمیمانند وقوانین فوق صدق نمیکند ، بلکه ممکن است مثلاً حرارت معدوم وکار پدیدار شود یاکار بمصرف رسیده حرارت ایجاد گردد ، ولی تجربه نشان داده است بجای چیزی که ناپدید میشود معادل آن از نوع دیگر تولید میگردد ، بطوری که مجموعۀ کار و حرارت که هر دو منبع قدرت یا انرژی میباشند ، در طبیعت ثابت است.»

«این اصل که بعداً بکلیۀ انواع انرژی‌ها اعم ازانرژی حرارتی وکار وانرژی الکتریك ونور و صوت و غیره تعمیم داده شد و یکی از پایه‌های علم ترمو دینامیك میباشد ، اصل ثبات انرژی نامیده میشود . مفهوم اصل چنین است : انرژی‌ها ممکن است بیکدیگر تبدیل شوند ولی مقدار کل انرژی موجود در دنیا ، ثابت و لایتغیر است » .

- ونیز در همان کتاب[1] هست : موقعی که اصل ثبات انرژی در دنیا اعلام شد ، بیشتر از یك قرن از اعلام اصل ثبات ماده گذشته بود و دانشمندان متعددی از ملل مختلف فرانسه ، انگلستان وآلمان دراین زمینه کار میکردند که بعضی ازآنها مسیحی خداپرست وبرخی بی‌عقیده بودند ، ولی هیچ یك بااین قصدواحتمال که جادۀ قیامت راصاف میکنند نبودند».

۱- ص ۱۰۶ .

ودر کتاب فیزیك نوین[۱] چنین هست : اصل بقاء انرژی. اقسام مختلف انرژی میتوانند بیکدیگر تبدیل شوند. ازطرف دیگر آزمایش‌های مختلف نشان داد که در تبدیلات انرژیهای مختلف بیکدیگر، هیچگاه انرژی ازبین نرفته وفقط ازصورتی بصورت دیگر تبدیل میشوند، بدینمعنی که اگر در یك دستگاه منفرد، یك یا چند نوع انرژی ازبین برود بهمان اندازه از انواع دیگر انرژی ظاهر میشود، بطوریکه میتوان اصلی کلی زیر را که باصل بقاءانرژی موسوم است بیان نمود. مقدار کل انرژی دستگاه منفرد، ثابت است».

وایضاً در کتاب راه طی شده[۲] هست : بخار آبی که در نتیجهٔ تشعشع خورشید ازسطح دریا ببالای جوّ رفته ابرها راتشکیل داده‌است، بصورت باران بزمین میریزد ورودخانه‌ای‌راه میافتد، انسان از سقوط آب استفادهٔ انرژی نموده آسیائی‌رامیگرداند یا تولید برق‌میکند، این برق رابشهر میفرستد ودرآنجا برق را بمصرفهای متعدد میرساند، درچراغ تبدیل بروشنائی، یادر بخاری تبدیل بحرارت میکند و یاآنکه بوسیلهٔ موتور، واگن‌ها وماشینهای سنگین را بحرکت درمیآورد. همهٔ اینها انرژی تشعشعی خورشید است که در تسخیر انسان درآمده است وپس از مصرف، بازمعدوم نمیشود. مثلاً روشنائی چراغ، وقتی باشیاء میرسد بصورت حرارت جذب میشود. کار ماشین‌ها نیز یا در نتیجهٔ بالا بردن شیئ سنگینی در آنجا ذخیره میشود و یا اغلب اوقات دراثر اصطکاك‌وغیره بصورت حرارت درمیآید کلیهٔ این حرارتها نیز یا دریك محیطی محفوظ میمانندویا متفرق ومنتشرمیگردند، بطوریکه دیگر برای مامحسوس نخواهند بود، ولی در هرحال معدوم نمیگردند».

حقیقتی که لازم است تذکر داد اینست که : مقدار کل انرژی جهان، ثابت‌و لایتغیّر نیست؛ زیرا که پیوسته‌برآن افزوده‌میشود وبلا انقطاع ازمواد جهان، انرژی

۱- ص ۱۴۸ و ۱۴۹ باندك اختصار.

۲- ص ۱۰۶.

آفریده‌میشود. بلی: مقدار کل ماده وانرژی جهان، ثابت ولایتغیر است.

در اتومبیل، بنزین که ماده است متبدل بانرژی مکانیکی میشود و آنرابحرکت در می‌آورد. ما خوراك و آب میخوریم که ماده هستند و در بدن ما بحکم خداوند متعال، در هر آن که بخواهیم و اراده نمائیم متبدل بنیروی کار میشوند.

ساختمان انرژی

رئیس دانشکدهٔ هار وارد میگوید[1]: ما اکنون پس از سال ۱۹۵۰ هستیم وهنوز دربارهٔ اینکه نور حرکتی موجی است ویا از ذرات خردی ساخته شده است که در پهلوی یکدیگر قرار میگیرند، تجربهٔ قاطعی صورت نگرفته است».

ولی انیشتن تصریح میکند که حقیقت هر گونه انرژی وحتی ماده، دانه‌دانه است. چنین میگوید:

«تئوری[2] کوانتوم منظرهٔ تازه و اساسی برای حقیقت، رسم میکند، اتصال و پیوستگی از بین میرود وانفصال وگسستگی جای آنرامیگیرد[3]».

«[4]آیا ساختمان این سیالهٔ‌منفی[5]، ساختمان دانه‌یی است و آیا این سیاله از کوانتوم‌های الکتریکی ترکیب شده یانه؟ در اینجا نیز باید گفت که: تجربه‌های بسیار، این قضیه‌را ثابت کرده‌اند که بدون شك، کوانتوم‌های‌جزئی‌این سیالهٔ منفی وجود دارند، وهمانگونه که سنگهای کنار دریاازشن‌تشکیل شده، وخانه ازآجرها بدست آمده، سیالهٔ منفی نیز از دانه‌های الکتریکی ترکیب پذیرفته است».

«ماده، ساختمان دانه دانه دارد واز ذرات خردی ساخته شده که کوانتای

۱ـ علم ومردم ص ۳۵ نقل بمعنی.

۲ـ تئوری کوانتوم، نام فرضیه ایست که اصل نخستین اجرام و قوی را دانه دانه می‌داند.

۳ـ تکامل علم فیزیك ص ۲۷۶.

٤ـ همانجا ص ۲٤۱.

۵ـ مقصود سیالهٔ الکتریکی است.

ماده نامیده میشوند . همینطور بار الکتریکی نیز ساختمان دانه‌یی دارد . و از همه مهمتر اینکه انرژی[1] نیز مجموعه‌ای از دانه‌ها و ذرات است . فوتون‌ها[2] کوانتای انرژی میباشند ونور از آنها ترکیب میشود[3]».

نظریهٔ موجی‌هم ، چون متقابل با نظریهٔ کوانتوم میباشد ، بقرینهٔ تقابل ، از آنچه که‌در بارهٔ کوانتوم نقل شده فهمیده میشود. نظریهٔ دانه‌ای ظاهراً عین همان‌مذهب است که دراوائل این فصل ، ازدموکریت نقل کردیم ، ولی آنچه که از او نقل‌میشود ظاهراً فقط در باره ماده است وتعرضی بانرژی ندارد ؛ ولی این نظریه چنانکه نقل کردیم تصریح کرده و جمیع اقسام انرژی‌راهم دانه‌دانه میداند.

دانشمندان کوشیدند و بالاخره ثابت کردند که اصل نخستین مواد ونیروها ، نیرو وانرژی است. واکنون می‌بینیم که اگر نظریهٔ کوانتوم صحیح درآید ودر نزد عموم دانشمندان علوم تجربی مقبول بیفتد ، مطلب برعکس میشود واصل همهٔ موادو نیروها ، دانه‌های ریزی که عبارت اخرای ماده میباشند ، ومنفصل ازهم و جدا ازیک دیگر هستند شناسانیده میشود. سابقاً ماده ونیرو ، دوسازندهٔ‌جهان شناخته میشدند که هیچکدام از آندیگری تولد نمییابد بعداً بدست آوردند که مواد ، درصورت تقسیم بانرژی میرسند وآخرین جزء ماده ، انرژی است. واکنون میخواهد ثابت شود که همین انرژی هم ، دانه‌دانه است. آیا این دانه‌هارا نمیتوان مادهٔ اولیه نامید ؟.

تبدل نیرو بماده

منظور ما ازنگارش این‌فصل ، همانا توضیح وتشریح تبدل نیرو بماده بود ، واینکه برگشت یافتن نیروها وماده گردیدن آنها کاملاً ممکن است.

آنچه که اولاً مهم بنظر میرسید ، اثبات بقاء نیرو و انرژی بود ، ما سخنان

۱ـ مراد انرژی مکانیکی وحرکت است،

۲ـ دانهٔ نور را فوتون میخواند .

۳ـ تکامل علم فیزیک ص ۲۷۷ .

دانشمندان علوم تجربی را دراین باره نقل کردیم وخوب توضیح دادیم که: هیچکدام از نیرو وماده قابل انعدام نیستند وموجودهائی ابدی میباشند، قابل تحول هستند و از وضعی بوضع دیگر متبدل میشوند ولی نابود نمیشوند

ودر مرتبهٔ دوم هم ، فهم این حقیقت دشوار بود که چگونه نیروهائی نامرئی برمیگردند و مواد مرئی میشوند در این مقام هم ، خوب روشن شد کــه اصلاً همهٔ مواد جهان ، فشرده شده وتراکم یافتهٔ نیروها هستند . و پس از آنکه می‌بینیم که نیروهائی فشرده‌شده وموجودات مرئی‌را تشکیل داده‌اند. دیگر باهیچ دلیل‌نمیتوانیم امکان تبدل نیروها را بمواد انکار نمائیم .

بدینطریق بدست می‌آید که اصل مسئلهٔ تجسم عمل با صرف نظر از جمیع خصوصیات آن ، حقیقتی است که موردتصدیق علوم تجربی است ، ودانشمندان‌بزرگ جهان آنرا تأیید واثبات کرده‌اند .

این فصل ، نتائج زیادومفیدی بما میدهد ، ما را باسازمان جهان و ساختمان موجودات آن ، تااندازه‌ای که حقاً سزاوار تحسین وآفرین است آشنا میسازد، این فصل دست ما را گرفته قدم بقدم پیش میبرد و تا نزدیکی‌های ساختمان خلقت بجلو هدایت مینماید ، دربارهٔ خمیرهٔ اولیهٔ آفرینش با ما گفتگو میکند ، واگر چه جای ابهام خیلی باقی میماند ، وهر چه برمعلومات افزوده میشود مجهولات هم شمرده تر ونمایان‌تر میگردد . ولی هر چه باشد باز از آیندهٔ سازمان جهان ، خبرهای یقینی برای ما میدهد ، خوب ثابت میکند که : هر چه اکنون هست الی الابد هم باقی خواهد ماند ، وبروی عدم وانعدام کوچکترین روزنه‌ای بسوی موجودات باز نیست درست است که دنیا دنیای تبدل و تحول است وهرچه خواه ماده باشد و خواه نیرو انقلاب می‌یابد ولی هرچه باشد باز دنیا دنیای وجود است ودنیای عدم نیست.

این فصل ، تبدل ماده و نیرو را بحرارت و برودت و نور و ظلمت و اصوات دلکش وصحنه‌های دلپذیر وموجودهای شور انگیز وشکنجه‌های هولناك و غیر اینها

از مطالبی که بطریق قرآن کریم و احادیث شریفه وارد شده الحق خوب توضیح میدهد (البته بطوری که گفتیم اصل این مطالب را با قطع نظر از خصوصیات آنها) و امکان آن‌را در ذهن انسان سهل القبول میگرداند و انصافاً جائی برای چون و چرا باقی نمی گذارد .

این فصل ، خوب میرساند که عمل انسان ، اعم از اینکه درشکل حرکت وقوع یابد ویا در صورت سایر انرژیها ، کلیةً و بدون هیچ استثناء در جهان باقی می‌مانند وامکان انقلاب بهر گونه ماده ونیرو را هم دارند .

این فصل ، چنان استحکام ، برای ساختمان عمل اثبات مینماید که اگر سراسر قوای مخربه جهان جمع شوند و بر سر یك عمل بسیار کوچك و ناچیز بتازند ، بازهم نمیتوانند این استحکام را درهم بشکنند و یا ناچیزترین ذرهٔ آنرا نابود سازند .

درآخر سخن بایستی تذکر داد که : یك خداست دو گونه کتاب برشتهٔ تألیف کشیده ، کتاب تشریعی و کتاب تکوینی ، قرآن و جهان . حقیقت اینست که فهم ایندو کتاب بیکدیگر همبستگی دارد و هر کدام کلید رموز آندیگری است . خود قرآن کریم ، چنین دستور میدهد که : برای بدست آوردن رمز آفرینش و آغاز و انجام خلقت وپیدایش زندگی نوین یعنی نشأهٔ آینده ، در زمین سیر کنید ودرآیات کتاب تکوینی غور نمائید و بدینطریق میتوانید آیات کتاب تشریعی‌را خوب بفهمید وتفسیر نمائید . فرموده[1] : اولم یروا کیف یبدء الله الخلق ثم یعیده ان ذلك علی الله

۱ــ عنکبوت ۲۹ــ۱۹ و ۲۰ ، آیا ندیدند که خداوند ، چگونه آفرینش‌را آغاز کرد وبعداً همانرا اعاده میفرماید . مسلماً این ، بر خداوند آسان است . بگو در زمین سیر کنید (دقیقاً بررسی ومطالعه نمائید) ونظر کنید که خداوند چطور آفرینش را آغاز نمود و چگونه بعداً نشأهٔ آینده را ایجاد میفرماید .

یسیر ، قل سیر وا فی الارض فانظروا کیف بدء الخلق ثم الله ینشیء النشأة الاخرة ، و همچنانکه در قرآن کریم ، آیات هست ، ایضاً حقیقت اینست که در آسمانها و زمین آیات بسیاری برای مؤمنین هست ، ان فی السموات والارض لایات للمؤمنین[۱] .

۱ـ جاثیه ۴۵ـ۳ .

۷- آیات واحادیث، دربقا وتجسم وتطورات اعمال

قرآن و حدیث

دلیل ما دربیان واثبات مسائل این کتاب، آیات محکمهٔ قرآن وکلمات متقنهٔ پیشوایان دین علیهم‌السلام است، و هرچه که غیر از آیه وحدیث صحیح می‌آوریم بعنوان تأیید وتوضیح علمی و یا استدلال برای رعایت دیگران است.

قرآن کریم یگانه کتاب صحیح ودست نخوردهٔ خداوند متعال در روی زمین است. و برخلاف برخی از تصورات دور از حقیقت، پیوسته گفتار خود را متکی ببرهان بیان داشته، بدون اینکه آمرانه بخاطر اینکه گوینده خود خداوندمتعال است، دستور بقبول تعبدی داده باشد. ولی چونکه اسلوب بیان قرآن کریم بطرز بیانات علمی نیست (برای اینکه کتابی همگانی و هر زمانی است، وبرای همهٔ افراد بشراز دانشمندوبیسواد وغربی وشرقی در تمامی اعصار مختلف تا قیام رستخیز فرستاده شده است، وبخاطر یك عدهٔ اهل مطالعه فقط نازل نشده است) فلذا یافتن دلیل از میان جملات آیات، وبیان کردن آنها بطور علمی، کاردشواری شده، وهر کسی از عهدهٔ آن نمیتواند برآید.

از زمانی که قرآن نازل شده، کتابها وعلمها پرداخته‌شده وفرضیه‌ها ومکاتیب فلسفی ظهور کرده و پا بمیدان خودنمائی گذاشته، و اسالیب نگارش رنگ برنگ گردیده، وهر کدام در یکدوره علاقه‌مندانی پیدا کرده ولی دیر زمانی نگذشته که نادرستی قضیه هویدا و بدست فراموشی سپرده شده است. در مقابل آنها این قرآن کریم است که با وجود دشمنانی سرسخت، که کتابها در ردّ برآن ساخته ومقاله‌ها و

کنابه‌ها برعلیه آن پرداخته‌اند و باپیدایش اینهمه ترقی در علوم تجربی وبا پدیدار شدن اینهمه نوظهورها وعوض شدن افکار ، باز می‌بینیم که قرن بقرن و حتی در این اواخر سال بسال ، برونق آن افزوده میشود و در جهان رائجتر و در میان طبقات دانشمندان شناخته‌تر میگردد . هر قدر افکار روشنتر و اندیشه‌ها عمیقتر میشود ، و مسائل علوم روی بدقت مینهدو باریکتر میشود ، حقاًقرآن کریم‌هم‌در انظار ،شیرین‌تر و در قلوب ، محبوبتر گردیده وارزش باطنی وحقیقی آن ظاهرتر وآشکارتر میشود.

عجیب است که از آغاز قرآن تا پایان آن ، سخن بنحو واحدی ادا شده ، یعنی‌مطلب بدون کوچکترین‌دورنگی‌واختلاف‌ساخته‌شده‌وبیان گردیده‌است ، آنچه که اکنون در نظر نگارنده اعجاب آور و اعجاز آمیز است ، همین مسئله حاضر و عمل انسان است . نویسندگان بهترمیدانند که متعسر ویا متعذر است که کتابی تمام‌نوشته شود و سخنی بضد سخن دیگر در آن نوشته نشود . احتراز از این‌تضادها‌ی بظاهر کوچك ، برای افراد بشرا گر چه نابغه هم‌باشد . اگر ممکن باشد باز دشواراست. ولی می‌بینیم که قرآن کریم دربارهٔ مثلاً عمل ، بسیار سخن رانده و راجع بـاعمال صالحه وسیئات ، گفتگوهای زیاد فرموده وازحبط شدن حسنات واز توبه وعفوسیئات هم ، زیاد بحث کرده ، امـا در هر حال توجه تام بتمام گوشه ها و زوایای مسئله داشته است .

سخن با کمال سادگی و استقامت پیش رفته و خالی از هر گونه تضاد بقالب بیان ریخته شده ، در جائی که از پایداری و جاودانی بودن کار سخن میگوید . راه توبه را بروی بدکاران پشیمان نمی‌بندد وآنان را ناامید نمیگرداند ، ودر جائی هم که از تباه شدن حسنات ویاازبخشیده شدن سیئات‌بحث میفرماید ناچیزترین‌اشاره‌ای هم بانعدام عمل نمینماید .

آنچه که دربارهٔ قرآن کریم معروض گردید ، بدون تغییر دربارهٔ احادیث شریفه که از رسول خدا صلی الله علیه وآله و دوازده جانشین آنحضرت علیهم السلام روایت شده

است نیز صادق است ، و جای استبعاد نیست ، بجهت اینکه آموزندهٔ این پیشوایان همان پردازندهٔ قرآن ، خداوند متعال جل جلاله وعم نواله است.

پاداش آدمی، خود کردار آدمی است

قرآن کریم و احادیث شریفه تصریح فرموده‌اند که جزا در روز جزا ، برای هر انسانی ، عین اعمال دنیوی خود او خواهد بود . از اینده‌سته آیات واحادیث چنانکه ذیلاً خواهیم دید ، چنین استفاده میشود که :

اعمالی که‌در‌این‌زندگی ازانسان صادر میشود؛ فانی نمیشودو باقی‌میماند ودرروز رستخیز که‌روز‌پاداش‌و کیفر است ، دراشکال‌مختلف درشکل نور و یا حرارت درصورت مواد فردوسی ویا جهنمی ، بدون هیچ کاهش ، بخود عامل پرداخت میشود و بدین طریق ، برای هیچ کس جای گلایه وشکوه باقی نمیماند ، و حقاً هیچ جزائی برای اعمال، وهیچ چیزی اوفق با آنها، بهتراز خودآنها نیست. چه‌چیز بهتر ازاین‌میتواند باشد که در محکمهٔ عدل الهی ، بهر کسی همان داده شود که خود پسندیده و انجام داده بود.

درقرآن کریم هست[۱]: هل یجزون الا ماکانوا یعملون ، وایضاً[۲]: سیجزون ما کانوا یعملون، وایضاً[۳]: و وجدوا ما عملوا حاضراً و لایظلم ربك احداً ، وایضاً[۴]: هل تجزون الا ما کنتم‌تعملون ، وایضاً[۵]: فلایجزی‌الذین عملوا السیئات الا ماکانوایعملون

۱ـ اعراف ۷ـ۱۴۷ و سبا ۳۴ـ ۳۳ ، آیا بغیر از آنچه‌که میکردند جزائی بایشان داده میشود ؟.

۲ـ اعراف ۷ـ۸۰ مسلماً عین‌کردهٔ خویش را جزا میبابند .

۳ـ کهف ۱۸ـ۴۹ وآنچه راکه‌کرده بودند حاضر یافتند و پروردگارت بکسی ستم نمیکند .

٤ـ نمل ۲۷ـ۹۰ آیا جز آنچه‌که میکردید جزا می‌یابید ؟

۵ ـ قصص ۲۸ ـ ۸٤ آنانکه اعمال بد بجا آوردند ، جزائی جز آنچه که میکردند نمی‌یابند .

وایضاً[۱]: ذوقوا ما کنتم تعملون ، وایضاً[۲]: الیوم لاتظلم نفس شیئاً ولا تجزون الاما کنتم تعملون ، وایضاً[۳]: وماتجزون الا ما کنتم تعملون، وایضاً[٤]: و قیل للظالمین ذوقوا ما کنتم تکسبون ، وایضاً[٥]: الیوم‌تجزون ما کنتم تعملون ، وایضاً[٦]: انما تجزون‌ما کنتم تعملون ، وایضاً[۷]: لیس للانسان الا ما سعی ، وایضاً[۸]: ثم یجزاه الجزاء الاوفی ، وایضاً[۹]: یاایها الذین کفروا لاتعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون ، وایضاً[۱۰]: هل ثوب الکفار ماکانوا یفعلون ، وایضاً[۱۱]: لیجزی الله کل نفس ما کسبت ، وایضاً[۱۲]: وتوفی کل نفس ماعملت ، وایضاً[۱۳]، الذین آمنوا وعملوا الصالحات لنکفرن‌عنهم‌سیئاتهم

۱ـ عنکبوت ۲۹ـ٥٥ بچشید آنچه راکه میکردید.

۲ـ یس ۳٦ ـ ٥٤ امروز بهیچ‌کسی هیچ ستمی نمیشود و جز آنچه میکردید جزائی نمی‌یابید .

۳ـ صافات ۳۷ـ۳۹ جزائی جز آنچه‌که میکردید نمی‌یابید .

٤ـ زمر ۳۹ـ۲٤ وبستمگران گفته شد بچشید آنچه راکه‌کسب نمودید .

٥ـ جاثیه ٤٥ـ۲۸ امروز همان راکه میکردید جزا می‌یابید .

٦ـ طور ٥۲ـ۱٦ وهمانا جزایتان میدهند همان راکه میکردید .

۷ـ نجم ٥۳ـ۳۹ نیست برای انسان جز سعیش .

۸ـ نجم ٥۳ـ٤۱ سپس جزا داده میشود باو عمل اوکه جزائی اوفی است.

۹ـ تحریم ٦٦ـ۷ ای‌کسانی‌که کافر شدید ، امروز عذر میاورید ، همانا جزایتان میدهند همانراکه میکردید .

۱۰ـ مطففین ۸۳ـ۳٦ آیابکافران آنچه‌که میکردندبر گردانیده شد (جزا داده‌شد)؟.

۱۱ـ ابراهیم ۱٤ـ٥۱ تا جزا دهد خدا بهرکس آنچه راکه‌کسب کرد .

۱۲ـ نحل ۱٦ـ۱۱۱ تمام پرداخت میشود بهرکس آنچه‌که‌کرد .

۱۳ـ عنکبوت ۲۹ـ۷ کسانی‌که ایمان آورده و اعمال صالح کرده‌اند ، البته از آنان کارهای بدشان را دور و پوشیده میداریم و هر آینه آنان را جزا میدهیم نیکوتر آنچه راکه میکردند .

و لنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون ، وایضاً [۱]: لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون وایضاً [۲]: لیجزیهم الله احسن ماعملوا ، وایضاً [۳]: ولنجزینهم اسوء الذی کانوا یعملون

ودرخبر است که: جبرئیل علیه‌السلام بحضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد و گفت : یامحمد عش ماشئت فانك میت واحبب من شئت فانك مفارقه واعمل ماشئت فانك ملاقیه[۴]

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شد که فرموده[۵]: ما من احد اودع قلباً سروراً الا وخلق الله له من ذلك السرور لطفاً فاذا نزلت به نائبة جری الیها کالماء فی انحداره حتی یطردها عنه کما تطرد غریبة الابل. ودرمباحث آینده هم اخباری که بعنوان این بحث دلالت دارند نقل خواهد شد انشاءالله تعالی .

۱ـ توبه ۹ـ۱۲۱ تا جزایشان دهد خدای نیکوتر آنچه را که میکردند تقدیراین کریمه ، بقرینهٔ آیهٔ ۷ عنکبوت و ۳۵ زمر که نقل شد اینست : لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون ولیکفر عنهم اسوء ماکانوا یعملون .

۲ ـ نور ۲۴ ـ ۳۸ تا جزایشان دهد خدا بهتر اعمالشان را : و تقدیر این آیه نیز بقرینهٔ کریمهٔ ۷ عنکبوت و ۳۵ زمر که نقل شد اینطور است : لیجزیهم الله احسن ما عملوا و لیکفر عنهم اسوء ما عملوا .

۳ـ فصلت ۴۱ـ ۲۷ هر آینه جزایشان میدهیم بدتر آنچه راکه میکردند . و تقدیر این آیه هم بقرینهٔ آیهٔ ۷ عنکبوت و۳۵ زمرچنین میشود : ولنجزینهم اسوء الذی کانوا یعملون ولنحبطن عنهم احسن الذی کانوا یعملون .

۴ ـ وسائل الشیعة ج ۱ ص ۱۴ س ۲ ، وافی کتاب الصلوة ص ۲۱ س ۳۱ ، روضة الواعظین ص ۲۷۱ ، من‌لایحضره الفقیه ص ۱۲۴ س ۲۴ ، ای محمد (صلی‌الله‌علیه‌واله) زنده بمان هرقدر که خواهی ، حقاکه خواهی مرد ، ودوست بدار هرکراخواهی ، حقاکه جداخواهی شد ، وعمل کن آنچه‌که خواهی ، حقاکه آنرا ملاقات خواهی نمود .

۵ـ نهج‌البلاغه ج ۳ ص ۲۱۰ حکمت ۲۵۷ هر کس بدلی شادی رساند خداوند از همان شادی ، لطفی خلق میکند ، هر وقت مصیبتی باو برسد ، مانند آبی که در سرازیری روان باشد ، بسوی آن مصیبت روان میگردد تا آنرا از وی طرد نماید وبراند ، همانطورکه شتر بیگانه رانده میشود .

اگر گفته شود: لفظ «جزاء» ومشتقات آن درآیات کریمۀ قرآنیه، مانند[1]: جزاءً وفاقاً و[2]جزاءً من ربك وامثال آنها که زیادند دلالت براین‌میکنند که جزای عمل غیر از عمل است، و کریمۀ[3] هل تجزون الابما کنتم تکسبون و امثال آن که باء مقابله دارند میرسانند که جزای عمل غیر از آن ودرمقابل آنست؛ و نیز آیات بسیاری هستند که آشکارا جنت و نعمتهای آنرا برای مؤمنین ودوزخ و شکنجه‌های آنرا برای کافرین وفاجرین وعده‌داده است؛ وظاهر آنها نیز اینست که جزا غیراز عمل است، میفرماید[4]: ومن یطع الله ورسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلك الفوز العظیم ومن یعص الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله ناراً خالداً فیها وله عذاب مهین. لابد طریق توفیق این میشود که در آیاتی که دلالت‌میکنند که جزای عمل خود آنست یك‌لفظ «کأنّ» بعنوان تأویل وتفسیر، درتقدیر گرفته شود

درپاسخ‌میگوئیم: اگر جائز باشد کـه‌لفظ کأنّ درتقدیر فرض شود، لازم میآید که در دنیا کلام صریحی پیدا نشود و اقاریر باطل شوند. برای اینکـه با در تقدیر گرفتن‌یك لفظ کأنّ هر کلام‌ازمعنای اصلی خود درمیآید وتغییر میابد وبکلی عوض میشود. پس قول‌بجواز تقدیر کأنّ. شبیه‌ترین سخن بگفتار بچگان است.

حقیقت مطلب وساده‌ترین وجه جمع اینست که، چون عین عمل دنیوی، بدون تغییر شکل بعامل نمیرسد بلکه باطن پس‌از آنکه خود را بروز میدهد وکاملاً عوض میشود باو میرسد فلذا هم صحیح است که گفته شود: عین عمل‌او باو رسید؛ وهم‌این

۱ـ نبأ ۷۸ـ۲۶ جزائی است موافق.

۲ـ همانجا ۳۶ جزائی است از پروردگارت.

۳ـ یونس ۱۰ـ۵۲ آیا جزا داده میشوید جز با آنچه کسب میکردید.

٤ـ نساء ٤ـ۱۳ و ۱٤ هرکس خدا ورسولش‌را اطاعت کند او را داخل باغستانهائی میکند که از زیر آنها نهرها جاری است، همیشه در آنجا میمانند، واینست گشایش بزرگ، وهرکس خدا و رسولش را نافرمانی کند او را بآتشی داخل میکند که الی‌الابد در آن میماند وبرای اوست شکنجه‌ای خوارکننده.

که : جزای عمل خویش را باز یافت ، و هم اینکه : عمل خویش را بعنوان جزا باز یافت .

تفصیل اینست که :

اعمال دنیوی انسان باشکل عمل و با آن صورتی که در حین صدور دارامیباشد بعامل خود داده نمیشود ، بلکه پس از آنکه تحولاتی می‌بیند وتطوراتی در آن بوقوع می‌پیوندد وشکل کنونی وظواهر دنیوی وصورت اینجهانی خود را ترك میکند وبکلی عوض میشود بعامل خود میرسد ، پس از آنکه باعین ذات وحقیقت خود ظهور میکندو شکل نعمت‌های بهشتی وشکنجه‌های جهنمی بخود میگیرد وقابلیت لذت دادن وآزار رسانیدن پیدا میکند بعامل خود داده میشود .

بنابراین ، دراین دریافت واین پرداخت ، دوملاحظه صحیح درمیآید ؛ یکی اینکه : مجازاتی بمعنای حقیقی کلمه اصلاً در آخرت نخواهد بود ، بجهت اینکه عین عمل عامل باو داده خواهد شد. دیگری اینکه : روز قیامت روز مجازات است و هر کسی پاداش و کیفر اعمال خود را در آنروز دریافت میدارد ، پاداش نیکوکاران بهشت و نعمتهای بیکران آن و کیفر بدکاران دوزخ و شکنجه‌های جانفرسای آنست.

آیاتی که موجب اشکال شده ، مبتنی بلحاظ دوم هستند ، وآیاتی هم که در بحثهای گوناگون این فصل ، انشاء الله تعالی ایراد میشود مبتنی بلحاظ اول بوده و دال برعینیت میباشند ، وآیاتی که در این بحث نقل شدند و عنوان «پاداش آدمی ، خود کردار آدمی است» از آنها استفاده میشود ، لحاظ جامعی دارند و جامع هردو لحاظ یاد شده هستند ، ومیفهمانند که : مجازات درآخرت حق است ولی جزای هر عمل خود همان عمل است .

مثال : مَثل عامل ، مَثل زارع است ؛ زارع گندم وجو وسایر حبوبات خویش را در زمینها بهرطرف میپاشد ، وبعداز مدتی هنگام خرمن ، حاصل برمیدارد. این

حاصل با لحاظی پاداش زارع و پاداش بذر و بذر افشانی اوست ، وبالحاظ دیگری ، پاداشی درمیان نیست بلکه این حاصل در واقع همان بذرهای سابق‌اواست که صورت خود را عوض کرده و افزایش یافته و بدست او رسیده است وبلحاظ جامعی ، زارع پاداش مییابد وپاداش او همان بذرهای پراکنده شدهٔ اوست که روئیده‌و بزرگ‌شده وباو رسیده است .

حسنات‌دنیوی نعمتهای بهشتی میگردند

اگر ما بتوانیم درمکتب قرآن، با بردباری وصبر ،شاگردی نمائیم ، وزمانی زبان بایراد دراز نکرده وسراپا گوش وهوش شویم ، نه‌زبان پرطغیان واندیشهٔ نافرمان ، مارا بمرموزترین اسرار جهان هدایت میکند. سبب اینکه ما از قرآن کمتر استفاده میکنیم اینست که در حین شاگردی بقرآن ، استادی میکنیم. و معلوم است کسی که در هنگام تعلم ، معلمی کند ودانشی نیاندوخته وعلمی نیاموخته بهوس آموزگاری افتد ، عاقبت نادان میماند مثل ما وقرآن ، مثل موسی وخضر[1] علیه‌السلام است. ترقی یافتن ودانا شدن موسی، نیازمند استادی وتعلیم خضر بود ، واین هم محتاج بصبر وتحمل موسی بود. واو مثل مردم زمان ما میخواست فلسفهٔ هر چیز را فوراً بداند و در هر مسئله زبان باشکال گشاید ، و بالاخره چون موسی عجول بود ، لیاقت مکتب خضر را پیدا نکرده و از مکتب رانده شد و «هذا فراق بینی وبینك» باو خوانده شد .

قرآن کریم وحدیث شریف مارا باین حقیقت رهبری‌میکنند که : اعمال‌نیك این زندگی ، تغییر شکل داده و در آخرت نعمتهای بهشتی خواهند شد و در صورت باغ وراغ و چمن وسوسن ، ودر اندام حوریان پری پیکر و بسیار زیبا ، و در شکل کاخهای مجلل پدیدار خواهند شد. واذا رأیت ثم رأیت نعیماً وملکاً کبیراً[2].

۱ـ داستان آموزندهٔ موسی وخضر در سورهٔ کهف ۱۸ــ۶۰ تا ۸۲ میباشد

۲ـ انسان ۷۶ ـ ۲۰ وقتي که آنجا را مي‌بینی ، ناز ونعمت و پادشاهي بزرگي را مي‌بیني .

فرموده[۱]: لیس للانسان الا ماسعی ، وایضاً[۲]: واذاالجنة ازلفت علمت نفس ما احضرت ، وایضاً[۳]: وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عندالله ، وفرموده[٤]: و قدموا لانفسکم و اتقوا الله ، وایضاً[٥]: من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیرة والله یقبض ویبسط , وایضاً[٦]: مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مأة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم، وایضاً[۷] مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتاً من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان‌لم یصبهاوابل فطلّ ، وایضاً[۸]: وما التناهم‌من‌عملهم من‌شیئ ، وایضاً[۹]: وما تنفقوا من خیر فلا نفسکم وما تنفقون الا ابتغاء وجه‌الله و ما

۱ــ نجم ۵۳ــ۳۹ نیست برای انسان جز آنچه کوشید.

۲ــ تکویر ۸۱ــ۱۳ و۱٤ ، آنگاه‌که بهشت ، نزدیك آورده شد هر کسی میداندکه‌چه حاضر کرده است .

۳ــ بقره ۲ــ۱۱۰ هرچیزراکه برای خود ، پیش داشت نمائید ، در پیش خدا آنرا باز می‌یابید .

٤ــ بقره ۲ــ۲۲۳ برای خودتان پیش داشت‌کنید وخودتان را از خدا نگاهدارید .

٥ــ بقره ۲ــ۲٤٥ کیست‌که بخدا قرض نیکی دهد تا خدا آنرا بیفزاید افزایشهای بسیاری وخداوند قبض میکند وبسط میدهد .

٦ــ بقره ۲ــ۲٦۱مثل کسانی که‌اموال خود را در راه خدا خرج میکنند ، مانند مثل دانه‌ایست‌که هفت سنبل برویاند در هرسنبل صد دانه باشد . وخداوند برای هر کس‌که‌بخواهد افزایش میدهد ، خداوند بزرك است داناست.

۷ــ بقره ۲ــ۲٦٥ مثل‌کسانی‌که اموال‌خودرا برای طلب خشنودی خدا وبرای‌استوار داشتن خود خرج میکنند ، مانند مثل باغیست در تپه‌ای که باران درشت قطره‌ای بآن رسد و میوه‌هایش را دو برابر دهد واگر باران درشت قطره‌بآن نرسد . بارش‌ریز قطره‌ای بآن‌رسد.

۸ــ طور ۵۲ــ۲۱ نکاستیمشان‌از عملشان، چیزی .

۹ــ بقره ۲ــ۲۷۲ هر چه از خیر خرج‌کنید ، برای خودتان است ، در صورتی که خرج نمیکنید مگر برای طلب راه خدا وهرچه از خیر خرج‌کنید تمام پرداخت میشود بشما و بر شما ستمی نمیشود .

تنفقوا من خیر یوف الیکم وانتم لاتظلمون ، وایضاً [1]: ان الله لایظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ، وایضاً [2]: یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً ، وایضاً [3]: وما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم ، وایضاً [4]: یا بنی انها ان تك مثقال ذرة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر ، وایضاً [5]: ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم ، وایضاً [6]: وان کلا لما لیوفینهم ربك اعمالهم ، وایضاً [7]: الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون ، وایضا [8]: والباقیات الصالحات خیر عندربك

۱ـ نساء ٤ـ٤٠ حقیقت اینست که خدا بوزن ذره‌ای ظلم نمیکند و اگر ذره‌ای نیکی باشد آنرا میافزاید .

۲ـ آل‌عمران ۳ـ۳۰ روزی هر کسی هر خیری راکه کرده خواهد یافت .

۳ـ انفال ۸ـ۶۰ هرچیز که در راه خدا انفاق کنید تماماً بشما پرداخت میگردد .

٤ـ لقمان ۳۱ـ۱٦ پسر کوچکم اگر حسنه بوزن دانهٔ خردل باشد و در میان سنگی باشد یا در آسمانها ویا در زمین ، خداوند آنرا باز می‌آورد ، وباور کن که خداوند ، کارش لطف ودقیق است واز هرجا وهرچیز باخبر است.

۵ـ یونس ۱۰ ـ ۹ واقع اینست کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح کردند ، پروردگارشان با ایمانشان ، آنان را هدایت میفرماید ، از زیرشان در باغستانهای نعمت ، نهرها روان است.

٦ـ هود ۱۱ـ۱۱۱ حقیقت اینست که پروردگارت بطور مسلم بایشان ، اعمالشان را تماماً پرداخت خواهدکرد .

۷ـ ابراهیم ۱٤ـ۲٤ تا ۲۷ آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زد کلمهٔ طیبه وسخن پاك را ، مانند درخت پاکی که ریشه‌اش ثابت واستوار وشاخسارش در آسمان است ، میوه‌هایش را باذن خدا در هرزمان میدهد . خداوند برای مردمان ، مثلها میزند تا شاید آنان متذکر شوند .

۸ـ کهف ۱۸ـ٤٦ باقیاتی که صالح هستند بهترند درنزد پروردگارت از لحاظ ثواب وبرگشت .

وثواباً ، وایضاً[۱]: و وجدوا ما عملوا حاضراً ، وایضاً[۲]: یومئذیوفیهم الله دینهم الحق . وایضاً[۳]: وابتغ فیما اتاك الله الدار الاخرة ولاتنس نصیبك من‌الدنیا ، وایضاً[٤]: و لکل درجات مما عملوا ولیو فیهم اعمالهم و هم لایظلمون ، وایضاً[٥]: یوم‌یقول المنافقون و المنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نوراً وایضاً[٦]: یاایهاالذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ماقدمت لغد ، وایضاً[۷]: یوم ینظر المرء ما قدمت یداه ، وایضاً[۸]: واذا القبور بعثرت علمت نفس ماقدمت واخرت ، وایضاً[۹]: و یقول یالیتنی قدمت لحیوتی ، وایضاً[۱۰]. من یعمل مثقال ذرة خیراً یره

ودرحدیث‌واردشده که‌حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود[۱۱]: قال الله جل‌جلاله یاعبادی

۱ـ کهف ۱۸ـ٤۹ وهر چه‌راکه‌کرده بودند حاضر یافتند .

۲ـ نور ۲٤ـ۲٥ خداوند در آنروز ، دین حق آنان را بایشان تمام میپردازد.

۳ـ قصص ۲۸ـ۷۷ در آنچه خداوند تو را داده ، خانهٔ آخرت را طلب‌کن ، وبهره ایراکه از زندگی دنیوی برایت هست فراموش مکن .

٤ـ احقاف ٤٦.٠ برای آنان ، از آنچه بجا آورده‌اند درجاتی هست و تا اعمالشان را تماماً بایشان بپردازد در حالی‌که ستمی بایشان نمیشود .

٥ـ حدید ٥۷ـ۱۳ روزی مردان وزنان منافق ، بمؤمنین گویند : صبرکنید تاما هم بشما برسیم واز نورتان استفاده‌کنیم ، در پاسخ گفته میشودکه به‌پشت سرتان برگردیدونوری بجوئید .

٦ـ حشر ٥۹ـ۱۸ ، ای‌کسانی‌که ایمان آورده‌اید ، بپرهیزید از خدا ، البته هرکس نیك نظرکندکه برای فردای خود چه‌چیزی‌پیش‌داشت‌میکند .

۷ـ نبأ ۷۸ ـ ٤۰ روزی ، انسان ، بآنچه که بادودست خود پیش داشت کرده بود نگاه میکند .

۸ـ انفطار ۸۲ـ٥و٤ هنگامی‌که قبرها شکافته شدند ، داند هرکسی‌که چه تقدیم داشته وچه تأخیر انداخته است .

۹ـ فجر ۸۹ـ۲٤ میگوید ای کاش‌که برای این زندگیم ، پیش داشت میکردم.

۱۰ـ زلزله ۹۹ـ۷ هرکس بثقل ذره‌ای خیرکند آنرا می‌بیند.

۱۱ـ امالی صدوق ص ۱۸۱ وسائل‌الشیعة ج ۱ ص ۱۳ س ۳۰ باا‌ندك فرق ازکلینی*

الصدیقین تنعموا بعبادتی فی الدنیافانکم بهاتتنعمون فی‌الجنة ، وایضاً [1]: لما اسری بی مربی ابراهیم علیه‌السلام فقـال مرامتك ان یکثروا من غرس الجنة فـان ارضها واسعة و تربتها طیبة قلت و ماغرس الجنة قال لاحول ولا قوة الا بالله ، وایضاً [2]: من قال لااله الاالله غرست لهشجرفی‌الجنة ، وایضاً [3]: انماهی اعمالکم‌ردت الیکم (تردالیکم)، وایضاً [4] بادروا الی ریاض الجنة قالوا یارسول‌الله و ما ریاض الجنة قال حلق الذکر، وایضاً [5] ان القبور روضة من ریاض الجنة او حفـرة من حفر النیران فمهدوه بالعمل الصالح فمثل احدکم کمثل‌الرجل ینفذ کلامه‌یمهدله‌قال الله تعالی [6] فلانفسهم یمهدون ، وایضاً [7]

---

* خداوند جل جلاله فرمود : ای بندگان صدیق من ، در دنیا با عبادت لذت برید چون در بهشت هم باهمان عبادت لذت خواهید برد .

۱ـ سفینةالبحار ج ۲ ص ۳۱۲ وقتی‌که بآسمان برده شدم ، ابراهیم (ع) بنزد من آمد وگفت : امت خود را امرکن‌که ازکشت بهشت زیاد بکارند ، چونکه زمینش با وسعت و خاکش نیك است ،گفتم :کشت بهشت چیست ؟ گفت : لاحول ولا قوة الا بالله . یعنی گفتن این سخن ،کشت بهشت کاشتن است.

۲ـ همانجا ، هرکس بگوید لااله‌الاالله : درختی برای او در بهشت ، کاشته میشود.

۳ـ شرح دعای عدیلۀ شیخ ابراهیم سبزواری ص ۱۷۰ ، الفردوس الاعلی ص ۲۶۹ همانا اعمال خود شماهاست‌که بشما برگردانیده شده‌اند، یا میشوند .

٤ـ من‌لایحضره‌الفقیه ص۵۸۸ س ۷ ،وافی‌ص٤٦س١٤روضةالواعظین‌ص٣٢٤ ، معانی الاخبارص۳۲۱ المحجة البیضاء ج۱ ص۲۲، بشتابید بسوی‌باغهای بهشت، گفتند : یارسول‌الله باغهای بهشت چیست ؟ فرمود : حلقه‌های ذکر است.

۵ـ ارشاد القلوب ص ۹۷ واقع اینست که قبر باغیست از باغستانهـای بهشت ، یـا گودالی است ازگودال‌های دوزخ ، پس آنرا با عمل صالح وشایسته آماده سازید . ومثل هر کدام از شما مثل مردی است که سفارش میکند و خانه برایش تهیه میشود ، خداوند متعال فرموده : برای خودشان تهیه میکنند وآماده میسازند .

٦ـ روم ، ۳۰ـ٤٤ و من عمل‌صالحاً فلانفسهم یمهدون ،کسانی‌که عمل نیك وشایسته بجا می‌آورند همانا برای خودشان تهیه می‌بینند .

۷ـ ارشادالقلوب‌ص ۱۱۱ وقتی‌که بآسمان برده شدم‌داخل‌بهشت گردیدم ، درآنجا*

لما اسرى بى الى السماء دخلت الجنة فرأيت فيها قيعاناً بقعاً من مسك و رأيت فيها ملائكةً يبنون لبنةً من ذهب ولبنةً من فضة وربما امسكوا ، فقلت لهم ما بالكم ربما امسكتم ؟ فقالوا حتى تجيئنا النفقة ، قلت: وما نفقتكم ؟ قالوا قول المؤمن سبحان الله والحمدلله ولا اله الا الله والله اكبر فاذا قالهن بنينا و اذا سكت وامسك امسكنا .

وايضاً [۱]: الجنة قيعان وان غراسها سبحان الله وبحمده ، وايضاً [۲] من قال سبحان الله غرس الله بها شجرة فى الجنة ، و من قال الحمدلله غرس الله بها شجرة فى الجنة ، ومن قال لا اله الا الله غرس الله بها شجرة فى الجنة ، ومن قال الله اكبر غرس الله بها شجرة فى الجنة ؛ فقال رجل من قريش يارسول الله ان شجرنا فى الجنة لكثير فال نعم ولكن اياكم ان ترسلوا عليها نيراناً فتحرقوها و ذلك ان الله عزو جل يقول : يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالكم .

---

*بيابانهاى هموار ، قطعه زمين‌هائى از مشك ديدم ، ودر آنجا فرشتگانى ديدم كه باخشتى از طلا وخشتى از نقره بنا ميگذاشتند ، وبسا دست از كار ميكشيدند . بآنان گفتم چرا گاهى بنا ميگذاريد و گاهى دست نگاه ميداريد ؟ گفتند : تا مصالح كار برسد گفتم مصالح شما چيست ؟ گفتند : اينست كه مؤمن بگويد : سبحان الله والحمدلله ولا اله الا الله و الله اكبر ، هروقت او اينها را گفت بنا ميگذاريم وهرقت ساكت شد ما هم امساك ميكنيم.

۱- اربعين شيخ بهاء الدين ص۲۵۷ س ۱۵ بهشت ، بيابانهاى صاف وهموار است و واقع اينست كه كشت آن سبحان الله وبحمده ميباشد . يعنى گفتن اين كلمه مباركه .

۲- بحار الانوار ج ۳ ص ۳۴۵ ، از امالى صدوق ، هر كس بگويد : سبحان الله ، خداوند با آن ، درختى در بهشت، براى اوميكارد ، و هر كس بگويد الحمدلله ، خداوند با آن ، درختى در بهشت، براى او ميكارد ، وهر كس بگويد لا اله الا الله ، خداوند باآن، درختى در بهشت ، براى او ميكارد ، وهر كس بگويد الله اكبر ، خداوند بـا آن ؛ درختى در بهشت ، براى او ميكارد ، مردى از قريش گفت يارسول الله پس درخت مادر بهشت زياد است! فرمود: بلى ولى مبادا كه آتشهائى بآنها بفرستيد و آنها را بسوزانيد . و همين است كه خداوند عز وجل ميفرمايد : اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد اطاعت كنيد خدا ورسول خدا را وتباه مسازيد اعمالتان را ؛ قتال ۴۷-۳۳ .

وایضاً[۱]: من قال لااله الا الله غرست له شجرة فی الجنة من یاقوته حمراء منبتها فی مسك ابیض احلی من العسل واشد بیاضاً من الثلج واطیب ریحاً من المسك، فیها امثال ثدی الابکار تعلو عن سبعین حلة، وایضاً[۲]: بسلمان، سفارش میفرمود که بسیار بگوید لاحول ولاقوة الا بالله بجهت اینکه این کلمه، از خزینه‌های بهشت است.

وروایت شده[۳] که: سوید بن غفله بخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد، ودر خانهٔ آنحضرت چیزی ندید. گفت یا امیرالمؤمنین اثاث البیت شما کجاست؟! فرمود: نحن اهل بیت لانتأثث فی الدنیا، نقلنا جل متاعنا الی الاخرة، ودر آخر خطبه‌ای که مردم را برای جهاد، ترغیب میفرمود، چنین فرموده[٤]: الجهاد الجهاد عباد الله، الاوانی معسکر فی یومی هذا فمن اراد الرواح الی الله فلیخرج.

وازحضرت امام حسین علیه السلام روایت شده[٥] که زیاد، این شعر را انشاد میفرموده

لان کانت الافعال یوماً لاهلها   کمالاً فحسن الخلق ابهی واکمل

واز حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده[٦] که فرموده: حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله

۱ـ محاسن برقی ج ۱ ص ۳۰ کافی، ترجمه در ص ٦۲ پاورقی ۲ مذکور است.

۲ـ روضة الواعظین ص ۳۱۰ وبا اندك تفاوت در ارشاد القلوب ص ٩٦، مغنی اللبیب ص ۲۲۰.

۳ـ ارشاد القلوب ص ۲۱ ما اهل خانه‌ای هستیم (از خانواده‌ای هستیم) که در دنیا اثاث البیت جمع نمیکنیم، مقدار مهم متاع خود را بآخرت، نقل داده‌ایم.

٤ـ نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۳۲ بندگان خدا جهاد کنید، جهاد کنید، بدانید که حتماً من در همین روز، سپاه ترتیب میدهم پس هر کس خواهان کوچ کردن بسوی خدا باشد البته بیرون رود «بسوی لشگرگاه».

٥ـ الانوار البهیه ص ٤٥ و ٤٦، از سید علیخان از کتاب خلق الانسان فضل نیشابوری اگر اعمال برای عاملین خود، روزی کمال خواهند بود، پس حسن خلق زیباتر و کاملتر است.

٦ـ روضة الواعظین ص ۳۰۹ آیا راهنمائی نکنم تو را بکشتی که ریشه‌اش روینده‌تر وبارور شدنش زودتر ومیوه‌اش گواراتر وبقایش زیادتر است، سپس فرمود: آنگاه که با *

بمردی گذشت که درحیاط خود ، کشتی برای خویشتن میکاشت. فرمود : الادلك علی غرس انبت اصلاً واسرع ایناعاً واطیب ثمراً وابقی؟ سپس فرمود : اذا اصبحت وامسیت فقل سبحان الله والحمدلله ولا اله الا الله والله اکبر فان لك بذلك ان قلته عشر شجرات فی الجنة من انواع الفاکهة وهن من الباقیات الصالحات .

وایضاً ازابو بصیر که گفته[1]: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول : ان الموتور اهله وماله من ضیع صلوة العصر ، قال قلت : ای اهل له ؟ قال : لایکون له اهل فی الجنة .

وحضرت امام صادق علیه السلام بجمیل فرموده[2]: من صالح الاعمال ، البر بالاخوان و السعی فی حوائجهم وذلك مرغمة للشیطان و تزحزح عن النیران ودخول فی الجنان، یا جمیل اخبر بهذا غرر اصحابك . و نیز از آنحضرت روایت شده[3] ان الصائم منکم لترتع فی ریاض الجنة یدعوله الملائکة حتی یفطر . و مردی[4] بآنحضرت

---

*با مداد و شامگاه میشود این تسبیحات را بخوان ـ برای تو ، اگر آن را بگوئی ده درخت در بهشت هست از انواع میوه‌جات ، و این اذکار از چیزهائی است که باقی میمانند و صالح میباشند تباه نمیشوند ـ نقل باختصار .

۱ـ مستدرك الوسائل ج ۱ ص ۱۸۷ س۱۹ ، سفینة البحار ج۲ ص۴٤ س ۱۱ با اندك فرق ، من لایحضره الفقیه ص ۵۸ س ۲۲ شنیدم امام ابو جعفر باقر علیه‌السلام میفرمود : براستی کسی که خانواده ومالش از دستش رفته باشد کسی است که نماز عصر را تباه کند ، گفتم کدام خانواده‌اش ؟! فرمود : در بهشت برای او خانواده‌ای نمیشود .

۲ ـ کتاب « الامام الصادق » علیه‌السلام ج ۲ ص ۵٦ ، از خصال صدوق ، یکی از اعمال شایسته نیکی کردن ببرادران وتلاش کردن در حاجت‌های آنان است ، واین عمل، بینی شیطان را بزمین مالیدن ، و از آتشها دور گردیدن ، و ببهشت‌ها داخل شدن است . ای جمیل اینحدیث را بیاران روشندل خود خبر ده .

۳ـ روضة الواعظین ص ۲۹۵ باور کنید کسی که از شما مؤمنین روزه میگیرد بطور حتم در باغهای بهشت میچرد ، فرشتگان برای او تا موقع افطار دعا میکنند .

٤ـ وافی کتاب الایمان والکفر ص ۹۲ س ۲۹ ، پدرم خیلی پیر شده ودر موقع حاجت ما او را برمیداریم ، فرمود : اگر بتوانی تو خود او را بردار (و بدیگری وامگذار) و با دست خود باو لقمه بده ، برای اینکه این عمل ، فردای قیامت برایت بهشتی خواهد شد .*

گفت : ان ابی قد کبر جداً فنحن نحمله اذا اراد الحاجة ، فرمود : ان استطعت ان تلی ذلک منه فافعل ولقمه بیدک فانه جنة لك غداً .

وایضاً روایت شده[۱] : ان ابا بصیر سئل اباعبدالله علیه السلام عن الحورالعین فقال لدجعلت فداك خلق من خلق الدنیا ام خلق من خلق الجنة ؟ فقال له ما انت و ذاك علیك بالصلوة فان آخر ما اوصی به رسول الله وحث علیه ، الصلوة .

واز حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده[۲] : السخاء شجرة فی الجنه من تعلق بغصن من اغصانها دخل الجنة

ونیز درحدیث آمده[۳] : ان موسی علیه السلام اوحی الله تعالی الیه ان قم فی ظلمة اللیل اجعل قبرك روضة من ریاض الجنة .

آیا بهشت ودوزخ خلق نشده‌اند؟

شاید درتعقیب بحث فوق بما ایراد گرفته وچنین گویند: اعتقاد امامیه (شیعهٔ اثناعشریه) رحمهم الله تعالی چنانکه شیخ ابوجعفر صدوق[٤] وعلامهٔ کبیر مجلسی[٥] وسید اسمعیل طبرسی[٦] رضوان الله علیهم تصریح فرموده‌اند اینست که: بهشت ودوزخ ، هردو خلق شده وهم اکنون موجود میباشند. وبنا بر آنچه

---

*یا سپری از آتش دوزخ . جنة بفتح ویا بکسر جیم خوانده شود ، باستدلال ما زیانی نمیرساند

۱ـ وسائل‌الشیعة ج ۱ ص ۲۱٤ س ۳۷ ابو بصیر از حضرت صادق علیه‌السلام دربارهٔ حورالعین سؤال کرد وگفت فدایت‌شوم آیا از مخلوق دنیاست یا از مخلوق بهشت‌است ؟ فرمود: چه‌کار با این داری برتو باد نماز ، زیرا آخرین چیزی که حضرت پیغمبر «ص» بآن سفارش فرمود و برآن ترغیب کرد ، نماز بود.

۲ ـ سفینة البحار ج ۱ ص ٦۰۷ س ۱٦ سخاوت درختی است در بهشت ، هر کس بشاخه‌ای از شاخه‌هایش چنك زند ، داخل بهشت میشود

۳ـ سفینة البحار ج ۲ ص ٤٦ س ۱۱ خداوند متعال بموسی علیه‌السلام وحی فرستاد که در تاریکی شب برخیز تا قبرت را باغی از باغستانهای بهشت گردانم .

٤ـ رسالهٔ اعتقادات صدوق ص ۹۱ .

٥ـ حارالانوار ج ۳ ص ۳٤۹ س ۳۳ .

٦ـ کفایة الموحدین ج ۳ ص ۳٦۷ .

که در بحار الانوار هست ، جمهور مسلمین غیر از عدهٔ کمی ازمعتزله درهمین اعتقاد هستند ، و در کفایة الموحدین اجماع مسلمین را ادعا کرده است .

و در خبر است[۱] که : ابوالصلت هروی میگوید بحضرت امام رضا علیه‌السلام گفتم : یابن رسول الله اخبرنی عن الجنة والنار . اهما الیوم مخلوقتان فقال : وان رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله قددخل الجنة ورأی النار لما عرج به الی السماء قال فقلت له‌ان قوماً یقولون انهما الیوم مقدرتان غیرمخلوقتان. فقال علیه‌السلام : لاهم مناولا نحن منهم ، من انکرخلق الجنة و النار فقد کذب رسول الله صلی‌الله علیه وآله و کذبنا ولیس من‌ولایتنا علی شیئ ویخلد فی نار جهنم ، قال الله تعالی : هذه جهنم التی یکذب بهاالمجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن .

بنابراین چگونه‌میتوان گفت که: بهشت ودوزخ برای هر کسی ازاعمال‌خود او ساخته میشود ، بااینکه عده‌ای ازبشر هنوز پا بزندگی دنیوی نگذاشته ، وعده‌ای هم که اکنون در دنیا هستند اعمالشان را خاتمه نداده‌اند. پس چگونه از اعمال تحقق نیافتهٔ بشر ، بهشت ودوزخ آفریده شده است .

پاسخ اینست : بهشت ودوزخ موجودند وخلق شده‌اند ، و کسانی که برای

۱ــ کفایة‌الموحدین تفسیر برهان ج ٤ ص٢٦٩ س١١ ، ازابن بابویه‌باانداک فرق، بحارالانوار ج ۳ ص ۳۷۳ س ۲۹ از چهارکتاب توحید و عیون الاخبار وامالی که هرسه از شیخ صدوق است واحتجاج طبرسی . ای پسر رسول خدا خبرده مرا از بهشت ودوزخ ، آیا آندوامروز مخلوق وموجودهستند ؟ فرمود : واقع اینست که‌رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌واله ، آنگاه‌که بآسمان برده‌شد ، داخل بهشت شد و دوزخ را هم دید . گوید گفتم‌مردمانی میگویند‌که بهشت ودوزخ امروز مقدر ومفروض میباشند وآفریده نشده‌اند ، پس آنحضرت علیه‌السلام‌فرمود : نه‌آنان‌از ما هستند ونه ما از آنان هستیم ، هرکس آفریده شدن بهشت و دوزخ را انکار نماید ، قطعاً رسول خدا صلی‌الله‌علیه واله و ما را تکذیب‌کرده ، و از ولایت ما بهره‌ای ندارد و در آتش دوزخ همیشه میماند . خداوند متعال فرموده : اینست دوزخی که گناهکاران تکذیبش میکنند در میان دوزخ وچیزی که جوشان ودر نهایت حرارت است میگردند (رحمن ٥٥ــ٤٣و٤٤).

وجود آندو فایده‌ای نمیدانند ازفهم معاد حقیقی محروم مانده‌اند ، وپی باسرار ورموز آیات واحادیثی که درباب معاد بیان شده است ، نبرده‌اند ، قرآن کریم باصراحت، وجود بهشت ودوزخ وحتی بودن مردمان را درآنها بیان میفرماید[۱] : ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم یصلونها یوم الدین وما هم عنها بغائبین. ما در این کتاب اثبات کرده‌ایم که : آخرت هم اکنون در دنیا موجود است. انشاء الله میآید .

ولی باید دانسته شود که : موجود ومخلوق بودن جنت ونار ، هیچ تضادی با بحث سابق ولاحق ندارد ، وباهردوی آنها کاملاً سازگار است. بجهت اینکه:

اولاً ، خود بهشت ودوزخ غیر ازنعمتها نقمتهای آنهاست،وآیات واخباری هم که در دوبحث سابق ولاحق ما دلالت میکند که نعمتها و شکنجه‌های آخرت ، از اعمال خود بهشتیان ودوزخیان ساخته میشود ، دربارهٔ اصل بهشت ودوزخ ساکت بوده وهیچ سخنی ندارند. بنابراین باسهولت بدست میآوریم که خود بهشت ودوزخ اکنون مخلوق وموجود است واما آنچه که در بهشت ودوزخ از نعمتها وشکنجه‌ها خواهد بود ازاعمال آدمیان آفریده میشود .

واین معنی از بعضی از اخباری که در بحث فوق آوردیم خوب فهمیده میشود زمین بهشت ، وسیع و خاکش بسیار خوب است ، بامت خود بگو که از کشت‌های بهشتی زیاد بکارند ، ویا اینکه : فرشتگان بارسیدن مصالح بنا (ذکر خدا) شروع بساختن قصرهای جنت میکنند ، واگر مصالح نرسید (خدا را یاد نکرد) دست ازکار ساختمان میکشند. این مضمونها فقط بااین میتوانند سازگار باشند که خود بهشت و دوزخ ، موجود باشد ، ولی لذائذ و شکنجه‌های آنها بتدریج ازاعمال اهل آنها آفریده شود .

۱ـ انفطار ۸۲ـ۱۳تا ۱۶ واقع اینست که بطور حتم ، نیکوکاران در نعیمی هستند و گناهکاران هرآینه در دوزخی میباشند ، در روز جزا داخل آن شده وآنرا می‌چشند واکنون هم از آن ، غایب وبرکنار نیستند.

وثانیاً معاد حقیقی (بنابر آنچه که انشاءالله تعالی درآینده ، ازآیات واحادیث استفاده خواهیم کرد) اینست که: انسان بتدریج درمیان اعمالی که بجا میآورد محصور میماند ، واعمال صادر شده ، اندرون وبیرون اورا ازهرسوی درمیان میگیرند و پیوسته متصل بعامل ودر پیرامون او میمانند تا در روز قیامت ، حقیقت وباطن زیبا ویا کثیف آنها آشکار گردیده وصاحب خود را در نعمت ابدی ویا درعذاب دائم میکشند.

باتوجه بواقعیت یادشده ، که بسیار مختصر بیان گردید ، فهمیده میشود که چطور آدمی درهمین دنیا درمیان بهشت ویا دوزخ هست ، چنانکه در قرآن کریم هم فرموده[1]: و ان جهنم لمحیطة بالکافرین ، وباتوجه بهمین حقیقت است که وجود بهشت وجهنم درهمین زندگی غیرقابل انکار بنظر میرسد، وجائی باین پرسش نمیماند که فائدهٔ وجود بهشت وجهنم چیست. مفصل بحث ، انشاء الله تعالی درآینده.

پاسخ ما از اشکال نامبرده در اینجا بپایان میرسد. ولی برای زیادت توضیح تحقیق ذیل را نیز مینگاریم:

حضرت رسول صلی الله علیه وآله چند دسته از متنعمین در بهشت و از معذبین در دوزخ را دیده است.

دستهٔ اول: کسانی که پیش از آنحضرت در دنیا بوده‌اند ، مانند انبیای عظام علیهم السلام ودشمنان آنان لعنهم‌الله ومردم اعصار سابق چنانکه در خبری که‌در بحث پیش نقل شد دیدیم که حضرت پیغمبر علیه‌وآله‌السلام ، حضرت ابراهیم علیه السلام راملاقات نمود وبااو مذاکره فرمود.

دستهٔ‌دوم: معاصرین خود آنحضرت ازمؤمنین و کفار ، که حضرت وحتی بعضی از مؤمنین‌هم ، آنان‌را درمیان اعمالشان چنین میدیدند که درباغهای بهشت گردش میکنند ویا به‌شکنجه‌های دوزخ گرفتارند و دست وپاهم میزنند ولی اصلاً متوجه نیستند. در

---

۱ - عنکبوت ۲۹ - ۵٤ حقیقت اینست که دوزخ ، پیرامون کافران را فراگرفته است.

قرآن کریم هست[1]: لوتعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین . ودر احادیث بحث پیش هم گذشت که: آنگاه که باغهای بهشت را یافتید درآنها بگردید وآنها مجالس ذکر است .

و نیز در حدیث هست[2]: استقبل رسول الله صلی الله علیه وآله حارثة بن مالك بن النعمان الانصاری ، فقال له کیف انت یاحارثة بن مالك فقال یارسول الله مؤمن حقاً فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لکل شیئ حقیقة فما حقیقة قولك فقال یارسول الله عزفت نفسی عن الدنیا فاسهرت لیلی واظمأت هواجری وکانی انظرالی عرش ربی وقدوضع للحساب و کأنی انظرالی اهل الجنة یتزاورون فی الجنة ، وکانی اسمع عواء اهل النار فی النار ! فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: عبد نورالله قلبه، ابصرت فاثبت. فقال یارسول الله ادع الله لی ان یرزقنی الشهادة معك ، فقال : اللهم ارزق حارثة الشهادة. فلم یلبث الاایاماً حتی بعث رسول الله صلی الله علیه وآله بسریة فبعثه فیها فقاتل فقتل تسعة اوثمانیة ثم قتل .

و از حضرت امام حسن علیه السلام روایت شده که فرموده[3]: لقداصبحت اقوام کانوا

۱ـ تکاثر ۱۰۲ـ۵ تا ۷ حقاً اگر باعلم یقینی ، علم پیدا کنید ؛ هرآینه بطور قطع دوزخ را می‌بینید ، سپس دوزخ را با یقین نمایان تماشا میکنید .

۲ـ کافی ج ۲ ص ٥٤ ،رسول خدا صلی الله علیه واله بحارثه پسر مالك پسر نعمان انصاری متوجه شد و باو فرمود : چطوری ای حارثه پسر مالك ؟ گفت یا رسول‌الله : واقعاً ایمان آورده‌ام ؛ رسول خدا صلی‌الله علیه واله باو فرمود : برای هرچیزی حقیقتی هست ، حقیقت گفتار تو چیست ؟ گفت یا رسول‌الله دنیا را ترك کرده‌ام ، شبم را بیدار و روزهایم را تشنه داشته‌ام گوئیا که عرش پروردگارم را می‌بینم که برای حساب گذاشته شده ، وگوئیا که باهل بهشت تماشا می‌کنم و میبینم که آنان در بهشت یکدیگر را دیدار میکنند وگوئیا فریاد اهل آتش را در میان آتش می‌شنوم . رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود : بنده‌ایست که خداوند دلش را روشن گردانیده ، بیناشده‌ای ثابت بمان . گفت: یا رسول‌الله خدا را بخوان برای من ،که در خدمت تو شهادت بهره‌ام نماید ، پس گفت : خداوندا بحارثه شهادت روزی فرما . چند روزی درنگ نگرد که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌واله لشکری ترتیب داد و اورا باهمان لشکر فرستاد و او جنك کرد و نه یا هشت نفر راکشت سپس کشته شد.

۳ـ ارشادالقلوب ص ۹۸ هرآینه‌یك‌عده از مردم چنان شده بودند که ببهشت‌و نعمتهای*

ینظرون الی الجنة ونعیمها والنار وجحیمها یحسبهم الجاهل مرضی وما بهم من‌مرض تاآخر.

دستهٔ سوم: مردمانی ازامت آنحضرت هستند که پس‌از ایشان تا روز قیامت متناوباً ومتنابعاً بزندگی دنیوی‌آمده‌اند ویا خواهند آمد. و حضرت، اینان رابطریق تمثیل ظاهراً مشاهده فرموده است. درخبر است[۱]: ان‌الله جل وعلالما عرج بی الیه، مثل‌امتی فی الطین من‌اولها الی آخرها فانا اعرف بهم من‌احدکم باخیه.

محدث قمی رحمه الله تعالی فرموده[۲]؛ اخبار در اینکه امت رسول خدا صلی الله علیه وآله باو، در گل، متمثل گردیدند وحضرت، آنانرا با اسامی خود آنان و پدرانشان و اخلاقشان شناخت، زیاد است. نگارنده گوید: فهم این‌مسئله، دشوار است وحقیقت آنرا خدا میداند.

یکی از بزرگان فقهاء در کتاب خود چنین نوشته است[۳]: حضرت رسول‌اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بقطار شتران حجاج نگاه کرد وفرمود: پابرنمیدارند مگر اینکه‌حسنه‌ای برای آنها نوشته‌میشود، وپابرنمیگذارند مگراینکه سیئه‌ای از آنها محو میشود و وقتی که اعمالشان را بجا آوردند بآنها گفته میشود که: بنائی احداث نمودید دیگر ویرانش نکنید و گذشته را کفایت کردید، درآینده نیز خوبی نمائید. و از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده[۴]: ان‌العمل الصالح لیذهب الی‌الجنة فیمهد لصاحبه کمایبعث

---

* آن و بآتش و دوزخ آن، تماشا میکردند، بیخبران، آنان را بیمار خیال میکردند، ولی در آنان مرضی نبود.

۱ـ اثبات‌الوصیهٔ مسعودی ص۹۰ براستی خداوند جل وعلا آنگاه‌که مرا بسوی‌خود بالا برد، همهٔ امتم را از اول تا آخر برای من در گل ممثل گردانید، ومن آنان را چنان میشناسم‌که برادر، برادر خودرا آنگونه نشناسد.

۲ـ سفینة‌البحار ج ۲ ص ۱۰۴ س ۱۴ مادهٔ «طین»

۳ـ الکلام یجر الکلام ج ۱ ص ۲۳۰ س ۷.

۴ـ بحارالانوار ج ۳ ص ۳۴۷ س ۳۰ واقع اینست‌که عمل صالح ببهشت میرود و *

الرجل غلاماً فیفرش له ثم قرء اما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فلا نفسهم یمهدون* ایندو حدیث را دربارهٔ دستهٔ دوم ، نقل کردیم .

سیئات دنیوی، شکنجه‌های اخروی میگردند

همانطور که اگر کسی دراین زندگی، تخم خاری بپروراند و آنرا بکارد ، هزاران خار حاصل برمیدارد، و در صورت تکرار ، ازهر خاری ملیونها خار بدست میآورد ، عیناً بهمین طور (البته در مرتبه‌ای بالاتر) سیئاتی هم که دراین زندگی از بدکاران سرمیزند ، هر کدام تخمی گردیده و عذابی شدید از عذابهای آخرت را بار میآورد ، و موجب درد ورنج عامل خود میشود .

واقع اینست که : خداوند رحیم و رئوف ، برای هیچکسی هیچ شکنجه ایرا نمیخواهد میفرماید[۱]: ولا یرید بکم العسر . ولی جهانرا طوری آفریده است که هیچ عملی در آن معدوم نمیشود، و بامرور بارهم میدهد ، هم عمل نیك وهم عمل بد. درست است که آفرینندهٔ شکنجه‌ها او است ، چنانکه میفرماید[۲]: کل من عندالله، ولی این خود کافران وفاجرانند که باانجام دادن اعمال ناپسند سبب میشوند که خداوند متعال از اعمال بدآنان ، عذاب برای آنان ، خلق بکند. وبنا براین خودشان شکنجه‌های اخروی را برای خودشان ممهد ومهیا میسازند[۳].

بطور کلی ، جمیع آیات کریمه و احادیث شریفه که در بحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» و بعضی از آیات و روایات که در بحث اسبق ذکر شدند، در

---

* برای عامل خود آسایشگاه فراهم میسازد مانند اینکه کسی غلام خود را میفرستد تا برای او فرش و بساط میگستراند . سپس خواند : اما الذین . تاآخر . محل وترجمهٔ آیه در بحث سابق گذشت . ولازم است توجه شود که در قرآن کریم ، آیه‌ای باین شکل نقل شده در متن وجود ندارد . وفقط در سورهٔ روم ۳۰ــ۴۴ چنین هست : من عمل صالحاً فلانفسهم یمهدون .

۱ــ بقره ۲ــ۱۸۵ برای شما سختی نمیخواهد .

۲ــ نساء ۴ــ۷۸ هررسنده «که بشما میرسد» از نزد خداست .

۳ــ برای تحقیق این مسئله بفصل چهارم رجوع شود.

این بحث نیز دلالت دارند. وعلاوه‌بر آنها در آیات و احادیث زیر نیز نظر شود:

بلی من کسب سیئةً واحاطت به خطیئته فاولئك اصحاب النار[۱]. آنان باینجهت یاران آتش‌اند که گناهانشان پیرامونشان راسراسر فرا گرفته است ، پس‌چنین‌فهمیده میشود که : گناهان ، در حقیقت ، آتش وشکنجۀ دوزخ میباشند

یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم وماهم بخارجین من‌النار[۲]. جملۀ ذیل آیه‌مانند جملۀ مازید بقائم بمعنی حال است نه استقبال ، یعنی آنان اکنون درآتش هستند و بیرون ازآن نیستند ؛ واز اینجا نتیجه میگیریم که : اعمال آنان ، درحقیقت آتش است وشکنجه ، اگر ظاهر خوش آیندی داشته باشد .

یستعجلونك بالعذاب‌وان جهنم لمحیطة بالکافرین[۳]. این آیه هم مانند دو کریمۀ پیش ، چنین میرساند که کفرو سایر اعمال ناپسندکافران ، عذاب است ودوزخی‌است که آنان را احاطه کرده است .

تری کثیراً منهم یتولون الذین کفروالبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم[٤]. چنین استفاده میشود که:آنان ، تولی کافران را برای خودشان تقدیم‌داشتند وچون حقیقت‌این تولی سخط خداونداست (بجهت اینکه‌ان‌سخط بدل ازماء موصوله است) پس معلوم میشود که : دوست داشتن‌کافران ، در واقع ، عذاب جهنم است.

۱- بقره ۲-۸۱ بلی کسانی که بدی کسب کردند و گناهانشان بایشان دور زد ، یاران آتشند .

۲- بقره ۲-۱۶۷ خداوند ، اعمال آنان را حسرت بآنان ، نشان میدهد . واکنون هم از آتش بیرون نیستند .

۳- عنکبوت ۲۹ -٥٤ شتابان از تو عذاب میخواهند بااینکه مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فراگرفته است .

٤- مائده ٥-۸۰ می‌بینی که بیشتر آنان ، کافران را دوست میدارند ، مسلماً چیزی بد ، برای خودشان پیش‌داشت کردند این را پیش داشتند که خداوند بایشان غضب کند .

وقد مکروا مکرهم وعندالله مکرهم[1]. یعنی : خداوند مکر آنان را که عمل قبیح آنان است نمیگذارد معدوم شود ، بلکه آنرا در نزد خود محفوظ نگاه‌میدارد و روزی بـازبخودآنان میدهد.

واصابهم سیئات ماعملوا وحاق بهم ماکانوا به‌یستهزؤن[2]

لیحملوا اوزارهم کاملةً یوم القیمة و من اوزار الذین یضلونهم بغیر علم‌الاساء مایرزون[3]. مراد از اوزار ، بارهای گناه است کـه در آخرت بسیار ثقیل و سنگین خواهد بود.

و لاتزروازرة وزر اخری و ان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیئ[4]

وایضاً : یوم یغشاهم‌العذاب من فوقهم‌ومن تحت ارجلهم ویقول ذوقوا ما کنتم‌تعملون[5].

وایضاً : بدالهم سیئات ماکسبوا وحاق بهم ماکانوا به یستهزؤن[6]. وایضاً : ولنجزینهم اسوء الذی کانوا یعملون[7]. وایضاً : تری الظالمین مشفقین مما کسبوا وهو

۱ـ ابراهیم ۱۴ـ۴۶ حقیقت اینست که هرچه‌توانستند مکرکردند ، ومکرشان درنزد خداوند است .

۲ـ نحل ۱۶ـ۳۴ بدهای اعمالشان بآنان رسید و برآنان آنچه‌که استهزاء میکردند فرود آمد وپیرامونشان را فراگرفت.

۳ـ نحل ۱۶ـ۲۵ تابارهای گناهان خودرا تماماً ، وقدری ازگناهان کسانی‌که بدون علم، گمراهشان‌ساختند، درروزقیامت بردارند ، آگاه باشید بدا‌ست باری‌که برمیدارند.

۴ـ فاطر ۳۵ ـ ۱۸ بر نمیدارد بردارنده‌ای بار گناه دیگری را ، واگر گرانباری کسی را بسوی بار خود بخواند چیزی از آن برداشته نمیشود .

۵ـ عنکبوت ۲۹ـ۵۵ روزی عذاب از بالای سرشان واز زیر پاهایشان ، آنان را در میان میگیرد ومیگوید بچشید آنچه راکه میکردید.

۶ـ زمر ۳۹ـ۴۸ بده‌ی آنچه که کسب کردند بایشان آشکارگردید ، و آنچه که استهزائش میکردند بآنان فرود آمد وتمام پیرامونشان را فراگرفت.

۷ـ فصلت ۴۱ ـ ۲۷ وهرآینه بطور حتم ، بدتر آنچه را که میکردند ، بآنان کیفر می‌دهیم .

واقع بهم[۱]. وایضاً : ان المجرمین فی ضلال وسعر[۲]. وایضاً : کل امرء بما کسب رهین[۳] وایضاً : کل نفس بما کسبت رهینة[۴]. وایضاً : واذا الجحیم سعرت علمت نفس ما احضرت[۵] وایضاً : هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون[۶]. وایضاً : فلا اقتحم العقبة وما ادریك ما العقبة فك رقبة او طعام فی یوم ذی مسغبة[۷] . وایضاً : لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین[۸]. آیاتی که باین بحث دلالت دارند زیاد هستند ومنحصر بآنچه نقل شد نیست. و چون دلالت آیات نقل شده ، وآیاتی که در بحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» آورده‌ایم ، باین بحث تااندازه‌ای واضح است ، برای احتراز از تطویل از شرح آنها صرف نظر کرده ، وبخوانندهٔ فاضل واگذار میکنیم .

ودر خبر است که حضرت رسول‌الله صلی الله علیه وآله فرمود[۹] : وهل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الاحصائد السنتهم. وایضاً[۱۰] : لوان احدکم یعمل فی صخرة صماء لیس لها باب

۱ـ شوری ۴۲ـ۲۲ می‌بینی که ستمکاران از آنچه کسب کرده‌اند ترسانند ، و آن بر آنان واقع شونده است.

۲ـ قمر ۵۴ـ۴۷ مسلماً گناهکاران در یکنوع گمراهی وآتشهائی میباشند .

۳ـ طور ۵۲ـ۲۱ هرکس در گرو کردار خویش است.

۴ـ مدثر ۷۴ـ۳۸ هرزنده درگرو کردار خویشتن است .

۵ـ تکویر ۸۱ـ۱۲ و ۱۴ هنگامی که دوزخ شعله‌ور گردانیده شد هر کسی میداند که چه آماده کرده وبا خود آورده است.

۶ـ مطففین ۸۳ـ۱۶ آیا آنچه که کافران میکردند باز بآنان داده شد .

۷ـ بلد ۹۰ـ۱۱ تا ۱۴ پس نگذشت از گردنه‌وچه دانا گردانیدت که چیست آن گردنه آن گردنه آزاد کردن بنده یا خورانیدن در روز گرسنگی است.

۸ـ تکاثر ۱۰۲ـ۵ تا ۷ اگر بدانید بدانستن یقینی البته دوزخ‌را می‌بینید سپس آنرا مسلماً می‌بینید عین‌یقین .

۹ـ ارشادالقلوب ص ۱۳۷ نهج‌الفصاحه شمارهٔ ۲۷۰۷ ، آیا مردم‌را جز دروشده‌های زبانشان ، چیز دیگری ، بروی بینی بآتش دوزخ می‌اندازد.

۱۰ـ تفسیرالمنار ج ۱۱ ص ۳۴ ، اگر یکی از شما در میان سنك سختی که نه دری دارد ونه‌سوراخی ، کار بکند ، هرآینه خدا آنرا برای مردم بیرون آورد هرچه‌میخواهد باشد.

ولا کوة لاخرج‌الله عمله للناس کائناً ماکان. وایضاً [۱]: الذی یشرب فی آنیة الذهب و الفضة انما یجرجرفی جوفه نار جهنم. وایضاً [۲]: السکرجمر النار. وایضاً [۳] من نظر الی کتاب اخیه بغیراذنه‌فکانماینظرفی النار. وایضاً: [٤] مامن صلوة یحضر وقتها‌الانادی ملك من بین یدی‌الناس، قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهور کم فاطفئوها بصلوتکم. وایضاً: [٥] من علق سوطاً بین یدی سلطان جائر جعل ذلك السوط یوم القیمة ثعبان من‌نار طوله سبعون ذراعاً یسلطه الله علیه یوم القیمة فی‌نار جهنم وبئس‌المصیر.

واز حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده که فرموده [٦]: مسکین‌ابن آدم، مکتوم الاجل، مکنون العلل، محفوظ العمل. وایضاً: [٧] اجتنب الغیبة فانها ادام کلاب اهل

۱ــ اربعین شیخ بهاء الدین ص ۲۵۷ س ١٤، خلاف ج ۱ ص ۳۰۷ س ۱۲، سفینة البحار ج ۱ ص ۵۰ س ۱۹، نهج‌الفصاحه .باندك تفاوت شمارهٔ ۸۱۰، کسی‌که در ظرف طلا یا نقره میآشامد، همانا باندرون خود آتش دوزخ را میریزد.

۲ــ درج گهر شماره ۳۱۰ مستی اخگر دوزخ است.

۳ــ درج گهر شمارهٔ ٦۱۹ و در لطائف الطوائف ص ١٤٠ چنین دارد: حدیثی بمن رسیده‌که: هر که در مکتوب برادر مؤمن نگرد، بی‌اذن او، برآتش دوزخ مطلع گردد.

٤ــ روضة‌الواعظین ص ۲٦۹ نمازی نیست‌که وقتش برسد. مگر اینکه فرشته ای از پیش روی مردم، فریاد بر میآورد: برخیزید بسوی آتش هایتان که در پشت خود شعله‌ور کرده‌اید وآنها را بانمازهای خود خاموش سازید.

۵ــ ارشادالقلوب ص ۲٦۳ هرکس در پیش روی سلطان ستمگری تازیانه‌ای بیاویزد این تازیانه در روز قیامت، اژدهائی از آتش میشود که طولش هفتاد ذراع باشد، خداوند این اژدها را در روز قیامت در میان آتش دوزخ، بروی مسلط میکند.

٦ــ نهج‌البلاغه ج۳ ص ۲۵۳ حکمت ٤۱۹ بیچاره پسر آدم، مدت زندگیش بروی پنهان است، مرضهایش پوشیده و ناپیداست وعملش نگاهداشته میشود.

۷ ــ روضة الواعظین ص۳۸۲ بپرهیز از غیبت، چونکه غیبت، خورش سگهای اهل جهنم است.

النار. وایضاً [۱]: الله الله فی آجل وخامة الظلم. وایضاً [۲]: اذکروا انقطاع اللذات و بقاء التبعات.

واز حضرت امام حسن علیه السلام روایت شده که فرموده [۳]: ان المتنخم فی المسجد یجد بها خزیاً فی وجهه یوم القیمة. وایضاً [٤]: ایعلم الذی یتنخم فی القبلة انه یبعث وهی فی وجهه.

وازحضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده [٥]: من سأل الناس وعنده قوت ثلثة ایام لقی الله یوم یلقاه ولیس فی وجهه لحم وایضاً [٦]: ان ذلق اللسان فیما یکره الله و ما نهی عنه مرداة للعبد عندالله ومقت من الله وصمم وعمی وبکم یورثه الله ایاه یوم القیمة وایضاً [۷]: ان الخطیئة موعد اهل النار. و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده [۸]: البخل شجرة فی النار من تعلق بغصن من اغصانها ادّته الی النار.

۱- نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۷۳ س ٤ بپرهیزید از خدا دربارهٔ عاقبت وخیم ظلم.

۲- » ج ۳ ص ۲۵۷ حکمت ٤۳۳ ؛ یاد کنید تمام شدن لذتها و باقی ماندن گناهان را.

۳- ارشادالقلوب ص ۱۰۰ کسی که در مسجد اخلاط سینه می‌اندازد، بطور مسلم عیبی باهمین اخلاط در صورت خود، در روز قیامت خواهد داشت.

٤- ارشادالقلوب ص ۱۰۰ کسی که در قبله (یا سوی قبله) اخلاط سینه می‌اندازد، باید بداند که: او در حالی مبعوث میشود که آن اخلاط در روی او است.

٥- سفینةالبحار ج۱ ص ٥۸٤ س ۲۲ هرکس گدائی کند با اینکه خوراك سه روز نزد او باشد، خدا را در روز دیدار در حالی ملاقات میکند که در صورت او گوشتی نبوده باشد.

٦- کافی ج ۸ ص۳، تیز زبانی بنده، در آنچه که خدا را خوش آیند نیست، و در آنچه که از آن نهی فرموده، پستی وسفلگی او در نزد خداست وخشمی است از جانب خدا و بکنوع کر شدن وکور شدن ولال شدن است که خداوند در روز قیامت باو ارث میدهد.

۷- کافی ج ۲ ص ٤۹۸ س ۳ حقیقت اینست که وعده گاه دوزخیان، همان گناهان خودشان است.

۸- سفینة البحار ج ۱ ص ٦۰۷ س ۱٦ بخل درختی است در جهنم، هرکس بشاخی از شاخهای آن چنگ زند او را بآتش میرساند.

واز حکیم سنائی نقل شده[۱] :

گر ازدوزخ همی ترسی بمال کس مشوغره

که اینجاصورتش گنج است و آنجاشکلش اژدرها

و شاعری آذربایجانی بزبان ترکی چنین سروده :

واعظ منی آلاتما جهنمده اود اولماز

اونلارکه یانالار اودی بوردان آپارالار

پس از آنکه سالهای متمادی گذشت که اصل بقای اعمال را از محالات دانستند اینك الحمدلله با دلالت اخبار و آیات نقل شده ، تجسم عمل یکی از بدیهیات میگردد

دنیا کشتزار آخرت است

از آیات کریمه واحادیث شریفه بطور واضح چنین بدست میآید که: اعمال انسان، قسمتی از موجودات طبیعی اینجهان میباشند بطوری که نبات وحیوان نمو دارد ، میروید و بزرگ میشود ، عمل انسان هم میروید وبزرگ میشود. وهمچنانکه تخمرا میکارند ومدتی درزیر زمین پنهان میماندو بعداً پس از آنکه مدت نامبرده شدهٔ اختفاء بپایان میرسد ، سر از زمین بدر میآورد ونمومیکند اعمال آدمیان نیز مانند تخمها مدتی در میان موجودات دنیا در حالت نهان باقی میمانند و آنگاه که روز موعود فرا رسید ، بروز یافته وآشکار میشوند ، و در شکل نعمتهای بهشتی ویا شکنجه‌های جهنمی نمایان میگردند .

خداوند متعال میفرماید[۲] : من کان یرید حرث الاخرة نزدله فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الاخرة من نصیب. وایضاً [۳]، نسائکم حرث

۱- الکلام یجر الکلام ج ۲ ص ۷۹

۲- شوری ۴۲-۲۰ هرکس کشت آخرت را خواستار باشد ، افزایش میدهیم بکشتش و هرکس کشت دنیا را بخواهد ، از آن میدهیمش ، ولی در آخرت بهره‌ای برایش نخواهد بود .

۳- بقره ۲-۲۲۳ زنان شما کشت شماست ، پس هروقت که میخواهید بکشت خود بروید*

لکم فأتوا حرثکم انی شئتم وقدموا لا نفسکم واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه .

از کریمهٔ فوق ، چنین استفاده میشود که زنان شما کشتی برای شما هستند ، کشت آخرت است ، کشتی که در آن فرزند میکارید ؛ ازدواج کنید وبکشت خودهر وقت خواستیدبروید وبرای فردای خود ، فردای قیامت ، بافرزند کاشتن پیش‌داشتی بکنید ، وبپرهیزید از اینکه نظرهای دیگری جز نظر کشت فرزند ، درآنان‌داشته باشید. وبدانید که شما نمیتوانید بقیامت نروید وقدرت ندارید که از ملاقات‌خداوند امتناع نمائید واز پیشگاه با عظمت خداوند عالم پنهان بمانید. پس از خدا بترسیدو درزنان فقط نظر فرزند کشتن داشته باشید .

وازرسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده[۱] : الدنیا مزرعة الاخرة. وایضاً[۲]:وقتی که بآسمان برده شدم ، ابراهیم علیه‌السلام بنزد من‌آمد و گفت: امت خود را امر کن که از کشت بهشت ، زیاد بکارند چونکه زمینش باوسعت‌وخاکش نیك است ، گفتم: کشت بهشت چیست ؟ گفت : لاحول ولا قوة الا بالله. وایضاً[۳] : اربی‌الربا الکذب

واز امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده که فرموده[۴] : العمل الصالح‌حرث الاخرة .
وایضاً[۵]: ان دعی الی حرث الاخرة کسل وایضاً[۶]: کماتدین تدان وکما تزرع تحصد .

وبرای خود ، پیشداشتی کنید وخودرا از خداوند نگاهدارید ، و بدانیدکه شماها بطور حتم ، خدا را ملاقات خواهیدکرد.

۱ـ مجموعهٔ ورام ص ۱۸۳ دنیاکشتزار آخرت است.

۲ـ متن اینحدیث را دربحث«حسنات دنیوی ، نعمتهای بهشتی‌میگردند » نقل‌کرده‌ایم

۳ـ من لایحضره الفقیه ص ۵۷۹ س۲۲ براستی که رباترین ربا ، دروغ است . یعنی دروغ از تمامی گناهان بیشتر بزرك میشود وزیادتر میروید.

۴ـ نهج‌البلاغه ج ۱ ص ۵۶ س آخر ، عمل صالح‌کشت آخرت است.

۵ـ نهج‌البلاغه ج ۱ ص۱۴۷ س آخر ، اگر بکشت‌آخرت خوانده شودکسل میگردد

۶ـ نهج‌البلاغه ج ۲ ص ۵۶ س ۵ ، هرطور رفتارکنی همانطور رفتار میشوی.

وایضاً[۱]: اعلم ان لکل عمل نباتاً و کل نبات لاغنی به عن الماء، والمیاه مختلفة فماطاب سقیه طاب غرسه وحلت ثمرته وما خبث سقیه خبث غرسه و امرت ثمرته. وایضاً: بمیثم تمار رحمه الله تعالی چنین فرموده[۲]:

وفی الصدر، لبانات اذا ضاق لهاصدری

نکت الارض بالکف وابدیت لهاسری

فمهما تنبت الارض فذاك النبت من بذری

وایضاً: که بفاطمهٔ زهرا سلام الله علیها چنین فرموده[۳]:

فاطم یا بنت النبی احمد — بنت النبی السید المؤید

من یطعم الیوم یجده فی غد — عند العلی الواحد الموحد

مایزرع الزارع سوف یحصد — فاطعمی من غیر منّ انکد

حتی تجازی بالذی لاینفد

وایضاً از آنحضرت روایت شده که فرموده[٤]: الاان کل حارث مبتلی فی حرثه و

۱ـ نهج البلاغه ج۲ ص ۵۹ بدانکه برای هرعملی روئیدنی هست، و هر روینده نیاز بآب دارد، وآبها گوناگون هستند پس آنچه که آبیاریش پاك باشد کشتش پاك ومیوه‌اش شیرین میگردد وآنچه که آبیاریش پلید باشد کشتش پلید ومیوه‌اش تلخ میگردد.

۲ـ منتهی الامال ج ۱ ص ۱۵۷ در سینه رازهائی هست، وقتی که دلم برای آنها تنك میشود باکف دست، زمین را میکاوم و رازم را بزمین فاش میکنم. واگر وقتی زمین چیزی رویانید، آن روینده ازکشتهٔ من است.

۳ـ تفسیر برهان ج ٤ ص ٤۱۳، تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۱۰ ص ۱۹۰، امالی صدوق ص ۱۵٦، فاطمه، ای دختر پیغمبر «احمد»، دختر پیغمبری که بزرگوار است واز جانب خدا تقویت شده، هرکس امروزاطعام نماید فردا آنرا مییابد در نزد خداوند بزرك یکتا وبی‌همتا برزگر هرچه میکارد بعداً همانرا میدرود. پس اطعام کن بدون اینکه منت نهی و کمخیر گردی تاپاداش یابی چیزی راکه هرگز کاهش نمی‌پذیرد.

٤ـ نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۱۱ بدانید که هر برزگری در بارهٔ کشت وعاقبت کارخود، مبتلا خواهد بود، جز برزگران قرآن. پس، ازکارندگان قرآن شوید.

عاقبة عمله غیر حرثة القرآن ، فکونوا من حرثته. وازحضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده[۱]: لکل زارع مازرع.

اگر دنیا و آخرت را جهان واحد ممتدی درنظر بگیریم و آنرا بزندگی کنونی تشبیه نمائیم ، خواهیم دید که آنجهان بزرگ هم مانند اینجهان کوچك ، دارای چهار فصل است ، نحست همین زندگی ناپایدار کنونی است که بجای فصل پائیزاست ، زیرا که وقت شخم کردن وبذر افشاندن وآبیاری کردن ، با انجام دادن اعمال است. قسمت دوم آن که عالم برزخ است وانسانها با کفنهای سفید بخواب سنگین مرگ فرومیروند ، بجای فصل زمستان جهان بزرگ. وفصل برف آنست. قسمت سوم که موقع بعث وزنده شدن وسر ازخاك بدر آوردن است ، بهار آنست که افراد انسان ، بااعمال خود. مانند گلهای رنگارنگ ویا خارهای خوفناك ، از قبرها بیرون میآیند وقسمت آخرهم که مردم ، اعمال خویش را دریافت میدارند وبا آنها زندگی نوینی را آغاز میکنند ، یا در فردوس برین و یا در جهنم سوزان ، بمنزلهٔ تابستان میباشد

درفصل زمستان که همه جارا برف گرفته وهوا را سرما تصرف میکند ، اگر کسانی باشند که از وضع اینجهان بیخبر باشند ، این بیخبران ، درکنار آتش نشسته وبوضع برزگران متأسف میشوند ، وبذر افشانی وآبیاری آنان که بازحمتها وخستگی‌ها انجام یافته ، اینان را بتعجب میآورد ، و بعقل آنان میخندند که چرا دارائی و خوراکی خود را دربیابانها افشاندند. هنگامی که هنوز آنان دهان از ایراد نبسته‌اند نوروز فرا میرسد ، مژدهٔ وصول بهار را میدهد. بذرهای افشانده شده سراز خاك بدر میآورند وبرانگیخته شده وزنده میگردند ، سرسبز وخرم وشاداب ، آنوقت است که بیخبران ، متوجه حقیقت عالم شده و ازاینکه برای خود ، کاری نکرده وتخمی نیفشانده‌اند ، انگشت حسرت بدندان میگیرند.

کسانی که از وضع جهان ، بی‌اطلاع. و ازعاقبت زندگی و پایان امر عالم

۱ـ کافی ج ۲ ص ۴۵۸ س ۷ برای هر کارنده ، همان است که کاشته.

بیخبرند ، بدون اینکه اندیشه‌ای در این باره بکنند ، بمردم دانا وبینا ودانشمندان عاقبت نگر وآخربین ، ایرادها میگیرند ، وبرای‌خود هیچ کاری نکرده وتخم‌نیکی نمیکارند ، روزی‌به بیچارگی وناتوانی خود ، پی‌خواهند برد که بهار قیامت وموقع زنده شدن انسانها وروئیدن اعمال نیك وبد برسد .

بلی همانطور که تخمهای پراکنده شده درزمینها، بااینکه میپوسند بازمیرویند همینطور اعمال صادر شده از انسانها ، بااینکه دراطراف و اکناف این جهان وسیع افشانده میشوند ، ازبین نمیروند ودر فصل بهار اعمال ، میرویند .

عمل ، توشهٔ آخرت‌است

آیات کریمه و احادیث شریفه بالسانهای متفاوت و بیانهای گوناگون ؛ بقاوتطور وتجسم اعمال راتعلیم‌میفرمایند. مثلاً چنین میفهمانند که: برای آدمی چنانکه دراین زندگی ، ذخیره لازم است ، برای زندگی آینده نیز ، ناچار بایستی توشه‌ای تهیه به‌بیند ، و این زاد حتماً باید از این زندگی برده شود. این توشه برای هر کسی ، فقط از اعمال خود او فراهم میشود ، و همین اعمال انسان است که ازوی باقی میمانند و برای او لوازم‌زندگی اخروی میشوند .

چیزی که مهم است اینست که : بعضی ازآیات واحادیث، چنین دلالت‌میکنند که تمامی دارائی هر کسی در آخرت ، همین است که از دنیا باخود میبرد. وانسان درآخرت ، جز مقداری از اجزاء اینجهان ، چیز دیگری نخواهد داشت. و آدمی پس‌از آنکه دربهشت‌ویادر دوزخ مستقر میگردد . وارث زمین شمرده میشود.

خداوند متعال فرموده[1]: تزودوافان خیر الزاد التقوی . و ایضاً[2] : قد افلح

۱ـ بقره ۲ـ۱۹۷ توشه‌برداریدو بهترین‌توشه ، نگهداشتن‌خودازگناهان است .

۲ـ مؤمنون ۲۳ـ۱ تا ۱۱ باور کنید که مؤمنان رستگار شدند ، آنانکه در نمازشان فروتن‌اند ، آنانکه از بیهوده‌روی بر میتابند ، وآنانکه زکوة را بجا می‌آورند ، و آنانکه فرج خودرا نگاه‌میدارند مگراز ازواج وکنیزان مملوکشان که ملامتی ندارند ، پس‌هر کس*

المؤمنون الذینهم فی صلاتهم خاشعون و الذینهم عن اللغو معرضون و الذینهم للزکوة فاعلون والذینهم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ماملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون والذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون و الذینهم علی صلواتهم یحافظون اولئك هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی مؤمنان ، بهشت را ازدنیا ارث میبرندو آنگاه که مبعوث شدند دارای فردوسی میشوند که از جهان کنونی ارث میبرند.

انسان ، از اجزاء جهان بر بدن خویش ، اخذ میکند وبا خوردن و نوشیدن و نفس کشیدن وغیر اینها ، اجزاء دنیارا جزء بدن خود میگرداند وسپس آنها رامبدل به نیروهای گوناگون اعمال کرده و در اشکال مختلف ، از بدن خود بیرون میریزد. و این اعمال صادر شده باقی میمانند ودر زندگی اخروی در شکل نعمتهای فردوسی نمایان میشوند. بنابراین نعمتهای بهشت ، همین اجزاء مادی جهان کنونی هستند ، یعنی از آنها ساخته میشوند.

انسان ، اجزاء جهان را در شکل خوراك ومشروب وهوا ونور وغیر اینها اخذ میکند وآنهارا درصورت ایمان ونماز وخشوع وپرهیز از لغو وزکوة دادن و تزکیهٔ خویشتن و کف نفس از شهوت رانی وحفظ وادای امانت و وفای بعهد و محافظت بنمازها خرج میکند. اینست معنای ارث بردن بهشت از دنیا . و واقع اینست که : کسی که اعمال یاد شده را کسب میکند ، در حقیقت نعمتهای بهشت را کسب میکند و آنگاه که اینجهان از تحت قدرت او بامرگ بیرون میرود درعوض نعمتهائی ابدی باوارث میگذارد. جهان نسبت بافراد انسان بمنزلهٔ مادر است ، وهمچنانکه مادر ، وقتی که از دست فرزند خود ، با مرگ میرود ، در عوض اموالی را با وارث میگذارد. جهان

---

*بیشتر از این را بطلبد مسلماً آنان ازمتجاوزین‌اند ، وآنانکه امانتها وپیمانشان رارعایت میکنند ؛ وآنانکه بنمازهای خود محافظت میکنند ، اینانند ارث برندگان ، که ارث میبرند بهشت را ، آنان در آنجا الی الابد میمانند.

هم هر وقت از دست فرزند مؤمن خود میرود ، نعمت بهشت را باوارث میگذارد. مؤمن است که نعمت را ازجهان ارث میبرد اولئك یرثون الفردوس .

با توجه بحقیقت فوق ، آیات دیگری نیز روشن میگردد. میفرماید[1] : ان الارض یرثها عبادی الصالحون .

میدانیم که ارث بردن زمین و تملك آن در این زندگی که داریم ، اختصاصی بمردان صالح ندارد ، بلکه هر دسته از نیکوکاران و بدکاران ، متناوباً و متعاقباً آنرا ازهمدیگر ارث میبرند و نیز میدانیم که عاقبة الامر هم این ملك ناپایدار برای کسی باقی نخواهد ماند ، و خود خداوند متعال وارث زمین و آنچه در آنست خواهد بود چنانکه فرموده[2]: انا نحن نرث الارض ومن علیها والینا یرجعون.

فعلیهذا چنین بدست میآید که : مراد ازاین ارث بردن زمین ، ارث بردن آن در دنیا نیست ، بلکه مقصود ارث بردن زمین ، در آخرت است.

کسانی که از زمین و اجزاء آن برخویشتن جلب وسپس آنهارا در راه انجام دادن اعمال باقیهٔ صالحه خرج کرده‌اند ، الی‌الابد دارای اجزاء زمین خواهند بود ، یعنی همیشه دارای اعمال نیك خود خواهند بود، اعمال نیك خود را در شکل نعمتهای بهشتی پیوسته خواهند داشت . این نشأه مانند مادری که میمیرد و اولاد خود را از آغوش گرمش محروم میسازد، میمیردو ویران میشودولی اولاد صالح خودرا دست خالی نمیگذارد ، و مقداری از اجزاءِ زمینی را که برای خودشان ازدنیا گرفته بودند در شکل نعمتهای بهشتی بآنان ارث میدهد .

واما اینکه قرآن کریم کافران وبدکاران را وارث نخوانده است بااینکه آنان هم شکنجه‌های دوزخ را از زمین واز زندگی دنیوی بابیانی که گفته شد بآخرت ارث

۱ـ انبیاء ۲۱ـ۱۰۵ مسلماً زمین را بندگان صالح من ارث میبرند.

۲ـ مریم ۱۹ـ۴۰ مائیم که ارث میبریم زمین را و آنچه را که برزمین است وبسوی ما برگردانیده میشوند .

میبرند ، باینجهت است که آنان اینگونه ارث را نمیخواهند ببرند و نمیبرند و این خود ارث ناگوار است که دست از آنان برنمیدارد ، پیداست ارثی که برندگان آن از آن بیزار و گریزان باشند ، ارث خوانده نمیشود .

اگر مادرمیان وارثان زمین ، درمیان کسانی که زمین واجزاء ارضی رادرشکل اعمال نیك ، ارث میبرند وزمین را درصورت بهشت ونعمتهای آن دارا میشوند ، بگردیم وتمام مردم اعصار وقرون مختلف رااز مدنظر بگذرانیم ، مسلماً خواهیم دید که پربهره ترین قسمت بشر از زندگی دنیوی واز زمین واجزاء آن ، همانا مردم آخرالزمان وپیروان آخرین امام از جانشینان حضرت رسول الله صلی الله علیه وعلیهم وسلم خواهند بود . برای اینکه درآنزمان بنا بروایات کثیره ، همه ویا نزدیك بهمهٔ مردم زمین مؤمن خواهند بود ، واحدی ازکافرین وفاجرین درظاهر نخواهد ماند . درآنزمان عدالت محضه ودادگری خالص ، در جای ستمگری وبیدادگری خواهد نشست وقوانین حقه الهی در عوض قوانین ناقصه‌ای که از افکار فراموشکار وخطا پیشهٔ بشری تراوش کرده حکمران ومجری خواهد بود . درآنزمان همهٔ افراد بشر ، یك امت گردیده ودرزیر پرچم یك شریعت مجتمع میشوند ، وسراسر روی زمین ، یك کشور وسیع پهناور بشمار خواهد آمد .

مطالب مذکوره ، در روایات متواتره که بطرق عامه وخاصه رسیده [۱] ، واردشده یك حدیث که مسلم عندالکل است دراینجا میآوریم ، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده [۲] : لولم

۱- رجوع شود بدوکتاب مستطاب «المهدی» و منتخب الاثر فی الامام الثانیعشر» .

۲- مجمع البیان ج ۷ ص ۶۷ س ۱ ، روضة الواعظین ص ۲۲۴ س ۱۸ ، صواعق محرقهٔ ابن حجر ص ۹۷ س ۱۹ ، لفظ حدیث مطابق مجمع البیان نقل شد ، اگر فرضاً از دنیا بیشتر از یك روز نماند ، هرآینه خداوند ؛ آنروز را طول میدهد تا مردی صالح راکه از اهل بیت من است ، برانگیزاند . او زمین را پر از عدل و داد میکند ، چنانکه با ظلم وجور پر شده است .

يبق من الدنيا الايوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث رجلاً صالحاً من اهل بيتى يملاء الارض عدلاً وقسطاً كما قدملئت ظلماً وجوراً .

بنا بر آنچه بیان گردید ، مصادیق واضحهٔ «عبادی الصالحون» مردم زمان حضرت مهدی صلواة‌الله‌وسلامه علیه میباشند چنانکه از حضرت باقر عليه السلام هم روایت شده که[1]:

در بارهٔ «عبادی الصالحون» فرمود : هم اصحاب المهدی عليه السلام فی آخر الزمان

یك آیهٔ ذیل دو آیهٔ فوق را شرح میکند و مضمون هردو را در ضمن خود میگیرد :

الحمدلله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء[2] . جملهٔ «اورثنا الارض» معنای «ان الارض یرثها عبادی الصالحون را میفهماند ، وجملهٔ «نتبوء من الجنة» معنای «یرثون الفردوس» را میرساند ، واین‌دو کریمه رابدینطریق شرح و تفسیر میکند که : «نتبوء من الجنة» را بدنبال «اورثنا الارض» بیان داشته و میفهماند که مراد از زمینی که بارث بآنان میرسد همان جنت است که در آن جای میگیرند ، وهمچنین بهشتی که در آن جای میگیرند ، همان زمین است که آنرا ارث میبرند . وبهترین شاهد برصحت این شرح، اینست که جملهٔ «نتبوء من الجنة» بدل است ازجملهٔ «اورثنا الارض» وبرای توضیح آنست ، زیرا که درصورت اکتفاء بهر کدام ازدوجملهٔ نامبرده ، مطلب تمام درمیآید .

پس ازاین آیه هم این استفاده رامیبریم که : خداوند متعال ، استفاده‌های مشروع وتصرفهای حلال انسان را از زمین واز اجزاء ارضی که در شکل اعمال صالحه وقوع میابند، برای او توشهٔ آخرت وبهشت ونعمتهای بهشتی قرار میدهد ، ‹ وپس ازویرانی

---

۱ ـ مجمع البیان ج ۷ ص ٦٦ س آخر ، انان یاران مهدی علیه السلام میباشند در آخرالزمان .

۲ ـ زمر ۳۹ـ۷٤ حمد برای خداوند است که وعده‌اش را بما راست گردانید و زمین را بما ارث داد ، جای میگیریم از بهشت هرکجا را بخواهیم .

دنیا ، آنها را باو درشکل بهشت ، ارث میدهد .

ازبعضی‌ازآیات فهمیده میشود که: استخراج واستنباط کنندهٔ چشمه‌ها دربهشت همانا خود نیکوکاران میباشند ، که بایستی با اعمال نیك ، برای خودشان چشمه استخراج نمایند. میفرماید[1]: عیناً یشرب بها عبادالله یفجرونها تفجیراً. تفجیراً مفعول مطلق وبرای بیان نوع تفجیر است ، وبا تنکیر خود چنین میفهماند که برآوردن و استخراج چشمهٔ نامبرده ، از نوع چشمه در آوردن وقنات کندن وامثال آنها که در این زندگی معروف است ، نیست ؛ وبرای افراد بشر عجالةً پنهان و در نزد آنان عملی ناشناس ونکره است .

طریق این تفجیر وچشمه در آوردن دربهشت ، همانا وفـای بنذر و اطعام بر مساکین ویتیمان واسیران است ، انجام دادن اعمال نیك است[2]. وبدیهی است که‌این نوع استنباط چشمه ، درجهان کنونی شناخته نشده وشناخته نخواهد شد ، وتا روزبعث مجهول ونکره باقی خواهد ماند .

ناگفته نماند که صحت استدلال فوق ، موقوف باینست که «یفجرون» بمعنی‌حال‌باشد نه‌استقبال ، ومیدانیم که این امر هیچ مانعی ندارد ، واگر شکی باقی باشد بانظر در کریمهٔ ذیل برطرف میشود .

در قرآن کریم میفرماید[3]: یطاف علیهم بآنیة من فضة واکواب کانت قواریر قواریر من فضة قدروها تقدیراً. این کریمهٔ مبارکه تصریح‌میکندکه : اندازه گیرندهٔ

۱ـ انسان ۷۶ـ۶ چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌آشامند ، در می‌آورند آنرا در آوردنی .

۲ـ رجوع شود بسورهٔ مبارکه انسان ۷۶ ، از آیه ۵ تا ۸ .

۳ـ انسان ۷۶ـ۱۵و۱۶ در پیرامون آنان جامهائی که از نقرهٔشناخته نشده‌ای‌هستند گردش داده میشود : وتنك‌هائی که شیشه‌هائی بودند . شیشه‌هائی از نقره ناشناس . خودآنان اندازهٔ آنها را تعیین‌کردند تعیین‌کردنی که آشنائی بآن ندارید .

جامها و تنگهای بهشتی ، خود نیکوکاران هستند. و این اندازه گیری مسلماً باقدر و اندازهٔ اعمال صالح که بجا میآورند بستگی دارد ، هر کس زیاد نیکی کند ، جام و تنگ او بزرگتر و گواراتر و دائمی تر خواهد بود . و « تقدیراً » هم عیناً فائدهٔ «تفجیراً» را که در کریمهٔ فوق بود ، میرساند. وچون «قدروا» بصیغهٔ ماضی بیان شده فلذا دلالت این کریمه بربحث حاضر (براینکه : نیکوکاران با اعمال‌صالحی که‌انجام میدهند ، برای خودشان در بهشت ، نعمتهای جاودانی مهیامیکنند ، وتوشه‌هائی‌ذخیره میکنند) آشکارتر وبی‌شائبه‌تر میباشد ، ومعنای «یفجرون» را هم که درآیهٔ فوق‌هست واضحتر میگرداند ، یعنی: نیکوکاران، اکنون ودر همین زندگی، چشمه‌های‌بهشتی را تفجیر میکنند ودرمیآوند .

ودر خبر است که[1]: جبرئیل علیه‌السلام بحضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت : اعمل‌ماشئت‌فانك ملاقیه . وایضاً که حضرت پیغمبر فرموده[2]: در عارض بهشت ، دیدم که نوشته شده: ماقدمنا وجدنا. وفرمود[3]: قدنزل‌جبرئیل علیه‌السلام الی وقال لی یامحمد ربك یقرئك‌السلام و یقول لك کل ساعة تذکرنی فیها فهی لك عندی مدخرة وکل ساعة لاتذکرنی فیها فهی منك ضایعة .

و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرموده[4]: الا وانکم امرتم بالظعن ودللتم علی‌الزاد

۱ــ من لایحضره الفقیه ص ۵۷۹ س ۲۲ ، روضة الواعظین ص ۲۷۱ ؛ وافی ج ۲ کتاب الصلوة ص ۲۱ س ۳۱و۳۲ بکن آنچه میخواهی ، چونکه همانرا دیدارخواهی نمود.

۲ــ روضةالواعظین ص ۴۰۸ هرچه راکه پیش فرستادیم بازیافتیم .

۳ــ ارشادالقلوب ص ۵۹ ، جبرئیل علیه‌السلام بنزد من فرود آمد وبمن گفت : ای محمد پروردگارت بتو سلام‌میخواند ومیفرماید هرساعتی‌که مرا درآن یاد میکنی ؛ آنساعت در نزد من برایت ذخیره میماند وهر ساعتی‌که مرا درآن ، یاد نمیکنی از تو ضایع میگردد

۴ــ نهج‌البلاغه ج ۱ ص ۶۸ بدانید که شما امر شده‌اید بکوچ و توشه را بشما نشان داده‌اند وخوفناکترین چیزی‌که بر شما میترسم ، پیروی خواهش نفس و آرزوی دراز است ؛ پس در دنیا از دنیا توشه‌ای بردارید که خودتان را باآن ، فردای قیامت نگاهدارید

وان اخوف مااخاف علیکم اتباع الهوی و طول الامل فتزودوافی الدنیا من الدنیا ما تحرزون به‌انفسکم غداً. وایضاً[۱]: فارتحلوا منها باحسن ما بحضرتکم من‌الزاد. وایضاً[۲] مااخذوه منها لغیرها قدموا علیه و اقاموا فیه. وایضاً[۳]: ماقدمت الیوم تقدم علیه غداً فامهد لقدمك وقدم لیومك. وایضاً[٤]: تزودوا فی ایام الفناء لایام البقاء قد دللتم علی الزاد وامرتم بالظعن. وایضاً[٥]: خذما یبقی‌لك ممالاتبقی‌له. وایضاً[٦]: انما المرء مجزی بما اسلف‌وقادم‌علی‌ماقدم. وایضاً[٧]: بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد.

و از امام صادق علیه‌السلام روایت شده[۸] که: قال فی‌رجل یؤخر الصلوة متعمداً قال یأتی هذا یوم القیمة موتوراً اهله و ماله. الموتور هومن لا اهل له‌ولا مال فی‌الجنة

۱ـ نهج البلاغه ج ۱ ص ۹۱ و ج ۲ ص ۲۰۹ ولی در جای «فارتحلوا» دارد «فانقلبوا». پس از دنیا با بهترین توشه‌ای‌که در امکان دارید؛ کوچ کنید.

۲ـ نهج‌البلاغه ج ۱ ص ۱۰۵ و برآنچه‌که از دنیا، نه برای دنیا برداشتند، وارد شده، ودر آن اقامت گزیدند.

۳ـ نهج‌البلاغه ج ۲ ص ۵۶ هرچه امروز پیش فرستی فردا بهمان وارد میشوی، پس برای پایت، جائی تهیه‌کن و برای آنروزت چیزی پیش فرشت.

٤ـ نهج‌البلاغه ج ۲ ص ۶۷، در روزهای‌گذران، برای روزهای جاویدان، توشه بیندوزید، شما را بتوشه رهبری‌کرده‌اند وبکوچ‌کردن امر شده‌اید.

٥ـ نهج البلاغه ج ۲ ص ۲٤۳ بگیر آنچه راکه برایت میماند از آنچه که برایش نمی‌مانی.

۶ـ نهج‌البلاغه ج ۳ ص ۲۳ همانا انسان، باآنچه‌که قبلا انجام داده بود؛ پاداش وکیفر می‌یابد، وبرآنچه‌که پیش داشته بود وارد میشود.

۷ـ نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۰۲ چه بد توشه ایست برای برگشت، دشمنی کردن بر بندگان خدا.

۸ـ روضةالواعظین‌ص ۲۷۰ س٤، امام صادق علیه‌السلام درباره‌کسی‌که نمازرا دانسته بتاخیر میانداخت فرمود: این مرد در روز قیامت، در حالی که خانواده و مالش هلاك شده میآید. وموتورکسی است‌که برایش در بهشت، نه‌خانواده‌ای باشد نه‌مالی.

درجات اخروی از اعمال دنیوی ساخته میشود

عالم آخرت ، دارای درجات بسیار است، خداوند متعال فرموده[۱] نرفع درجات من نشاء. وحتی کثرت درجات واختلاف آنها در آخرت ، خیلی بیشتر ازدرجات دنیا واختلاف آنهاست. چنانکه میفرماید[۲]: وللاخرة اکبر درجات واکبر تفضیلاً .

مقصود ما ازعقد این بحث ، با کمال تعجب اینست که قرآن کریم ، باوضوح وصراحت بیان فرموده که درجات عالم آخرت ازاعمال صادر شده از بشر وازعین افعال وکردار افراد انسان ، درست میشود ، وبا نیکیها وبدیهای خودشان ، ساخته وپرداخته میگردد. واین آیات ، در عین اینکه شیرین ترین بیان برای تصویر بقاء اعمال وتجسم آنها هستند ، محکمترین برهان نیز برای آن میباشند .

میفرماید[۳]: ولکل درجات مما عملوا وما ربك بغافل عما یعملون . طبری مفسر شهیر ، درشرح این کریمه فرموده[٤]: برای هر عاملی در اطاعت خدایا در نافرمانی باو منزله‌ها ومرتبه‌هائی ، از کردار خود او هست ، خداوند او را بآنها میرساند وبا آنها ثوابش میدهد ، اگر خیر باشد خیر و اگر شر باشد شر. و شیخ طنطاوی هم چنین گفته[۵]: وبرای هر کدام از مکلفین ، درجه‌ها ومرتبه‌هائی از آنچه که کرده‌اند ، از عملهای آنان ، هست. و پروردگارت ازآنچه کـه میکنندغافل نیست تا کرداری باو پوشیده ماند . و بیضاوی این مطلب را که مورد تصریح آیـه میباشد ، محتمل شمرده

۱ـ انعام ٦ـ۸۳ بالا میبریم ، درجه‌هائی ، هرکس راکه بخواهیم .

۲ـ اسراء ۱۷ ـ ۲۱ ومسلماً درجات اخروی بزرگتر از درجـات دنیوی است . و افضلیت‌های آنجا نیز بزرگتر از افضلیت‌های اینجاست .

۳ـ انعام ٦ـ۱۳۲ واز برای هرکسی ، درجه‌هائی از آنچه‌که کرده‌اند ، هست ، و پروردگارت از اعمال آنان غافل نیست.

٤ـ جامع البیان ج ۸ ص۲۸ نقل باختصار .

۵ـ تفسیر طنطاوی «الجواهر» ج ٤ ص۱۰۲ .

است[1].

جای بسی تأسف است که غالب مفسرین ، از کسانی که کتابشان در دسترس‌ما هست ، برای اینکه بقاء اعمال وتجسم آنهارا (فقط برای تصور اینکه عمل عرض‌است وتجوهر عرض محال است) غیرممکن شمرده‌اند، فلذا بهر نحو بوده ، آیه را ازدلالت برمعنائی که خود غیرممکن‌میدانسته‌اند ، منصرف کرده‌اند، گفته‌اند : که‌لفظ«جزاء» و یا «اجل» باید در تقدیر گرفته شود: من جزاءِما عملوا . و یا : من اجل‌ماعملوا . گوئیا میخواسته‌اند که‌به‌پروردگار باعظمت جهان ، کمك بکنند .

پاسخ اینست که: عمل، عرض نیست‌وجوهر است چنانکه‌مفصلاً بیان گردیده[2] پس‌از آنکه قرآن کریم‌مکرراً با بیانهای گوناگون میفهماند که : پاداش‌آدمی‌خود کردار آدمی است ، چه داعی براین تقدیر باقی میماند؟ و چـه نیازی آنرا تقاضا میکند!؟

کریمه‌ای که نقل شد ، در سورهٔ[3] دیگر هم باینصورت هست : ولکل درجات مما عملوا ولیوفیهم اعمالهم وهم لایظلمون. و کلمهٔ «من» درهردومورد ، ازهمان قبیل است که در : خاتم من فضة ، هست. و چنین میفهماند کـه: درجات آخرت از جنس اعمال دنیاست .

مضمون ایندو کریمه بابیان دیگری هم ادا شده است. فرموده[4]: هم درجات عندالله والله بصیربما یعملون. این کریمه در اینکه «درجات» را بخود «هم» حمل کرده

۱ـ تفسیر بیضاوی «انوار التنزیل» ص۲۱۸ .

۲ـ در فصل پنجم .

۳ـ احقاف ۴۶ـ۱۹ وبرای هرکسی درجه‌هائی از آنچه‌که میکردند هست و تا تمام بپردازدشان اعمالشانرا وآنان ستم‌کرده نمیشوند .

۴ـ آل عمران ۳ـ۱۶۳ آنان در نزد خداوند ، درجه‌هائی هستند . وخداوند بآنچه میکنند بیناست.

وبدینوسیله اتحاد یافتن عمل را باعامل فهمانیده ، شبیه این آیه است که فرموده[۱] : وقودها الناس ، ومیفهماند که در آخرت سوزاننده و سوزنده یکچیز هستند ، چنانکه آیهٔ مورد بحث هم میفهماند که : در آخرت ، درجه وصاحبدرجه یکچیز بیش نیستند در ایندو کریمه ، اشاره‌ای به «ساختمان آینده انسان» هست ، وچنین میفهمانند که مصالح آن ، اعمال انسان است . و در این باره سخنان مفصلی داریم انشاء الله تعالی میآید .

ودر خبر است که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود[۲] : هنگامی که بآسمان برده شدم داخل بهشت گردیدم ، درآنجا بیابانهای هموار قطعه زمینهائی ازمشگ دیدم ، و در آنجا فرشتگانی دیدم که باخشتی ازطلا وخشتی ازنقره بنا میگذاشتند ، وبسا میشد که دست ازکار میکشیدند. بآنان گفتم چرا گاهی بنامیگذارید و گاهی دست میکشید؟ گفتند بجهت اینکه مصالح کار برسد گفتم مصالح شما چیست؟ گفتند اینست که مؤمن بگوید سبحان الله والحمدلله ولا اله الا الله والله اکبر. هروقت اینهارا گفت بنامیگذاریم و هروقت ساکت شد ماهم امساك میکنیم. این خبر شریف وامثال آن که سابقاً نقل کرده‌ایم[۳] دلالت واضح دارند براینکه طبقات کاخها وقصرهای بهشتی ، از اعمال خود انسانها ساخته میشودو پرداخته میگردد . و نیز حدیثی در این باره ، از حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت شده[٤]: ان العبد لیرفع له درجة فی الجنة لا یعرفها من اعماله فیقول رب

۱ـ بقره ۲ـ ۲٤ هیزم دوزخ ، خود مردمانند .

۲ ـ بحار الانوار ج ۳ ص ۳۲۶ ، از تفسیر علی بن ابراهیم . متن خبر را در بحث «حسنات دنیوی ، نعمتهای بهشتی میگردد» از ارشاد القلوب نقل کرده‌ایم .

۳ـ درهمان بحث نامبرده در پاورقی سابق .

٤ـ مستدرك الوسائل ج ۱ ص ٤۸۶ س ۳۱ براستی برای بنده در بهشت ، درجه‌ای بالا برده میشود ، و او آندرجه را از اعمال خودش نمیشناسد ، پس میگوید پروردگارا این درجه ، ازکجا برای من حاصل شد؟ پس میفرماید ، بامغفرت خواستن پدر ومادرت بعداز تو برای تو .

انی لی هذه فیقول باستغفار والدیك لك من بعدك .

واز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده[۱] : انما المرء مجزی بما اسلف وقادم علی ماقدم. حرف باء برای مقابله نیست ، بلکه بمعنی استعانت است ، مانند باء در کتبت بالقلم ؛ بدلیل اینکه بلافاصله فرموده: وقادم علی ماقدم. وبهرحال همین جملهٔ اخیر صریح در اینست که : هر کس ، درجهان آخرت ، بهمان جایگاه وارد میشود که خود قبلاً آنرا تهیه کرده و بآخرت تقدیم داشته است. یعنی : هر کسی باعمال خودش وارد میشود ، ودرجات ودرکات ، برای هرانسانی از اعمال خود او آفرینش مییابد .

وازحضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده[۲]: لاتقولن الجنة واحدة ان الله یقول ومن دونهما جنتان ولاتقولن درجة واحدة ان الله یقول درجات بعضها فوق بعض انما تفاضل القوم بالاعمال .

حسنات نورندو سیئات ظلماتند

یکی ازغرائب مطالب وعجائب مباحث که واقعاً موجب حیرت است: تبدل عمل نیك بنور وروشنائی وتحول عمل زشت بظلمت وتاریکی است. قرآن کریم وآموزگاران دین علیهم السلام ، قرنهاست که این حقیقت را بهمهٔ اهل عالم اعلام فرموده اند . ودر این اواخر هم دانشمندان علوم تجربی ، بطریق آزمایش ، عملاً ثابت کردند که: نیروی حرکتی، قابل تبدل بنور است (وجرقه را که دراثر تصادم پیدا میشود ، مثال آورده اند). وبدینطریق ، تبدل هرعملی که باحرکتی تحقق مییابد اگر نیك باشد بنور ، هم ازلحاظ دین وهم ازلحاظ علم ، در عصرما از

---

۱ - در اواخر بحث پیش ، نقل وترجمه شده.

۲ـ مجمع البیان ج ۹ ص ۲۱۰ س ۲۰ و ۲۱ . مبادا بگوئی که بهشت یکی است برای اینکه خداوند میفرماید: ونزدیکتر ازآندو بهشت ، دوبهشت دیگر هست (الرحمن ۵۵ـ۶۲) و مبادا بگوئی بهشت یکدرجه دارد ، برای اینکه خداوند میفرماید : درجههائی است بعضی بربالای بعضی (اینکلام در قرآن نیست واین هست :ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات . زخرف ۴۳ـ۳۲)همانا برتری مردمان (بریکدیگردرآخرت) بااعمال است .

بدیهیات گردیده است. ولی متأسفانه دربارهٔ تبدل عمل بد بظلمت که مورد تصدیق دین مبین اسلام است ، از جانب دانشمندان علوم تجربی هیچ قدمی برداشته نشده است[1].

اعمال انسان ، علاوه بر ظواهر مشهود ، بواطنی مستور هم دارند که باحواس کنونی قابل درك نیستند ، ودر روز قیامت بتمام معنی کلمه ، وپس ازمرگ هم بتقریب حقائق پنهان خود را ظاهر گردانیده وآشکارا خواهند شد. اعمال نیك بتصریح قرآن کریم واخبار شریفه ، نور خواهند شد واکنون هم حقیقت خفیهٔ آنها نور است. نور واقعی است ، نور پنهان است. وسیئات اعمال هم ظلمتها وانواع تاریکیها خواهندشد واکنون هم اعمال زشت ، سیاه وظلمانی هستند ، ظلمت واقعی ونهان هستند.

خوب است که دربارهٔ موجود پنهان ، کمی توضیح داده و بعداً بسر بحث خود بر گردیم.

موجود پنهان ونیروی نهان ، دراینجهان بسیار است ونباید تصور شود که نور حسنات وظلمت سیئات (و همچنین بطوری که در بحث آینده انشاء الله تعالی میآید ، حرارت سیئات) ازسایر موجودات جهان ، مستثنی هستند ، هرچیز مرئی است وفقط ایندو نامرئی. اکنون چند نمونه از «موجود پنهان» ذیلاً میآوریم.

۱ـ نیروئی که این قلم را دردست نگارنده ، بحرکت درمیآورد ، موجودی پنهان است ؛ موجودی است کـه پیش از ارادهٔ نوشتن ، در دست انسان ، در صورتی نامرئی موجود بود وبمحض اراده نوشتن بروز یافت وظاهر گردید.

۲ـ اسبی که نعل آهنین دارد در کوچه‌ای که با سنگ مفروش است تند راه میرود ، هروقت نعل با سنگ تصادم میکند آتشی ریز ونوری ناپایدار بیرون میجهد این آتش واین نور ، بدون شك ، پیش از تصادم موجود بود ، ولی البته درحالت پنهانی

۳ـ بظرفی که پراز آب ویخ است ودرمیان آن گرما سنجی گذاشته‌شده‌هرقدر حرارت میدهند ، تا وقتی که کوچکترین ذرهٔ یخ درمیان آب باقی است ، اثری از

---

[1] ـ در فصل پیش مفصلا دراین نوع مسائل بحث کرده‌ایم.

آن درمیزان الحراره دیده نمیشود ، وپس از آنکه یخها تماماً آب شدند ، گرمادر آب محسوس میشود، دراین آزمایش ، مسلماً حرارت بآب میرسدو بداخل آن نفوذ میکند، زیرا که یخها را تدریجاً آب میکند، ولی همین حرارت درمیان آب، پنهان میگرددواثری از خود در گرماسنج نشان نمیدهد. این حرارت پنهان را اهل فیزیك «گرمای نهان ذوب» مینامند[1].

٤ـ سیب ویا میوهٔ دیگر ، در اندرون خود، تخمها و رگهای بسیار زیاددارد این تخمها ورگها موجوداتی هستند که قبلاً از بسکه کوچك بودند دیده نمیشدند ، ودر حال اختفا بسر میبردند ، بعداً بتدریج بزرگ شده وبارز گردیدند. خود سیب و هرمیوه دیگر هم همینطور است، ولی آنقدر ریز بود که درست است بگوئیم نبود، بعداً کم کم بزرگ شد و وجود خودرا نمایان گردانید. برگهای توبتوی کاهورا از بیرون بسوی اندرون ورق میزنیم ، هرقدر بوسط کاهو نزدیکتر میشویم برگها کوچك و کوچکتر میشود، تابابرگهائی روبرو میشویم که خوب دیده نمیشوند وتازه میخواهند ظهور کنند؛ ومسلماً برگهای ریزتری نیز درمیان آنهاهست که هیچ بروز نکرده‌اند[2]. اصلاً ، نمو کردن عبارت اخرای پدیدار شدن نهانها و هویدا شدن پنهانهاست .

اکنون باز بسر بحث خود میرویم ، وازآیات قرآن کریم نور بودن حسنات وظلمت بودن سیئات را استفاده میکنیم.

خداوند متعال میفرماید[3]: اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئك اصحاب النار

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده کدفرمود[4]: اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات

۱و۲ـ تکامل علم فیزیك ص ٥١ فیزیك رنرج ٤ ص ٦٥ ، فیزیك نوین ص ٨٤.

۳ـ بقره ۲ـ۲٥۷ خداوند یار و یاورکسانی است که ایمان آورده‌اند ، آنان را از ظلمت‌ها بسوی نور بیرون میاورد ، وکسانی که کافر شدند یار ویاورشان بتهاست (طغیان است) آنان را از نور بسوی (انواع) ظلمت‌ها بیرون میکنند . آنان مصاحب آتش هستند.

٤ـ تفسیر صافی ص ٦٩ س ١٤ معنای اینکه خداوند، یارویاور کسانی است که ایمان*

الی‌النور ، یعنی : من‌ظلمات الذنوب الی نور التوبة والمغفرة .

واز تطبیق آیهٔ فوق با کریمهٔ: ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی‌القربی وینهی عن‌الفحشاء و المنکرو البغی یعظکم لعلکم تذکرون ، ایضاً این نتیجه گرفته میشود که : عدالت ونیکی کردن وبخویشاوندان احسان نمودن، نور میباشند، چون خدائی که مردمان را داخل نور میکند بسوی این اعمال میخواند. پس بدون شك، بایستی که این‌اعمال ، نور بوده باشند. ونیز چنین‌نتیجه گرفته میشود که : زشتکاریها وکردار ناپسند و تجاوز بحقوق مردم ، ظلمت‌ها هستند ، بجهت اینکه خدائی که مردمان را از ظلمات بیرون میکشد ، از همین اعمال شیطانی ، باز میدارد و نهی میفرماید ، پس‌حتماً گناهان ، درنزد خداوند ، ظلمت‌ها هستند .

ما ، دراینجهان ، پیوسته نور را باحرارت وظلمت را هم باسرما توأم دیده‌ایم، زیرا که تاچشم باز کرده‌ایم هرروز را در عرض سال ، ازشب متصل بآن (اگر پیش آمد مخصوصی‌رخ نداده بود) گرمتر وهرشب را از روز متصل بآن سردتر یافته‌ایم، نور خورشید در روزها توأم با گرما و ظلمت اجسام کدره در شبها ، توأم باسرما و خنکی است[1]. بلی آنچه که ما یافته‌ایم همین است ؛ ولی از دوجملهٔ «یخرجونهم من النورالی‌الظلمات اولئك اصحاب‌النار» که در کریمهٔ فوق‌نقل گردید، چنین‌بدست میآید که : ظلمت‌ها ونورهای آخرت، مانند آنچه که اکنون هست نیستند ، بلکه‌ظلمتهای گناهان، آتش هم هستند ودارای حرارت میباشند. وبقرینهٔ تقابل‌چنین فهمیده‌میشود که: نورهای حسنات ، آتش نیستند وحرارت ندارند وخنك میباشند .

ظواهر جملات آیهٔ کریمه مورد بحث چنین ، میفهماند که: گناهان ، درهمین زندگی‌ظلمات هستند ، وتوبه وسایر اعمال نیك در همین جهان نورند ؛ بجهت‌اینکه

---

*آورده‌اند، آنانرا ازظلمت‌ها بسوی‌نور بیرون می‌آورد ، اینست‌که: از تاریکیهای گناهان، بسوی نور برگشت بخدا وآمرزش ، بیرون میاورد.

۱ـ تفصیل مطلب در فصل پیش گذشت .

جملات آیه ازآغاز تا انجام باسیاق واحدی ، اخبار از زمان حال هستند ، چنانکه «الله ولی الذین آمنوا» از زمان حال‌خبر میدهد ودلالت میکند که: خداوند درهمین زمان، دوست‌مؤمنین است ، وهمچنین جملهٔ «الذین کفروا اولیائهم الطاغوت»میفهماند که: بتها و طغیان هم اکنون دوستداران کفار میباشند ، دو جملهٔ دیگر هم که نتیجهٔ ایندو جمله‌اند بایستی که بمعنی حال باشند ، یعنی جملهٔ «یخرجهم من الظلمات الی النور» و «یخرجونهم من‌النور الی الظلمات» بایستی اخراج در زمان حال را بیان نمایند. ونیز جملهٔ «اولئك اصحاب النار» که اسمیه وبدون شك خبر ازحال است ، تأیید میکند که جملات سابق بر آن هم ، دربارهٔ زمان حال باشند.

کریمهٔ مبارکهٔ[۱] : ارجعوا ورائکم فالتمسوا نوراً ، مقصود مارا چنان میرساند که جائی برای چون وچرا باقی نمیگذارد ، بجهت اینکه چنین دلالت میکند: ای نیازمندان ، زندگی دنیوی پرازنور بود ، یعنی پراز عمل نیك بود ، چرا شما آنجا باانجام دادن اعمال نیك ، نوری‌برای خودتان کسب نکردید ، تادر اینجا درتاریکی وظلمت آخرت فرو ماندید

نتیجه اینست که: گفتار نیك ، کردار نیك ، پندار نیك ، درهمین زندگی ، روشنائی هستند ، نورهائی نهان میباشند ؛ و سیئات هم ظلماتند تاریکیهای پنهانند. ولی دراین دنیا حقائق اعمال (وهرچیز دیگر) در پس پرده مستور مانده و روشنائی حسنات وتاریکی سیئات ، محسوس نمیگردد .

آیات دیگری نیز در قرآن کریم هست که‌مارا در این بحث عالی راهنمائی میفرماید :

فرموده[۲] : یخرجهم من‌الظلمات الی النور باذنه .

۱ـ حدید ۵۷ـ۱۳ دنبالتان برگردید ونوری بجوئید .

۲ـ مائده ۵ ـ ۱۶ خداوند ، آنان‌را با اذن خود ، از تاریکیها بسوی روشنائی بیرون می‌آورد .

ودر بارهٔ زشتکاران فرموده[۱]: کأنما اغشیت وجوههم قطعاً من اللیل مظلماً: بدکاران اگرچه ظاهر زیبا واندام رفته وشسته داشته باشند، ولی اعمال زشت وکارهای ننگین وچرکینشان که پیرامون صورتشان را فرا میگیرد، رخسار بظاهر زیبایشان را درواقع ودر باطن امر، تاریک وسیاه میگرداند.

وفرموده[۲]: او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب، ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور. تمام کلام بعداز ملاحظه عطف، چنین میشود: الذین کفروا اعمالهم کظلمات الخ

واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت شده[۳]: البیت الذی یقرء فیه القرآن ویذکر الله عزوجل فیه یضیئ لاهل السماء کما یضیئ الکوکب الدری لاهل الارض. وایضاً[٤]: الدعاء نور السموات والارض. وایضاً[٥]: نوّروا بیوتکم بتلاوة القرآن ولاتتخذوها قبوراً

۱- یونس ۱۰-۲۷ گوئیا رخسارهای زشتکاران، باپارچه‌هائی از شب تاریک پوشانیده شده است.

۲- نور ۲٤-٤۰ یا «اعمال کافران» مانند ظلمتهائی است در دریائی پر گرداب که بپوشاند آنرا موجی، از بالای آن موجی، از بالای آن ابر، ظلمت‌هائی هستند بعضی بر بالای بعضی، آنگاه که دستش را بیرون آورد نزدیک نیست به‌بیند آنرا «نزدیک است که نه‌بیند آنرا» وکسی راکه خدا برایش نوری قرار ندهد، نوری نیست.

۳- کافی ج ۲ ص ٤۹۹ س ٦و۷و۸ خانه‌ای که در آن، قرآن خوانده میشودوخداوند عزوجل در آن یاد میشود، باهل آسمان نور میدهد، همچنانکه ستارهٔ درخشان باهل زمین نور وروشنائی میدهد. بااختصار نقل شد.

٤- کافی ج ۲ ص ٤٦۸ س ٦و۷ نقل باختصار. دعا نور آسمان‌ها وزمین است.

٥- کافی ج ۲ ص ٦۱۰ خانه‌هایتان را باتلاوت قرآن، روشن گردانید وآنها را قبر نسازید، چنانکه یهودیان ومسیحیان کرده‌اند، نماز را درکلیساها وکنشت‌ها خوانده وخانه‌هایشان‌را تعطیل کرده‌اند. حقیقت اینست که هنگامی که در خانه، تلاوت قرآن زیاد شود، خیرش زیاد وخاندانش بزرگ میگردد وباهل آسمان نور میدهد، همانطورکه ستارگان آسمان باهل دنیانور میدهند.

کما فعلت الیهود والنصاری ، صلوّا فی الکنائس والبیع وعطلوا بیوتهم ، فان البیت اذا کثر فیه تلاوة القرآن کثر خیره واتسع اهله واضاء لاهل السماء کما تضیئ نجوم السماء لاهل الدنیا . وایضاً [۱] : الظلم ظلمات یوم القیمة. وایضاً [۲] : الصلوة نور . وایضاً [۳] : قلب المؤمن اجرد فیه سراج یزهر وقلب الکافر سود منکوس .

واز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده [۴] : اجعلوا طاعة الله مصابیح لبطون قبورکم. وایضاً [۵] : ان الایمان یبدو المظة فی القلب، کلما ازداد الایمان ازدادت اللمظة . واز حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرموده [۶] : الحمد لله حمداً یضیئ لنا به ظلمات البرزخ .

واز حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده [۷] : ان الله خلق قلوب المؤمنین مبهمة علی الایمان فاذا اراد استنارة ما فیها فتحها بالحکمة و زرعها بالعلم وزارعها والقیم علیها رب العالمین.

۱ــ اربعین شیخ بهاء الدین ص ۲۵۷ ، جامع السعادات ج ۲ ص ۱۱۶ س ۶ ، جناس الجناس ص ۳۳ ، نهج الفصاحه شمارهٔ ۹۲۳ ، درج گهر باا ندك فرق ، ظلم کردن ، ظلمت‌های روز قیامت است.

۲ــ ارشاد القلوب ص۹۵ س ۵ ، نماز نور است.

۳ ــ مرآة العقول ج ۲ ص ۲۴۶ س ۲۵ ، درج گهر شمارهٔ ۴۱۵ ، دل مؤمن صاف است ، در آن چراغی هست که میدرخشد ودل کافر سیاه و وارونه است.

۴ــ نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۹۸ و ۱۹۹ ، نقل باختصار ، قرار دهید اطاعت خدا را چراغهائی برای اندرون قبرهایتان ،

۵ــ نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۱۳ ، ایمان در آغاز بصورت نقطهٔ سفیدی در قلب پدید می‌آید ؛ هرقدر ایمان بیشتر گردد آن نقطهٔ سفید هم زیادتر و بزرگتر میگردد.

۶ــ صحیفهٔ سجادیه علیه السلام ص ۲۵ ، نقل باختصار ، حمد میکنیم خدا را حمدی که باآن ، ظلمات برزخ برای ما روشن گردد .

۷ــ کافی ج ۲ ص ۴۲۲ ، خداوند در قلبهای مؤمنین ایمانی قرار داد و بست . و آنگاه که خواست آنچه راکه در آنها هست روشن بسازد ، آنها را با حکمت میگشاید وعلم را در آنها میکارد ، وزارع قلوب مؤمنین ومتصدی ونگهبان بر آنها پروردگار جهان است.

وایضاً [۱] : تجد الرجل لایخطیء بلام ولا واو خطیباً مصقعاً و لقلبه اشد ظلمة من اللیل المظلم وتجدالرجل لایستطیع یعبر عما فی قلبه بلسانه وقلبه یزهر کما یزهرالمصباح

وایضاً [۲] : من صلی الصلوات المفروضات فی اول وقتها فاقام حدودها رفعها الملك بیضاء نقیة فهی تهتف به‌حفظك‌الله کما حفظتنی واستودعك‌الله کما استودعتنی‌ملکاً کریماً ومن صلاها بعد وقتهامن‌غیرعلة فلم یقم حدودها رفعها‌الملك سوداء مظلمةفهی‌تهتف به‌ضیعتنی ضیعك‌الله کما ضیعتنی ولارعاك‌الله کمالم ترعنی .

سابقاً درفصل اول . توضیح داده‌ایم که : انسان ازجهان باتغذیه وتنفس وغیر اینها ، ماده اخذ میکند ، و آنرااولاً جزء خود میکند ، وبعداً هم درشکل نیروآنرا مصرف میکند ، وبدینطریق ساختمان‌آیندهٔ خود را میسازد. اکنون بادر نظر گرفتن این حقیقت که : حسنات نور وسیئات ظلماتند ، چنین میفهمیم : کـه نیکوکاران ، ساختمان آیندهٔ خود را از نور وبدکاران‌از ظلمت میسازند. کسانی که باراههای‌نیك ازجهان اخذ کرده . ودر موارد نیکو خرج میکنند ، ذات‌آیندهٔ خود را از روشنائی میسازند. وآنانکه‌بطریق زشت اخذودر موارد ناپسند وچرکین صرف میکنند مسلماً ذات خود را درآینده ، زشت وچرکین خواهند یافت.

۱ـ کافی ج ۲ ص ۴۲۲ ، مردی را میيابی چنان خطیب بلیغ بلند صوت است کـه نه لامی و نه واوی را خطا نمیکند ، ولی البته قلبش از ظلمت شب تاریك تاریکتر است . و مردی را هم میيابی‌که قدرت ندارد آنچه راکه در قلب دارد بازبان بیان نماید وقلبش‌مانند نوردادن چراغ روشنائی میدهد.

۲ـ روضةالواعظین ص ۲۶۹ ، امالی‌صدوق آخر ص ۱۵۴ هرکس نمازهای واجب را در اول وقت بخواند وحدود آنرا اقامه نماید ، فرشته آنرا در حالی که سفید وپاکیزه است است بالا میبرد وآن نماز فریاد میکندکه : خدا حفظت‌کند چنانکه حفظم کردی وتورا بخدا میسپارم چنانکه مرا بفرشتهٔ‌کریمی سپردی ، و هرکس آنرا بعد از وقتش بجا آورد ؛ بدون علت وحدود آنرا اقامه نکند فرشته آنرا در حالی‌که سیاه و ظلمانی است بالامیبرد و نمازباو فریاد میزند : خدا ضایعت‌کند هما نطورکه ضایعم کردی ورعایتت نکند چنانکه رعایتم‌نکردی.

از تحقیق و بررسی فوق، مسئلهٔ بسیار مهمتر دیگری نیز برای ما آسان میگردد
چنین بدست میآید که : سراسر جهان کنونی نور است ، ودر عین حال ، صحیح است
که بگوئیم : سراسر جهان کنونی ظلمت است. واقع مطلب اینست که : جهان کنونی
ازمواد وقوائی ساخته شده که قابلیت تبدل بنور و تبدل بظلمت را دارد ، میتوان از آن
نور گرفت ومیتوان از آن ، ظلمت تحصیل نمود. اعمالی که در دین الهی اسلام، واجب
ویا مستحب شناسانیده شده‌اند کلیةً نورند ، واعمالی هم که در آن دین عالی ، حرام
ویا مکروه تعریف شده‌اند بدون استثناء سیاه و تاریك ومظلم میباشند. البته نور واجبات
وظلمت محرمات ، از نور مستحبات وظلمت مکروهات ، شدیدتر وقویتر است .

پروردگار جهان و جهانیان ، سلسلهٔ جلیلهٔ پیغمبران و پیشوایان راه راست
خداوند متعال ، همگان را از ظلمات بسوی نور میخوانند. و اما دیگران بشر را از
روشنائی و نور بیرون آورده وبسوی تاریکیها وظلمات میرانند .

سیئات آتش هستند!

برخلاف تصور غالب مردم که چنین می‌پندارند که خداوند
متعال درمقابل گناهان، آتشهائی برای گناهکاران آماده میکند
قرآن کریم و احادیث شریفه اعلان میفرمایند که: خود گناهان آتش هستند وبگناه
کاران داده میشوند وهر کس از دوزخ وآتش آن میترسد باید از گناه وحرارت آن
بترسد ، زیرا که شکنجه‌ای برای بدکاران در روز قیام همگانی جز پندار ناپسند و
کردار زشت خود آنان نخواهد بود .

دراثر عدم اطلاع برحقیقت امر دربارهٔ شکنجه‌های اخروی ، برخی از مردم
را هرا کج رفته ودهان بشکایت باز کرده و ازخداوند متعال واز خشونتی که بآنحضرت
منسوب میدارد ودر واقع ازاعمال سیئهٔ خود انسان میباشد ، اظهار نارضایتی میکنند
بیخبران تصور میکنند که خداند متعال ملك الملوکی است که بر تخت بیقانونی
استقرار یافته ، نه‌آمرزش اونظامی دارد ونه عقوبتش ضابطی ، با کوچکترین بهانه‌ای
بزرگترین ستمگران را بهشت برین میبخشد و با ناچیزترین بهانه‌ای بزرگترین

نیکوکاران را در جهنم میسوزاند ، اینست آنچه که غالب مردم از قیامت وازمجازات در نظر خود تصویر میکنند .

ولی حقیقت اینست که خداوند متعال ، جهان را طوری آفریده که هیچ‌عملی در آن معدوم نمیشود و هر کاری بزرگ شده و بار میدهد و هیچکسی جز کردار خویشتن ، جزائی و پاداش و کیفری نخواهد داشت . و هر عملی علاوه بر ظاهر محسوس آن ، باطن و حقیقتی دارد که در این زندگی از حواس ما پنهان است ، سیئات آتش هستند . پس اگر کسی در زندگی دنیوی با انجام دادن اعمال زشت ، پیوسته برای‌خودش آتش‌فراهم نماید ، چه جای گلایه از حضرت ارحم‌الراحمین‌دارد که با ارسال پیغمبران و انزال کتابها همهٔ اعمال بد باطن را بما بشر بیان فرموده است. الیوم لاتظلم نفس شیئاً ولاتجزون الاما کنتم تعملون[1].

بلی این سیئات هستند که برای صاحبان خود آتش میشوند . خداوند متعال میفرماید[2]: و لوتری اذوقفوا علی النار فقالوا یالیتنا نردو ولانکذب بآیات ربنا و نکون من المؤمنین بل بدالهم ما کانوا یخفون من قبل . آیهٔ نخست چنین میفهماند که آتش در قبال تکذیب آنان بآیات پروردگار ، بایشان داده شده ، ولی آیهٔ دوم با کلمهٔ «بل» از مدلول‌نخست ، بطرز «بدل‌بدا» عدول کرده ومیرساند که این‌آتش در مقابل تکذیب آنان‌نیست ، زیرا چیزی است که خودشان‌آنرا در زندگی‌دنیوی تحصیل کرده و بدست آورده وبا خود داشتند ، اما پنهان و مخفی بود و خودشان هم توجهی بآن نداشتند و اکنون هویدا گردیده است . پس این آتش اخروی همان تکذیب آنان است ، یعنی تکذیب بآیات پروردگار ، در واقع آتش‌است.

۱ـ یس ۳۶ـ۵۴ امروز بهیچ کسی‌هیچ ستمی نمیشود . وپاداش و کیفری جز آنچه که میکردید بشما داده نمیشود .

۲ـ انعام ۶ـ ۲۷و۲۸ واگر میدیدی آنگاه‌که برآتش نگاهداشته شده‌اند و میگویند ایکاش برگردانیده شویم وآیات پروردگار خود را تکذیب نکنیم واز مؤمنین شویم ، بلکه آنچه‌که از سابق باخود مخفی میداشتند ، برای آنان آشکار شد.

ومیفرماید[۱]: ویستعجلونك بالعذاب وان جهنم لمحیطة بالکافرین، جناب شیخ بهاءالدین نورالله مرقده فرموده[۲]: اسم فاعل در این آیه بمعنی استقبال نیست، که مراد این باشد که جهنم، بعدها در نشأهٔ آخرت بآنان احاطه خواهد یافت، بطوریکه اهل ظاهر ازمفسرین گفته‌اند، بلکه بحقیقت خود که زمان حال است میباشد، بجهت اینکه قبائح خلقیه وعملیهٔ واعتقادیهٔ آنان، درهمین نشاه برآنان محیط است، وعین اینها دوزخ هستند. همان دوزخ که درصورت آتش‌ها وعقربها ومارها بآنان نمودار خواهد شد.

اشعار ذیل، ازدیوان مثنوی مولوی[۳]، مقصود جناب شیخ را پرورانیده و او را تأیید میکنند:

اصل کینه دوزخ است و کین تو — جزو آن کل‌است وخصم دین تو
چون‌توجزودوزخی‌هین هوشدار — جز وسوی کل خود گیرد قرار
ور تو جزو جنتی ای نامدار — عیش تو باشد چو جنت پایدار
تلخ با تلخان یقین ملحق شود — کی دم باطل قرین حق شود

واز قول مؤمن آل‌فرعون حکایت فرموده[۴]: یا قوم مالی ادعوکم الی النجاةو تدعوننی الی النار تدعوننی لاکفر باللهواشرك به... وانا ادعوکم الی العزیز الغفار. و ان المسرفین هم اصحاب النار فستذکرون ما اقول لکم. ازاین آیات بطور واضح

۱ـ عنکبوت ۲۹ـ۵۴ وشتابان از تو عذاب میخواهند با اینکه مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فراگرفته است.

۲ـ اربعین ص ۲۵۷ .

۳ـ ص ۱۱۳ س ۱ .

۴ـ مؤمن ۴۰ ـ ۴۱ تا ۴۴ نقل باختصار، خویشان من چرا من شمارا برستگاری میخوانم وشما مرا بآتش میخوانید، مرا میخوانید که بخداوند کفر ورزم وباو شریك گیرم.. ومن شما را بسوی خدای باعزت وکارساز میخوانم .... وحتماً اسرافکاران یار ومصاحب آتشند زود باشد آنچه راکه بشما میگویم بخاطر میآورید.

فهمیده میشود که: توحید، نجات ورستگاری است و کفر بخدا و شریک گرفتن باو آتش است ودعوت بشرك هم در حقیقت خواندن بآتش است. و نباید تصور شود که کفرو شرك، اکنون آتش نیستند ودر آینده مبدل بآتش خواهند شد، بلکه واقع اینست که‌اسرافکاران (کسانی که درخرج کردن ذات‌خود، اندازه‌ای رعایت‌نمیکنند و قوای خود را در راه هر گونه عمل بدون نظر بنفع و ضرر، در جهان پراکنده میسازند) اکنون و در همین زندگی، یا روهماغوش آتش هستند ولی بعداً متوجه میشوند.

وفرموده[1]: اصلوها فاصبروا اولاتصبروا سواء علیکم انما تجزون ما کنتم تعملون دلالت این کلام مبارك ببحث ما در نهایت صراحت است. آتشی که آنان داخل شده وسوزش آنرا درمییابند، جز اعمال ناشایست دنیوی آنان نیست ولذا جای هیچ گلایه ای باقی نیست. هرچه کنی بخود کنی گر همه نیك و بد کنی.

و از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده[2]: ان الزناة یأتون یوم القیمة تشعل فروجهم ناراً یعرفون بنتن فروجهم.

وایضاً که فرموده[3]: مامن صلوة یحضر وقتها الا نادی ملك من بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم التی‌او قدتموها علی‌ظهور کم فاطفئوها بصلوتکم. وایضاً[4]: السکر

۱ـ طور ۵۲ـ۱۶ داخل دوزخ شوید وسوزش آنرا دریابید، صبر کنید یا نکنید بر شما یکسان است، همانا کیفر داده میشود بشما اعمالی که میکردید

۲ـ ارشاد القلوب ص ۹۱ براستی زناکاران در روز قیامت درحالی میآیند که‌فرجشان باآتش، شعله‌ور است، وآنان بابوی تعفن فرجشان شناخته میشوند.

۳ـ روضة الواعظین آخر ص ۲۶۹، من‌لایحضره الفقیه ص ۵۵ س ۲۱، نمازی‌نیست که‌وقتش برسد مگر اینکه فرشته‌ای از جلو روی مردمان، آنان را میخواند: برخیزید و آتشهائی را که در پشت خود روشن کرده‌اید بانمازتان خاموش کنید.

٤ـ من‌لایحضره الفقیه ص ۵۷۹ س ۲۰، درج گهر شمارهٔ ۳۱۰، مستی اخگر دوزخ است.

جمر النار. وایضاً[1]: الغضب جمرة الشیطان. وایضاً[2]: الغلول من جمر جهنم وایضاً[3]: الصدقة تطفیء الخطیئة کما یطفیء الماء النار. از این کلام مبارك چنین فهمیده میشود که: آتش و گناه، هردو اشتعال دارند وهردو را میشود خاموش کرد، وچونکه طریق خاموش کردن آندو یکسان نیست، وخاموش کردن گناه، باآب میسور نیست و باصدقه خاموش میشود، پس این نتیجه بدست میآید که: حرارت آتش و حرارت گناه، دونوع مختلف میباشند.

وایضاً[4]: عجبت لمن یحتمی من الطعام مخافة الداء کیف لایحتمی من الذنوب مخافة النار. این حدیث شریف میرساند که چنانکه طعام در بعضی از اوقات در بدن کنونی وساختمان فعلی، ایجاد درد میکند، گناهان هم در بدن وی، آتش بوجود میآورند، منتهی دربدن آینده وساختمان اخروی. وهمانطور که مراعات صحت این بدن واجب است، رعایت سلامت آن بدن واجبتر است.

وایضاً فرموده[5]: مسئلة الغنیّ نار.

سیئات عفونت دارند!

در احادیث شریفه و کلمات آموزگاران دین علیهم السلام، سیئات را منتن وبدبو شناسانیده‌اند، ازاین اخبار استفاده‌میشود که اعمال، غیراز ظواهر شیرین و لذیذ، وتلخ وناگوار، بواطنی گوارا و یا گندیده دارند، دراین زندگی دنیوی ظواهر اعمال فقط‌محسوس میشود وازبواطن آنهابرای مردم عادی، اطلاعی نیست، ولی در زندگی اخروی همهٔ اعمال برای همهٔ افراد بشر، بارز گردیده و هویدا خواهند شد. این بحث طوری از اطوار اعمال را بیان

۱ـ درج گهر شمارهٔ ٤٠٠ خشم اخگر شیطان است.
۲ـ درج گهرشمارهٔ ٤٠١ فریب دادن، خیانت‌کردن، ازاخگر دوزخ است.
۳ـ درج گهرشمارهٔ ۳٤٠، صدقه، شرارهٔ گناه را فرو مینشاند چنانکه آب، آتش‌را
٤ درج گهر شمارهٔ ۳۷۸ در شگفتم ازکسی‌که از بیم درد، از طعام پرهیزمی‌کند، چگونه از بیم آتش، ازگناهان پرهیز نمیکند.
٥ـ نهج‌الفصاحه شمارهٔ ۲۷٤٥ گدائی‌کردن بی‌نیاز آتش است.

مينمايد وضمناً بقاء اعمال وتجسم آنهارا بطور واضح ميفهماند .

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله روايت شده كه فرمود[1] : اذا رأيتم المصاحف حليت والمساجد زينت والمنارة طولت واتخذ القرآن مزامير والمساجد طرقا ، المؤمن فى ذلك الزمان اعز من الكبريت الاحمر ، اما ان مساجدهم مزخرفة وابدانهم نقية وقلوبهم انتن من الجيفة .

وايضاً[2] : لاتحقرن ذنباً ولاتصغرنه واجتنب الكبائر فان العبد اذا نظر يوم القيمة الى ذنوبه دمعت عيناه قيحاً و دماً. وايضاً[3]: ان الزناة يأتون يوم القيمة تشعل فروجهم ناراً يعرفون بنتن فروجهم .

واز قناده وسدى نقل شده[4] (وظاهراً آندونفرهم از حضرت پيغمبر صلی الله علیه وآله روايت كرده‌اند) ان المؤمن اذا خرج من قبره استقبله احسن شيئ صورة واطيبه ريحاً فيقول انا عملك الصالح طالما ركبتك فى الدنيا فاركبنى انت اليوم فذلك قوله : يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً اى ركباناً وان الكافر اذا خرج من قبره استقبله اقبح شيىء صورة واخبثه ريحاً فيقول انا عملك السيىء طالما ركبتنى فى الدنيا فانا اركبك اليوم وذلك قوله : وهم يحملون اوزارهم على ظهورهم .

۱ـ روضة الواعظين ص ۲۸۴ ؛ آنگاه كه ديديد قرآنها را زيور بسته‌اند و مسجدها را زينت داده‌اند ومناره‌های مساجد بالا رفته وقرآن مزمار انتخاب گرديده ومسجدها راه‌شده است ، مؤمن دراين زمان ازكبريت احمركميابتر خواهد بود . بدانيدكه مساجدشان آراسته وبدنهايشان پاكيزه است ودلهايشان ازمردار گنديده ، بدبوتر است.

۲ـ سفينة البحار ج ۱ ص ۴۸۸ س ۱۸ ، حقيرمدان گناهيرا وكوچك مشمار آنرا واز گناهان بزرك پرهيزكن زيرا آنگاه‌كه بنده در روز قيامت بگناهان خودنظر كند ، چشمانش از چرك وخون . اشك ميريزد .

۳ـ در بحث پيش گذشت.

۴ـ مجمع البيان ج ۴ ص ۲۹۲ مفاتيح الغيب ج ۴ ص ۴۶ ، جامع البيان ج ۷ ص ۱۱۴ الدرالمنثور ج ۳ ص ۹ س ۲۶ ، آنگاه كه مؤمن از قبرش بيرون ميآيد ، زيباترين چيزى از حيث صورت ومطبوعترين چيزى از حيث عطر وبو ؛ استقبالش ميكندوميگويد : من عمل*

وروایت شده : قال جابر کنا نسیر مع رسول الله صلی الله علیه وآله فهاجت ریح منتنة فقال: انما هاجت هذه الریح ان قوماً من المنافقین ذکروا قوماً من المؤمنین فاغتابوهم[1].

واز امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که در بارهٔ دنیا فرموده[2] : طعامها الجیفة ، و در بارهٔ دوستداران دنیا فرموده[3]: اقبلوا علی جیفة افتضحوا باکلها واصطلحوا علی حبها وایضاً[4]: یتنافسون فی دنیا دنیة ویتکالبون علی جیفة مریحه. این فرمایشات، بطور واضح میفهمانند که : تصرفات دنیاداران در امتعه و اغذیهٔ جهان بطرق غیرمشروع ، بمنزلهٔ تصرف کردن در مردار گندیده است .

واز امام کاظم علیه السلام یکی از فرزندان آنحضرت بنام عبدالله، چنین روایت کرده[5] که: سئلته عن الملکین هل یعلمان بالذنب اذا اراد العبدان یفعله او الحسنة ؟ فقال :

---

*صالح تو هستم ، طول کشید که در دنیا سوارت بودم پس امروز تو سوارم شو ، واینست فرموده خداوند : روزی پرهیزکاران را بسوی رحمن حشر میکنیم در حالی که وافد یعنی سواره اند «مریم ۱۹ـ۸۵» . وبراستی کافر آنگاه که از قبرش بدرآید ، زشت ترین و بدترین چیزی استقبالش کرده ومیگوید من عمل بد و ناپسند تو میباشم ، طول کشید که در دنیا سوارم بودی پس امروز من سوارت میشوم و همین است فرمودهٔ خداوند متعال : آنان حمل میکنند بار گناهانشان را برپشتشان «انعام ۶ـ۳۱» . لفظ خبررا مطابق بامجمع البیان نقل کردیم . و ذیل حدیث را با تفصیل زیادتر در الدرالمنثور ج ۳ ص ۹ س ۲۱ ، از سدی آورده است.

۱ـ روضة الواعظین ص ۳۸٤ ، جابر گوید : با رسول خدا صلی الله علیه واله گردش میکردیم ، پس باد بدبوئی وزید . حضرت فرمود : همانا این باد برای این وزید که دسته ای از منافقین ، عده ای از مؤمنین را یاد نموده وغیبتشانرا کردند .

۲ـ نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۵۶ خوراك دنیا ، مردار گندیده ایست .

۳ـ نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۱۱ بمردار گندیده ای روی آورده اند که باخوردن آن رسوا شده وبمحبت آن اتفاق کرده اند.

٤ـ نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۰ ، دربارهٔ دنیائی پست بیکدیگر بخل میورزند و مانند سگان برسر مردار گندیده ای برسر یکدیگر میپرند .

۵ـ کافی ج ۲ ص ٤۲۹ وسائل الشیعة ج ۱ ص ۱۰ س ۲ ؛ از کلینی وس ۵ ، از صفات الشیعة صدوق ، پرسیدم از آنحضرت از دو ملك آیا هنگامی که بنده ارادهٔ گناه میکند یا کار نیك*

ریح الکنیف و الطیب سواء؟ قلت لا . قال ان العبد اذاهـم بالحسنة خرج نفسه طیب الریح فقال صاحب الیمین لصاحب الشمال قم فانه قدهم بالحسنة فاذا فعلها کان لسانه قلمه وریقه مداده فاثبتها له واذاهم بالسیئة خرج نفسه منتن الریح فیقول صاحب الشمال لصاحب الیمین قف فانه قدهم بالسیئة فاذاهو فعلها کان لسانه قلمه وریقه مداده فاثبتها علیه .

ودر حدیث هست[1] که : خداوند متعال بعیسی علیه السلام فرمود : یاعیسی قل لظلمة بنی اسرائیل غسلتم وجوهکم و دنستم قلوبکم ابی تغترون ام علیّ تجترئون؟! تطیبون بالطیب لاهل الدنیا و اجوافکم عندی بمنزلة الجیف المنتنة کأنکم اقوام میتون !

از قرآن کریم هم ، عفونت داشتن سیئات را باسهولت میتوانیم استنباط نمائیم. فرموده[2] : یسقی من ماء صدید. «صدید» بمعنی آب رقیقی است که باخون مخلوطشده واز زخم بیرون میآید ، و یا چرکی است که با خون مختلط بوده و از زخم بیرون

---

*آندو ملك متوجه میشوند؟ فرمود: آیا بوی مستراح وعطر یکسان است؟ گفتم نه؛ فرمود: آنگاه که بنده قصد انجام دادن حسنه میکند ، نفسش خوشبو بیرون میآید پس ملك جانب راست بملك جانب چپ میگوید برخیز زیراکه او بکار نیك تصمیم گرفته . و آنگاه که حسنه را انجام داد ؛ زبانش قلمش وآب دهانش مرکبش میشود وآنرا برای او ثبت میکند وهنگامی که بعمل بد تصمیم گرفت ، نفسش بد بوبیرون میآید ؛ پس فرشتهٔ جانب چپ بفرشتهٔ جانب راست میگوید توقف کن زیراکه او بکار بد قصد نمود ؛ وآنگاه که آنعمل را بجاآورد زبانش قلمش و آب دهانش مرکبش میشود وآنرا براو ثبت میکند!.

۱ـ تحف العقول ص ٤۹۹ ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو صورتهای خود را شستید ودلهایتان را زشت وچرکین ساختید ! آیا مرا فریب میدهید؟! یا برمن جرئت میکنید خودتان را برای اهل دنیا باعطر خوشبو مینمائید ، با اینکه اندرونتان در نزد من بمنزله مردارهای گندیدهٔ بد بو است ، بطوری که گوئیا شماها مردمانی مرده میباشید !.

۲ـ ابراهیم ١٤ـ١٦ از چرك خون آلود زخم باو میخورانند . ازاینگونه آب ، سیرابش میکنند.

میآید[۱]. وفرموده[۲]: فلیذوقوه حمیم وغساق، وایضاً[۳]: لایذوقون فیها برداً ولاشراباً الا حمیماً وغساقاً. «غساق» بمعنی سرد گندیده است[٤]. وایضاً لیس له الیوم ههنا حمیم ولا طعام الا من غسلین. «غسلین» چرکی است که ازلباس ومانند آن شسته میشود و یا از زخم بیرون میآید[٥]. این آیات کریمه بضمیمهٔ آیاتی که دلالت میکنند که: پاداش آدمی، خود کردار آدمی است (چنانکه مفصلاً شرح شد) این نتیجه را میدهند که سیئات، بدبو و گندیده و متعفن هستند، و انسان طبعاً ازآنها، از باطن آنها متنفر است.

ازاینکه حسنات، مقابل سیئات وبرعکس آنها میباشند، چنین بنظر میرسد که بایستی علاوه براینکه عفونت نداشته باشند، خوشبو ومعطر هم باشند. درضمن احادیث مسطوره، دوخبر براین مطلب دلالت دارند، اول خبری که از قتاده وسدی ودوم آنکه از جناب عبدالله بن موسی الکاظم علیه السلام آوردیم. وخبرذیل نیز باین حقیقت دلالت میکند:

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده[٦]: لاتدعوا قرائة «الرحمن» و القیام

۱ـ اقرب الموارد.

۲ـ ص ۳۸ـ۵۷ پس بچشند آنرا، گرم جوشان وسرد گندیده است.

۳ـ نبأ ۷۸ ـ۲٤و۲۵ نمیچشند در آنجا خنکی و نه آشامیدنی را جز گرم جوشانی را وسرد گندیده ایرا.

٤و۵ـ اقرب الموارد ومجمع البحرین.

٦ـ مجمع البیان ج ۹ ص ۱۹۵ خواندن سورهٔ «الرحمن» را ترک نکنید وبآن قیام نمائید. و حقیقت اینست که این سوره در قلوب منافقین قرار نمییابد، ودر روز قیامت در صورت یکنفر انسان خوش صورت وپاکیزه بوی بنزد پروردگار خود، میرود، تا درپیشگاه خداوندی در جائی میایستد که کسی بخداوند سبحان، نزدیکتر از آن نمیشود، پس خداوند متعال باو میگوید: کی بتو در زندگی دنیوی قیام میکرد و پیوسته تو را میخواند؟ میگوید پروردگارا فلانکس وفلانکس وفلانکس پس رخسارآنان سفیدمیشود وخداوند بآنان میفرماید، دربارهٔ کسانی که دوست دارید، شفاعت کنید، پس شفاعت میکنند تاکه هیچ آرزوئی برایشان*

بها فانها لاتقر فی قلوب المنافقین و تأتی ربها یوم القیمة فی صورة آدمی فی احسن صورة واطیب ریح حتی تقف من الله موقفاً لایکون احداقرب الی الله سبحانه منها فیقول لها من الذی کان یقوم بك فی الحیوة الدنیا ویدمن قرائتك فتقول یارب فلان وفلان فتبیض* وجوههم فیقول لهم اشفعوا فیمن احببتم فیشفعون حتی لایبقی لهم غایة ولااحد یشفعون له فیقول لهم ادخلوا الجنة واسکنوا فیها حیث شئتم

ودر خبراست ازرسول خدا صلی الله علیه وآله[1]: ان ریح الجنة توجد من مسیرة الف عام و لایجدها عاق ولاقاطع رحم ولاشیخ زان ، الخبر. واز حضرت صادق علیه السلام[2]: اذا کان یوم القیمة کشف غطاء من اغطیة الجنة فوجد ریحاً من کانت له الروح من مسیرة خمس مأة عام الاصنف واحد ، قلت من هم ؟ قال ، العاق لوالدیه، ازایندو خبرهم باضم بحث «پاداش آدمی ، خود کردار آدمی است» که سابقاً از تحقیق گذشته ، حقیقت مذکور در فوق را «حسنات ، خوشبو هستند» باسهولت بدست میآوریم .

حقیقتی که در مطالعهٔ این بحث ، دستگیر میشود اینست که : سراسر دنیا ، جیفه ایست گندیده ومرداریست متعفن ، وزندگی دنیوی هم تصرف کردن در جیفه و اخذ نمودن از مردار گندیده است! ودر عین حال ، سراسر جهان معطر است و مملو ازامتعه واغذیهٔ خوشبو است و زندگی در اینجهان هم تصرف کردن در اشیاء معطر و اخذ ازآنها هم بهره گرفتن از لذائذ است !!. یعنی ! دنیا درعین اینکه شیرین ودلپسند

---

* نمیماند وکسی نمیماند که شفاعتش کنند ، خداوند بآنان میفرماید : داخل بهشت شوید ودر هرجای آن مایل باشید مسکن گزینید.

۱ــ کافی ج ۲ ص ۳۴۹ واقع اینست که عطر و بوی بهشت از فاصلهٔ هزار سال راه فهمیده میشود ، ولی آنرا عاق والدین درك نمیکند و نه کسی که خویشاوندی را بریده باشد ونه پیری که زناکار باشد،

۲ــ کافی ج۲ ص۳۴۸ هنگامی که قیامت میشود پرده ای از پرده های بهشت برداشته میشود پس عطر و بوی خوش آنرا هر کس که روح داشته باشد از فاصلهٔ پانصد سال راه در میابد مگر یك صنف (راوی گفت) گفتم : آنان کیستند ؟ فرمود : کسانی که عاق والدین هستند.

است ، تلخ بوده ومورد تنفرهم هست .

جامعیت عجیب فوق ، در عبارت ذیل امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مشهود است :

«[1]ان الدنیا دار صدق لمن صدقها ودار عافیة لمن فهم عنها ودار غنیً لمن تزود منها ودار موعظة لمن اتعظ بها مسجد احباء الله ومصلی ملائکة الله ومهبط وحی الله ومتجر اولیاء الله اکتسبوا فیها الرحمة و ربحوا فیها الجنة فمن ذا یذمها و قد آذنت ببینها ونادت بفراقها ونعت نفسها واهلها» .

و خبر مشهور : الدنیا مزرعة الاخرة ، که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده[2] ، ایضاً حقیقت نامبرده ، یعنی ذوجنبتین بودن دنیا را خوب میفهماند

حقیقت اینست که : جهان باقطع نظر از اعمال نیك ویا بد انسان ، نه گندیده است نه خوشبو ، نه جیفه است نه معطر ، و ازاین اوصاف که بشر درذهن خود باملاحظهٔ لذتها وشکنجه‌های دنیا برای دنیا اثبات میکند ، عاری وفارغ است . و این ما هستیم که تصرفات انسان رادر جهان وموجودات آن ، وعواقب اخروی این عملها را نسبت بعاملین آنها در زندگی آینده ، در نظر میآوریم وچنین میابیم که : بعضی از افراد انسان ، ازجهان عطر جمع میکند وبوهای خوش میأندوزد. وبعضی هم درمیان مردار های گندیده دست وپا میزند واز آنها بدون اینکه توجه داشته باشد ، برای خویشتن توشه تهیه میکند . وغالب افراد هم اینطورند که گاهی بسوی عطر میروند و گاهی هم

۱ـ نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۸۲ و ۱۸۳ بدانید دنیا خانهٔ درستکاری است برای کسی که باآن راست بیاید وخانهٔ سلامت است برای کسی که ازآن درس بگیرد وخانهٔ ثروت است برای کسی که از آن توشه بیاندوزد وخانهٔ اندرز است برای کسی که از آن پند بگیرد ، سجده گاه دوستان خداست ونمازگاه فرشتگان خداست وفرودگاه وحی خداست وبازار دوستان خداست در دنیا رحمت کسب کردند وبهشت را درآنجا بنفع بردند . پس این کیست که دنیا را مذمت میکند ، بااینکه خود دنیا بجدائی خویش اعلان کرده و با صدای بلند از مفارقت خود خبر داده واز مرك خود واهل خود سخن رانده است.

۲ـ مجموعهٔ ورام ص ۱۸۳ . دنیاکشتزار آخرت است.

سری بمردار گندیده میزنند .

نتیجه اینست که : ذات جهان و موجودات آن ، از ماده‌ای سرشته شده است که میتواند نسبت بآدمی معطر وخوشبو باشد ویا مردار گندیده ، میتواند گلستان باشد ویا زباله دان. واین مسئله نظیر همان مسئله است که در سابق تحقیق کردیم که: سراسر دنیا نور وروشنائی است ، ودر عین حال سراسر دنیا ظلمت وتاریکی است .

بنابر آنچه نگارش یافت ، دنیا نه‌جای بدبینی است نه خوش‌بینی ، ما نمیتوانیم که از «هرقلیطوس یا هراکلیت» پیروی کرده و فیلسوف بدبین وحکیم گریان لقب بگیریم ، و نه میتوانیم مانند « ذیمقراطیس یا دموکریت» شده و فیلسوف خوشبین و حکیم خندان شناخته شویم[1]. ماازآموزگاران دین عالی اسلام علیهم السلام ، چنین یاد میگیریم که : نیکوکاران بایستی بدنیا خوشبین بوده وخندان باشند ، بجهت اینکه جز خوشی وخرمی ، ذخیره‌ای ازدنیا برنمیدارند. وبدکاران وستمگران هم لازم‌است نسبت بجهان وزندگی آن بدبین بوده و گریان شوند ، برای اینکه جز بدبختی‌ها و مردارها توشه‌ای از آن نیاندوخته‌اند .

حسنات‌طیبا تندو سیئات خبائثند

ما افراد انسان از اعمال خودمان ، چیزی جز ظواهر آنها نمیتوانیم درك بکنیم واز بواطن وحاق حقائق آنها بتمام معنی بیخبر میباشیم ، و اصلاً حواس ما طوری آفریده شده‌اند کـه فقط ظواهر ناپایدار موجودات را میتوانند احساس نمایند ، واز حقائق جاودانی آنها بیگانه هستند ، و از مشاهدهٔ آنها دور واز نزدیك شدن بآنها محرومند .

ما از اعمال خود ، همینقدر اطلاع‌داریم که : عمل کردن ، مقداری‌ازنیروهای بدن را باختیار خود ، خرج کردن ومصرف نمودن است . مااگرچه بحکم وجدان وضمیر ، یقین‌داریم که ، مسلماً اعمال ، خوب وبد دارند ، نیکی کردن واحسان ، خوب وپسندیده است وستم هم بدو ناپسند ، ولی درعین حال کوچکترین وناچیزترین‌فرق

۱ـ سیر حکمت در اروپا ج ۱ ص ۷ س ۱۳ و ۱۴ و ص ۱۱ س ۵ .

درمیان ذوات اعمال ، اعمال حسنه وسیئه نمییابیم. می بینیم دونفر غذا میخورند یکی خوراك حلال از نان خود ، ودیگری نان حرام واز دسترنج دیگری ، مااصلاً در میان ایندو خوردن و درمیان ذات و حقیقت ایندو اکل ، هیچگونه اختلاف ذاتی و جوهری درك نمیکنیم. خداوند متعال،در بارهٔ همین‌ظاهر بینی و کم فهمی ما فرموده[۱] وما اوتیتم‌من‌العلم الا قلیلاً .وایضاً[۲]: یعلمون ظاهراً من‌الحیوة الدنیاوهم عن‌الاخرة هم غافلون .

آیا بمجرد اینکه ما با مشاهدهٔ ظواهر اعمال ، فرقی درمیان ذوات آنها، در میان حقیقت زشت وزیبای آنها ، درمیان وجود نیك وبد آنها ، نمیتوانیم پیدا کنیم، میتوانیم‌حکم کنیم که اصلاً فرقی در ذوات آنها نیست ؟ واعمال ازلحاظ حقیقت‌باهم برابرند ؟! یعنی‌مثلاً ضرب یتیم از روی تأدیب وضرب او بعنوان ظلم ، واقعاً و در نفس الامر ، نوع واحدی از عمل محسوب میشوند !.

اکثریت قریب باتفاق افراد بشر ، عموم مردمانی که وجود قانون را در جامعهٔ انسانی لازم میدانند ، وبمجازات و کیفر وپاداش عقیده دارند ، بوجود فرق ذاتی درمیان حسنه وسیئه قائل میباشند ، بعضی‌از عاملان را تحسین وبعضی دیگر را توبیخ‌مینمایند، عدل‌را زیباوظلم‌را زشت تشخیص میدهند .

قرآن کریم ، آن یگانه کتاب کاملاً صحیح و دست نخوردهٔ الهی ، این‌حکم فطرت وفهم بدیهی ضمیر انسانی را تصدیق میفرماید و درمیان حسنات وسیئات ، هم‌از لحاظ ذات‌وهم بلحاظ آثار فرق میگذارد .

قرآن کریم ، در آنجا که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را میشناساند ، چنین میفرماید[۳]:

۱ــ اسراء ۱۷ــ۸۵ واز دانش جز اندکی ، داده نشده‌اید.
۲ــ روم ۳۰ــ۷ ظاهری را فقط از زندگی دنیوی میدانند . و آنان از عاقبت کار بکلی بیخبرانند.
۳ــ اعراف ۷ــ۱۵۷ بکارنیك امرشان میکند وازعمل ناپسندبازشان‌میدارد وپاکیزه‌ها را برایشان حلال میکند وپلیدها را برایشان حرام میکند.

یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر و یحلّ لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث. این کریمه چنانکه دلالت میکند براینکه پیغمبراکرم صلی الله علیه وآله، پیوسته بمعروف امرمیکند وهیچگاه بمنکر امر نمیکند ، ودائماً ازمنکر نهی میکند وهیچگاه از معروف نهی نمیکند ، همینطور دلالت واضح دارد براینکه آنحضرت ، بطور کلی ومطلقاً طیب و پاکیزه‌ها راحلال میکندوهیچگاه پلیدی‌را حلال نمیکند ، وپیوسته ودائماً خبیث‌ها را حرام میکند وهیچگاه طیب وپاکیزه‌ایرا حرام نمیکند. پس این نتیجه را ازاین آیه بدست می‌آوریم که کلیةً وبدون استثناء هرحلال، طیب وپاکیزداست وهر حرام خبیث و پلید است. و چون هرحسنه حلال و هرسیئه حرام است ، پس حسنات طیب وسیئات خبیث‌اند

ازتحقیق فوق ، چنین استفاده میشود که : هرچه در واقع ، طیب باشد شرعاً هم حلال شده ، اگرچه‌مردم را خوش نیاید وآنرا مستطاب‌نشمارند وطیب نشناسند (مانند : قوانین حدود وقصاص در اسلام ، که غربیان را غالباً خوش نمی‌آید . ومانند خوردن گوشت حیوان ، که ملیونها از هندیان آنرا مستطاب نمیشمارند) وهرچه در واقع پلید باشد ، شرعاً هم آنرا حرام شناسانیده‌اند ، اگرچه مردم را خوش آید وآنرا طیب بدانند (مانند : ربا ، زنا ، غنا وامثال آنها) . بنابراین ، ملاك ومداردر طیب وپلید بودن‌اشیاء واعمال، نسبت بانسان ، در نظر خداوند متعال ، همانا واقع و نفس الامر است ، نه تشخیص مردم . پس خوش ویا ناخوش داشتن مردم ، چیزی و عملی را ، هیچ ارزشی در نزد خدا ندارد ، نه چیزی و کاری را حرام میکنند و نه حلال .

یکی از بزرگان ، ملاك ومدار طیب و خبیث را مذاق خود مردم و تشخیص اهل عرف دانسته ، وامرتمییز طیب از پلید را بخود مکلفین واگذاشته و چنین بیان داشته است[۱] : معنای طیب آنست که طبع مردم از آن لذت برد وخبیث آنست که‌طبع

۱ـ المیزان ج ٥ ص ۲۱٥ س۱۳ و ۱٤ نقل بمعنی ،

مردم از آن متنفر باشد. پاسخ اینست که در آنصورت لازم میآید که زنا و ربا و غنا و امثال آنها حلال باشند، برای اینکه طبع غالب مردم از آنها لذت میبرد وهیچ نفرت نمیکند، بااینکه باتشدید تحریم شده‌اند. و لازم میآید که قورباغه برای اروپائیان حلال وملخ جراده برای ایرانیان حرام باشد، بجهت استطابهٔ آنان واستکراه اینان ولازم میآید که تعیین حلال وحرام، ازوظیفهٔ شرع (درمواردی که استطابه واستکراه تحقق میبابد) خارج شده وبعهدهٔ خود مردم واگذار شود. و هیچکدام ازاین لوازم را هیچکس نمیتواند قبول نماید.

سبب اینکه ایشان، طیب وخبیث اعمال را که در قرآن کریم یاد شده، حمل باستطابه و تنفر مردم کرده واز طیب و پلید واقعی صرف نظر کرده‌اند، اینست که ایشان وهمداستانان‌شان در این باب پیرو باستانیان از یونانیان‌شده ووجود شر و پلید و سیئه را از حقیقت عالم، محذوف دانسته‌اند! (دراین باره مفصلاً بحث کرده‌ایم[1]) و بنا بر این گذاشته‌و چنین گفته‌اند که[2]: نکاح و زنا از لحاظ ذات و حقیقت، فرقی باهم ندارند!.

وایضاً درقرآن کریم هست[3]: ماعلی الرسول الاالبلاغ والله یعلم ماتبدون و ما تکتمون قل لایستوی الخبیث والطیب.

ظاهر اینست که‌هر سه جمله دربارهٔ اعمال هستند، اول: آنچه‌بر پیغمبرواجب است یاد دادن اعمال نیك و امر بر آنها و شناسانیدن اعمال بد و نهی از آنهاست، دوم: خداوند، جمیع اعمال شمارا، نیك وبدو نهان وآشکار آنهارا برای شمابدون کاهش، نگاه میدارد، چونکه همهٔ آنها را خوب میداند، سوم: شما خودتان اگر

۱- رجوع شود بفصل سوم «عمل نیك وبد، وقوع دارد» از ص ۷۳ تا ۹۶.

۲- المیزان ج ۱ ص ۱۰۱ س ۳.

۳- مائده ۵ - ۹۹ و ۱۰۰ بر پیغمبر جز رسانیدن، چیز دیگری واجب نیست و خداوند آنچه راکه آشکار میکنید و آنچه راکه پنهان میدارید میداند، بگو: پلید و پاك برابر نیستند.

همینقدر بدانید که پاك و پلید ، امکان ندارد کـه برابر باشند ، عمل زشت نمیتواند مانند عمل نیك باشد ، این علم بتنهائی برای شما در ترك سیئات و بجا آوردن حسنات کافی خواهد بود .

جملهٔ سوم ذکر شده در فوق مانند این جملهٔ شریفه از قرآن کریم است کـه فرموده[۱] : هل تستوی الظلمات والنور ، واینکه فرموده[۲] : لاتستوی الحسنة ولا السیئة مفاد این سه جمله اینست که : بعضی از اعمال ، حسن وزیبائی واقعی دارند وحقیقةً نور هستند وطیب وپاکیزه‌اند وبرخی دیگر ازآنها هم واقعاً زشت هستند و بدانند و حقیقةً ظلمت هستند، وخبیث وپلیداند .

ونیز در قرآن کریم هست[۳]: ونجیناه من القریة التی کانت تعمل الخبائث انهم کانوا قوم سوء فاسقین ، در این کریمه اعمال بدکاران فاسق را خبائث نامیده است ، یعنی که هر عمل بد ، خبیث است .

ونیز دارد[٤]: یاایها الذین آمنو الاتحرموا طیبات ما احل الله لکم ، از این آیه فهمیده میشود که حرام کردن طیب و آنچه که پاك و گوارا است ، غلط است . یعنی بایستی فقط خبائث را حرام بدانیم وطیبات‌را کلیةً حلال بشماریم. پس چنین بدست میآید که : بطور کلی سیئاتی که حرام گردیده‌اند خباثت دارند وحسنات‌هم که کلیةً حلال هستند طیب میباشند. و اضافهٔ طیبات برای تخصیص نیست بلکه از باب اضافهٔ صفت بموصوف وبرای اشاره ببرهان عدم جو از تحریم‌حلال است ، یعنی اشاره‌است باینکه : آیا روا وسزاست که طیب را هم مانند خبیث ، حرام بکنید؟ .

۱ـ رعد ۱۳ـ۱٦ آیا تاریکیها وروشنائی برابرند؟

۲ـ فصلت ٤۱ـ۳٤ برابر نیست نیکی ونه بدی .

۳ـ انبیا ۲۱ـ۷٤ نجات دادیم لوط را از دهی که اعمال خبیث «کارهای پلید» بجا میآوردند ، واقع اینست که آنان ، مردمان بد و فاسق بودند.

٤ـ مائده ٥ـ۸۷ ای کسانی که ایمان دارید ، حرام نکنید پاکها و گوارهائی راکه خداوند برشما حلال کرده است.

وایضاً [۱]: یاایها الناس کلوامما فی الارض حلالاً طیباً ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدوّ مبین انما یأمرکم بالسوء والفحشاء ، از این کلام الهی چنین فهمیده میشود که: هرچیزی که بوجه حلال خورده شود مسلماً طیب خواهد بود ، و اعمالی که با پیروی بشیطان از انسان سرمیزند نه حلال هستند نه طیب ، بلکه واقعاً وحقیقةً بدو زشت وپلیدند.

واز حضرت امام صادق علیه السلام ، در ضمن حدیثی چنین آمده است [۲]:

فاذا دخله (القبر) مؤمن ...... یفتح له باب ...... و یخرج من ذلك رجل لم تر عیناه شیئاً قط احسن منه فیقول یا عبد الله ما رأیت شیئاً قط احسن منك ! فیقول: انا رأیك الحسن الذی کنت علیه و عملك الصالح الذی کنت تعمله ! ......

و اذا دخل الکافر ...... یفتح له بـاب ...... یخرج منه رجل اقبح من رأی فیقول یا عبدالله من انت ؟ ما رأیت شیئاً اقبح منك ! ...... فیقول انا عملك السیئ الذی کنت تعمله ورأیك الخبیث !.

اعمال در آخرت دیده میشوند

قرآن کریم وحدیث شریف، علاوه بر تصریح براینکه : هر کسی در زندگی اخروی ، عین اعمال خود را هرچه باشد ، کم یا

۱ــ بقره ۲ــ ۱۶۸ و ۱۶۹ ای مردم بخورید از آنچه در زمین هست بوجه حلال گوارا ، وگامهای شیطان را پیروی نکنید او دشمن آشکار شماست ، همانا شما را باعمال بدو زشت فرمان میدهد.

۲ــ کافی ج ۳ ص ۲۴۱ و ۲۴۲ نقل باختصار . آنگاه که مؤمنی بقبر داخل میشود، برای او دری باز میشود ، واز آنجا مردی بیرون می‌آید که چشمهایش زیباتر از او را هرگز ندیده بود ، میگوید ای بندهٔ خدا هیچگاه چیزی زیباتر از تو ندیده‌ام !. میگوید من رأی زیبای تو هستم که برآن پایدار بودی ! ، وعمل صالح تو میباشم که بجا میآوردی ! . وآنگاه که کافر داخل میشود ، برای او دری باز میشود ، از آن در مردی بیرون می‌آید زشت‌ترین کسی که دیده است ! میگوید ای بندهٔ خدا تو کیستی ؟ چیزی زشت‌تر از تو ندیده‌ام ! میگوید من عمل بد تو هستم که بجا میآوردی و رای پلید تومیباشم !.

زیاد ، نیك یابد ، دریافت خواهد نمود ، چنانکه فرموده[۱] : یوم تجد کل نفس ماعملت من خیر محضراً وما عملت من سوء ، باز در موارد بسیاری تصریح کرده که : هر کس عین اعمال خویش را درجهان آینده رؤیت خواهد نمود ، وحقیقت وذات کردارخودرا خواهد دید. بلاشك اینگونه آیات واحادیث، بهترین ویکی از محکمترین ادله برای بقای اعمال وتجسم آنها بایستی شمرده شود .

خداوند متعال فرموده[۲]: یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم وماهم بخارجین من النار. وایضاً[۳]: بدالهم ماکانوایخفون من قبل. وایضاً[٤]: واسرواالندامة لما رأوا العذاب وجعلنا الاغلال فی اعناق الذین کفرواهل یجزون الا ماکانوا یعملون. وایضاً[٥]: بدالهم سیئات ما کسبوا. وایضاً[٦]: بدالهم سیئات ما عملوا. وایضاً[۷] ان سعیه سوف یری. وایضاً[۸] یوم ینظر المرء ما قدمت یداه . وایضاً[۹]: یومئذ یصدر الناس اشتاتاً لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرة شراً یره .

۱- آل‌عمران ۳ - ۳۰ روزی هرکسی عین آنچه را که از خیرکرده بود ، حاضر می‌یابد ، وعین آنچه راکه از بدکاری بجا آورده بود .

۲- بقره ۲-۱۶۷ خداوند اعمال آنانرا ، حسرت برآنان نشانشان میدهد، واکنون هم از آتش بیرون نیستند .

۳- انعام ٦-۲۸ آشکار گردید بایشان ، آنچه که از پیش باخود پنهان داشتند.

٤- سبا ۳٤-۳۳ وهنگامی که عذاب را دیدند ، در نهان پشیمان شدند ، و در گردن کسانی که کفر ورزیدند زنجیرها گذاشتیم ، آیا جزائی جزآنچه که میکردند بآنان داده میشود

٥- زمر ۳۹-٤۸ بدهای آنچه که کسب کردند برایشان آشکار شد.

٦- جاثیه ٤٥-۳۳ بدهای اعمالشان ، بایشان آشکار شد.

۷- نجم ٥۳-٤۰ حقیقت اینست که :کوشش انسان ، بعدها دیده خواهد شد .

۸- نبأ ۷۸-٤۰ روزی مرد بچیزی که دو دست او پیش داشته است ، نگاه میکند .

۹- زلزله ۹۹ - ٦ تا ۸ آنروز مردمان درحالی که پراکنده هستند برمیگردند تا اعمالشان بایشان نشان داده شود ، پس هرکس بوزن ذره ای عمل خیرکند می‌بیند آنرا ، و هرکس بوزن ذره‌ای عمل شر کند می‌بیند آنرا.

نا گفته نماند که: بدّو ، اگرچه بمعنی مطلق ظهورمیباشد ، ولی چون غالباً ظاهر شدن بتوسط رؤیت تحقق میپذیرد ، وبقرینهٔ آیات دیگر هم که نقل شد، یقین حاصل میشود که: مراد از بدّو ، ظهوریافتن بارؤیت است. فلذا ماآیات بدّووظهور اعمال را هم ، دراین بحث که راجع برؤیت اعمال است در ضمن آیات فوق آوردیم

دو کریمهٔ ذیل نیز باحتمال قوی در این بحث ما خالی از دلالت نیستند ، یکی[1] : هنالك تبلوا كل نفس مااسلفت، وديگری[2]: يوم تبلى السرائر. درمجمع البیان وریاض السالکین وجامع البیان وتفسیر نیشابوری وتفسیر شبر وتفسیر صافی ومفاتیح الغیب[3]، معنای «تبلی» را به «تظهر» بر گردانیده‌اند ، و در مفاتیح الغیب این معنی را از قفال ومسلم هم نقل کرده ، ودر مجمع البیان برای تفسیر آیهٔ دوم ، حدیثی از معاذبن جبل نقل‌فرموده است[4] :

« قال : سئلت رسول الله صلى الله عليه وآله : و ما هذه السرائر التی تبلی بها العباد فی الاخرة ؟ فقال : سرائر كم هی اعمالكم من الصلوة و الصيام و الزكوة و الوضؤ و الغسل من الجنابة و كل مفروض ، لان الاعمال كلها سرائر خفية ، فان شاء قال الرجل

۱- یونس ۱۰-۳۰ در آنجا هر کسی اعمال سابق خودرا آزمایش‌میکند ، «درستی سخنان نمایندگان خدا را خوب در مییابد».

۲- طارق ۸۶-۹ روزی که رازهای پنهان بآزمایش گذاشته میشوند .

۳- بترتیب در : «ج ۱۰ ص ۴۷۱» و «ص ۵۳٤» و «ج آخر ص ۹٤» و «حاشیهٔ ج آخر جامع البیان ص ٦۷» و «ص ۱۲۰۵» و «ص ۵۲٤» و «ج ۸ ص ۵۳۲» .

٤- مجمع البیان ج ۱۰ ص ٤۷۲ ، معاذ گوید : از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم پرسیدم : این سرائر که بندگان خدا در آخرت باآنهامبتلا وممتحن خواهند شد ، چیستند؟ فرمود : سرائرتان اعمالتان است از نماز و روزه و زکوة و وضو و غسل جنابت وهرواجب، برای اینکه اعمال کلیة رازهائی نهان میباشند ، اگر مرد بخواهد میگوید نماز خواندم و نخوانده ، واگر بخواهد میگوید وضو گرفتم ونگرفته ، وهمین است فرمودهٔ خداوندمتعال: روزی که رازهای پنهان ، آزمایش میشوند.

صلیت ولم یصلّ وان شاء قال توضأت ولم یتوضأ فذلك قوله : یوم تبلی السرائر .

آنچه بنظر نگارنده در دو کریمهٔ فوق میرسد اینست که : مردم اعم ازاینکه مؤمن باشند یا کافر ، در این زندگی در بارهٔ کردار و پندار خود ، فقط سخنانی از بزرگان عالم انسانیت میشنوند ، وراجع بعواقب نیك و یا بد آنها درآخرت، هیچ گونه آزمایشی دراینجهان نمی‌بینند، برای اینکه وقت معین آن که روز رستخیزاست نرسیده ؛ مانند یکنفر استاد شیمی که در بارهٔ انقلاب مواد ونیروها ، برای عده‌ای بیخبر سخنرانی میکند ، وبرای نبودن وسائل آزمایشی، هیچ‌تجربه‌ای بآنان نشان نمیدهد. بلی‌وقتی که‌زندگی عوض میشود و قیامت فرا میرسد ، موقع آزمایش‌اعمال نهان که سرائر پنهانی می‌باشند فرا میرسد . وچون اعمال تا آشکار نشوند و کاملاً ظهور و بروز نیابند ، امتحان نمیشوند فلذا معنای « تبلوا » و «تبلی» که «امتحان میکند» و « امتحان میشود » است ، طبعاً و قهراً معنای « آشکار میکند » و «آشکار میشود» را نیز میرساند .

مرئی شدن اعمال درآخرت ، از اخبار زیادی فهمیده میشود ، نقل همهٔ آنها کار مشکلی است ، بنقل چند فقره از آنها قناعت میکنیم :

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که فرموده[۱] ان احدکم اذامات فقد قامت قیامته یری ماله من خیر اوشرّ. این خبر شریف دلالت دارد بر اینکه: پیش از قیامت هم در روزهای پس از مرگ در عالم برزخ ، اعمال دیده خواهند شد .

ونیز از آنحضرت دربارهٔ مؤمن آنگاه که بقبر گذاشته میشود ، در ضمن حدیث مفصلی چنین روایت شده[۲]: فتجیئ صورة حسنة، قال فیقول ما انت؟! فیقول انا عملك الصالح

۱ـ ارشادالقلوب ص ۱۷ ، وقتی که یکی ازشما میمیرد هرآینه قیامتش برپا میشود، آنچه راکه از خیر یا شر برای او باشد می‌بیند.

۲ـ اختصاص ص ۳۴۷ ، بحارالانوار ج ۳ ص ۳۵۱ از اختصاص . پس صورت زیبائی می‌آید ، واو میگوید توچیستی ؟ میگوید من عمل صالح توهستم ، من امروز برای توبا امر*

انا لك اليوم حصن حصين وجنة و سلاح بامر الله ، قال فيقول اما والله لو علمت انك فی هذا المكان لنصبت نفسی لك و ما غرّنی مالی وولدی قال فيقول يا ولی الله ابشر بالخير الخبر .

و از امير المؤمنين عليه السلام روايت شده[1] : اعمال العباد فی عاجلهم نصب اعينهم فی آجلهم. واز حضرت باقر عليه السلام[2]: لاتستصغرنّ حسنة تعملها ، فانك تراه حيث تسرك ولا تستصغرن سيئةً تعملها فانك تراها حيث تسوئك واحسن فانی لم ارشيئا قط اشد طلباً ولا اسرع درکاً من حسنة محدثة لذنب قديم .

و خبر عجيبی از حضرت امام صادق عليه السلام روايت شده[3]: يأتی يوم القيمة شيیء مثل الكبة فيدفع فی ظهر المؤمن فيدخله الجنة ، فيقال : هذا البر. كبه بفتح كاف و مضموم هم ميشود وبفتح باء مشدده بروزن رفته و گفته ، بمعنی حمله‌دردو، و در جنگ وتكان دادن چيزی وراندن آن بسوئی ، آمده است. اين خبر شريف اگرچه باديده شدن عمل در آخرت ، چندان ارتباطی ندارد ، بجهت اينكه لزومی ندارد كـه دفع

---

* خدا حصاری استوار وسپر وسلاح هستم ! پس ميگويد بدان بخدا سوگند اگر من ميدانستم كه تو در اينجا هستی . برای وجود تو ، خودرا بزحمت ميانداختم ، ومال و فرزندانم مرا فريب نميدادند ، فرمود ميگويد : ای دوست خدا شادباش.

۱ـ نهج‌البلاغه ج ۳ ص ۱۵۳ اعمال كنونی بندگـان در آخرت ، پيوسته در پيش ديدگانشان خواهد بود.

۲ـ وسائل‌الشيعة ج ۱ ص ۱۸ س ۳۵ ، ازعلل‌الشرايع ، صدوق باسندخود ازحضرت عبدالعظيم حسنی از محمدبن‌ابی‌عمير آن مرد مشهور خدا و بندهٔ او . كارخوبـی راكه بجا ميآوری كوچك مشمار ، زيرا در جائی كه تو را شادكند آنرا خواهی ديد ، وكار بدی راكه بجا ميآوری كوچك‌مشمار ، زيرا در جائی كه تو را اندوهگين سازدآنرا خواهی ديد ، نيكی كن ، برای اينكه من چيزی نديدم كه طلب كننده‌تر وباسرعت‌تر يابنده‌تر باشد از نيكی تو نسبت بگناه كهنه .

۳ـ كافی ج ۲ ص ۱۵۸ س ۱۲ ، وافی كتاب‌الايمان والكفر ص ۹۳ س۲٤ ، ازكافی در روز قيامت چيزی مانند « دفع كردن » ميآيد ، و مؤمن را از پشتش دفع ميكند و او را ببهشت داخل ميكند ، وگفته ميشودكه : اين ، نيكوكاری است.

کننده وتکان دهندهٔ مؤمن ، چیزی مرئی باشد ، زیرا که نیروی نامرئی هم میتواند این کار را انجام بدهد ؛ ولی البته این خبر از غرائب اخبار است و چنین میفهماند که : عمل در آخرت ، عامل خود را میابد .

اعمال، افزایش میبابند و بزرگ میشوند

بعضی از آیات و روایات ، دلالت براین میکنند که : اعمال انسان افزایش میابند وبزرگ میشوند. وحسنات وسیئات ، هردو در این باره شریکند اگرچه افزایش حسنات خیلی زیادتر از سیئات است .

خداوند متعال فرموده[۱]: ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تك حسنةً یضاعفها. این کریمهٔ قرآنیه باصراحت بافزایش حسنة بطور مطلق (نماز ، روزه ، زکوة وهر گونه خیر بدون‌استثناء) دلالت دارد. وفرموده[۲]: ومن یقترف حسنةً نزدله‌فیها حسناً، این کریمه هم براین دلالت میکند که : حسن وزیبائی هرعمل نیك ، زیادت میابد .

واز حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده[۳]: افعلوا الخیر ولا تحقـروامنه شیئاً فان صغیره کبیر وقلیله کثیر.

و نیز در قرآن کریم هست[٤]: من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیرة. این کریمهٔ قرآنیه ، برخلاف آنچه که بدواً بتصور میرسد ، مخصوص بقرض مال نیست ، بلکه بهمهٔ انواع نیکوکاری وهر گونه خرج کردن در راه خدا شامل است چنانکه درمجمع البیان هم تصریح کرده است[٥] ، وجهت تعمیم نامبرده‌این

۱ـ نساء ٤ـ٤٠ حقیقت اینست که خداوند بقدر ذره‌ای ستم نمیکند «از اعمال انسان نمیکاهد» واگر نیکی باشد آنرا میافزاید وبزرك میگرداند .

۲ـ شوری ٤۲ـ۲۳ وهر کس نیکی کسب کند «بانیکئی بیامیزد، آمیخته شود» برایش در آن ، زیبائی میافزائیم .

۳ـ نهج‌البلاغه ج ۳ ص ۲٥٤ روضة‌الواعظین ص ۳۱۱ ، بجای آرید کارهای خیررا وناچیز مشمارید از آن چیزی را چونکه کوچك آن بزرك واندك آن بسیار است.

٤ـ بقره ۲ ـ ۲٤٥ کیست که بخدا قرض نیکوئی بدهد تا خداوند آنرا برای او با افزایش‌های بسیاری بیافزاید؟.

٥ـ ج ۲ ص ۳٤۸ س ۳۱و۳۲ .

است که اگر دقت شود : دارائی آدمی منحصر باموال بیرون از ذات وی نیست، بلکه نیروئی که انسان باایمان برای قضای حاجت مؤمنی ، برای شاد کردن او ، برای بجا آوردن هر گونه عمل خیر . از بدن خودبیرون‌میریزد ، از گرانبهاترین قسمت‌دارائی او میباشد که در راه خدا خرج میکند ، وبخدا قرض میدهد .

حقیقت یاد شده با کمال وضوح و روشنی از حدیث ذیل استفاده‌میشود[۱] :

« قال رسول الله صلى الله عليه وآله : على كل مسلم فى كل يوم صدقة ! ، قيل من يطيق ذلك ؟! قال : اماطتك الاذى عن الطريق صدقة و ارشادك الرجل الى الطريق صدقةو عيادتك المريض صدقة و امرك بالمعروف صدقة و نهيك عن‌المنكر صدقة و ردك السلام صدقة».

از خبر فوق بدست میآید که : دارائی آدمی فقط اموال بیرون از بدن‌وی نیست ، بلکه نیروی موجود در بدن او نیز از دارائی او میباشد ، و هر گونه عمل نیکی که بجامیآورد و نیروئی که از بدن‌خویش بجهت انجام دادن کردارنیک، پندار نیك خرج میکند، صدقه است ، وبنا بآیهٔ فوق ، همهٔ آنها قرض هستند پس‌هر گونه عمل نیك را خداوند متعال افزایش میدهد .

وعلاوه بر آنچه که گفته شد ، قرض بمعنی‌قطع کردن وبریدن است[۲] ، وظاهر آیه بنابراین چنین‌میشود: کیست که مقداری‌قطع کند برای خدا ، قدری ازخویشتن را از خود ببرد ودر راه خدا از خود جدا نماید. البته بااین تعبیر هم قرض عمومیت

۱ـ سفینة‌البحار ج ۲ ص ۲۳و۲۴ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌واله فرمود : در هر روز بر هر مسلمانی صدقه‌ای واجب است ! گفته شد : چه‌کسی قدرت‌آنرا دارد ؟! فرمود، آزار را از راه دور میکنی صدقه ایست و مردیرا براه میرسانی صدقه ایست و بدیدار بیمار میروی صدقه‌ایست و به‌نیکی امر میکنی صدقه‌ایست و از ناپسند نهی میکنی صدقه‌ایست و جواب سلام میگوئی صدقه‌ایست . تنبیه الغافلین نصربن محمد سمرقندی که از عامه است ، قریب بآنرا از آنحضرت روایت کرده است در ص ۱۷۷ س ۷ .

۲ـ اقرب‌الموارد.

میابدو بهر عمل نیکی کـه در راه خدا انجام میابد شامل میشود ، بجهت اینکه با انجام دادن هر عمل ، مقداری از بدن عامل خرج میشودو قدری از ذات او از او بریده شده وجدا میگردد .

واز رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده[۱]: اربی الربا الکذب. این خبر شریف اگرچه فقط دربارهٔ دروغ سخن میگوید ، ولی شاید بتوانیم بگوئیم کـه دروغ درمیان سایر گفتارهای زشت و ناپسند ، خصوصیتی ندارد ، وهرسخن بد زیاد شونده است ، نهایت اینست که : دروغ از همهٔ آنها بیشتر زیادت میابد .

وافزایش یافتن سیئات ومطلق گناهان را ، از مجموع دو کریمهٔ زیر ، میتوانیم استفاده نمائیم ، اول[۲]: کلاً اخذ ناه بذنبه. از این جملهٔ قرآنیه بـاصراحت ، این حقیقت را درمیابیم که: هر گناهکار ، با گناه خودش ، گرفتار میگردد ، نه باچیزی دیگر. دوم[۳]: عصوا رسول ربهم فاخذهم اخذةً رابیةً . از این آیه هم میفهمیم که : گرفتاری گناهکاران ، دریك وضع ، ثابت و برقرار نمیماند بلکه پیوسته در زیاد شدن میباشد . از ایندو آیه ، این نتیجه گرفته میشود کـه گناهان ، پیوسته در زیاد شدن هستند .

شاید تصور شود که افزایش سیئات با کریمهٔ[۴]: من جاء بالحسنة فله عشرامثالها ومن جاء بالسیئة فلایجزی الا مثلها منافات دارد ، پاسخ اینست که این آیهٔ کریمه فقط اینقدر میرساند که : هرحسنه ، ده حسنه میشودوهیچ سیئه بیشتر از یك سیئه نمیشود واما اینکه آیا حسنه ویا سیئه ، افزایش یابنده ویا کاهش پذیرنده است ؟ ویا دریك

۱- من لایحضره الفقیه ص ۵۷۹ س ۲۲ زیاد شونده ترین زیاد شونده‌ها دروغ است.

۲- عنکبوت ۲۹-۴۰ هریکی را باگناهش گرفتار ساختیم.

۳- حاقه ۶۹-۱۰ پیك پروردگارشان‌را نافرمانی کردند ، پس آنان راگرفتارساخت بایك نحوگرفتاری زیاد شونده .

۴- انعام ۶-۱۶۰ کسی که کارنیك بجا آورد برایش ده برابر آن‌خواهد بود وکسی که کار بد بجا آورد ، پس کیفر داده نمیشود جز برابر آنرا .

وضع ، ثابت میماند ، این کریمه ساکت است ، و با هر کدام از این احتمالات هم سازگار است . مثل اینکه گفته شود : هر تخم گل ده بوتهٔ گل میرویاند ولی یك تخم خار بیشتر از یك بوتهٔ خار نمیرویاند ، واین منافاتی بااین ندارد که بوتهٔ خاردرعین اینکه یك بوته باشد وده بوته نباشد باز افزایشهای بسیاری داشته باشد .

برای اطلاع اجمالی‌از مقدار افزایش‌اعمال‌نیك ، کافی است که در دوحدیث زیر تأمل کنیم :

از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرموده[1] : ان الجنة توجد ریحها من مسیرة الف عام و ان ادنی اهل الجنة منزلاً (من) لونزل به الثقلان الجن و الانس لوسعهم طعاماً وشراباً ولاینقص مما عنده شیء .

از حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرموده[2] : المؤمن اذا مات وترك ورقةً واحدةً علیها علم تکون تلك‌الورقة ستراً فیما بینه وبین النار و اعطاه الله بکل حرف مکتوب علیها مدینةً فی‌الجنة اوسع من‌الدنیا سبع مرات .

ازدو حدیث فوق ، درصورتی میتوانیم اتساع عمل نیك را بدست بیاوریم که ببحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» که در سابق نگارش یافته است ، توجه نمائیم .

حقیقت مطلب ، اگر دقت و تتبع شود ، مسئلهٔ وسعت یافتن ، اعمال گوشه‌ای

۱- سفینةالبحار ج ۱ ص ۱۸۵ س ۵ واقع اینست که عطر بهشت از فاصلهٔ هزارسال راه احساس میشود ، و حقیقت اینست که : کمترین اهل بهشت از حیث منزل ، کسی است که اگر ثقلان یعنی جن وانس ، بمنزل او فرودآیند ، مسلماً گنجایش همهٔ آنان‌را دارد ازحیث خوراك وشربت ، واز آنچه که در نزد او هست هیچ‌چیزی کم نمیشود .

۲- وسائل‌الشیعة ج ۳ ص ۳۷۹ س ۲۶ ، اوثق‌الوسائل ص ۲ س ۵ وقتی که مؤمن‌میمیرد وورقه‌ای که برآن علمی‌نوشته شده‌بعداز خود میگذارد ، این‌ورقه در میان او وآتش ، پرده‌ای میشود وخداوند بهر حرفی که برآن نوشته شده ، شهری در بهشت عطا میفرماید که هفت‌بار از دنیا وسیعتر است.

کوچك از مسئلهٔ بسیار بزرگ وقضیهٔ پهناور اتساع سراسر عالم است ، در صورتیکه مجموع من حیث المجموع جهان باهمهٔ اجزاء خود و باهمهٔ آسمانها و کهکشانها و خورشیدها وستارگان و سحابیها و زمینها وهواها وجوّها واتمهای خود ، پیوسته ولا ینقطع در اتساع وبزرگ شدن هستند ، چرا اعمال انسان در این میان بطوردیگری بوده باشد ؟ وچرا حسنات آدمی بایستی کوچك بماند ؟ و چطور و چگونه سیئات بشر بدبخت میتواند خود را از تحت قانون عمومی و کلی عالم خارج نگاه داشته و بزرگ نشود ؟ . رجوع شود ببحث زیر .

اتساع جهان برای اهمیت فوق العاده‌ای که مسئلهٔ اتساع جهان در شناختن رستخیز عمومی دارا میباشد ، وبرای تازگی استفادهٔ آن از قرآن وحدیث ، وبرای ارتباطی که با بحث فوق ما «افزایش اعمال» دارد ، مختصری از آنچه را که در این باره نوشته‌ایم ، بسیار فشرده وخیلی مختصر ، ذیلاً می‌نگاریم واز ذکر ادله واستدلال با آنها برای احتراز از تطویل ، عذر میخواهیم .

بسمه تعالی

از آیات و روایات کثیره پس از تدبر فراوان وتفکر عمیق ، چنین دریافته‌ایم که : جهان کنونی باهمهٔ اجزاء آن : زمین ، آسمان ، خورشید ، ستارگان ، سراسر عالم کون ، جهان و آنچه در آنست ، بطور دائم و لاینقطع در بزرگ شدن است ، و پیوسته البته تدریجاً افزایش میابد واتساع میگیرد .

بنابر این مسلماً جهان دیروز ، کوچکتر از امروز و پارسال ، کوچکتر از امسال و در قرن گذشته کوچکتر از قرن حاضر و در هزار سال پیش ، کوچکتر از هزارهٔ کنونی بوده و همچنین بدون توقف بطور قهقری بعقب برمیگردیم تا بجائی میرسیم که عالم ، خیلی کوچکتر بوده حتی بموقعی میرسیم که عالمی ظاهر نبوده و غیراز خدا چیزی نبوده است.

در آنوقت جهان باین بزرگی وعظمت ، بعد محسوسی نداشته و کلمهٔ طرف و

جانب را در آن روزگار ، مصداقی پیدا نبوده است ؛ وجمیع اشیاء کنونی واشیائی که بعداز این تاروزقیامت پدید میآیند ، بااینکه دارای غرائز وطبایع خود بوده‌اند ولی حالت شبحی را داشته‌اند. در آنوقت نه آسمانی بوده نه زمینی نه کهکشانی نه هوائی نه حیوانی ، هیچ پدیده‌ای نبوده وچیزی قابل رؤیت وجود نداشته است. همهٔ موجودات کنونی وآینده ، درآنوقت باهم ملتئم و در یکجای موهوم ، مجتمع بوده‌و مندمج درهم ومندك برهم ، در حالت تراکم عجیب واختفاء بسر میبردند .

سپس همان شبح ناپیدا (البته در نظر نارسای ما) که بعدها منشأ ظهور وبروز تمامی حقائق عالم گردید،شروع بباز شدن کرده وبنای پارچه پارچه شدن‌را گذاشت واین پارچه‌ها انتشار یافته و از هم جدا گردیدند وبتدریج بسیار بطییء ، در اثر دو نیروی متخالف ، از همان شبح که پدیدار شده ومرئی گردیده بود ، موجودات عالم، آسمان وخورشید وزمین وماه و هوا وجو و غیراینها بیرون آمده و ولادت یافتند و میبابند وتا روز ویرانی جهان ولادت خواهند یافت .

این نقطهٔ مرئی ، چون همهٔ موجودات کنونی‌وآینده را در خود وباخودداشت وبجمیع آنها حامله بود ، بنابراین وزن آن برابر وزن سراسر عالم کنونی بوده‌است وچون کوچکترین بعد قابل تصور را داشته ودر نهایت فشردگی‌بسر میبرده ، حتماً بزرگترین حرارت ممکنه را دارا بوده ، ودرخشندگی غیر قابل توصیف داشته‌است.

پدید آمدن یکدانه سیب وآفریده شدن وبزرگ گردیدن وبازو گشوده شدن آن ، وفصل یافتن وجدا گردیدن پوست و گوشت ورگ‌وتخم وسایر اجزاء هر کدام از دیگری ، وهرمیوهٔ دیگر ، یکی از عالیترین نشانه‌های پیدایش‌جهان و آفرینش موجودات آنست. بوتهٔ کاهو وبرگهای تو در توی آن ، که‌رفته رفته کوچکتروریز تر میگردند تا از چشم آدمی ناپدید میشوند ، یکی از بهترین نمونه‌ها برای تذکر پدیدار شدن موجودات جهان است ،

پدید آمدن واتساع جهان، دراثر دو نیروی مختلف الجهة تحقق یافته ومیابد:

نیروئی اندرونی ونیروئی بیرونی. نیروئی نخست از داخل ذات شبح مرموز که بعداً نقطه‌ای مرئی گردیدوزید، (ازروزنه‌ای که‌بروزنۀ کوچکتری باز میشود ، رو بسوی بیرون ، بنای وزیدن را گذاشت) وازآن‌یکذره ، ذرات دیگری کندوبیرون انداخت واز اندرون همین ذرات کنده شده هم ذرات دسته سومی جدا ساخت وبیرون فرستاد و همچنین این نیرو آنی از تلاش نایستاد تا از همان یك شبح نا پیدا ، جهان باین عظمت را زایانید ، و اکنون هم‌کار میکند و موجودهائی را از موجودهائی بیرون مینماید ، وتا انقضاء عمر جهان ، این فعالیت بهمین منوال باقی خواهد بود.اینست سبب پیدایش جو وفضا وفرجه وجهت طرف وفاصله و وسعت ومکان وامثال آنها .

اگر نیروی مؤثر در ذرۀ نخستین ، فقط همین نیروی یاد شده میشد ونیروی دیگری نمیشد که از آن جلو گیری کرده واز سرعت آن بکاهد ، قهراًجهان کنونی بلکه‌جهان هنگام وقوع رستخیز ، در همان آن اول پیدایش ذرۀ نخستین و آغـاز وزیدن نیروی یاد شده از آن پدید میآمد وفوراً بدون اندك مهلت سریعتر از سرعت نور محو میشد ومنقرض میگردید ، ودرحین آغاز یافتن جهان ، انجام‌آن فرامیرسید وتکون عالم باوقوع رستخیز ، حادثۀ واحدی دیده میشدند.

ولی پروردگار جهان میخواست که انواعی از موجودات پیدا شود وهرنوعی وهر فردی‌وقت معینی داشته‌باشد ، وپدیده‌ها از یکدیگر زائیده شوند وپس ازآنکه عمر مادر بسر میرسد ، نوبت زندگی فرزندانی که‌میزاید فرا رسد. پس برای‌اینکه جهان وهر کدام از موجودات آن وخصوصاً افراد انسان که ممتازترین پدیدۀجهانی وجانشینان زمینی الهی میباشند ، اجلی داشته وعمری بنمایند . خداوند متعال‌نیروی دیگری نیز از بیرون عالم برعالم مسلط گردانید .

نیروی نخست از داخل ذات ذرۀ نخستین فشار میداد ومیخواست آنچه را که‌در اندرون آن بود در آن واحد از آن بیرون بریزد واز شکم بسیار کوچك آن، عالم باین عظمت را هرچه زودتر اخراج کند وآنرا بزائیدن همۀ محمولاتش وادار نماید

ولی نیروی دوم ، از بیرون ذره بسوی اندرون آن ، بر آن فشار میداد واز زائیدن آن جلوگیری میکرد ، وحتی القدره نمیگذاشت که از ذرهٔ نخستین ، ذرات دوم بیرون آیند و بازهم نمی گذاشت از ذرات دوم ، ذرات دستهٔ سوم زائیده شوند ، و همچنین اکنون هم نمیگذارد که از هرذره ، ذرات دیگری کنده شود وتا وقوع رستخیزهم ، کار این نیروی دوم ، همین ممانعت و جلوگیری خواهد بود . ولی چون در هرحال غلبه بحکم خداوندمتعال پروردگار جهان با نیروی‌اول است فلذا با هرتلاش‌وفعالیت بود پیوسته از هرذره ، ذراتی کنده شده وبیرون میآمدتا جهان ، آفرینش یافت .

نیروی دوم نه فقط در تعیین اجل وعمر جهان وموجودات آن ، دخالت‌دارد بلکه‌در آفرینش وانعقاد آنها نیز کاملاً دخیل است. توضیح‌اینست که : اگر نیروی دوم ، جلو ذرات کنده شده را نمیگرفت وآنهارا بسوی‌مرکزشان برنمیگردانید ، و آنها را درپیرامون مرکز بحرکت وا نمیداشت ؛ همهٔ آنها در تحت تأثیر نیروی نخست ، در راههای مستقیم از مرکز خود ، دور میشدند ، وباهم گره زده نمیشدندو بسته نمیگردیدند ، و در نتیجه ، اجزاء اولیه موجودات (اتمها) انعقاد نمییافتند و طبعاً هیچ موجودی بسیط یا مرکب ، پیدایش نمییافت .

بنابر آنچه نگارش پذیرفت ، جهان در بدو امر ، شبحی نامرئی بود ، بعداً نقطه درخشانی شد که یگانه ستارهٔ موجود گردید ، بعدها حالتی شبیه به میعان پیدا کرد ، دریائی پرتلاطم واضطراب بوجودآمد ؛ سپس کهکشانها وسحابیها وخورشیدها از همان دریا جدا شدند ، بعداً نوبت انفتاق زمینها از خورشیدها و بالاخره نوبت انشقاق ماهها از زمینها فرا رسید ، وظاهراً آخرین انشقاق سماوی (و یا در آسمان زمین ما) انشقاق ماه ما از زمین‌ما است ، ولذا علامت اقتراب رستخیز است .

وزش دو نیروی نامبرده تا روزی که هر موجود از هر موجود ، مفصول نگردیده ، و هرچیز آنچه را که در اندرون خوددارد نزائیده ، وهر پدیده‌ای که پروردگار جهان پیدایش آنرا میخواهد ، پدیدار نشده ، دوام خواهد یافت ، وجهان

علی الدوام در اتساع خواهد بود و رفته رفته نهانها هویدا شده وهر باردار بار خودرا وضع خواهد کرد .

آنگاه که انفتاق وانشقاق وفطر وفلق و اخراج پایان پذیرفت وهرچیز از هرچیز فیصله یافت ، آنوقت است که هردو نیروی یاد شده از کار میافتند، و وضع جهان وسراسر موجودات آن بطور ناگهانی ، عوض میشود ، انقلابی هولناك که‌عالم نظیر آنرا ندیده در همه‌جا ودر هرذره از آن ، بپا میگردد! اینست رستخیزعمومی! اینست ساعتی که قرآن کریم ، در سخنان شیوای خود آنرا برای ما شرح میکند . جهان‌و عالم هستی ، عبارتست از : پیدایش نهانها وپنهان شدن‌پدیده‌ها !!.

عمر جهان از روزی که بحال شبح در آمد و یا از روزی که‌مرئی گردیده تا انقلاب وضع عمومی وقیام رستخیز ، در نزد پروردگارمتعال ، یکروز است ؛ و این یکروز تقریباً مانند هیجده ملیارد سال . بسالهای ماست. والحمدلله .

مدارك وشرح همهٔ آنچه که در این بحث بانهایت اجمال ذکر گردید در نزد ماموجود ومکتوب است ، برای احتراز از تطویل از نگارش آنها در این کتاب‌صرف نظر شد. اگر خداوند متعال توفیق مرحمت بفرماید ، آنهارا در کتابی مستقل بنام «آغاز وانجام جهان در نظر اسلام» نشر خواهیم کرد. این بحث عالیترین راه، برای وصول بفهم حقیقت رستخیز همگانی است .

حسنات، بالا برده‌میشوند

قرآن کریم واحادیث شریفه ، تصریح دارند که اعمال صالح بسوی بالا برده میشوند ، وخداوندمتعال فرشتگانی راماًمور کرده که حسنات آدمیان را بالا ببرند . الحق جای بسی تعجب است که با وجود اینهمه آیات و روایات بااین بیانات گوناگون ، چگونه دانشمندان سلف‌رحمهم‌الله تعالی بقا وتطور اعمال را منکر شده وبگفتهٔ باستانیان یونان که[1]: عرض جوهر نمیشود ،

[1] - در فصل ٥ دربارهٔ اینکه : عمل ، عرض نیست وجوهر است ، ودر این‌باره که‌اصلا عرض وجود ندارد ، مفصلا سخن رانده‌ایم . رجوع شود به ص۱۳۱و۱۳۷ .

دل بسته‌اند !. اگر اعمال باقی نباشند، مسلماً ببالا برده نمیشوند، با اینکه قرآن کریم وحدیث شریف بر آن تصریح کرده‌اند

درقرآن کریم فرموده[۱]: الیه یصعدالکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه ، ضمیر «الیه» بخداوند متعال برمیگردد ؛ و ظاهراً ضمیر مستتر در «یرفعه» بعمل صالح ، و بارز متصل بر آن بکلم طیب برمیگردد ، البته درجائی که (الکلم) باوصف مفرد مذکر (الطیب) موصوف میشود ، ضمیر مفرد مذکر هم میتواند بآن بر گردد، واینکه درافواه افتاده که در صیغهٔ فعیل ، مذکر و مؤنث یکسان است ، بی‌اصل است زیرا کـه در قرآن کریم هم[۲]: بلدة طیبة آمده وهم[۳]: صعیداً طیباً ، پس معنای تقریبی «الیه یصعد الکلم الطیب» این میشود که خداوند متعال سخنان پاك را قبول میفرماید . و«العمل الصالح یرفعه» هم تقریباً معنای «[۴]انما یتقبل‌الله من‌المتقین» را میرساند .

یعنی : خداوند متعال سخنان پاك را از کسی قبول میکند و بسوی خود بـالا میبرد که او عامل صالح باشد ، واجبات را بجا آورد و از محرمات پرهیز کند ، و سخن پاك‌ازهر کس بقدر تقوی وعمل صالح او قبول میشود وازفاقد تقوی هیچ قبول نمیشود.

ومؤید ما در بر گشت ضمیر بارز در «یرفعه» به «الکلم» اینست که همین کلم بروزن خشن درسه جای دیگر نیز در قرآن کریم آمد ودر همهٔ آنها مثل مورد نقل شده ، ضمیر مفرد مذکر ، بر آن ارجاع گردیده است[۵]

واینحدیث شریف هم بصحت معنائی که ما میگوئیم گواهی میدهد : ازحضرت

۱ـ فاطر ۳۵ـ۱۰ بسوی او «خدا» سخنان پاك بالا میرود ، وعمل صالح آنها رارفعت میدهد ، بالامیبرد.

۲ـ سبا ۳٤ـ۱۵ .

۳ـ نساء ٤ـ٤۳ .

٤ـ مائده ۵ـ۲۷ همانا خداوند از پرهیزکاران قبول میکند.

۵ـ نساء ٤ـ٤٦ و مائده ۵۵ـ۱۳ یحرفون الکلم‌عن‌مواضعه ومائده ۵ـ٤۱ یحرفون الکلم من بعد مواضعه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده[1] : هو قول الرجل سبحان الله و الحمدلله ولا اله الا الله و الله اکبر اذا قالها العبد عرج بها الملك الی السماء فحیا بها وجه الرحمن فاذا لم‌یکن عمل صالح یقبل منه ، اینحدیث شریف علاوه براینکـه گفتهٔ مارا تصحیح میفرماید ، ضمیر «هو» راهم در صدر خود بکلم طیب بر میگرداند .

ونیزشاهد ما مجمع‌البیان است که دارد[2]: کلم ، جمع کلمه است ، گفته‌میشود هذا کلم وهذه کلم ، هم مذکر میشود وهم مؤنث. وهرجمعی که درمیان آن ومفردش جزها فرقی نباشد ، تذکیر وتأنیث آن جائز است .

واز حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده کـه دربارهٔ همین کریمه فرموده[3]: ولایتنا اهل‌البیت ، واهوی بیده الی‌صدره فمن‌لم یتولنا لم یرفع الله له عملاً . وجهت این بنا بر آنچه که از خبر شریف ذیل استفاده میشود اینست که : بدون اعتقاد بائمه اطهار علیهم‌السلام وبدون موالات آنان ، نه‌زندگی آدمی اززندگی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله میشود و نه مرگ او از مرگ آنحضرت ، بلکه در زمرهٔ دشمنان آنحضرت خواهد بود . در حلیة الاولیاء روایت شده که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود[4]: من سره ان یحیی

---

۱ ـ کشاف ج ۲ ص ۵۷۲ س۲۴ کلم‌طیب «سخنان پاك» گفتن مرد است سبحان الله و الحمدلله‌ولا اله‌الاالله‌والله‌اکبر ، آنگاه‌که بنده اینهارا میگوید، فرشته آنهارا بآسمان میبرد وبا آنها پیشگاه خداوند رحمن را تبریك میگوید و تحیت میدهد ، وآنگاه‌که عمل صالحی‌نبوده باشد از او قبول نمیشود.

۲ـ ج ۸ ص ۴۰۲ س۹ .

۳ـ کافی ج ۱ ص۴۰۳س۱۰ فرمود : ولایت ما اهل‌بیت « سخنان پاك‌را بسوی خدا بالا میبرد وموجب قبول شدن آنها میشود» وبا دست خود ، اشاره بسینه‌اش‌کرد ؛ پس‌هرکس ما را ولی خود نگیرد ، خداوندبهیچ عملش رفعت نمیدهد .

۴ـ ج۱ ص۸۶ س۱۸ هرکس میخواهدکه مثل زندگی من زندگی‌کند ومثل‌مردن من از دنیا برود ودر بهشت عدن‌که پروردگارم آنرا کاشته سکونت گزیند ، پس حتماً بعداز من علی را ولی خود قرار دهد وبا دوست او دوستی نماید وبه‌امامان بعد از من پیروی کند چون آنـان عترت من هستند ، از گل و خمیرهٔ من آفریده شده‌اند ، فهم عالی و علم *

حیوتی ویموت مماتی ویسکن جنةعدن غرسها ربی فلیوال علیاً من بعدی ولیوال ولیه و لیقتد بالائمة من بعدی فانهم عترتی ، خلقوا من طینتی ، رزقوا فهماً و علماً و ویل للمکذبین بفضلهم من امتی ، للقاطعین فیهم صلتی لاانا لهم الله شفاعتی.

واز رسولخدا صلی الله علیه وآله متواتراً رسیده[1] : انی تارك فیکم الثقلین، کتاب الله وعترتی اهل بیتی ، لن تضلوا ابداً ان اتبعتموهما و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ، فانظروا کیف تحفظونی فیهما. برطبق اینحدیث متواتر ، مخالف عترت پیغمبرمانند مخالف قرآن ، گمراه است ؛ و بنابرآنچه کهاز آیهٔ مورد بحث استفاده کردیم، عمل اینگونه مردم بالا نمیرود ومقبول نمی‌افتد.

نتیجه اینست که : عمل صالح ، سخنان پاك را بسوی خدا بالا میبرد و حتماً خود آن هم بایستی بالا برود ، زیرا که درغیر اینصورت نمیتواند سخنان پاك راهم بالا ببرد. بنابراین ، سخن پاك وهرعمل صالح دیگر ، بالارونده هستند.

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایتشده[2]: اذا زالت الشمس فتحت ابواب السماء

---

* بزرگی‌را روزی برده‌اند . ووای بکسانی از امت من که فضیلت آنـان را تکذیب کنندو دربارهٔ آنان ، خویشاوندی مرا قطع نمایند ، خداوند شفاعت مرا بآنان نصیب نکند.

۱ــ حدیث الثقلین . حقیقت اینست که من در میان شما دو چیز گرانبها میگذارم : کتاب خدا و عترتم ، اهل‌بیتم . اگر ایندو را پیروی‌کنید هرگز گمراه نخواهید شد وواقع اینست که ایندو هیچگاه از یکدیگر جدا نخواهند شد تا که بر من در حوض ، وارد شوند . ببینید که چطور مرا در ایندو ، محافظت خواهید‌کرد!!.

کتاب «حدیث الثقلین» در اثبات تواتر حدیث نامبرده ،در۲۵ شعبان ۱۳۷۰ هجری قمری بقلم علامهٔ متتبع جناب آقای شیخ محمد قوام الدین قمی و شنوی سلمه الله تعالی تألیف یافته ، وپس از آنکه مورد تصدیق علمای بزرك فرق مختلفهٔ اسلامی در انجمن « دارالتقریب بین‌المذاهب الاسلامیة» گردیده ، بدستور آنان در قاهره در رجب ۱۳۷۴ درمطبعهٔ مخیمردر ۳۰ صفحه بچاپ رسیده است . کتابی است که در موضوع خود بی‌نظیر وبسیار عالی است .

۲ــ روضةالواعظین ص ۲۶۹ وقتی‌که ظهر میشود در های آسمان و درهای بهشت ، باز میشود ودعا قبول میگردد . خوشا بحال‌کسی‌که درآن هنگام ، عمل صالحی برای اوبالا برده شود.

وابواب الجنان و استجیب الدعاء فطوبی لمن رفع له عند ذلك عمل صالح. و ایضاً[۱]: اتقوا دعوة المظلوم فانها تحمل علی الغمام. وایضاً[۲]: اتقوا دعوة المظلوم فانها تصعدالی السماء کانهاشرارة. وایضاً[۳]: اتقوا دعوة المظلوم وانکان کافراً فانها لیس دونها حجاب یعنی بدون برخورد بمانعی یکسره به پیشگاه باعظمت حضرت کردگار بالا میرود. وایضاً[٤]: اثنان لاتجاوز صلوتهما رؤسهما عبدابق من موالیه حتی یرجع و امرئة عصت زوجها حتی ترجع. وایضاً[٥]: اللهم اعوذبك من علم لاینفع وعمل لایرفع ودعاء لایسمع وایضاً[٦]: یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار وعمل النهار قبل عمل اللیل. وایضاً[۷]: ثلثه لاتجاوز صلوتهم آذانهم: العبد الابق حتی یرجع وامرئةباتت وزوجها علیها ساخط وامام قوم وهم لها کارهون. و در خبر دیگری هم[۸] «السکران حتی یصحوا» نفر سوم

۱- نهج الفصاحه شمارهٔ ۳۷ بپرهیزید از نفرین ستمدیده بجهت اینکه برابر بارمیشود

۲- » » ٤۷ بپرهیزید از نفرین ستمدیده، برای اینکه چنان بآسمان بالا میرود که گوئیا شعله آتش است.

۳- نهج الفصاحه شمارهٔ ٤۸ بپرهیزید از نفرین ستمدیده، اگر چه کافر باشد برای اینکه حجابی در جلو آن نیست، بدون برخورد بمانع بالا میرود.

٤- نهج الفصاحه شمارهٔ ٥٤ دو نفرند که نمازشان از محاذات سرشان بالاتر نمیرود: بندهای که از مولای خود گریخته تا وقتی که برگردد، وزنی که بشوهر خود نافرمانی کرده تا وقتی که برگردد.

٥- نهج الفصاحه شمارهٔ ۱٥۷ خدایا بتو پناه میآورم از عملی که سود ندهد واز عملی که بالا برده نشود واز دعائی که شنیده نشود.

٦- نهج الفصاحه شمارهٔ ۷۲۰ بالا برده میشود بسوی او«خدا» عمل شب، پیش‌ازعمل روز وعمل روز، پیش‌از عمل شب.

۷- نهج الفصاحه شمارهٔ ۱۲۲۲ سه نفرند که نمازشان از برابر گوششان بالاتر نمیرود: بندهٔ فراری تا برگردد وزنی که شب را در حالی بروز آورده که شویش باو خشمناك است و پیشوای قومی که از پیشوائیش بیزارند. ضمیر مؤنث در «لها» بامامت که از «امام» فهمیده میشود، برمیگردد.

۸- نهج الفصاحه شمارهٔ ۱۲۲۳ مست تاموقعی که بهوش آید.

شمرده شده‌است. وایضاً[۱]: سیأتی علی امتی زمان یکثر فیه الفقراء ویقل الفقهاء ویقبض العلم ویکثر الهرج، ثم یأتی من بعد ذلك زمان یقرء القرآن رجال من امتی لایجاوز تراقیهم، و ایضاً[۲]: ان الملك لیصعد بعمل العبد مبتهجاً به فاذا صعد بحسناته یقول الله عزوجل: اجعلوها فی سجین انه لیس ایای اراد به.

واز حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده[۳]: نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وان محمداً صلی الله علیه وآله عبده ورسوله، شهادتین تصعدان القول وترفعان العمل. وایضاً[۴]: لولا اقرار هن له بالربوبیة و اذعانهن له بالطواعیة اما جعلهن ..... مصعداً للکلم الطیب والعمل الصالح من خلقه. وایضاً[۵]: اعملوا و العمل یرفع. و در دعای کمیل فرموده[۶]: اللهم اغفرلی الذنوب التی تحبس الدعاء.

۱ـ نهج‌الفصاحه شمارهٔ ۱۷۵۵ بزودی برامتم زمانی میرسد که تنگدستان زیادودانایان کم میشود، دانش برداشته میشود وآشوب زیاد میشود. بعداً زمانی میاید که مردمانی از امت من، قرآن میخوانند، از مقابل استخوانهای گردنشان بالاتر نمیگذرد.

۲ـ وسائل‌الشیعه ج ۱ ص ۱۱ س ۳۷، براستی فرشته هر آینه عمل بنده را درحالی که بآن «وبیردن آن» شادمان است، بالا میبرد پس آنگاه که حسنات او را بالا برد خداوند عزوجل میفرماید: آنها را در سجین «در دوزخ» قرار دهید برای اینکه مرا با آن اراده نکرده است.

۳ـ نهج‌البلاغه ج۱ ص ۲۲۲ شهادت میدهیم که خدائی جز الله نیست، یکتاست وشریکی برای او نیست وباینکه محمدصلی‌الله‌علیه‌واله بنده وپیغمبر او است، که ایندو شهادت، گفتاررا بالا میبرند وبعمل رفعت میدهند.

۴ـ نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۲۵ و ۱۲۶، اگر اقرار آسمانها بپروردگاری خدا و اعتراف آنها باطاعت او نبود، البته آنها را .. جایگاه بالا رفتن سخنان پاك و عمل صالح خلق خود، قرارنمیداد. نقل باختصار.

۵ـ نهج‌البلاغه ج ۲ ص ۲۵۰ مادامی که عمل بالا برده میشود، عمل نمائید.

۶ـ مفاتیح الجنان ص ۶۳ خداوندا گناهانی را برای من ببخش که دعا را زندانی میکنند، نمیگذارند که دعا بالا رود.

ودر صحیفهٔ سجادیه علیه‌السلام ، هست[۱] : الحمدلله .... . حمداً یرتفع منا الی اعلی علیین . واز حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده[۲] : هذه الامة العاصیة المفتونة بعد نبیها ، بعد ترکهم الامام الذی نصبه لهم ، فلن یقبل الله لهم عملاً ولن یرفع لهم حسنة حتی یأتوا الله من حیث امرهم ویتلوا الامام الذی امرهم الله بولایته . وایضاً[۳]: من دعا ولم یذکر النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ، رفرف الدعاء علی رأسه فاذا ذکر النبی رفع الدعاء. وایضاً[۴]: ان المدل لایصعد من عمله شیئ. وایضاً[۵]: انه ماکان لله فهولله وما کان للناس فلا یصعد الی الله .

بالا رفتن اعمال ، دربعضی از اخبار ، بالحن دیگری ولسان عجیبی بیان‌شده است ، این نمونه از احادیث شریفه علاوه براینکه صریحاً دلالت میکنند براینکه : عمل ، فاصلهٔ مابین آسمان وزمین را می‌پیماید، سرعت این راه پیمائی را هم بابیانی بسیار شیرین ومتین ، گوشزدمینمایند . در خبراست: سأل‌ابن‌الکواء عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام : کم بین موضع قدمك الی عرش ربك ؟ قال ..... من موضع قدمی الی عرش

۱– ص۲٤و۲۵ نقل باختصار ، حمدمیکنم خداراحمدی که ازسوی‌ما ببالاترین‌جایگاه مکانهای بالا ، ارتفاع یابد .

۲– وسائل‌الشیعة ج ۱ص ۱۹ س ۱۲ از کافی ، این امت نافرمان که بعد ازپیغمبرشان در فتنه افتادند ، پس از آنکه پیشوائی راکه پیغمبرشان برای ایشان ؛ نصب‌کرده بود ؛ ترك کردند . پس خداوند هیچ‌عملی را از آنان قبول نمیکند وهیچ‌حسنه‌ایرا برای‌آنان بالانمیبرد تاوقتی‌که به‌پیشگاه خدا از هما نجاکه امر فرموده ، بروند وامامی راکه خداوند امر بولایت ودوستی واطاعت او فرموده ، اطاعت نمایند . این حدیث اول وآخر داردکه نقل نشد .

۳– کافی ج ۲ ص ٤۹۱ هرکس دعاکند وپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌واله را ذکرنکند ؛ دعا در دور سر او حرکتی میکند وآنگاه‌که پیغمبر را ذکر کرد ، دعا بالابرده میشود.

٤– وافی ج ۱ کتاب الایمان والکفر ص ۱۵۱ واقع اینست‌که : هیچ چیزی از عمل نازکننده «کسی که بعمل خود ، معجب است» بالا نمیرود .

۵– وسائل‌الشیعه ج ۱ ص ۱۲ س ۱ حقیقت اینست‌که آنچه برای خدا باشد پس برای خداست وآنچه‌که برای مردم باشد ، بسوی خدا بالا نمیرود.

ربی ان یقول قائل مخلصاً : لااله الا الله[1]. واز حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام پرسیدند[2]
کم بین السماء والارض ؟ فرمود : بین السماء والارض دعوة المظلوم حاضرین درمجلس
چنین تصورمیکنند که در پاسخ پرسش یاد شده ، حتماً هزاران فرسخ وملیونها کیلو
متر ونظائر آنها بمیان خواهد آمد ، ولی وقتی که برخلاف انتظار ، گفتن لااله الا الله
و نفرین ستمدیده را میشنوند ، باین حقیقت پی میبرند که آن گفتار و آن نفرین
بسیار نیرومند هستند وسرعت سیر آنها از سرعت سیر نورهم که در هر ثانیه سیصدهزار
کیلومتر است سریعتر وسرسام آورتر است، نکتهٔ دقیقتر اینست که: این نمونه از
اخبار ، فاصلهٔ مابین زمین وآسمان رااز جنس فاصلهٔ مکانی نگرفته و گفتن لااله الا الله
و نفـرین کـردن ستمدیده ، یعنی خود عمل بالا رونده را فاصله شناسانیده است !
بنا براین بایستی بتوانیم بگوئیم که برای رفتن بآسمان وعرش رحمن ، وسائل پرواز
وطی مکان ، نه فقط لزومی ندارد ، بلکه بااینگونه وسائل ، نمیشود اینهمه راه پیمود
چیزی که مارا بقرب پروردگار جهان میرساند ، همانا عمل است .

بنابر آنچه نگارش یافت : نیکوکاران پیوسته در عرش رحمن ، در نزد شاه
شاهان میباشند ، چنانکه فرموده[3]: ان المتقین فی جنات ونهر فی مقعد صدق عند ملیك
مقتدر. نماز خوان بدرگاه خداوند عالم نزدیك میشود ، و در خبر است[4] : الصلوة

---

۱ ـ احتجاج طبرسی ص ۱۳۱ س ۲۵ تفسیر برهان ج ۳ ص ۳۵۸ و ۳۵۹ ، ابن الکواء از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید : از جای قدمت تا بعرش پروردگارت چقدراست فرمود : از جای قدمم تا بعرش پروردگارم ، اینقدر است که گوینده‌ای با اخلاص بگوید لااله الا الله .

۲ ـ تحف العقول ص ۲۲۹ ، چقدراست مابین آسمان وزمین ؟ مابین آسمان وزمین بقدر نفرین کردن ستمدیده است .

۳ ـ قمر ۵۴ ـ ۵۴و۵۵ حقیقت اینست که پرهیزکاران در باغستانها ونهرهائی هستند ، در نشیمنگاه صداقت در نزد پادشاه ازلی وابدی که قدرت الی الابد دارد ، قرار دارند.

۴ ـ کافی ج ۳ ص ۲۶۵ ، من لایحضره الفقیه ص ۵۶ س ۱۶ ، وافی ج ۲ کتاب*

قربان کل تقی . وبسیار شنیده شده[۱]: الصلوة معراج المؤمن وشاید کلام معصوم علیه السلام بوده باشد. واز امام حسن علیه السلام آورده‌اند که هنگامی که از وضو فارغ میشد ، رنگش تغییر مییافت ، در این باره گفتگو شد ، فرمود[۲]: حق علی من اراد ان یدخل علی ذی العرش ان یتغیر لونه. بطریق عامه از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده[۳]، اذا کان الرجل فی صلوته فانما یقرع باب الملك ومن یدم علی قرع باب الملك یوشك ان یفتح له .

بنا بر تحقیق فوق ، نکتهٔ دقیقتر دیگری بدست میآید، وآن اینست که: ارتفاع عمل بسوی آسمان وخداوند جهان ، درحقیقت با ارتقاء خود عامل ، تحقق می‌پذیرد وکسی که نماز میخواند وفرضاً نمازش مقبول است ، نماز او باخود او ، بالا میرود ودر نزد خداوند مهربان قرار مییابد ، واین اشاره‌ایست باتحاد یافتن عمل با عامل‌خود انشاءالله در آینده ببحث دراین حقیقت خواهیم پرداخت .

چنانکه ارتفاع عمل باارتفاع عامل. وقوع مییابد ، پست شدن آن هم باپست گردیدن عامل ، واقع میشود ، در قرآن کریم ، ظاهراً در بارهٔ شخصی بنام بلعم بن باعور[۴]، فرموده[۵]: واتل علیهم نبأالذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان

---

*الصلوة ص ۹ س ۶ ، سفینة‌البحار ج۲ ص۴۳ س۷ ، نمازگزاردن ، تقرب یافتن هر مؤمن است .

۱ـ جواهر الکلام ج ۲ کتاب‌الصلوة ص ۱ س ۲ ، جملهٔ فوق‌را بعنوان اقتباس آورده است ، ودر هیچ کتابی که آنرا منسوب به‌پیشوایان دینی علیهم‌السلام بدارد نیافتیم . نمازگزاردن نردبان تقرب یافتن مؤمن است

۲ـ المحجة‌البیضاء ج۱ص ۳۵۱ ، شایسته است برای کسی که میخواهد بنزد صاحب عرش«خداوندمتعال» وارد شود اینکه رنك او تغییر یابد.

۳ـ تنبیه الغافلین سمرقندی ص ۱۷۷ س ۳۱ وقتی که مرد مشغول بنماز است ، همانا در پادشاه را میزند وکسی که زدن دری را ادامه دهد ، امید هست که برای او باز شود .

۴ـ مجمع‌البیان ج ٤ ص ٤۹۹ س ۲۲ وگاهی بلعام‌بن باعورا ودر تفسیر بیضاوی ، ص ۲۲۹ س ۲ باغورا ، نوشته‌اند .

۵ـ اعراف ۷ـ۱۷۵و۱۷۶ برای آنان خبر آنکس را بخوان که باوآیات خود.ان*

من الغاوین ولوشئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض واتبع هویه. معلوم است که بالا برده شدن او ، با عمل او بآیات ، امکان پذیر میشد و با عمل بخلاف آنها پست گردید .

در مجمع البیان[1]، درذیل کریمهٔ[2]: یعلم مایلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء و ما یعرج فیها ، فرموده « مایعرج فیها » شامل اعمال بندگان نیز هست . ودر تفسیر برهان[3] هم از علی بن ابراهیم نقل کرده که آن عبارت از اعمال بندگان است. واقع اینست که ازاین کریمه ، بالا رفتن اعمال را مستقلاً نمیتوانیم بفهمیم ، بلی بعد از آنکه آنرا ازادلهٔ نقل شده وغیر آنها بدست آوردیم ، و مسئله صعود اعمال ثابت شد ، لامحاله این کریمه هم برآن هم صادق خواهد آمد. دوجمله دوم وچهارم، چنانکه مجمع البیان وبرهان متذکر شده‌اند ، ببالا رفتن اعمال بآسمان وخروج آنها از جزئیت بزمین ، شامل میشوند ؛ ودو جملهٔ اول وسوم هم ، چنانکه از جملهٔ کریمهٔ «ولکنه اخلد الی الارض» استفاده کردیم ، به پست گردیدن اعمال و عاملین آنها میتوانند شامل شوند .

مسائلی دراین بحث باقی هستند که لازم است بآنها اشاره شود :

۱ـ آیا ارتفاع عمل وعامل بآسمان وبعرش رحمن ، بطور معنوی است و یا واقعاً هردو بالا میروند ؟!.

۲ـ آیا العیاذ بالله خداوند در آسمان ، سکونت دارد که عمل در موقع بالا

---

*را عطاکردیم واو از آنها بیرون گردید وشیطان دنبال او را بگرفت و او ازگمراهان شد، واگر میخواستیم او را با آنها بالا میبردیم ، ولی خود او میل بخلود در زمین کرد و پیرو خواهش نفس شد .

۱ـ ج ۸ ص ۳۷۶ س ماقبل آخر .

۲ ـ سبا ۳٤ـ۲ میداند آنچه را که در زمین فرو میرود و آنچه راکه از آن بیرون میآید وآنچه راکه از آسمان فرود میآید وآنچه راکه در آن بالا میرود.

۳ـ ج ۳ ص ۳٤۳ س۱۵ .

رفتن بآسمان به پیشگاه خدا راه میابد ؟!.

۳ـ درمیان بحث حاضر «اعمال بآسمان بالا میرود» وبحث دیگری که انشاء الله در آیندهٔ این کتاب ازآیات واحادیث ، استفاده خواهد شد «اعمال از عاملین خود هیچوقت جدا نمیشود» چگونه میتوان توفیق داد ؟.

٤ـ آیااعمال، پس از صعود بآسمان درهمانجا میمانندویا دوباره برمیگردند؟ بر طبق هر کدام از ایندو احتمال حدیث هم وارد شده است ، از حضرت عیسی علیه السلام روایت شده[1]: بحق اقول لکم: ان قلوبکم بحیث تکون کنوزکم ولذلك الناس یحبون اموالهم وتتوق الیها انفسهم ، فضعوا کنوزکم حیث لایأکلها السوس ولا ینالها اللصوص واز امام باقر علیه السلام[2]: ان الصلوة اذا ارتفعت فی اول وقتها ، رجعت الی صاحبها و هی بیضاء مشرقة ، تقول حفظتنی حفظك الله و اذا ارتفعت فی غیر وقتها بغیر حدودها ، رجعت الی صاحبها وهی سوداء مظلمة تقول ضیعتنی ضیعك الله .

شاید بهترین وساده‌ترین حل مسئلهٔ اول ، این باشد که : بنا بظواهر ادلهٔ نقل شده ، عمل وعامل بآسمان بالا میروند و واقعاً بسوی بالا حرکت میکنند ، ومعنای این بطوریکه انشاء الله در آینده در پاسخ شبههٔ آکل و ماکول ، بیان خواهد شد ، اینست که : نیکوکاران با اعمال نیك خود ، ازجزئیت بزمین خلاص شده واز مواد

۱ـ تحف العقول ص ۵۰۳ س ۱۳ ، حق میگویم بشما : مسلماً دلشما در جائی است که گنج شما درآنجاست وبرای اینست که مردم . اموال خود را محبوب میدارند و نفوسشان مشتاق آنهاست ، پس گنجهای خودرا درآسمان بگذارید ، در جائی که نه کرمی آنها رابخورد ونه دزدی آنها را ببرد .

۲ـ کافی ج۳ ص ۲۶۸ س ۱۰ ، سفینة البحار ج ۲ ص٤٤ س ۷ ، واقع اینست: آنگاه که نماز در اول وقت بالا میرود ، بسوی صاحب خود برمیگردد در حالی که سفید ونورانی است ، میگوید : خدا تو را حفظ کند چنانکه مرا محافظت نمودی وآنگاه که در غیر وقت ، بدون رعایت حدود ، بالا رود بصاحب خود در حالی برمیگردد که سیاه وظلمت دهنده است، میگوید : خدا تباهت کند ، چنانکه تباهم کردی .

ارضی جدا میشوند ، هم خودشان وهم اعمالشان ارتفاع وارتقاء میابند و از پستی‌رها میشوند ، وبرعکس اینست ، بدکاران وکارهای بد آنان. والله العالم .

و ظاهراً تقرب یافتن نیکوکار باکار نیک خود بعرش رحمن ، مسئلهٔ مستقلی است ، وبالا رفتن‌کار نیك ونیکوکار ببالا و خروج آنها از زمین ، هم مسئلهٔ دیگری است ، و میدانیم که همه جا تختگاه خداوند بی‌مکان است ، وسع کرسیه السموات و الارض[1]، وکاملاً سهل است که عاملی باعمل نیك خود از جزئیت بزمین خارج شود ، و در هرجا باشد به‌پیشگاه خداوند متعال هم تقرب بیابد. و بنا براین لزومی ندارد که آسمان فقط پایتخت خدا باشد ، همه‌جا پایتخت‌خداست. پس پاسخ پرسش دوم هم داده شد .

و در حل مسئلهٔ سوم هم میتوانیم خورشید و نور آنرا در نظر بگیریم ، نور خورشید درنظر عمومی مردم (نه دانشمندان نورشناس) موجود واحد وسیعی است که همه‌جارا ، زمین وآسمان را پرمیکند واز خورشید جدا نشده بزمین ، بنقاط دورتراز زمین هم میرسد. عیناً عمل هم بطوری که انشاء الله بحث خواهد شد ، امکان دارد که همه‌جارا پر کند واز عامل خودهم هیچوقت جدا نشود .

حل‌کامل مسئله چهارم هم انشاء الله درآینده حاصل خواهد ، در فصول آینده توضیح‌خواهیم‌داد که : اعمال پیوسته درتموج‌میباشندودرعین‌اینکه همه‌جارا پرمیکنند از زمین بسوی آسمان‌واز‌آسمان بسوی زمین، مانند اقیانوسی‌بیکران موج‌میپرا کنند ازدل‌عامل‌بهر‌طرف‌وازهر‌طرف‌بسوی‌دل‌عامل،حرکت‌میکنند ، اعمال نیك‌دراین‌تموج نور افشانی میکنند ، نور باطنی ، نور غیر مرئی . اعمال بدهم ، البته ذهاب وایاب دارند ، ولی اولاً بر عکس اعمال نیك ظلمت میپرا کنند ، ظلمت نهان ، ظلمت غیر محسوس. وثانیاً هیچگاه نمیتوانند از زمین‌وجزئیت آن خارج شوند ، یعنی اعمال‌بد

۱ـ بقره ۲ـ۲۵۵ ،کرسی خداوند ، بآسمانها وزمین وسعت دارد و تخت اوهمه جا را شامل است.

بآسمان بالا نمیروند

عرض اعمال در نزد شیعهٔ امامیهٔ اثنا عشریه رضی الله عنهم ، ثابت و واضح است که : اعمال افراد امت بحضرت رسول خدا وائمه هدی دوازده جانشین پاك ومعصوم آنحضرت علیه و علیهم الصلوة والسلام ، چه اعمال خوب وچه اعمال بد ، هرروز ویا درهر بامداد ویاهر روزوشب ویا هردوشنبه وپنجشنبه ویا در روزهای جمعه، در همین زندگی دنیوی پیش ازمرگ عامل وپیش از رسیدن قیامت ، عرض ، یعنی نشان داده میشود ، و آنان علیهم السلام از دیدن نیکیهای امت شاد ، و از رؤیت اعمال بدشان اندوهگین میشوند ، و عجیب است که اعمال هر کسی را جداگانه تشخیص داده و صاحبان اعمال را بانامشان میشناسند، وبرای بدکاران امت از درگاه خداوند متعال آمرزش میطلبند .

و بنابروایتی[1] ، اعمال در هر جمعه ، بپدران و مادران عاملان هم ، نشانداده میشود ، وآنان هم از دیدن اعمال نیك فرزندان خودشادمان واز اعمال بدآنان هم اندوهگین میشوند (مقصود پدران ومادرانی است که مرده واز این زندگی رفته‌اند).

جای تعجب است ؛ کسانی که روایات این بحث را از ائمه هدی علیهم السلام برای ما وسایر آیندگان حفظ کرده ویادگار گذاشته‌اند، چگونه بانعدام اعمال انسان وعدم بقاء آنها و عرض بودن آنها رأی داده‌اند!! با اینکه بعد از انعدام یافتن عمل بمحض صدور ، دیگر نشانداده شدن آن ، محال وغیرممکن است .

دربارهٔ هر کدام از قسمتهای مختلف این بحث ، روایات زیادی وارد شده ونقل همهٔ آنها لزومی ندارد ، هر کس طالب باشد بکتب اخبار رجوع کند[2]. اکتفامیکنیم

۱- نهج الفصاحه شمارهٔ ۱۱۵۷ ،

۲- رجوع شود بهوافی ج ۱ کتاب الحجة ص ۱۲۸ که شامل همهٔ احادیث عرض اعمال که در کافی ومن لایحضره الفقیه روایت شده است ، میباشد . و تفسیر صافی ص ۲۱۴ و تفسیر برهان ج ۲ ص ۱۵۷ تا ۱۶۰ .

بآنچه امین‌الاسلام طبرسی رحمه الله تعالی فرموده[1]: اصحاب ما روایت کرده‌اند که اعمال امت، در هردوشنبه وپنجشنبه بعرض‌رسول خدا صلی الله علیه وآله میرسد، وآنحضرت آنها را میشناسد. وهمچنین بائمه هدی علیهم السلام هم نشان داده میشود وآنان آنها را میشناسند، ودر فرمودهٔ خداوندمتعال[2] «والمؤمنون» آنان مقصود هستند.

وبطریق عامه ازحضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت‌شده که‌فرموده[3]: اکثروا الصلوة علی‌یوم الجمعة‌فانها معروضة علیّ. واز ابن مسعود که گفته: اذا صلیتم علی‌النبی‌صلی‌الله علیه (وآله) وسلم فاحسنوا الصلوة علیه فانکم لاتدرون لعل ذلك یعرض علیه[4].

و در قرآن کریم، دوآیه فقط در بارهٔ عرض اعمال یافتدایم، نخست کریمهٔ ۱۰۵ توبه است، در روایات زیادی از ائمه اطهارعلیهم‌السلام وارد شده که آیهٔ‌یادشده در این‌باره است که: اعمال‌انسان در همین زندگی‌بخلفاء خداوند متعال، نشان داده میشود و مراد از «المؤمنون» در آن، علی امیرالمؤمنین و یازده جانشین او علیهم الصلوة والسلام هستند.

ما آیهٔ نامبرده را با چند آیهٔ سابق نقل میکنیم و بحول‌الله تعالی، از متن خود آیات، استنباط میکنیم که مراد، عرض اعمال مصطلح است. و[5] ممن حولکم

۱ـ مجمع‌البیان ج ۵ ص ۶۹.

۲ـ توبه ۹ـ ۱۰۵، تمام این آیه را در همین بحث نقل و در پیرامون آن سخن خواهیم راند.

۳ـ الدرالمنثور ج ۵ ص ۲۱۹ س ۲۱ در روز جمعه بیشتر صلوات بمن بفرستید، برای اینکه بمن، نشان داده میشود.

٤ـ الدرالمنثور ج ۵ص ۲۱۹ س۲۷، آنگاه‌که‌بر‌پیغمبر‌صلی‌الله‌علیه(واله)وسلم‌صلوات میگوئید پس نیکوصلوات بگوئید، بجهت اینکه‌شما نمیدانید شایدهمین صلوات، برآنحضرت نشانداده میشود.

۵ـ توبه ۹ـ۱۰۱و۱۰۲و۱۰۵، و از آنان‌که در اطراف شمایند از عربها منافقینی هستند، واز اهل مدینه، که برنفاق و دو روئی ورزیده شده‌اند، توآنان را نمی‌شناسی، ما می‌شناسیمشان؛ حتماً دو بارمعذبشان خواهیم کرد، بعداً بعذاب دردناکی برگردانیده میشوند*

من الاعراب منافقون ، ومن اهل المدینة . مردوا علی النفاق ، لاتعلمهم نحن نعلمهم ، سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم . و اخرون اعترفوا بذنوبهم . خلطوا عملا صالحاً واخر سیئاً ، عسی الله ان یتوب علیهم ..... وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون ، وستردون الی عالم الغیب والشهادة .

آیهٔ نخست ، (تا کلمهٔ عظیم) دربارهٔ منافقین است ، و ما بقی آیات نقل شده راجع بمؤمنین گناهکار است ، کسانی که امید آمرزش برای آنان هست . ومؤمنون در آیهٔ اخیر ، کسانی هستند که ایمان دارند و گناه هیچ ندارند و سزاوارند که بعد از ذکر خدا ورسول ، ذکر شوند ومانند رسول خدا درتحت فرمان خدا ناظر اعمال مردم باشند . با نظر در این اوصاف وقیود وبا نظر در اخبار مشهور در میان عامه و خاصه ، باین مضمون که[1] : قال رسول الله صلی الله علیه واله : لایزال امر امتی قائماً حتی یمضی اثناعشر خلیفه کلهم من قریش ، چنین بدست میآید که مراد از این مؤمنان ائمه اهل بیت علیهم السلام میباشند ، یعنی خدا ورسول او ودوازده جانشین آنحضرت ، علیهم السلام ، ناظران بر اعمال مردم میباشند .

وظاهر «فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون» اینست که آنان ، عمل انجام یافته وتحقق پذیرفتهٔ مخاطبین را می بینند ، نه عمل تذوت نیافته و در حین وقوع را . واز «ستردون الی عالم الغیب والشهادة» چنین بدست میآید که جملهٔ سابق بر آن ، راجع

---

*ودیگرانی هستند که بگناهان خود اعتراف کرده ، عمل صالح وعمل دیگر بدرا بهم آمیخته‌اند امید داشته باشند که خداوند بسوی آنان برگردد ... وبگو : عمل کنید پس زود باشد که خدا ورسول او ومؤمنان ، عملتان را می‌بینند ، و بعداً بسوی دانای نهان و آشکار برگردانیده می‌شوید .

۱ــ صواعق محرقهٔ ابن‌حجر ص۱۱ س۳۳ تا ص۱۲ س۵ ، امر امت من «دین اسلام» پیوسته پا برجا می‌ماند تا دوازده جانشین بیاید و برود که همه از قریش باشند . ابن حجر گفته است : پیشوایان علم حدیث برصحت اینحدیث که : قال رسول الله صلی الله علیه واله یکون خلفی اثناعشر خلیفة «پیغمبر فرمود : بعد از من ، دوازده جانشین خواهد بود» اجماع دارند.

بزندگی دنیوی و پیش از رسیدن قیامت است ؛ یعنی : خدا و رسول او و جانشینان آنحضرت ، در همین زندگی اعمال مردم را می‌بینند . واگر چه این آیات، دربارهٔ بعضی از مردمان زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، و بمناسبت بعضی از اعمال آنان نازل شده ، ولی بدون شك ، معانی آنها عام وشامل است .

آیهٔ دیگر [۱]: یعتذرون الیکم اذارجعتم الیهم ، قل لاتعتذروا لن نؤمن لکم قدنبأنا الله من اخبارکم وسیری الله عملکم ورسوله ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة . این کریمه ، منحصراً دربارهٔ عمل منافقین میباشد و دلالت بعرض اعمال آنان میکند ، و وتمام‌مصادیق ناظران‌را نشمرده واکتفا بخدا ورسول کرده ، وساید جهت‌ذکرنشدن ائمه علیهم السلام در این آیه ، اختصاص معنی ببعضی از منافقان عصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌واله باشد .

یکی از بهترین شاهدها برای عرض اعمال ، و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان دوازده گانه آنحضرت علیهم‌السلام ، اعمال مردم را می‌بینند ، شاهد بودن آن حضرات باعمال آنان است ، زیرا میدانیم که شهادت برشیئ بدون رؤیت آن ، نادرست است .

خداوند متعال فرموده [۲]: یاایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم

۱ـ توبه ۹ـ۹۳ و ۹۴ ، عذر می‌آورند بشما آنگاه که بسوی آنان برگشتید ، بگو عذر نیاورید هرگز بشما باور نخواهیم کرد . واقع اینست که خداوند از اخبارشما بما خبر داده و زود باشدکه خدا و رسولش عمل شما را ببینند و بعدا بسوی دانـای پنهان و آشکار برگردانیده میشوید.

۲ـ حج ۲۲ـ۷۷و۷۸ ، ای‌کسانی که ایمان آورده‌اند ، رکوع کنید و سجده‌کنید و بپروردگار خود عبادت‌کنید وکار نیك انجام دهید شاید رستگار شوید، ودربارهٔخدا حق‌جهاد را بجا آورید ، او شما را انتخاب کرد، ودر دین‌برشما هیچ سختی قرارنداد ؛ شریعت‌پدرتان ابراهیم او شما را سابقاً ودر این قرآن ، مسلمان نامید ، تا اینکه رسول خدا شاهد بر شما باشد ، وشما هم شاهد برمردمان باشید.

وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون وجاهدوا فی‌الله حق جهاده هواجتبا کم و ما جعل علیکم فی‌الدین من‌حرج ملة ابیکم ابراهیم‌هوسما کم المسلمین من‌قبل‌وفی‌هذا لیکون‌الرسول شهیداً علیکم وتکونوا شهداء علی‌الناس.

دو کریمهٔ فوق دربارهٔ عده‌ای از مسلمانان است که از اتباع رسول خدا محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله میباشند وهمهٔ آنان‌از اولاد حضرت‌ابراهیم علیه‌السلام هستند ، وچون ازجانب خداوند متعال ، مجتبی میباشند، فلذا کوچکترین گناهی نداشته ومعصوم هستند(زیرا که در قرآن کریم ، در هیچ مورد ، فعل اجتباء بکسی جز پیغمبران علیهم السلام تعلیق نشده است[1]) وبدیهی است که خداوند متعال ، کسی را که بـاو نافرمانی کند اجتباء نمیکند . و هیچ عده‌ای را در سراسر جهان ، جامع این اوصاف و واجد این مشخصات ، نمیتوان یافت جز علی‌بن‌ابیطالب ویازده فرزند او علیهم‌الصلوة والسلام.

نتیجه اینست که رسول خدا و دوازده جانشین او علیهم السلام شاهد بر اعمال خواهند بود . وحتماً بایستی که پیش از شهادت در آخرت ، درزندگی دنیوی،اعمال مورد شهادت را دیده باشند ، واخباری هم دربارهٔ اینکه آیهٔ اخیر ویا هردو کریمه، راجع بائمهٔ هدی است ، ازآنان علیهم السلام ، نقل شده است[2].

از بعضی از روایات این‌مسئله چنین‌استفاده میشود که : عرض‌اعمال ونشانداده شدن آنها بحضرات معصومین علیهم السلام با عرض‌عاملین آنها وقوع میابد و این مسئله در این حیث ، مانند بالارفتن اعمال میشود که با بالارفتن عاملین آنها چنانکه بیان شد ، تحقق‌میپذیرد . ازرسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌روایت شده[3]:انکم‌تعرضون‌علیّ باسمائکم ومسماکم فاحسنوا الصلوة علی . و ایضاً[4] : جبریل خرج من عندی الساعة

۱ـ از «المعجم المفهرس» استفاده شد .

۲ـ رجوع شود به‌تفسیر صافی ص۳۳۳.

۳ـ الدرالمنثور ج۵ ص۲۱۸ س۱۰و۱۱ حقیقت اینست‌که شما بااسمها ومسماهایتان برمن نشانداده میشوید ، پس صلوات را برمن نیکو بفرستید.

۴ـ الدرالمنثور ج ۵ ص۲۱۸ س۱۳ جبرئیل اکنون از پیش من‌رفت‌و مژده‌ام داد*

فبشرنی ان لکل عبد صلی علیّ صلاةً یکتب له بها عشر حسنات و یمحی عنه عشر سیئات و یرفع له بها عشر درجات و یعرض علیّ کما قالها.*

در اخبار و آثار در بارهٔ وسیله‌ای که معصومین علیهم السلام با آن با عمال بندگان خدا نظر میکنند، چنین نقل شده است که خداوند متعال، برای آنان علیهم السلام عمودی از نور، یعنی ستونی روشن می‌افراشد و آنان در آن ستون، مشرق و مغرب زمین و همهٔ مردم وجمیع اعمال آنان وحتی گذشته و آینده را مشاهده می‌نمایند[1]. در بحار الانوار[2]، بابی در نقل اخباری که ستون نامبرده را شرح میکنند، وضع شده است.

علی بن الحسین مسعودی از عالم علیه السلام روایت کرده که در بارهٔ رسول خدا صلی الله علیه و اله، ضمناً چنین فرموده[3]: فلما ظهر بامر الله رفع له فی کل بلدة عمود من نور ینظر به الی اعمال العباد.

مثل ذیل، بهترین بیان برای روشن ساختن عرض اعمال و عاملان، حتی آرزوهای نهان و اندیشه‌های پنهان آنان بر حضرات انبیاء عظام و اوصیاء کرام، صلوات الله علیهم اجمعین، میباشد.

اقیانوس بیکران و پهناوری است که بر سراسر سلسله‌های جبال، و رشته‌های کوهساران و پشته‌های تپه‌ها، محیط بوده و آنها را از هر سوی، در میان گرفته است. آبهای این اقیانوس، در عین اینکه مانند همهٔ آبهای روی زمین، صفت آئینه را دارد، وتصویر سحابیها و کهکشانها وخورشیدها وماه وستارگان، در آن نمایان است

---

*که برای هر بنده‌ای که بر من صلواتی بفرستد، برایش با آن، ده حسنه نوشته میشود و ده سیئه از وی محو میشود و برایش با آن، ده درجه رفعت داده میشود و بر من همانطور که آنرا گفته، نشان داده میشود.

۱ـ سفینة البحار ج ۱ ص ۵۳۰ س ۹ و ج ۲ ص ۲۵٦ س ۱۵.

۲ـ ج ۷ باب صج = ۹۳ ص ۳۰۷ بنا بر تعیین سفینة البحار.

۳ـ اثبات الوصیه ص ۸۳، آنگاه که بفرمان خدا ظهور یافت، برای او در هرشهری ستونی از نور برافراشته شد که با آن با عمال بندگان نگاه میکند.

وپیکرهٔ هرچیز را در هرحال ودر هرکار برمیدارد ، این امتیاز را دارد که : این اقیانوس ، عقل‌هم‌دارد، وحفظ‌هم‌دارد،هرپیکره‌ایرا که برمیدارد ، اولاً آنرا می‌فهمد، زیبائی‌ویازشتی آنراخوب تمیزمیدهد ، وبعداً هم آنرا نگاه میدارد ، صور گوناگون یکایك کوهها . تپه‌ها ، هر کدام که بلند است بلند ، و هر کدام که پست است پست ، باجمیع آنچه که در آنها هست ، در این اقیانوس ، نمایان ، ونیك‌وبد آنها معقول، وهرچه باشد محفوظ است.

از گلها وخارها ، واز بلبل‌ها و زاغ‌ها وزغنها ، و از چمنزارهای سبز و خرم وبیابانهای خالی از گیاه ومستور از شوره ، واز رمه‌های گوسفندان و بره‌های پاك و زیبا ، ودسته‌های خوکان پلید و کثافت اندود ، واز درختان باردار و سنگین شاخ و خارهای مغیلان سرببالا ، از همه وهمه ، در تمام ساعات روزودقائق شب ، بادیدگان تیزبین این اقیانوس ، در همه‌جا پیکره برداری و تصویر گیری بعمل می‌آید ، و کلیه این تصویرات ، در میان آبهای آن ، پس از آنکه نیك و بد آنها از هم جدا گردیدند ، محفوظ نگاهداشته میشود.

نه‌فقط از ظواهر این سلاسل جبال ، وتپه‌سارهای کوچك وبزرگ وموجودات هویدای آنها ، پیکره گیری بعمل می‌آید ، بلکه چشمه‌های آب روان هم، که ازهر کدام ازآنها سر در میآورد ، جریان یافته‌وداخل اقیانوس شده ودرمیان آن محفوظ میماند وسنك پاره‌های آنها هم ، هروقت ازآنها جدا میگردد ، غلطان‌غلطان ،خواه ناخواه خود را باندرون آن میرساند ودر میان آن محفوظ میماند.

دوربین‌های این آبها بقدری قوی ونیرومنداست که‌ببطون‌اودیه وداخلهٔ کوهها واندرون تپه‌ها نیز راه یافته و از آنجاهاهم و از هر پنهان ، تمثال برمیدارد ، و هر کدام از آنها که اندرون خالی ویا انباشته باخاکستر است ، و هر کدام که از سنگ سخت ، دل دارد ویا در میان خود ، کان زر ومعدن سیم دارد ، وهر کدام که حامله بزرنیخ و گوگرد است و یا از نمك ، ساختمان یافته ؛ بطور کلی و بدون استثناء ،

در میان این آبها ، در نظر واقع‌بینان ، روشن و آشکار است[1] .

درآخرت،هدایت با عمل است

وسائل راهنمائی در این زندگی ، عمومی و همگانی است : انبیای عظام وائمه کرام ، همه را یکسان بحق میخوانند ، کتابهای الهی توراة وانجیل و قرآن و غیر آنها ، برای همهٔ افراد بشر نازل شده ، جهان پهناور این کتاب تکوین ، بروی همه وبرای همه بازاست،علائمی که در حواشی راهها نصب شده همه را مطلع میکند ، پاسبانی که درچهارراه ایستاده راهرا برای همهٔ روندگان و رانندگان نشان میدهد ، خورشید و ماه و ستارگان ، روشنائی زیاد ویا کم‌خودرا بهرجائی میافکنند ؛ آسمان برافراشته و زمین گسترش یافته ؛ خانهٔ زندگانی عمومی است .

ولی وسائل راهنمائی در زندگی اخروی ، هیچ شمول و ارسال‌ندارد وکاملاً اختصاصی است ، بجهت اینکه در آنجا هرکسی با عمل اختصاصی خود ، راهنمائی خواهد شد ، نیکوکاران‌بسوی فردوس برین‌هدایت میشوند و بدکرداران هم‌بجانب دوزخ رانده میشوند . خداوند متعال فرموده[2] : ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم‌بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم . با شهادت ذیل آیه واضح است که مراد از این هدایت ، راهنمائی اخروی است.

۱ـ تمثیل مذکور ، از عبارات ذیل کتاب « پیامبر » ص ۹۶ تالیف خلیل جبران ، ترجمه دکتر مصطفی علم ، سرچشمه گرفته واتخاذ گردیده : در خاموشی شب ، در جاده‌های شما خرامیده‌ام و روانم بخانه‌های شما درآمده است ، وطپش‌های دل شما دردل من بوده‌است ودمتان بر چهره‌ام ؛ و همهٔ شما را میشناخته‌ام . آری ، من غم و شادی شما را میشناختم و خوابهایتان خوابهای من بود ، وچه‌بسیار که من در میان شما ، دریاچه‌ای درمیان کوهها بودم وآینه‌وار فراز ونشیبهای شما را نشان میدادم ؛ حتی گله‌های گذران‌اندیشه‌ها وآرزوهایتانرا .

۲ـ یونس ۱۰ ـ ۹ حقیقت اینست: کسانی‌که ایمان آورده و اعمال صالح کرده‌اند ، پروردگارشان با ایمانشان ، آنانرا راهنمائی میکنداز زیرشان درباغستانهای بهشت ، نهرها روان است.

ایمان ، بنا بمعنای متعارفی آن که اعتقاد بحقانیت دین الهی است ، عمل قلب است . وبنا بحقیقت مطلب که ایمان ، مبثوث[۱] برجوارح است، یعنی هرعضوی ایمانی مخصوص بخود دارد ، بازایمان عبارت از عمل است ، اعمال نیکی است که ازجوارح صدور میبابد . در خبر است که امام صادق علیه‌السلام فرمود[۲] : من اقرّ بدین الله فهو مسلم و من عمل بما امرالله به فهو مؤمن . و از عالم علیه‌السلام روایت شده[۳] : الایمان عمل کله . نتیجه اینست که : وسیلهٔ راهنمائی بسوی سعادت جاودانی همانا عمل نیك است .

در قرآن کریم فرموده[٤]: کیف یهدی الله قوماً کفروا بعد ایمانهم . با سؤال از روی انکار، چنین میفهماند که : راهنمائی شدن بی‌ایمـان درآخرت ، اصلاً غیر ممکن است . وعکس این قضیه، اینکه : امکان ندارد که عمل صالح ازهدایت منفك باشد ، ونیکوکار هدایت نشود ، از این کریمه بخوبی فهمیده میشود[٥]: ولوانهم فعلوا مایوعظون به‌لکان خیراً لهم واشد تثبیتاً ولهدیناهم صراطاً مستقیماً . همانطور که بود عمل صالح ، موجب هدایت است ، نبودآن هم زمینهٔ گمشدن وضلالت است، چنانکه فرموده[٦]: ومن یتبدل الکفر بالایمان فقدضلّ .

ایضاً در قرآن هست : یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین آمنوا انظرونا

۱ـ کافی ج۲ ص۳۳ بابی بهمین عنوان دارد.

۲ـ کافی ج۲ ص ۳۸ س ۹ ، هرکس بدین خدا اقرار نماید مسلمان است ، وکسی که برآن عمل کند مؤمن است.

۳ـ کافی ج۲ ص ۳۹ س۳ ، ایمان ، همه‌اش عمل است.

٤ـ آل‌عمران ۳ـ ۸٦ خداوند چطور راهنمائی میکند مردمانی را که پس از ایمان آوردن ،کفر ورزیدند.

٥ـ نساء ٤ـ٦٦و٦٨ واگر آنان آنچه راکه پند داده میشدند بجا میآوردند. مسلماً برایشان بهتر میبود وثبات قدم را شدیدتر میساخت وهرآینه آنان را براهی راست،راهنمائی می کردیم.

٦ـ بقره ۲ـ۱۰۸ هرکس کفر را در عوض ایمان بگیرد ، بدون شك گم میشود.

نقتبش من نور کم قیل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نوراً[۱]. میدانیم که نور بهترین وسیلهٔ هدایت است ، پس چنین استفاده میکنیم : کسانی که ایمان دارند، نور خواهند داشت، وچون منافقان ایمان ندارند فلذا فاقد نور خواهند بود . واز اینجا حدس میزنیم که این نور همان ایمان است که تغییر شکل میدهد و نور میشود . ذیل کریمه پرده را از روی واقع برمیدارد ومیفهماند که این نور را در زندگی دنیوی با انجام دادن اعمال صالح میبایست تحصیل نمود نتیجه اینست کـه : عمل صالح دنیوی نور اخروی میشود و امر هدایت در آخرت ،اختصاصی است .

در روز بعث ، هر کسی سر از قبر خویش بدر آورده ، حیران و سر گردان بوضع تازهٔ خود و جهان نوین نگران میشود ، هـر کس خود بخود بسوئی روان میگردد ، همانطور که بعضی از نباتات رو ببالا میروید و بعضی در روی زمین دست و پاهای خود را دراز میکند و برخی دیگر هم خویشتن را بدرخت یا دیوار یا سنگ می‌پیچاند ، نیکوکاران هم باهدایت عجیبی راه بهشت را پیش میگیرند وبدکاران هم بجز راه دوزخ ، راه دیگری را نمیتوانند به‌پیمایند ، و بجانب شکنجه‌هائی که خود تهیه دیده‌اند ، شتابان میروند ! چنانکه خداوند متعال فرموده[۲] : یوم یخرجون من الاجداث سراعاً کانهم الی نصب یوفضون .

ظاهراً نیکوکاران بجانب راست حرکت میکنند و بدکاران هـم بطرف چپ ویا بسوی پشت‌سر ،سوق داده‌میشوند ، زیرا که درقرآن کریم ،بهشتیان‌را اصحاب یمین[۳] ودوزخیان را اصحاب شمال[۴] ، نامیده است ، ونیز نامه‌های‌اعمال نیکوکاران‌بدست

۱ـ حدید ۵۷ـ۱۳ روزی مردان بانفاق وزنان بانفاق بکسانی‌که ایمان‌آورده‌اند ؛ میگویند منتظر ما باشید تا از نورتان استفاده کنیم ، گفته میشود : به پشت سرتان بر گردید (بزندگی گذشته واز دست رفتهٔ دنیوی) و نوری کسب کنید .

۲ـ معارج ۷۰ـ۴۳ روزی ازگورها با سرعت بیرون میآیند ، گوئیاکه آنان بسوی هدفهای نصب شده‌ای شتابان میروند.

۳و۴ـ واقعه ۵۶ـ۲۷و۴۱ .

راستشان[1] داده میشود ، و نامه‌های بدکاران بدست چپ[2] و یا از پشت سر[3].

در روز رستخیز همه را میخوانند ولی هر کسی را بسوئی ، و گوئیا دوزخیان دعوت بجانب بهشت را دریافت نمیکنند و یا از پیروی بآن ، ناتوانند ، و همچنین بهشتیان ، نسبت بدعوت بسوی دوزخ . چنانکه فرموده[4] : یومئذ یتبعون الداعی و ایضاً[5] : یوم یدع الداع الی شیئ نکر ، خشعاً ابصارهم یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر مهطعین الی الداع . بلی هر کسی بدنبال خوانندهٔ خود . پیش میرود ، یا به‌بهشت میرسد و یا بدوزخ میافتد . در آنروز هر کسی از خویشتن و از اندرون ذات خود ، راننده و کشنده‌ای دارد ، میبرد او را بجائی که باید ببرد ، چنانکه فرموده[6] : وجائت کل نفس معهاسائق.

درحدیث هست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده[7] : من ذکرت عنده فنسی ان یصلی علی اخطأه الله به‌طریق الجنة . وایضاً[8] : من نسی الصلوة علی اخطأ طریق الجنة . وایضاً[9] : من سلك طریقاً یطلب فیه علماً سلك الله به‌طریقا الی الجنة . و از صادق علیه السلام[10] : یأتی

۱و۲و۳ـ حاقه ۶۹ـ۱۹و۲۵ ، انشقاق ۸۴ـ۱۰ .

۴ ـ طه ۲۰ـ۱۰۸ در آنروز ، خواننده‌را پیروی‌میکنند.

۵ـ قمر ۵۴ـ۷و۸ روزی خواننده ، بجانب چیزی ناشناش ، میخواند ، در حالی که چشمهایشان روبپائین است ازگورها بیرون می‌آیند بطوری که گوئیا ملخهای پراکنده شده‌ای هستند ، درحالی که شتابان وبا توجه دقیق بسوی خواننده روانند .

۶ـ ق ۵۰ـ۲۱ هرکسی در حالی که راننده‌ای با او هست میآید .

۷ـ سفینة‌البحار ج۲ ص ۵۰ س ۱۰ هرکس که من در نزد او ذکر شوم واو فراموش کند که برمن صلوات گوید ، خداوند با همین فراموشکاری ، او را در راه بهشت ، بخطا می‌اندازد .

۸ـ الدرالمنثور ج ۵ ص۲۱۸ س۲۹ هرکس فراموش کند که بر من صلوات بفرستد راه بهشت راگم میکند .

۹ـ سفینة‌البحار ج۲ ص۲۱۹ س۷ هرکس راهی را برای طلب دانشی برود ، خداوند او را بااین راهروی ، بسوی بهشت راه میبرد.

۱۰ـ کافی ج ۲ ص۱۵۸ س ۱۲ ؛ وافی کتاب الایمان‌والکفر ص۹۳ س ۲۴ ، در روز*

یوم‌القیمة شیئ مثل الکبة فیدفع فی‌ظهر المؤمن فتدخله الجنة فیقال هذا البر .

خانواده در بهشت

نظر ما از گفتگوی در این مسئله اینست که با آیات کریمه و احادیث آموزگاران قرآن علیهم السلام ، اثبات کنیم که خانواده‌های بهشتی وهمبندهای جهنمی از همین اعمال دنیوی . آفریده میشوند، تا بدین طریق اثبات نمائیم که : اعمال ، باقی وپایدارا ند ، واینکه بعضی گفته‌اند عمل عرض است وبمحض صدور ، منعدم میشود ، هیچ تکیه گاه علمی ندارد وفاقد ارزش است ، اثبات نمائیم که اعمال ، تطوراتی دارند بس عجیب و تجسماتی واقعاً غریب که چشم بشری آنها را ندیده و گوش احدی نشنیده « آنطور که باید بشنود » و بخاطری هم خطور نکرده .

درعالم آخرت ، نوعی ازدواج عمومی‌وهمگانی خواهدبود ، شامل‌نیکوکاران وبدکاران. چنانکه‌میفرماید[۱]: واذا النفوس زوجت... علمت نفس ما احضرت،میدانیم که جمع محلی بال «النفوس» مفید عموم است . این ازواج کیانند و مردم با کدام زوج یازوجه‌ها، ازدواج‌خواهند کرد؟ یکی از سه[۲] پاسخ شایدداده شود. اول اینکه:هر کسی با موجودی متناسب با خود ، جفت میشود. منتهی جفت متناسب بانیکان، نیك، ومتناسب بابدان هم، بد خواهد بود. دوم اینکه نیکوکاران باحوریان وبدکاران هم‌با شیاطین قرین میشوند . سوم اینکه: روح هر کس با بدن او ، جفت شود! این پاسخ سوم مبتنی بر جدائی روح از بدن بوده و از بعضی از فلاسفه اخذ شده ، و مانند پاسخهای دیگری که در بعضی از تفاسیر[۳] نقل شده، باجواب اذا هیچ تناسب ندارد ،

---

*قیامت ، چیزی مانند دفع کردن وبه‌پیش راندن ، میاید ومؤمن‌را ازطرف پشت بجلوپرتاب میکند واو را داخل بهشت میکنند ، وگفته میشودکه : این ، نیکوکاری است .

۱ـ تکویر ۸۱ـ۷و۱٤ و آنگاه که جانها ، بازوج گردانیده میشوند... داند هرجان که چه‌چیز حاضر آورده است.

۲ـ مجمع‌البیان ج ۱۰ ص٤٤٤ .

۳ـ نفحات‌الرحمن ج ٤ ص٤۲۳.

بجهت اینکه بطور واضح از آن فهمیده میشود که: هر کس، این زوج اخروی خودرا در دنیا آماده میکند وباخود بآخرت میبرد وآنرا در آنجا احضار مینماید.

نزدیکترین سخن اینست که: هر کس در آخرت ، باعمل دنیوی خود ، جفت وقرین میشود[1]، عمل‌نیك در اندام حوراء عیناء که باعامل خود «ترب[2]موافق»و کفو کامل است، ظهور میيابد وعمل بد هم درقیافهٔ شیطانی پلید و منفور.

خداوند متعال ، از ازدواج خصوصی نیکوکاران ، بنحوی عجیب خبرداده ، زوجه‌های زیبای آنانرا بنام «حوراء چشم درشت» خوانده است[3] . ما یقین داریم که این نامگذاری‌خالی ازمناسبت نیست ، و حتماًاین کلمه ، در نزد آفریدگار متعال ، بهترین ومناسبترین الفاظ بوده. لازم است که در ماده «حور» بـررسی کنیم تا شاید وجه تسمیه را بدست‌آوریم.

در قرآن کریم هست[4] : انه‌ظن ان‌لن یحور ، دراین آیه بقرینهٔ مقام میفهمیم که: معنای حور بر گشتن و دوباره زنده شدن و دوباره آمدن و برانگیخته شدن و بیرون آمدن وامثال اینها یانزدیك بآنهاست. درمعیاراللغة گوید : جائی را که آب جمع شود، بجهت تردد ورفت وآمد کردن آب در آن ، حائر میگویند ، ودر اقرب الموارد هست: حاریحور حوراً رجع . از اینگونه موارد استعمال و کلمات اهل‌لغت فهمیده میشود که بزوجهٔ بهشتی بدینجهت حورا ، گفته میشود که او در روزمعاد ، از عدم پا بوجود نمیگذارد بلکه پیش ازقیامت هم ، روزگاری وجود داشته، وپس‌از مدتها خاموشی وپنهانی، درآنروز برگشت کرده وخود نمائی میکند.

و ظاهراً مقصود از تشبیه حوریان جنت به « لؤلؤ مکنون » بیان همین وجود

۱ـ این احتمال را در نفحات‌الرحمن وتفسیرهای دیگر نیز ذکر کرده‌اند.

۲ـ اقتباس ازآیهٔ ۳۳ سورهٔ ۷۸ نبأ .

۳ـ دخان ۴۴ـ۵۴ وطور ۵۲ـ۲۰.

۴ـ انشقاق ۸۴ـ۱۴ ، اوچنین پنداشت که هرگز برگشت نخواهد کرد.

نهان آنان در دنیا میباشد. میفرماید[۱]: وحورعین کامثال اللؤلؤ المکنون. معلوم‌است که «کامثال اللؤلؤ المکنون» خبر است برای مبتدای محذوف «هن» بنابراین، جملهٔ، اسمیه وظرف تشبیه، زمان تکلم بآنست. یعنی: حوریان بهشت در همین‌دنیا مانند لؤلؤهائی هستند که در اندرون صدف پنهان‌اند. نه‌اینکه ظرف تشبیه آخرت باشد وحوریان هم بعدها مانند لؤلؤ پوشیده خواهندشد.

زمخشری چنین‌تصور کرده که[۲]: مکنون، اشاره بگرانبها بودن لؤلؤ میباشد که از اغیار محفوظش میدارند ولی آیهٔ دیگرفساد این توهم را آشکار میکندوخوب میفهماند که مطلب، خیلی از این تصویرات‌بالاتر است. میفرماید: وعندهم قاصرات الطرف عین کانهن بیض مکنون[۳]. دراین‌آیهٔ کریمه، حوریان را در عوض لؤلؤ، بتخم مرغ تشبیه فرموده تااین تصور بمیان نیاید که مقصود، بیان گرانبها بودن حوریان است، ومیخواهد بفهماند که حوریان بهشت، هم‌اکنون درهمین دنیا موجودمیباشند ولی نه‌بطور ظاهر وآشکار بلکه بطرزی کـه لؤلؤ در میان صدف، موجود میباشد و همانگونه که لؤلؤ برای پروریده شدن؛ بایستی مدتی درداخل صدف محبوس‌بماند حوریان بهشتی نیز لازم است برای پرورش یافتن، مـدتهائی در اینجهان، در حالت اختفاء باقی بمانند.

معنای یاد شده، باتشبیه حوریان، بتخم‌مرغ پوشیده نیز کاملاً حاصل‌میشود، چنانکه تخمها مدتی‌درزیر بال‌وپرهای‌مرغ، پنهان میمانند وهنگامی که وقت‌اختفاء پایان یافت، جوجه‌هائی زیبا وقشنگ وحیوانهائی با اراده وبا حرکت وفعال ونافع از آنها بیرون‌میآیند، حوریان هم تا قیامت وبروز یافتن جنت وجهنم، بایستی در

۱ـ واقعه ۵۶ـ۲۲و۲۳ برای آنان حوریهائی هست مانند لؤلؤ پوشیده وپنهان.

۲ـ کشاف ج ۳ ص ۱۷۴

۳ـ صافات ۳۷ـ۴۸و۴۹ ودر نزد آنان زنانی‌کوتاه نگاه (که نظرشان بغیر زوجشان نمیافتد والله‌العالم) هست که چشمشان درشت است، گوئیا که آنان تخم‌مرغهائی میباشند که‌نهان وپوشیده باشد.

اختفاء بسر ببرند تا پرورش لازم را بیابند ، دراین دنیا در کمون‌جهان پنهان میشوند
ودز لابلای موجودات عالم ؛ پوشیده ومستور میمانند ودر آینده در زندگی نوین در
اندام انسانهائی بسیار زیبا وفوق‌العاده شیرین ونمکین ظهور میکنند.

چنین بنظر میرسد که کریمهٔ مبارکهٔ[1] : حور مقصورات فی‌الخیام ؛ نیزمانند
آیه‌های ذکر شده است ، باین معنی که آن حوریها اکنون موجود هستند ولی در
سراپرده‌ها وچادرهائی در حالت اختفا بسرمیبرند وهنوز موقع ظهورشان نرسیده و
مانند طفلی که در نه ماهگی زائیده میشود ، آنان هم در روزی که بنام روز فصل و
جدا شدن‌هر چیزاز هرچیز ، شناسانیده شده، ازبندها رها گردیده واز زندان‌خیمه‌ها
بیرون می‌آیند.

کریمهٔ[2] وزوجناهم بحورعین ، در دو مورد از قرآن کریم باصیغهٔ ماضی‌وجملهٔ
خبریه ، از وقوع تزویج مؤمنین نیکوکار با حوریان صریحاً خبر میدهد ،و خوب
میفهماند که حوریان بهشتی نه‌فقط اکنون در این دنیا هستند بلکه حتی باشوهران
خود، ازدواج هم دارند و بدینطریق تمام آنچه را که در این بحث شرح گردید با
کمال وضوح میرساند و الحق جائی برای چون و چرا باقی نمیگذارد . خصوصاً
اگر دقت شود ، صیغهٔ (زوجناهم) در سورهٔ دخان درمیان دوفعل مضارع «یلبسون» و
«یدعون» عمداً ودانسته ، باتوجه بغرض مخصوص ، ماضی آورده شده است[3].

تا اینجا چنین بدست آمد که: أولا حوریان بهشت ، هم‌اکنون بطور نهان در
همین‌جهان ، وجود دارند . وثانیاً ، در روزقیامت ظهور کرده وباشوهران خودعروسی

۱ـ الرحمن ۵۵ـ۷۲ حوریهائی «درآن بهشت‌ها هستند» که درسراپرده‌ها ، بسته‌شده میباشند .

۲ـ دخان ٤٤ـ٥٤ وطور ۵۲ـ۲۰ وآنانرا باحوریانی چشم درشت، ازدواج دادیم.

۳ـ یلبسون‌من سندس واستبرق متقابلین کذلك و زوجناهم بحورعین یدعون‌فیها بکل فاکهة آمنین.

میکنند. این دو خاصه ، بدون اندك فرق، دربارهٔ عمل انسان هم صادق است، عمل‌هم دراینجهان، موجود وپنهان‌است، عمل‌هم در روز قیامت ظاهرمیگردد و دیده میشود، و گفتیم که عمل با عامل خود ، ازدواج میکند. بنابراین ، چنین حدس‌میزنیم که : حوریان بهشتی از اعمال دنیوی نیکوکاران ، آفرینش میبابند. اخبار و آیاتی‌هم با کمال وضوح؛ این حدس‌ما را تصدیق میکنند :

در خبر وارد شده[1] : سئل ابوبصیر اباعبدالله علیه السلام عن الحور العین فقال له جعلت فداك : خلق من‌خلق الدنیا ام‌خلق من‌خلق الجنة؟ فقال له ما انت وذاك علیك بالصلوة فان آخر ماأوصی به‌رسول الله صلی الله علیه وآله ، وحث‌علیه ،الصلوة. امام صادق علیه السلام ، بطرزدقیق وخفی، پاسخ پرسش ابوبصیر را داد ، وچنین‌فهمانید که: حوری‌العین ازنماز آفریده میشود! و نفرمود که از مخلوقات دنیا نیست ، زیرا که اصلاً موجودی از موجودات دنیاست. ونفرمود که از مخلوقات جنة نیست، زیرا که در زمان بروز جنت وباظهور آن، حوریان هم بارز میشوند وظهور پیدا میکنند !!.

ودر قرآن کریم هست: قل‌الله‌اعبدمخلصاً له‌دینی فاعبدوا ماشئتم من‌دونه‌قل‌ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم‌واهلیهم یوم‌القیمة[2]. ظاهراً باآیهٔ نخست فهمیده‌میشود که مراد از اهل درآیهٔ دوم ، خانوادهٔ اخروی‌است نه‌دنیوی. چونکه ظاهراً مراداز این اهل ، خانواده ایست که باشرك ، از دست میرود و با اخلاص ، تحصیل میگردد ومیدانیم که خانواده‌های دنیوی ، باحفظ کلیت ، اینطور نیستند ، زیـرا خیلی یافت

۱ـ وسائل‌الشیعة ج ۱ ص۲۱٤ س۳۷ ابو بصیر از حضرت صادق (ع) از حورالعین پرسید و گفت فدایت شوم آیا مخلوقی از مخلوقات دنیاست یا مخلوقی از مخلوقات بهشت است ؟ فرمود : چکار با این داری ، برتو باد نماز ، حقیقت اینست که : آخرین چیزی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌واله دربارهٔ آن ، سفارش فرمود وبرآن ترغیب کرد ، نمازبود .

۲ـ زمر ۳۹ـ۱٤و۱۵ بگو خدا را می‌پرستم ، دین خود را برای اوخالص‌میگردانم شما غیر او هرچه را میخواهید بپرستید . بگو حقیقت‌اینست که همانا زیانکاران ،کسانی‌هستند که خود وخانوادهٔ خود را در روز قیامت بزیان دادند.

میشود که مشرك ، دارای خانواده دنیوی بوده و مخلص هم تنها و در غربت زیست نماید .

پس ، بنا براستظهار فوق ، از آیه چنین بدست میآید که : خانوادهٔ بهشتی با پرستش بخدا واخلاص دین از شرك ، تحصیل میگردد .

وایضاً[1]: احشروا الذین ظلموا وازواجهم وما کانوا یعبدون. میدانیم که جمع مضاف «ازواجهم» افادهٔ عموم میکند ، بااینکه بعضی ازستمگران نامی جهان ، مانند فرعون ملعون ، زوجهٔ مرحوم[2] داشته‌اند که یقیناً در زمرهٔ ستمگران محشور نمیشوند. از اینجا می‌فهمیم که مراد از (ازواج) در این آیه ، اعمال آن ستمگران است ، ازواجی است که در کریمهٔ: و اذا النفوس زوجت ، چنانکه بیان گردید ، نام برده شده است.

در فردوس برین ، علاوه برازواج یادشده ، خدمتگزاران ابدی نیز خواهند بود ، خداوند متعال آنان را در قرآن کریم ، غلمان وولدان مخلدون نامیده‌است . فرموده[3]: ویطوف علیهم غلمان لهم کانهم لؤلؤمکنون . وایضاً[4] : ویطوف علیهم ولدان مخلدون‌اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤاًمنثوراً . خداوندمتعال، وجود کنونی آنان‌را ؛ چنانکه بیان کردیم ؛ بلؤلؤی که در صدف پنهان باشد ووجود آینده[5] آنان‌هم بلؤلؤهائی که رشته پیوندشان پاره میشودوپراکنده‌شده وهر کدام درجائی ازاطاق حرکت‌میکنند

۱ـ صافات ۳۷ـ۲۲ جمع کنید کسانی راکه ظلم کردند وازواجشان را وآنچه راکه عبادت میکردند.

۲ـ رجوع شود بسورهٔ تحریم ٦٦-۱۱.

۳ـ طور ٥۲-۲٤ ودر پیرامونشان ، پسران جوانشان گردش میکنند ، گوئیاکه آنان لؤلؤ پنهان‌اند.

٤ـ انسان ۷٦ـ۱۹ و در پیرامونشان ، فرزندانی ابدی گردش میکنند . وقتی‌که آنان را می‌بینی می‌پنداری که لؤلؤهای پراکنده شده‌ای هستند .

٥ـ اذا ظرف مستقبل است.

تشبیه فرموده است. از این تشبیه چنین برمیآید که: این غلمان نیز مانند حوریان ، در این زندگی بطور مخفی بدانگونه که لؤلؤ در صدف ، پنهان است، وجوددارند. ودر زندگی بهشتی هم ، نظیر لؤلؤهائی که پراکنده میشوند ،درپیرامون صاحب‌خود درحالی که‌متلاءلاء میباشند؛ طواف میکنند و بروز و ظهور یافته بفعالیت میپردازند. وچون عمل انسان هم،ایندو وصف را داراست ، بطوری که ذکرشد وتأییدهم گردید پی باین حقیقت میبریم که : این غلمان هم مانند حوریان ، از اعمال خود بهشتیان آفریده میشود.

دربارهٔ غلمان ، از خود دوآیه یاد شده هم ، میتوانیم بدست بیاوریم که از اعمال صاحب خود، ساخته میشوند وپیدایش می‌یابند . از این خدمتگزاران در یك آیه ، غلمان و در آیهٔ دیگر هم ولدان تعبیر آورده ، برای اینکه این حقیقت را بفهماند که: این پسرهای جوان ، موجود هائی ولادت یافته و زائیده شده هستند ! . درست مانند لؤلؤ هستند که مدتی درصدف ، مکنون میمانند وبتدریج تکون میابند وبعداً از آن زائیده شده وولادت میابند.

حقیقت اینست که: عمل کردن ، نوعی از زائیدن است . همانطور که نطفهٔ آدمی ، پس‌از آنکه در شکم مادر تغذی کرده ونمو کافی ورشد لازم را دید،قدم‌باین زندگی می گذارد: یعنی زائیده میشود ، عمل‌انسان هم‌همینطور از بدن انسان‌زائیده میشود ، باین‌معنی که‌آدمی دراین زندگی ، موادی‌را از جهان(که در واقع،تخم‌عمل باید شمرده شوند) اخذ میکند وپرورش‌های لازمی بآنها میدهد، ودر مواقع عمل ، بمحض ارادهٔ کار ، آنها را از خود، دفع میکند ومیزاید.

در این دنیا ، فرزندان این زندگی در مواقع پیری و درماندگی پدران و مادران (زاینده‌های) خود بآنان کمك میکنند، نان وآب‌وپوشاك ومسکن برای‌آنان تهیه مینمایند ، غلمان هم فرزندانی هستند که درآن دنیا ، برای زاینده های خود ، لوازم زندگی اخروی را فراهم میآورندو در هرآن در دسترس‌شان قرار میدهند ،

اعمال انسان، ولدانی هستند که در این دنیا از عاملان، زائیده میشوند ودر کمون جهان بتدریج و با آرامش، پرورش میابند و بدون اینکه کسی خبردار شود بزرگ میشوند ودر آنجهان بیاری والد و زایندهٔ خویش می‌شتابند !! . چه معنائی بهتر و روشنتر از این، برای ولدان بودن غلمان، میتوان پیدا کرد.

فرق بزرگی که درمیان فرزندان این زندگی وفرزندان آن زندگی هست، اینست که فرزندی اینان محدود بزندگی ناپایدار دنیاست ولی فرزندی آنان؛ الی الابد است، و شاید برای همین است که خداوندمتعال غلمان بهشت را با «ولدان مخلدون» توصیف کرده است. وبرعکس، دربارهٔ نسب دنیوی هم فرموده[1]: واذا نفخ فی الصور فلاانساب بینهم یومئذ. وهر دو قسم فرزند در این باره نظیر یکدیگر هستند که هردوصالح وناصالح دارند، آیهٔ کریمهٔ: احشروا الذین ظلموا وازواجهم که نقل وشرح شد، نظر بناصالح از ولدان دارد.

در این معنی که: اعمال صادر شده از بشر، مانند طفل هائی هستند که عاملین، آنها را میزایند، حدیثی شریف وبسیار عجیب از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده[2]: قال مثل الذی لایتم صلوته کمثل حبلی حملت حتی اذادنا نفاسها اسقطت فلاهی ذات حمل ولاذات ولد. از این خبر بطور واضح فهمیده میشود که: نمازگزاران، نماز را میزایند!!.

بعضی ازاخبار، سند صحت خودرا ازخودودرمتن خوددارا میباشند، وازاینگونه احادیث دراین کتاب فراوان است. هیچ داعی برجعل اینگونه روایات، نه ازبابت سیاستهای غلط ونه از جهت حب وبغضهای بیجا، نیست. تا کسی از حقیقت عمل و طرز صدور وبقای آن وبالاخره از منافع و مضار اخروی آن، بطور کامل واقف نباشد، امثال

۱- مؤمنون ۲۳-۱۰۱ وآنگاه که در صورتها (ی آدمی یعنی بدنهایشان والله العالم) دمیده شود، دیگر نسبی در میان آنان در آنروز، نخواهد بود.

۲- سفینة البحار ج۲ ص ۴۵ س۲۵ ترجمه در پاورقی ص۳۶ گذشت.

خبر فوق را نميتواند بسازد. وضمناً بااين مطالعهٔ ناقص ، باين حقيقت پی‌ميبريم كه عاليترين فلسفه ، در تضاعيف اخبار آل‌محمد عليهم السلام نهفته است.

حديث ديگری هم‌درمعنای حديث‌فوق يافته‌ايم. از آنحضرت صلى الله عليه وآله روايت‌شده[۱] من لم‌يتم وضوئه وركوعه وخشوعه فصلوته خداج. خداج بروزن كتاب، ناقص‌الخلقه وسقط شده را گويند. واز اميرالمؤمنين عليه السلام دربارهٔ تأويل‌نماز روايت‌شده كه فرمود[۲] : من لم‌يعلمها فهی خداج.

وايضاً در همين معنی كه : عمل نيك انسان ، برای او دربهشت ، اهل و مال ميشود ، از رسول‌خدا صلى الله عليه وآله روايت شده[۳]: الموتوراهله وماله من ضيع صلوة العصر قيل وما الموتور اهله وماله قال لايكون له‌اهل ولا مال فی‌الجنة. وحديثی دراين معنی دربارهٔ مطلق نماز ، از امام صادق عليه السلام ، نقل شده است[٤] .

بطوری كه خداوند متعال ، اعمال انسان را ، ولدان وغلمان و ازواج ناميده فرزندان دنيوی و ولدان اين زندگی راهم دربعضی‌از آيات ، عمل خوانده است!!. به نوح عليه السلام دربارهٔ پسرش چنين فرمود[٥] : انه ليس من‌اهلك انه عمل غيرصالح . در

۱ـ مستدرك‌الوسائل ج ۱ ص ۱۷۳ س۳۲ هركس‌وضو و ركوع وخشوعش را ناتمام كند ، پس نمازش ناقص الخلقه وسقط است.

۲ـ سفينةالبحار ج ۲ ص ٤٥ س ۲۲ هر كس نماز شراندانديامعنای آنرا نفهمد يا فكرش در جای ديگر باشد پس نمازش سقط وناقص است.

۳ـ من‌لايحضره الفقيه ، ص ٥۸ س ۲۲ سفينةالبحار ج ۲ ص ٤٤ س ۱۲ ، مستدرك الوسائل ج ۱ ص ۱۸۷ س۱۹ ، كسی كه خانواده ومالش كشته شده «واز دستش رفته وتنها مانده رجوع شود به‌اقرب‌الموارد» كسی است كه نماز عصرش را تباه نمايد . گفته شد: چيست آنكه خانواده ومالش كشته شود «ودر نسخهٔ ديگر هست : ای اهل له . يعنی‌كدام خانواده اش‌كشته ميشود» فرمود : دربهشت نه‌خانواده‌ای برای او خواهد بود ونه‌مالی.

٤ـ روضةالواعظين ص۲۷۰ س ٥ .

٥ـ هود ۱۱ـ٤٦ واقع اينست كه : او از خاندان تونيست ، زيراكه او عمل‌ناصالح است !.

اين آيه ، ضمناً چنين مى‌فهماند که : خاندان هر کسى ، عمل صالح او است . و در بارهٔ آنمرد قبطى که‌موسى عليه‌السلام اورا کشت ،ازقول آنحضرت ، چنين حکايت فرموده[1] قال هذا من عمل‌الشيطان . هذا اشاره بآن مرد است .

شايد مقصود حضرت کردگارى اين بوده که باين حقيقت تنبيه فرمايد که : فرزند آدمى وعمل او ، دومصداق از يك کلى هستند وهردو از انسان زائيده ميشوند وهردو درآينده ، آنوقت که بزرگ شدند ، از والد وزايندهٔ خود دستگيرى ميکنند واو را شاد کرده ويا موجب درد ورنج او گرديده وآزارش ميدهند. منتهى يکى ازاين دو وليد ، در اينجهان پنهان ، وديگرى محسوس ونمايان است ، يکى ازآندو ، عمر فرزنديش کوتاه است ، چه خوب باشد و چه بد روزى از زايندهٔ خود جدا ميشود و راه مخصوص بخود را مانند او مى‌پيمايد و ديگرى عمر فرزنديش بسيار زياد والى الابد است و پيوسته باوالد خود ميماند وموجب شادى او ميشود .

رؤياى رسول‌خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله

فيلسوف اسلامى‌جناب ملاصدرا شيرازى فرموده : آغازاحوال پيغمبران عليهم‌السلام اينست که نشأهٔ آينده درخواب بايشان جلوه نمايد وحقائق اشياء را درلباس اشباح مثالى تصور نمايند[2] .

بايد بدانيم که رؤياهاى پيغمبران وجانشينان مطهرشان عليهم الصلوة والسلام بطور کلى مطابق باواقع ، بلکه مشاهدهٔ تصويرى از نفس‌الامر است. قرآن کريم ، رؤياهائى‌ازآنان‌نقل کرده ودرجاى حقيقت گذاشته است و خود آنان‌هم‌رؤياهاى‌خود شانرا چيزى جز واقع مطلب وعين حقيقت نميدانسته‌اند[3]. واز اميرالمؤمنين عليه‌السلام هم نقل شده[4]: رؤيا الانبياء وحى.

۱- قصص ۲۸-۱۵ گفت اين مرد از عمل شيطان است

۲- اسرارالايات ص ۸۶ س۲۲ .

۳- رجوع شود به ص ۱٤٦ تا ۱٤۹ .

٤- دارالسلام نورى ج ۱ ص ۹ س ۷ رؤياى پيغمبران ، وحى است .

حدیث مفصلی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که تطورات اعمال انسان را در روز قیامت، با بهترین بیان و شیرین‌ترین تعبیر؛ توضیح میدهد. اینحدیث شریف را شهید راه حقیقت وقربانی دین وفضیلت، ابوعلی فتال نیشابوری در روضة‌الواعظین تنجیم ونجوم آنرا بابواب کتاب، تقسیم کرده، وتمام آنرا صدوق درامالی[1] وبعداً هم نوری در دارالسلام[2] از آنجا واز کتاب «فضائل الاشهر الثلثة» نقل فرموده‌اند. و از عامه، جلال‌الدین سیوطی، آنرا در جامع‌صغیر آورده است[3]. اینك ترجمهٔ آنرا از نظر میگذرانیم:

روز جمعه ۱۴ صفر از سال ۳۶۸ بود که‌ابوجعفر صدوق‌از ..... عبدالرحمن بن‌قاسم نقل کرده که گفته: درخدمت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله بودیم، فرمود: دیشب‌عجائبی در رؤیا دیدم، گفتیم‌یارسول‌الله‌جان و اهل‌واولاد مافدایت شود، درخواب چه دیدی؟ فرمود: مردی از امتم را دیدم که ملك‌الموت آمده بود که روحش را بگیرد، پس نیکی او بوالدین بیامدو او را از وی‌منع کرد؛ و مردی از امتم را در خواب دیدم که‌عذاب قبر برای‌او، بسط داده شد بود، وضویش آمدوآنرا از وی منع کرد؛ و مردی از امتم را در خواب دیدم که شیطانها پیرامون او را فرا گرفته بودند، یاد آوردن خداوند عزوجل آمدواو را ازمیان آنان، نجات‌داد؛ ومردی از امتم رادیدم که فرشتگان عذاب پیرامون او را گرفته بودند، پس نماز او آمد واو را از آنان منع نمود؛ ومردی از امتم را دیدم که از شدت‌تشنگی، زبانش‌را بیرون آورده بود بهر حوضی میخواست‌وارد شود، منعش میکردند، روزهٔ ماه رمضان آمد وباو‌آب نوشانیده‌وسیرابش کرد؛ ومردی‌از امتم را دیدم درحالی که پیغمبران حلقه‌حلقه‌نشسته بودند، بهر مجلسی که آمد رانده شد، غسل جنابتش آمد واز دست او گرفت و در

۱ـ ص ۱۳۹ مجلس ۴۱.

۲ـ ج ۱ ص ۵۳.

۳ـ ج ۱ ص ۱۰۵ س ۱۸.

پهلوی من نشانید؛ ومردی از امتم را دیدم که جلواو تاریك بود واز دنبال اوتاریکی بود واز جانب راستش تاریکی بود و از طرف چپش تاریکی بود و از زیرش تاریکی بود ، درظلمت فرو رفته بود . پس حج رفتن او و عمرهاش آمدند و او را از ظلمت بیرون آوردند وبنور وروشنائی داخل کردند ، ومردی از امتم را دیدم که با مؤمنین سخن میگفت وآنان بااو سخن نمیگفتند ، صلهٔ رحم آمد و گفت : ای مؤمنان با او سخن گوئید زیرا که او صلهٔ رحم میکرد ، پس مؤمنان بااوسخن گفتند واو نزدآنان ماند ، ومردی از امتم را دیدم که از حرارت آتشها وشرارههای آنها ، خودش را با دست وروی خود ، نگاه میداشت وحفظ میکرد ، پس صدقهاش آمد وبرسرش سایه و برصورتش پرده گردید ؛ ومردی از امتم را دیدم که فرشتگان عذاب از هرطرف او را گرفته بودند ، پس امر بمعروف و نهی از منکر آمدند و او را از میان آنان خلاص کردند وبا فرشتگان رحمت گذاشتند ؛ومردی از امتم را دیدم که بردو زانو افتاده بود ودرمیان اوورحمت خدا ، حجاب بود پس اخلاق نیکویش آمد وازدستش گرفت واو را در رحمت خدا داخل کرد ، ومردی از امتم را دیدم که نامهٔ عملش ، بجانب چپش فروآمد ، پس ترس اواز خداوند عزوجل آمد ونامهاشرا گرفت و در جانب راستش قرار داد ، ومردی از امتمرا دیدم کهموازینش سبك آمد پس بسیارنماز خواندنش بیامد وموازینش سنگین گردید. ومردی از امتم را دیدم که بر کنارهٔدوزخ ایستاده بود پس امیدواریش بخداوند عزوجل آمد واو را از آنجا بکناری کشید ، ومردی از امتم را دیدم که درمیان آتش افتاد ، پس اشگهائی که از ترس خدا گریه کرده بود آمدند واو را از آنجا بیرون آوردند ، ومردی از امتم رادیدم که برروی صراط چنان میلرزد که برگ درخت خرما در روز وزیدن بادسخت ، پس حسنظنی که بخداوند داشت آمد ولرزهاشرا ساکن گردانید و برصراط راه رفت ، مردی از امتم را دیدم که گاهی برروی صراط ، خیلی سنگین راه میرود و گاهی بادستها وشکم خود میخزد و گاهی هم بر آن چنك میزند و آویزان میماند ، پس صلوات گفتنش

بر من آمد واو را بروی قدمهایش برپا نگاهداشت وبر روی صراط راه رفت ؛ ومردی از امتم را دیدم که بدرهای بهشت رسیده بود ، بهر دری که میرسید بسته میشد ، پس شهادت دادن او به لااله‌الاالله که از روی صدق داده بود ، آمد ودرها را برای او باز کرد واو داخل بهشت شد .

ودر حدیث دیگری که‌از سمرة بن‌جندب نقل شده، چنین‌هست[۱] : حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، باصحاب خود زیاد میفرمود : آیا کسی ازشما خوابی دیده ؟ . در بامداد یکی از روزها بما فرمود شب دونفر بنزد من آمدند و گفتند باما بیا ، پس با آنان براه افتادم ، مرا بجانب زمین مقدس بیرون بردند .

بمردی رسیدیم که خوابیده‌ومرد دیگری‌در بالای‌سراو باسنك بزرگی‌ایستاده پس ناگهان سنك را بسر او میکوبد وسرش‌را پایمال میکند وسنك میغلطد وآنطرف میافتد ، پس‌بدنبال آن میرود و آنرا برمیدارد وتا او بر گردد سر او صحت مییابد و همانطور که بود میشود ، سپس باز بسوی او برمیگردد و کاریراکه میکرد بجا میآورد ! ، گفتم سبحان‌الله این چیست ؟ ! آندو بمن گفتند بیاباما .

رفتیم بمردی رسیدیم که برقفا خوابیده ومردی دیگر با حربهٔ آهنین سر کج بالای سروی ایستاده ، ناگهان او بیك طرف صورتش میآید و گوشهٔ دهان و سوراخ بینی و چشم او را تاپشت سراو پاره میکند ، سپس بجانب دیگر میرود و مثل همان کار را که در طرف اول کرد ، باو میکند ، و آنگاه که از این طرف فارغ میشود ، آنطرف صحت مییابد وهمانطور که بود میشود واو برمیگردد ومثل کاری که در بار اول کرده بود ، میکند !، پس گفتم سبحان‌الله این چیست ؟! گفتند باما بیا

رفتیم بجائی مثل تنور رسیدیم ، ودر میان‌آن ، انداخته شده‌هائی وصداهائی بود، بادقت نگاه کردیم‌ناگهان دیدیم که درآنجا مردها وزنهای‌لختی‌هستندوشعله‌ای‌از پائین‌شان بسوی ایشان میآید و وقتی که بآنان میرسد ناله میکنند ! بآنان گفتم‌اینان

۱– دارالسلام ج ۱ ص ۵۱ ، از دعوات راوندی .

چه‌چیز هستند ؟! گفتند بیا برویم .

پس رفتیم و بنهری سرخ رنك که مثل خون بود رسیدیم نا گهان دیدیم که در کنار نهر ، مردی هست ودر نزد او سنگهای زیادی هست و دیدیم که این شنا کننده هر قدر میخواهد شنا میکند و بعداً بنزد همان مرد که در نزد او سنك هست میآید و دهان خود را برای او باز میکند واو سنگی بردهان او میأندازد و او میرود وشنا میکند و بعداً باز برمیگردد بطرف‌او ، وهروقت که‌بسوی اوبرمیگردد دهانش‌را برای او بازمیکند واو سنگی بدهان او میأندازد ! بآندو نفر گفتم : اینان چیستند ؟! بمن گفتند بیا برویم .

رفتیم بمردی رسیدیم بسیار کریه‌المنظر بود ، بدقیافه‌ترین کسانی که دیده‌ای ، بود ، نا گهان دیدیم که‌در نزد او آتشی هست و او آنرا شعله‌ور میسازد و باطراف آن آب میدهد ! بآنان گفتم این چیست ؟! گفتند بیا برویم .

پس رفتیم بباغی که نباتات بلندی داشت و درآن از هر نوع شکوفه و گلهای بهاری بود ونا گهان دروسط آن‌باغ ، مرد درازی‌را دیدیم که آنقدر درازبود وسرش بآسمان بالا رفته بود که نزدیك بودسرش‌را نه‌بینیم ؛ ودرپیرامون او از همهٔ بچه‌هائی که دیده‌ام ، بیشتر بچه بود ، بآندو گفتم : اینان چیستند ؟! گفتند بیا برویم .

پس رفتیم‌تا بباغستان‌بزرگی‌رسیدیم که‌از آن‌بزرگتر‌زیباتر باغی هیچ‌ندیده‌ام ، بمن گفتند بالا رو‌پس بالا رفتیم‌ودر آن ، بشهری رسیدیم که از یك خشت طلا و از یك خشت نقره بنا شده بود ، پس بدروازهٔ شهر‌رسیدیم وخواستار گشوده شدن آن شدیم. دروازه باز شد ، داخل شهر شدیم ، در آن شهر مردمانی ملاقاتمان کردند که بعضی از‌آنان ، مانند زیباترین‌مردمانی بود که دیده‌ای وبرخی‌از آنان هم مانندزشت‌ترین کسانی‌بود که دیده‌ای ، آندونفر بآنان گفتند : بروید ودر آن نهر فرو روید ، پس دیدم که نهری عریض جاری است ، گوئیا که آبش در سفیدی ، شیر خالص است ، پس رفتند ودر آن فرو شدند سپس بسوی ما بر گشتندو بدی از آنان رفته بود ودارای

زیباترین رخسار شده بودند . آندو بمن گفتند :

این ، جنت عدن است وآنجا منزل تواست ، پس چشمم ببالا افتاد ، ناگهان دیدم قصری است مانند ابر متراکم سفید است، بمن گفتند :اینست منزل تو ، بآندو نفر گفتم خدا بشما برکت دهد ، بگذارید من داخل آن شوم ، گفتند حالا نه و تو داخل آن میباشی . بآندو گفتم : امشب چیزهای عجیبی دیدم ، این چیست که من دیدم ؟! گفتندبدان البته که تورا خبر میدهیم :

اما مرد نخستین که دیدی سرش باسنك پایمال میشد، او مردی است که‌قرآن را اخذ میکند بعداً آنرا رفض وترك میکند یا آنرا میأندازد یا پاره‌اش میکند ، و میخوابد و نماز واجب از او ترك میشود وآنعمل تاروز قیامت با او خواهد شد .

واما مردی که باو رسیدی، نصف صورت وسوراخ بینی وچشمش تاپشت‌سرش پاره میشد مردی است که بامدادان از خانهٔ خود بیرون میرود ، دروغ میسازد که بهمه جا میرسد وآن عذاب تاروز قیامت باو میشود .

واما مردها وزنهای لخت که در جائی مثل‌تنور بودند ، آنان مردان و زنان زناکاربودند .

واما مردی که باو رسیدی درنهر شنا میکند وسنگها بدهانش انداخته‌میشود او ربا خوار است .

واما مرد بدمنظری که درنزدش آتش هست واو آنرا روشن میکند ، اومالك دوزخ است .

واما مرد درازی که درباغ بود ، ابراهیم عليه‌السلام بود ، واما بچه‌هائی که در دور او بودند اطفالی‌هستند که برفطرف مرده‌اند .

واما مردمانی که بعضی زیبا بودند وبعضی‌هم زشت ، آنان مردمانی هستند که عمل صالح را باعمل دیگر بد بهم آمیخته‌اند ، خداوند از آنان در گذشت. و من

جبرئیلم واین میکائیل است [۱].

واز ابوعلقمه روایت کرده‌اند که گفته : حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله باما نماز خواند سپس روی بما آورد وفرمود : ای اصحاب من ، شب گذشته عمویم حمزه و برادرم جعفر را دیدم ودرپیش شان یك طبق از میوهٔ سدر بود ، ساعتی از آن خوردند ، بعداً آن میوه بر گشت وانگور شد ، تاوقتی خوردند سپس انگور بر گشت ورطب شد ، پس تازمانی خوردند ، من نزدیکشان رفتم و گفتم : پدرم فدای شما باد کدام یك از اعمال را با فضیلت تر یافتید ؟ گفتند باهمه پدران ومادران مان فدای تو باشیم ، یافتیم کـه افضل اعمال صلوات گفتن برتو وآب دادن ومحبت علی ابن ابیطالب علیه السلام است [۲].

واز امام صادق علیه السلام روایت شده که [۳]: انه صلی الله علیه وآله رأی رجالاً من نارعلی منابرمن نار یردون الناس علی اعقابهم القهقری ولسنانسمی احداً

آثار دنیوی اعمال

چنین بنظر میرسد که اگر اعمال ، بعد از صدور یافتن از عاملین ، درجهان ودرمیان موجودات آن ، باقی بمانند بایستی که درآنها تأثیر داشته واز آنها متأثر باشند . نهایت اینست کـه چون اعمال در این زندگی ، ظاهروبارز نیستند ، اقلاً بایستی مانند لؤلؤ درصدف وجنین در رحم وتخم نبات در زیر زمین و یا نزدیك باینها بوده باشند ، و مسلم است که هر کدام از این مذکورات ، درعین اینکه برای پرورش دیدن وتربیت یافتن ، از پیرامون موجودات خود انفعال میبابد ، آنهارا منفعل هم میسازد. وخلاصه چنین حدس زده میشود که: هر

۱ـ دارالسلام ج ۱ ص ۵۳ س ۱۳ دارد : حدیث فوق را در بحارالانوار از اعلام الدین خطابی نقل کرده . ودر نهایهٔ ابن اثیر در ماده «ثلغ» اشاره‌ای بآن شده . وبخاری هم درصحیح خود آنرا از ثمرة بن جندب با اندك فرق آورده است

۲ـ دارالسلام ج ۱ ص ۴۳ س ۲۲.

۳ـ دارالسلام ج ۱ ص ۴۶ س ۲ ، حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله ، مردانی را دید که ازآتش‌اند وبر منبرهائی ازآتش نشسته و مردم را بجانب پشت سر ، بطور قهقری ، باز گشت میدهند. امام صادق علیه السلام فرمود : ماکسی‌را نام نمی‌بریم .

عمل ، علاوه براینکه در زندگی آینده ، آثار شگرف خواهد داشت ، بایستی که در همین زندگی هم خالی از اثر نبوده ، و کم یا زیاد آثاری داشته و یادگارهای شیرین‌ویاتلخ ؛ ناچیز ویا عبرت‌انگیز . از خود بجا بگذارد.

با اندك تتبع در آیات قرآن وسخنان پیشوایان دین علیهم‌الصلوة والسلام ، با وضوح بدست میآید که : اعمال نیك ، دنیا را گلستان‌میکند واعمال بد هم ، صحرا و دریا را پراز آشوب و فسادمینماید. وحتی هرحادثه‌نا گواری که در زندگی کنونی رخ میدهد وعیش آدمی را منغض کرده و حیوة را در کام او تلخ مینماید، کلیةً و بدون استثناء ، همان اعمال بد و ناپسند افراد بشر است بدین‌ترتیب می‌بینیم که این بحث هم یکی از استوارترین ادله ، برای بقای اعمال است.

خداوند متعال میفرماید[۱]: ولوانهم اقاموا التورية والانجیل وما انزل الیهم‌من ربهم لاکلوا من‌فوقهم ومن‌تحت ارجلهم . این کریمه باظاهر خود ، آشکارا دلالت بر این میکند که : حسنات‌اعمال ، نیکوترین‌اثررا در جهان وموجودات آن دارد، عمل بکتابهای الهی ؛ آسمان و زمین را برای انسان ، برکت دهنده و نعمت رساننده میگرداند و آدمی از همین زندگی دنیوی که همه را از خود ناراضی کرده ، لذت میبرد واز عمر خویش برخوردار و بهره‌مند میشود.

وایضاً[۲]: ظهرالفساد فی‌البروالبحربما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعضَ الذی عملوالعلهم یرجعون . این آیه صریح است در اینکه: اعمال زشت بدکاران ، صحرا ودریا را پر کرده وفساد آنها همه‌جا را فرا گرفته است و خداوند متعال ، همهٔ آنها

۱ـ مائده ۵ـ۶۶ اگر آنان توراة وانجیل‌را وآنچه راکه از پروردگارشان‌بایشان فروآمده است بپا میداشتند ، البته از بالای سر واز زیر پاهایشان‌میخوردند . یعنی آسمان و زمین برآنان نعمت میداد .

۲ـ روم ۳۰ـ۴۱ فساد وتباهی در صحرا ودریا باآنچه‌که دستهای مردم‌کسب کرد ، ظاهر گردید ، تا بعضی از عمل آنان را بآنان بچشاند ، شاید که برگردند .

را مکنون و در کمون نگاه نمیدارد و مقداری از آنها را در این زندگی ، بیرون مینماید تابدکاران ، مزهٔ اعمال بد وقبیح خودرا بچشند وتلخی آنرا احساس کنندتا شاید از عواقب بسیار وحشتناك آنها ترسیده وبدرگاه خداوندپروردگار روی آورده ودر مابقی عمر ، از اعمال بدعاقبت ، پرهیز کنند

روایت کرده‌اند[۱] کهابن‌عباس گفته : در کتاب خداچنین میبابم که‌ستم ؛ خانه‌ها را ویران میسازد و این آیه را خواند[۲] : فانظر کیف کان‌عاقبة مکرهم انادمرناهم و قومهم اجمعین فتلك بیوتهم خاویة بماظلموا ان فی‌ذلك لاية لقوم یعلمون . در مجمع البیان فرموده[۲] : «در این آیه ، دلالت هست باینکه ؛ ستم کردن ، ویران شدن‌خانه‌ها را بدنبال میآورد» .

در اینجهان متغیر ، هرچیز بدایتی و نهایتی دارد ، پس‌مکر آنان هم بایستی آغاز و انجام داشته باشد ، خداوند متعال در کریمهٔ یاد شده ، چنین بیان میفرماید که مکر آنان در بدو پیدایش ، مکر بود ، وبعداً بر گشت یافته وعوض شد ، واین شد که : خداوندآنان را هلاك کرده وخانه‌هایشانرا ویران‌ساخت. نتیجه اینست که: مکر ماکرین ، در جهان میماند، وآنان وخاندانشان را از جهان ریشه کن مینماید.

در خبر وارد است که حضرت ابوالحسن عليه‌السلام فرمود[۳] : حق علی الله ان لایعصی فی‌دار الاضحاها للشمس حتی‌تطهرها . علامه مجلسی درشرح اینحدیث فرمود که[٤] : این کنایه از اینست که ظلم ، دیار را ویران میسازد.

۱ـ مجمع‌البیان ج ۷ ص۲۲۷

۲ـ نمل ۲۷ـ۵۱و۵۲ بنگر که عاقبت مکرشان چطور شد ، این شد که : ما آنان و قومشان را جمعاً هلاك کردیم ، اینست خانه‌هایشان که با ستمگری خودشان فرود آمده‌وویران شده است . مسلماً در این ، نشانه‌ای هست برای مردمانی که دانا باشند.

۳ـ کافی ج ۲ ص ۲۷۲ برخداوندحق‌است که در هرخانه نسبت باو عصیان ونافرمانی شد ، آنرا در جلو آفتاب بگستراند تا تطهیرش نماید.

٤ـ مرآة‌العقول ج ۲ ص ۲٤۷ س ۷ .

واز امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده[۱]: الله الله فی عاجل البغی. و ایضاً[۲]: الحجر الغصیب فی الدار رهن علی خرابها.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده[۳]: ان من یموت بالذنوب اکثر ممن یموت بالاجال ومن یعیش بالاحسان اکثر ممن یعیش بالاعمار.

منه دل برین دولت پنجروز — بدود دل خلق خود را مسوز
خرابیّ و بدنامی آمد زجور — بزرگان رسنداین سخن رابغور
بدو نیك چون هردومی بگذرند — همان به که نامت به نیکی برند
بچشم خویش دیدم در گذر گاه — که زد بر جان موری مرغکی راه
هنوز ازصیدمنقارش نپرداخت — که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

در قرآن کریم فرماید[٤]: فاصابهم سیئات ما کسبوا و الذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا. وایضاً[٥]: یریدالله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم. وایضاً[٦]: فکلاً اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصباً ومنهم من اخذته الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وماکان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون. و ایضاً[٧]: کذبوا بآیاتنافاخذهم‌الله بذنوبهم. وایضاً[٨]: فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیة. طاغیه بروزن

۱- نهج‌البلاغه ج ۲ ص ۱۷۳ بترسید از خدا بترسید ازخدا دربارهٔ عواقب دنیوی ستم.
۲- نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۰۶ سنك غصب شده در«بنای»خانه، گروگان ویرانی آنست
۳- مسلماً کسی که بوسیله گناهان میمیرد ازکسی که با اجل‌ها از دنیا میرود بیشترو هم کسی که بجهت احسان زنده میماند ازکسی که باعمرها زندگانی می‌کند زیادتر است.
٤- زمر ۳۹-٥۱ پس رسید به‌پشینیان، بدهای آنچه کسب کردند وبکسانی از اینان که ستم کرده‌اند، مسلماً بدهای اعمالشان میرسد.
٥- مائده ٥-٤۹ خداوند میخواهد بعضی ازگناهان آنان را بآنان برساند.
٦- عنکبوت ۲۹-٤۰ پس هرکدام از آنان را باگناه خودش گرفتیم، پس ببعضی از ایشان تندبادی فرستادیم وبعضی را خروش فراگرفت وبعضی را برزمین فروبردیم وبعضی را در دریا غرق کردیم. وخدا بآنان ستم نمیکرد ولکن خودشان برخودشان ستم میکردند.
۷- آل‌عمران ۳-۱۱، آیات‌ما را تکذیب کردند، پس آنان‌را باگناهانشان گرفتیم
۸- حاقه ٦۹-٥ واما ثمود، پس باطغیان «شان» هلاك گردیدند.

عافیت ، مصدر است ، چنانکه در مجمع البیان[1] هم ، همین را اختیار کرده و آنرا از ابن‌عباس ومجاهد نیز نقل کرده است.

برستم چنین گفت دستان که کم — کن ای پور برزیردستان ستم

مکن تا توانی دل خلق ریش — و گرمیکنی میکنی بیخ خویش

مکن تا توانی ستم بر کسی — ستمگر به گیتی نماند بسی

ودر حدیث وارد شده[2]: اصابت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فی غزوة بنی المصطلق ریح شدیدة فقلبت الرحال وکادت تدقها فقال صلی‌الله‌علیه‌وآله اما انها موت منافق فوجد رفاعة بن زیدمات فی ذلك الیوم وکان عظیم النفاق. اینحدیث فقط برای مناسبتی که باسایر اخبار این بحث دارد ، نقل شد. واز جابر نقل شده که گفته[3]: کنا مع رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فهاجت ریح منتنة فقال انما هاجت هذه الریح ، ان قوماً من المنافقین ذکروا قوماً من المؤمنین فاغتابوهم .

واز حضر امام صادق علیه‌السلام روایت شده[4]: ان الرجل لیذنب الذنب فیحرم صلوة اللیل وان العمل السییء اسرع فی صاحبه من السکین فی اللحم . ودر خبری از پیغمبر

۱- ج ۱۰ ص ۳۴۳ س ۱۹و۲۰ .

۲- سفینة البحار ج ۱ ص ۵۳۰ س ۱۹ ؛ در جنك بنی‌المصطلق باردوگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌واله باد سختی وزید بطوری که چادرها را واژگون کرد ونزدیك بود که آنها را بکوبد وریز ریز کند پس پیغمبر « ص » فرمود : آگاه باشید که این باد مسلماً مرك منافقی میباشد ، ومعلوم شدکه رفاعة بن زید در همین روز مرده بوده واو نفاق بزرگی داشت.

۳- روضة‌الواعظین ص ۳۸٤ با رسول خدا «ص» گردش میکردیم ، باد بدبوئی وزید فرمود : جهت اینکه این باد وزید مسلماً اینست که عده‌ای ازمنافقین ، جماعتی از مؤمنین را یادکرده وغیبت‌شانرا کردند .

٤- کافی ج ۲ ص ۲۷۲ س ۹ واقع اینست که انسان گناه میکند ، ودر نتیجه ازنماز شب محروم میشود ، و حقیقتاً اثر عمل بد در صاحب خود از اثر کارد در گوشت ، سریعتر است .

خدا صلی‌الله علیه وآله هست[۱]: واذا ظلم اهل‌الملة ذهبت الدولة . ودر خبر دیگری هم هست[۲]:من عیر مسلماً بذنب لم‌یمت‌حتی‌یر کبه.

گرفتاری فرزندان با گناهان پدران

مسئله بسیار مهمی که لازم میدانیم دربارهٔ آن ، تحقیق کافی بعمل بیاوریم ، قضیهٔ ابتلاء فرزندان با گناهان پدران است. این مسئله چطور میتواند صحیح بوده باشد ؟! وواقعاً عدالت و رحمت پروردگار ، چگونه باین‌امر رضایت میدهد ؟! واگر این مسئله ، ثابت‌باشد با آیهٔ کریمه[۳]: لاتزروازرة وزراخری ، چطور سازگاری مکند؟!.

والبته این مسئله ، اگر بتوانیم از اثبات وتوضیح آن فارغ شویم ، یکی از ادلهٔ بقای اعمال دراینجهان ، میباشد .

علامهٔ محقق جناب استاد طباطبائی در تفسیر[۴] خود باین مسئله ، متعرض‌شده وآنرا ازحقائق قرآنی شمرده وصریحاً فرموده که : «درمیان اعمال نیك وبددرمیان حوادث جهان خارج ، ارتباطی هست ! بطور محقق عمل انسان ، چه‌خیر باشد وچه شر ، بسا میشود که‌باو درفرزندان ونوادگان او برمیگردد. خداوند متعال فرموده[۵]: و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی‌المدینة و کان‌تحته کنزلهما وکان ابوهما صالحاً

---

۱ ـ ارشادالقلوب ص ۹۱ س ۱۲ آنگاه که اهل شریعت ، ستم‌کردند ، دولت از دستشان بدر میرود.

۲ـ محاسن برقی ج ۱ ص ۱۰٤ هرکس مسلمانی را باگناهی سرزنش نماید : نمیمیرد تا آن‌گناه را مرتکب شود .

۳ـ انعام ٦ـ۱٦٤ ، اسراء ۱۷ـ۱۵ ، فاطر ۳۵ـ۱۸ ، زمر ۳۹ـ۷ ، نجم ۵۳ـ۳۸ هیچ گناهدار ، بارگناه‌کسی دیگر را برنمیدارد.

٤ـ المیزان ج ٤ ص ۲۱۵و۲۱٦ .

۵ـ کهف ۱۸ـ۸۲ و اما آن دیوار . از آن دو پسر یتیم در شهر بود ودر زیر آن گنجی برای آنان قرار داشت ، وپدرشان نیکوکار بوده ، پس پروردگارت از روی‌مهربانی خواست که آندو بزرك شوند وگنج خویش را در بیاورند .

فارادربك ان يبلغا اشدهما و يستخرجا كنزهما رحمة من ربك. ظاهر این آیه مسلماً میرساند که نیکوکاری پدر آنان ، دربارهٔ آنچه که خداوند مهربان برای آنان خواسته دخالت داشته است. ومیفرماید[۱]. وليخش الذين لوتركوا من خلفهم ذرية ضعافاً خافوا عليهم . نتیجه اینست که : انعکاس وبرگشت عمل ، وسیعتر وعمومی‌تر است و بسا میشود که نعمت ویا مصیبت بانسان ، بااعمال دستهای پدرانش فرا میرسد».

بلی چنانکه ایشان بیان فرموده ، ازآیات واخبار چنین در میآید که این مسئله ، ازحقائق ثابتهٔ جهان میباشد. ازحضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده[۲]: تحننوا على ايتام الناس حتى يتحنن على ايتامكم. واز حضرت صادق علیه السلام[۳]: من ظلم يتيماً سلط الله عليه من يظلمه اوعلى عقبه اوعلى عقب عقبه ، و بعداً این آیه را خواند و ليخش الذين الخ. ونیز ازآنحضرت روایت شده که فرموده[۴]: من ظلم مظلمة اخذ بهافى نفسه اوفى ماله او ولده. وسیوطی‌هم این مضمون را ازبن عباس روایت کرده است[۵].

چنین بنظر میرسد که دلالت آیات و اخبار ذکر شده ، ببحث مورد نظر ، کافی است. ونوبت آن ، رسیده که بپرسش ذکرشده درآغاز بحث ، پاسخ داده‌شود. اینك بحول الله تعالى ميگوئيم :

۱ــ نساء ٤ــ۹ کسانی‌که پس‌از خود ، اگر فرزندانی ناتوان بازگذارند ، برآنان میترسند ، البته باید بترسند ، به‌یتیمان دیگران ستم نکنند .

۲ــ روضة‌الواعظین ص۲۹۱ س ۱۰ بریتیمان مردم ، مهربان باشید تا بر یتیمان شما مهربان باشند.

۳ــ تفسیر صافی ص۱۰۳ س۱ و۲ وافی ج ۱ کتاب الایمان و الکفر ص ۱٦۲ س ۱۵ «یتیماً» را ندارد : هرکس به یتیمی ستم‌کند ، خداوند ستمکاریرا بر او مسلط می‌نمایدکه بر او ستم‌کند یا بر فرزندان‌او ویا برفرزندان فرزندان او .

٤ــ وافی ج ۱ کتاب‌الایمان والکفر ص ۱٦۲ س ۱۳ هرکس هرگونه ظلمی بکند با همان ظلم گرفته میشود ، یا درجان خودش یا در مالش یا در فرزندش .

۵ــ الدرالمنثورج ۲ ص ۱۲٤ .

ثبوت این مسئله که ، فرزندان ، با گناهان پدران خود ، در زندگی دنیوی گرفتار میشوند ، این معنی را نمی‌دهد که گناهان ، از نیاکان ستمکار برداشته‌میشود وآنان ، عاری از وزر وپاکیزه از گناه میگردند ؛ وبارهای گناهانشان برفرزندانی که گناه آنان را نکرده‌اند ، حمل میشود ، تا گناهکار ، بی گناه‌وبی گناه ، گناهکار گردد والعیاذ بالله ظلمی بزرگ بساحت مقدس حضرت آفریدگاری لازم آید !! نه، بلکه[1] ان الله لایظلم مثقال ذرة وگناه هرکسی چه پدر باشد چه پسر برخود اوست وگناه دگری برتو نخواهند نوشت. [2]من عمل صالحاً فلنفسه و من‌اساء فعلیها.

حقیقت اینست که : این زندگی ، ابتلاء است ، و غیراز ابتلاء چیز دیگری نیست . دراین‌دنیا هرکسی‌بدون استثنا بطرزی مبتلا میباشد ، گروهی باثروت‌وقدرت وگروهی باناداری و مسکنت وانواع مرض ونقص دربدن وغیرآن. البته باید توجه داشت که ایندو گروه‌هردو درابتلااند ، ودونوع زندگی یاد شده هردوبلا میباشند.[3]

اکنون ، اگر دراین باره‌سؤال شود که : چرا ابتلای‌بعضی ازمردم بابلاهائی شیرین وبعضی دیگر هم بابلاهائی جانسوز وتن گداز تعیین‌میشود ؟! چه‌پاسخی توان داد ؟ واین‌مشکل راچگونه میتوان حل کرد؟ شاعری گفته :

اگردستم رسد برچرخ گردون — از وپرسم که این چونست وآن‌چون؟
یکی را داده‌ای صدنازو نعمت — یکی را نان جو آلوده بر خون ؟ !

آیات واخبار نقل شده دراین بحث ، در این تحقیق وپی‌جوئی ، بیاری ما میرسند وچنین پاسخ میدهند که. سبب تنوع ابتلاء وتفاوت افراد بلا : همانا صلاح و

۱ـ نساء ٤ـ٤٠ حقیقت اینست که خداوند بثقل ذره‌ای ستم نمیکند.

۲ـ فصلت ٤١ـ٤٦ ، جاثیه ٤٥ـ١٥ هرکس عمل شایسته‌کند پس برای خود اوست وهرکس بدی‌کند پس بر خود اوست .

۳ـ اما الانسان اذا ما ابتلاه ربه فاکرمه ونعمه فیقول ربی اکرمن واما اذاما ابتلاه فقدرعلیه رزقه فیقول ربی‌اهانن . فجر ۸۹ـ۱۵و۱۶ .

فساد خود مبتلایان ویا نیاکانشان است. ونیکوکاری وبدکاری نیاکان مانندخودانسان درزندگی اولاد تأثیر دارد وآنان را دردنیاخوشبخت ویابدبخت قرار میدهد، بطوری که اگر آباء نیکوکار بوده و صلاح در پیش میگرفتند مسلماً فرزندان و ابنائشان هیچگاه مبتلای به‌نکبت ونقمت نمیشدند و زندگی آنان، همه نعمت میشد و پراز شادی میگردید.

وحکمت واضح وروشنی که در این قرار داد خداوند جهان‌آفرین، عجالةً میتوانیم بفهمیم، همانا ارتداع آباء از گناهان، برای رعایت حال فرزندان است، زیرا که مردم فرزندان خودرا مانند جان عزیز، دوست میدارند ودرصورتی که واقعاً پی‌باین حقیقت ببرند که بدکاری آنان در زندگی اولادشان مؤثر بوده و زندگی را در کام آنان، تلخ خواهد کرد، مسلماً تا حدی ازاعمال فاسد، مرتدع شده و برمیگردند، و تا اندازه‌ای از قبائح باز میایستند و بر فرزندان خود رحم میکنند.

واینراهم باید بدانیم که نیکی و بدی اجداد، کوچکترین اثری در زندگی اخروی فرزندان، ابتداءً و بطور مستقیم، ندارد، اگر فرزند در دنیا صبر نماید و بردباری پیشه کند، درثروت وقدرت، طغیان نکند ودر ناداری وبیچارگی، خیانت و دزدی نکند، یقیناً وضع ناپسند و رقت بار پدرطغیان پیشه و خیانتکار را نخواهد داشت.

وایضاً: خداوند حکیم، راه فرار وطریق احتراز ازوضع ناپسند پدران رادر همین زندگی، درامکان و تحت اختیار فرزندان گذاشته است. مثلاً اگر فرزندان یك عصر در نتیجهٔ مسامحهٔ نسل سابق در بارهٔ امر بمعروف و نهی از منکر، گرفتار بیگانگان شده ودرزیر چنگال ستمکاران یغماگر پایمال میگردند، خوب میتوانند دراثر تشدید اخوت وتحکیم‌مبانی دین، هم درزندگی دنیوی وهم درزندگی‌اخروی باعزت وسیادت وخشنودی حضرت پروردگاری زنده باشند وجاوید بمانند، چنانکه

مردم قهرمان «الجزایر» دراین روزها ، پس از آنکه سالهای سال مردانه کوشیدند و بسیار کشته دادند ، بالاخره باستقلال رسیدند وفرانسویان ستمکار ووحشی صفت رااز کشور خود راندند

فرزندان درمحیطی زندگی میکنند که پدران ونیاکان، آنرابوجودآورده‌اند وبدیهی است که نیاکان بدکار وزشت کردار ، محیط بدبختی بوجود میاورند ، و بر عکس ، پدران نیکوکار هم ، محیط خوشبختی وزندگانی عالی راپی ریزی میکنند. اینست معنای اینکه : فرزندان باگناهان پدران ، گرفتار میشوند .

انتقال اعمال یکی از مسائل عجیب عمل که هم قرآن کریم درضمن سخنان خودبرآن متعرض شده‌وهم دراحادیث شریفه بطور فراوان وارد گردیده ، انتقال یافتن اعمال است. باین معنی که دربعضی ازصور وشرائط که ذیلاً اشاره‌ای اجمالی برآنها میشود ، حسنات یکنفر ویا قدری از آنها ، از وی دور گردانیده‌شده وبانسان‌دیگری که عامل آنها نبوده ، منتقل میشوند و همچنین سیئات یکنفر ، کلاً یا بعضاً ، احیاناً بشخص دیگری متعلق میشود .

این مسئله یکی از روشنترین مطالبی است که‌بقای‌اعمال را لازم گرفته ودلالت آشکار برآن دارد . اگر بقای اعمال در نظر قرآن کریم و حدیث شریف ، جای کوچکترین خدشه ومحل ناچیزترین تزلزل میبود ، محال بود که‌مسئله‌ایرا برآن بنیاد نهند وبرروی چنان مبنای ناپایداری که بمحض اتصاف بوجود ، منعدم میگردد بنیانی گذارند واز انتقال اعمال از عامل بغیر عامل ، سخنی بمیان آورند ، پس‌بطور غیرقابل انکار میتوانیم ازثبوت انتقال اعمال ، بقای آنها را نتیجه بگیریم .

خداوند متعال درداستان دوپسر آدم عليه السلام ، ازقول هابیل ؛ نقل فرموده که ببرادرش قابیل چنین گفت[1]: انی اریدان تبوء باثمی واثمك فتكون من‌اصحاب النار

۱ـ مائده۵ـ۲۹ من‌میخواهم که‌توباگناه من‌وگناه خودت، مقیم باشی «برگشت نمائی» تا از یاران آتش باشی ؛ وهمین است پاداش ستمکاران .

وذلك جزاء الظالمين. راغب درمفردات القرآن نوشته: ای تقیم بهذه الحالة. نگارنده گوید : اصل معنای «ان تبوء باثمی واثمك» اینست که بر گشت وعاقبت امر تو که الی الابد در آن خواهی ماند ، اینست که با گناه خودت و گناه من خواهی بود، بطوری که از آیات این داستان استفاده میشود ، خداوند متعال ، آیهٔ فوق الذکر را بعنوان تحسین وتمجید ازهابیل ازاو نقل فرموده ولذا حتماً آنرا تصدیق کرده[1]. وچنانکه می‌بینیم دلالت واضحی بر این دارد که ، گناه مقتول مظلوم ؛ بر قاتل ظالم ، انتقال میابد .

مطلب نامبرده در روایات خاصه وعامه نیز یافت میشود ، از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرموده[2]: من قتل مؤمناً اثبت الله على قاتله جميع الذنوب و برء المقتول منها و ذلك قول الله عزوجل انی اريدان تبوء باثمی واثمك فتكون من اصحاب النار. واز اوزاعی که ازعلمای نامی عامه است[3]، روایت شده وظاهراً او نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده[4]: من قتل مظلوماً كفر الله كل ذنب عنه وذلك في القرآن انی

۱ـ المیزان ج ٥ ص ۳۲۷ و ۳۲۸ بطرز جالبی بیان داشته که آیات دلالت براین دارند که : هابیل مردی خداشناس وپرهیزکار بوده واین بندهٔ صالح خدا در این گفتار خود که ببرادر نادانش بیان داشته ، اصول معارف دین و جوامع علوم مبدء و معاد را باو افاضه کرده .

۲ـ محاسن برقی ج ۱ ص ۱۰۵ س ١٤ ،تفسیر صافی ص ۱۳۱ س ۹ ؛ نفحات الرحمن ج ۱ ص ۳۹۲ ، هر کس مؤمنی را بکشد ، خداوند همهٔ گناهان «او را» براو ثابت میگرداند وکشته شده ازآنها بری ودور میشود . و معنای فرمودهٔ خداوند عزوجل : انی اریدان تبوء الخ همین است.

۳ـ اوزاعی ، پیشوای اهل شام بوده در ۸۸ هـ ق متولد شد ودر ۱۵۷ وفات کرده . وقتی از شام بزیارت مکه میرفته ، سفیان ثوری تا «ذی طوی» باستقبالش شتافته وافسار شترش راازقطار باز کرده وخود ، ساربانی را بعهده گرفت وبمردم میگفت : «بشبخ ، راه دهید !!» رجوع شود به : الکنی والالقاب وطبقات شعرانی ص ٤٥ و ٤٦ .

٤ـ الدرالمنثور ج ۲ ص ۲۷٥ س ۹ هر کس باستم کشته شود ، خداوند هر گناه را از او میریزد وپنهان میکند . واین ، در قرآن هست: انی اریدان تبوء ... تا آخر.

اریدان تبوء باثمی واثمك .

وجناب شیخ محمد عبده وشاگرد او سید محمد رشید رضا ، که ازدانشمندان بزرگ مصر بودند ، این معنی‌را در تفسیر آیهٔفوق ، یکی‌ازدو وجه گرفته‌و گفته‌اند قاتل درآخرت ، گناه مقتول را ، اگر برای او گناه باشد ، برمیدارد[1]. واز مجاهد هم ؛ چنین روایت شده کـه[2]: چون کسی کسی را بکشد ، بقیامت ، گناهان مقتول برقاتل نهند .

ذیل آیهٔ کریمهٔ فوق «وذلك جزاء الظالمین» اعم از اینکه تتمهٔ کلام هابیل رحمه‌الله تعالی باشد ویا از فرمایش خداوند متعال ، صدرآیه را تعمیم میدهد ومسئلهٔ انتقال گناهان رابهرنوع ظالم وستمکار ، شامل میگرداند وچنین میفهماند که پاداش هر ستمگر ، همین طور است که گناه خود و گناه ستمزده را با خود حمل میکند . توضیح اینست که «ذلك» اشاره بکلام‌سابق است ، اشاره براینست که : انسان باجمع کردن گناه خود و گناه‌دیگران ، خودش را از اصحاب آتش‌قرار بدهد.و«الظالمین» هم جمع محلی بال ومفید عموم وشمول است . نتیجه این میشود که : انتقال سیئات منحصر بموارد قتل نیست ، بلکه هر ستمگر ، گناهان ستمزدهٔ خود را بسوی خود میکشد و او را از سیئات ، ویا از بعضی از آنها ، پاك میکند.

آیهٔ دیگری نیز در قرآن کریم‌هست ، دربارهٔ کفار گمراه کننده میفرماید[3]: لیحملوا اوزارهم کاملةً یوم‌القیمة ومن اوزار الذین یضلونهم بغیرعلم الاساء مایزرون بطوری که مشهود است ، این‌آیه باصراحت بیان میفرماید که: کافران گمراه کننده مقداری از گناهان گمراه‌شوندگان را هم با گناه خودشان ، حمل میکنند . پس

۱ـ تفسیرالمنار ج ٦ ص۳٤٤ س ۱۲ .

۲ـ تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۳ ص ٤۳۸ س ۱۰ ، عین عبارت نقل شده

۳ـ نحل ۱٦ـ۲٥ تا بارهای گناه خود را تماماً بردارند و از گناهان کسانی که بدون علم ، گمراهشان ساخته‌اند ، آگاه باشید که بارهای بسیار بدی را برخویشتن بار میکنند.

انتقال اعمال ، اعم و اشمل از مورد قتل است.

ودر بعضی از اخبار ، غیبت کردن را موجب انتقال حسنات ، از غیبت کننده برغیبت شده شناسانیده‌اند . از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده[۱] : یأتی الرجل یوم القیمة وقد عمل الحسنات فلایری فی صحیفته من حسناته شیئاً فیقول این حسناتی التی عملتها فی دار الدنیا فیقال له : ذهبت باغتیابك للناس وهی لهم عوض اغتیابهم. ونیز در روایت هست[۲]: ان الرجل یعطی کتابا فیری فیه حسنات لم یکن یعرفها فیقال هذه بما اغتابك الناس . بعضی از فرزانگان میگفته[۳]: اگر غیبت کسی‌را میخواستم بکنم ، جز فرزند خود غیبت کسی‌را نمیکردم. منظور این دانا این بوده که: نمیخواهم باغیبت کردن ، حسناتم را بدیگران بدهم.

ودرالمیزان هست[٤]: بعضی از معاصی ، حسنات صاحب‌خودرا بشخص دیگری بار میکند ، مانند قتل . خداوند متعال فرموده : انی ارید ان تبوء باثمی و اثمك . واین معنی درغیبت وبهتان و غیر آنها ، در روایاتی که از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اهل بیت ، مأثور است ، وارد شده. وهچنین بعضی از طاعتها گناهان صاحب خود را بغیراو انتقال‌میدهند

بحث ما بلحاظ استدلال تمام است ، وباآیات وروایات‌فوق بدست آوردیم که حسنات وهمچنین‌سیئات ، دربعضی از اوقات ازعامل خود کنار گردیده وبسوی انسانی

۱ـ ارشادالقلوب ص ۱۵۷ مردی که اعمال حسنه بجا آورده ، در روز قیامت میآید ودر نامهٔ عمل خود ، چیزی از حسناتش را نمی‌بیند . پس میگوید : حسنات‌من که در زندگی دنیوی بجا آورده بودم کجاست ؟ گفته میشود که همهٔ آنها باغیبت کردن مردم از دست‌رفت ، حسنات تو در عوض غیبت مردم بآنان داده شد .

۲و۳ـ ارشادالقلوب ۱۵۷ واقع اینست که‌نامهٔ مردباو داده میشود ودرآن ، اعمال نیکی را می‌بیند که نشناخته بود ، پس باو گفته میشود : این حسنات باآنست که‌مردم غیبت تو را کردند .

٤ـ المیزان ج ۲ ص ۱۸۱ س ۳ .

دیگر که عامل آنها نبوده ، می‌شتابندوباو انتقال میابند. وماهم ازاین انتقال که‌در اعمال رخ میدهد ، ببقاء آنها پی‌برده و بثبوت آنها در اینجهان ، منتقل‌میشویم. ولی عده‌ای ازدانشمندان اسلامی دراین مسئله آشکارا برخلاف ظواهر آیات وتصریحات روایات ، سخن رانده‌اند ، و چون انتقال اعمال را در نظر خود ، امری غیر ممکن شناخته‌اند فلذاخودرا ناچار دیده‌وآیات کریمه را بمعانی‌دیگری که صلاح‌دانسته‌اند حمل کرده‌اند .

منکرین انتقال اعمال ، تا آنجا که ما اطلاع یافته‌ایم، بیکی ازدوقضیه‌متمسك شده‌اند :

۱ـ عمل‌عرض است وبقائی برای آن نیست تا انتقال یافتن آن ممکن باشد واگر باقی‌هم باشد ، بازانتقال آن امکان ندارد بجهت اینکه : انتقال عرض از اصل محال است. برای همین اشکال ، غزالی باآن همه تبحر و اطلاع ، انتقال اعمال را از روی ناچاری بانتقال اثرعمل ، حمل کرده و انتقال ثواب‌اعمال را صحیح‌تشخیص داده است[1]. مااثبات کرده‌ایم که عمل نیروئی است که ازعامل درحین صدور ، بیرون میگردد وعرض نیست بلکه جوهری جاودانی است وعرض اصلاً وجود ندارد[2].

۲ـ انتقال سیئات باآیهٔ لاتزر وازرة وزراخروی [3] متناقض است. واین‌تناقض در نظر جناب شیخ‌ابوالفتوح رازی رحمه‌الله تعالی مهم جلوه‌گر شده و انتقال اعمال سیئه را منکر گردیده . ایشان در تفسیر انی اریدان تبوء باثمی و اثمك فرموده[4]: مجاهد گفت در روایت‌ابن نجیح ، که‌مراد آنست که بگناهی که من کرده‌ام و گناهی که تو کردهٔ . گفت برای آنکه چون کسی کسی را بکشد ، بقیامت گناهان مقتول

۱ـ المیزان ج ۲ ص ۱۸۷ س ۲ .

۲ـ رجوع شود به‌ص ۱۳٤ تا ۱٤۱ از همین کتاب .

۳ـ انعام ٦ـ۱٦٤ هیچکس بارگناه کسی دیگر را برنمیدارد.

٤ـ ج ۳ ص ٤۳۸ .

برقاتل نهند. و این قول ، معتمد نیست برای آنکه خلاف ادلهٔ عقل است و ظواهر آیات محکمه ، من قوله : ولا تزروازرة وزر اخری . و کل نفس بما کسبت رهینة[۱] وجزاء بما کانوا یعملون[۲]. و جزاء بما کانوا یکسبون[۳]. وبرقاعدهٔ عدل و ادلهٔ عقل ، مطرد نیست .

مطلب نامبرده ، بیشتر از فحول و نام آوران مفسرین را از عامه و خاصه . بزحمت انداخته . عده‌ای از آنان ، مانند : مجمع‌البیان ، نفحات الرحمن، جلالین، المنار، طنطاوی[٤] ، درمعنای «اثمی» گفته‌اند : گناه کشتن تو مرا . وعده دیگری هم مانند : شبر و بیضاوی[٥] ، احتمال داده‌اند که معنی این باشد : من میخواهم تو با گناه من بر گردی ، گناهی که اگر من دستم را بسوی تو باز میکردم پدید میآمد ، وبا گناه خودت ، گناهی که چون دستت را بسوی من باز کردی پدید آمد ، وکشاف هم چنین گفته : گناه اینرا که من تورا بکشم اگر تورا میکشتم و گناه اینرا که تومرا بکشی .

المیزان میفرماید[٦] : اینها وجوهی است که گفته‌اند ، نه‌از جهت لفظ ، دلیلی برآنها هست ونه اعتباری مساعد آنهاست. وایضاً: مراد اینست که گناه مقتول ستمدیده بقاتل او منتقل شود و برروی گناهی که داشت قرار یابد و دروی ، دو گناه مجتمع شود. ومقتول درحالی خدا را ملاقات نماید که گناهی دراو نیست . وبرطبق‌این‌معنی روایات هم وارد شده . واعتبار عقلی نیز ، مساعد آنست .

تحقیق درحل مشکل فوق ، اینست که :

۱ـ مدثر ۷٤ـ۳۸ هر کس در گرو کسب خویش است .

۲ـ سجده ۳۲ـ۱۷ پاداشی است برآنچه که میکردند.

۳ـ توبه ۹ـ۸۲ پاداشی است برآنچه که کسب میکردند .

٤ـ بترتیب در ج ۳ ص۱۸٤ ، ج۱ ص۳۹۲ ، ج۱ ص٦۲ ، ج ٦ ص۳٤٤ج۳ص۱٤۵

۵ـ بترتیب در ص ۲۵٤ ، ص۱٤۷ .

٦ـ ج ۵ ص ۳۳۰ س ۱۸ و ص ۳۲۹ .

اولاً ، هيچ عقل سالمی بقبح قصاص حکم نمیکند ، بلی عقل حکم میکند که تحمیل گناهان کسی بدون سبب بدیگری ، زشت است ومبحث ما داخل در تحت قصاص است وانتقال بدون جهت نیست. یکنفر غیبت یکنفر دیگر را میکند وآبروی اورا در پیش عده‌ای میریزد وپردهٔ اورا دریده وخوار وموهونش میسازد ، کدام عقل است که انتقال سیئات این بیچارهٔ دلسوخته ویامقداری از آنها را بر آن ستمکار بیرحم نامهربان بعنوان انتقام وقصاص تقبیح نماید وزشت پندارد وآنرا برخلاف عدالت الهیه تشخیص دهد. خونخواری آدمکش که نعمت عالی زندگی را از کسی گرفته ، چنان زندگی که نعمتهای بهشتی را در آن بایدکاشت ، واز آن باید چید ، ورضوان خداوند اکبر را با آن میتوان بچنگ آورد ، کدام عقل است که گرفتن حسنات را از قاتل ستمکار برای مقتول ستمدیده وگرفتن سیئات را از کشته شدهٔ محروم ، بقاتل نامرد وبیرحم زشت بداند وظلم پندارد ؟.

وثانیاً : آیات یاد شده درعبارت جناب شیخ ابوالفتوح ، بایستی درشمول تام باقی بمانند، وذات سخن در آنها ، آبی ومانع از تخصیص است. اصلاً حقیقت بعضی ازمعانی ، تخصیص بردار نیست ، ستم بداست ، نیکوکاری خوب است ، آری کاربد هیچکس بر هیچکس ، بار نخواهد شد و کار بد هر کس ، باری بد برخود اوست ، البته دراین نوع مطالب ، قابلیتی برای قبول استثنا نیست. وشاید مراد جناب ایشان همین بوده است؛ والبته بطور یقین، انتقال سیئات بدون قید وشرط ، برخلاف قانون عقل وفطرت وجبلت است ، ولی دربحث حاضر ؛ انتقال سیئات یکنفر بیکنفردیگر بدون سبب نبوده ، وبا ظلمی که از او صدور یافته ، تحقق میپذیرد وکار ناشایست خود این انتقال را انجام میدهد. خداوند متعال ، ظلم را طوری آفریده است که حسنات را از ظالم بمظلوم وسیئات را از مظلوم بظالم ، جلب میکند !.

نعمت و نقمت از یك خمیره اند

این مسئله ، جای بسی تعجب و بسا مورد حیرت و گاهی هم موجب انکار میشود که : چطور عمل انسان بعضاً آزاررسانده

وبعضاً هم لذت دهنده میشود ؟ بااینکه هرعمل عبارت ازنیروئی است که از عامل‌سر میزند و از او زائیده میشود !! چگونه ممکن است که راه رفتن ، نور شود اگر بسوی مسجد باشد وظلمت گردد اگر برای ستمگری باشد .

و بعبارت جامع . بنابر « لیس للانسان الا ماسعی[1] » هرچه برای انسان ، در بهشت ویا در دوزخ باشد ، از اعمال او واز نیروهای متولد شده از اوساخته میشود ، واین ، یك اعجوبه ویك مشکل بزرگ و مسئله‌ای دشوار است که چطور از حقیقت واحده ، یعنی از عمل صادر شده از عامل ، از نیروی صادر شده از بدن انسان ، دو نوع موجود متضاد ، ساخته شودویك نمونهٔموجود ، هم شاد کننده وهم شکنجه‌دهنده گردد .

اگر بخواهیم از این تحیروارهیم و حقیقت را در دریابیم ، لازم‌است که از تصورات‌پا در هوا وخالی ازبرهان که دراذهان خود ساخته وپرداخته‌ایم ؛ صرف‌نظر کرده وهمهٔ آنها را از خانهٔ ذهن بروبیم وبیرون بریزیم ، زیرا که دراینوقت است، دریافت خواهیم کرد که مفری از این ایراد نیست ، واینکه بعنوان اشکال ، نگارش یافت ، اشکال نیست عین واقع است. بلی‌چیزی که برای بعضی‌سرور وشادمانی‌میدهد برای بعضی دیگر هم سبب اندوه وشکنجه است ، یعنی : آنچه که موجب شادی‌است باآنچه که سبب درد ورنج است ، ذاتاً واحدند. وقرآن کریم واحادیث شریفه وعلوم تجربی ، ایـن حقیقت را بدون کوچکترین تردید ، آشکـارا برای همه اعلان فرموده‌اند .

ذات مقدس خداوند عالم ، درعین وحدت محضه ، برای بعضی مهربان وبرای بعضی دیگر هم شدید العقاب است. میفرماید[2]: اعلموا ان الله‌شدید العقاب و ان الله غفور رحیم. قرب‌خدا مسلماًرحمت است وبالاترین لذتها وشکوه وجلالهاست‌فردوس

۱– نجم ۵۳–۳۹ برای انسان ، جز سعی وعمل او چیزی نیست .

۲– مائده ۵–۹۸ بدانید که‌خداوند باشدت‌عقوبت میکند ، واصلاح کننده ، ومهربان‌است

برین است ، در عین اینکـه برای بعضی هم ، دوزخ سوزان و جهنم افروزان است ، چنانکه فرموده[۱] : کل الینا راجعون وایضاً دربارهٔ ستمگران فرموده[۲] : و ان مرجعهم لالی الجحیم ، از انضمام ایندوایه ، فهمیده میشود که : بر گشت ظالمین بسوی خدا در واقع بر گشت کردن آنان بسوی دوزخ است ، پس دوزخ مانند بهشت ، در نزد خداوند است ، وقرب خدا هم رحمت است وهم شکنجه !!.

رسول خدا صلی الله علیه وآله که بتصریح قرآن کریم ، رحمت برای عالمیان است[۳] ، برای استهزاء کنندگان بآنحضرت ، عذاب وشکنجه است وهمچنین سایر پیغمبران علیهم السلام !!. درقرآن کریم فرموده[٤] : و لقد استهزیٔ برسل من قبلك فحاق بالذین سخروا منهم ماکانوا به یستهزئون . ضمیر در «به» به «ما» ی موصول برمیگردد که مراد از آن «رسل» است. و سر اینکه از پیکهای الهی با «ما» تعبیر آورده شده ، نه «من» ، همین است که جنبهٔ عذاب بودن وشکنجه گردیدن پیغمبران استهزاء شده علیهم السلام ملحوظ بوده است . وحاق بمعنی «فروآمدو احاطه کرد» است. پس مدلول لفظ آیه ، این میشود که: آنان برپیغمبران علیهم السلام ، استهزاء کردند ، وآنان علیهم السلام درشکل عذاب ، برسرشان فرود آمدند .

قرآن کریم ، عین رحمت و شفاست ، ولی برای ستمکاران ، زیان افزاست . چنانکه میفرماید[٥] : وننزل من القرآن ماهو شفاء و رحمة للمؤمنین ولایزیدالظالمین

۱ـ انبیاء ۲۱-۹٤ همگان بسوی ما برگشت کنندگانند .

۲ـ صافات ۳۷ـ۶۸ ومسلماً برگشت شان بسوی دوزخ است.

۳ـ انبیاء ۲۱ـ۱۰۷ وما ارسلناك الارحمة للعالمین .

٤ـ انعام ۶ـ۱۰ ، انبیاء ۲۱ ـ٤۱ والبته برپیغمبرانی که پیش ازتو بودند ، استهزاء کردند ، پس آنچه که برآن استهزاء کردند ، برآنان فروآمد وپیرامونشان را فراگرفت .

۵ـ اسراء ۱۷ـ۸۲ ونازل میکنیم از قرآن ، آنچه راکه برای مؤمنان ، شفاورحمت است ، ونمیافزاید ستمکاران را جز زیان .

الا خساراً. وایضاً[۱]: من اظلم ممن افتری علی الله کذباً او کذب بآیاته اولئك ینالهم نصیبهم من الکتاب وازرسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که در بارهٔ قرآن فرموده[۲]: من جعله امامه قاده الی الجنة ومن جعله خلفه ساقه الی النار.

مسلماً علم، ذاتاً عین رحمت است، علم، درمان هر گونه درد است، باعلم دنیا و آخرت، آباد میگردد، علم، سعادت است. علم، پیوسته نافع است، هرچه از تحسین علم گفته شود کم است. ولی همین علم، برای بعضی از مردم، عذاب وشکنجه است، درد ورنج است، هلاك و ویرانی است، زیان است. درقرآن کریم فرموده فلما جائتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم وحاق بهم ما کانوا به یستهزئون[۳] یعنی بعلمی که خود داشتند شادمان بودند و بعلمی که انبیاء علیهم السلام داشتند، استهزاء میکردند، بااینکه علم حقیقی که ضامن سعادت ابدی آنان باشد. همان بود که آنان علیهم السلام تعلیم میدادند، چنانکه غالب مردم روی زمین، دراین صدسال اخیر نیز باین درد گرفتار میباشند. وبنا بدلالت لفظ آیه، همان علم خدائی کــه برای اصلاح حال بشر، ازجانب خداوند متعال آمده بود، دیگر گون گردیده وشکل عذاب را بخود گرفت وبرسر مغروران فرود آمد وسراسر پیرامونشان را فرا گرفت.

واما اینکه: چگونه پیغمبران علیهم السلام وهمچنین علم آنان: عوض شده و براستهزاء کنندگان، عذاب شده وهلاکشان کرد، اعم ازاینکه بفهمیم ویا نفهمیم،

۱ـ اعراف ۷ـ۳۷ کیست ستمکارتر از آنکه بر خدا دروغی افتراء بندد، یا آیات او را تکذیب نماید؟ بر آنان نصیبشان ازکتاب میرسد.

۲ـ کافی ج ۲ ص ۵۹۹ س ۲، ارشادالقلوب ص ۱۰۲، هر کس قرآنرا در جلو خویش قرار دهد، او را ببهشت میکشد، وهرکس آنرا درپشت خودقرار دهد، اورا بسوی آتش میراند.

۳ـ مؤمن ۴۰ـ۸۳ پس هنگامی که پیغمبرانشان بایشان، بینات (مطالب بدیهی وآشکار) آوردند، آنان برآنچه که در نزد خود، از علم داشتند شادمان ومغرور شدند، و آنچه که بر آن استهزاء کردند برآنان فرود آمد وپیرامونشان را فرا گرفت.

از بحث ما خارج است .

حصول علم ، درافراد با ایمان انسان ، مانند پیغمبران عظام علیهم الصلوة و السلام ، که بخدا و روز جزا اعتقاد دارند ، مانند بیل باغبان و آب روان ، موجب آبادانی باغ وجان گرفتن گلستان هردوجهان است ، وحصول علم در دسترس مردمان بی‌ایمان که بچیزی بعداز مرگ اعتقاد ندارند ، مانند کبریت دردست بچه وبمب اتم در دسترس سیاستمدار دیوانه است که‌در هر آن احتمال میرود خود وسایرین‌را بسوزاند وخانه‌هارا ویران سازد .

علم ، در مردم خداشناس وعاقبت بین ، موجب انس واتحاد ومهربانی است ، ودر مردم دیگر ، موجب وحشت وتفرق وپراکندگی‌وعداوت است. چنانکه درعصر ما ، بشر بی‌ایمان باعلم ، دوقسمت گردیده وهردو ازیکدیگر مانند دو گرگ گرسنه درترس واز علم خودشان دررنجند (چاره اینست که عقلای جهان وحکمای بشر با لطائف الحیل ، امرحکومت را از دست‌دیوانگان سیاستمدار ونادانان بی‌ایمان‌خارج کنند وبفرزانگان و مردان آزاد و وارستهٔ جهان ، که اندیشهٔ والاو فکر بلندشان ، از دنیا بالاتر میپرد بسپارند .

ازمطالب فوق ، چنین نتیجه میگیریم که : آنچه نعمت میشود ؛ عیناً عذاب‌نیز میگردد. خداوند متعال وقرب او وملاقات او برای نیکوکاران ، بزرگترین نعمت وبرای بدکاران ، بدترین عذاب وشکنجـه است. پیغمبران الهی علیهم‌السلام و کتب خداوندی وعلمی که دراین زندگی نصیب بشر میشود ، کلیةً رحمتند ولی برای‌بعضی ازافراد هم ، عذابند. پس شیء واحدی درعین رحمت بودن ، عذاب نیز میشود .

این مسئله ، از قضایای مسلمهٔ علوم تجربی نیز میباشد . بنابرآنچه در سابق[1] تحقیق کردیم ، تمامی موجودات جهان، در نزد دانشمندان علوم‌تجربی ، ازیك‌خمیره ویك نمونه از حقیقت ، ساخته شده وپرداخته گردیده است. خمیرهٔ‌اولی و گل نخستین

۱ـ فصل ۶ نظریات دانشمندان علوم تجربی

هرچیزی ، اعم ازاینکه نسبت به بشر خیر باشد ویا شر ، رحمت باشد و یا عذاب ، نیروی واحدی بیش نیست. این حقیقت واحده ، نور هم میشود ، وظلمت هم‌میگردد حرارت هم میشود ، سرما هم میگردد ،درشکل حرکت هم نمودار میشود ، وبصورت سکون هم در میآید ، ذغال سیاه هم از آن درست میشود ، یاقوت سرخ هم از آن درمیآید .

بنابراین ، جائی برای استبعاد ، باقی نیست که عمل انسان ، نیروی صادرشده ازآدمی ، آتش هم میشود ، نعمت‌هم میگردد ، عذاب هم میشود، شادی هم میگردد. وخلاصه : اندوه وسرور ، ازیك نمونه حقیقت ساخته میشوند ، سراسر نعمتهای‌بهشتی وشکنجه‌های دوزخی ، ازیك خمیره وازیك گل پرداخته میشوند ، ساختمان سعادت‌و سازمان بدبختی آدمی را همان نیروهای صادر شده ازخود آدمی ، تشکیل‌میدهند ، نعمت وعذاب ، ازلحاظ ذات ، متحدند.

از این بحث عجیب ، یك مطلب بسیار مهم دیگر هم که مدتها برای‌مامشکل لاینحل بود ، روشن میگردد، وآن، مسئلهٔ تبدل سیئات ، بحسنات است که درقرآن و حدیث صریحاً وارد شده. انشاء الله تعالی در آینده مفصلاً در کشف این حقیقت سخن خواهیم گفت .

متعلقات اعمال

از آیات کریمهٔ قرآن مجید و کلمات شریفهٔ پیشوایان دین علیهم الصلوة والسلام ، با کمال صراحت چنین بدست‌میآید : علاوه بر اینکه اعمال انسان ، باقی میمانند ، و در عالم آخرت ، تطورات عجیب و غریب درمییابند ، نور میشوند ، ظلمت میگردند ، حرارت میشوند ، منتن‌میگردند، طیب و گوارا میشوند وخبیث ونفرت آور میگردند ؛ متعلقات وموضوعات اعمال هم (مثلاً مالی که‌با ظلم گرد آمده ، ویا بدهی‌های واجب آن ، اخراج نشده) مانندخود اعمال ، باقی میمانندو در رستخیز عمومی دراطواری دلپسند وخوش‌آیند ویاناگوار وناراحت کننده ، خودنمائی میکنند.

این مسئله ، اگرچه ازموضوع بحث ما ، که عمل انسان‌است ، خارج‌است؛ ولی بقا وتطورات متعلقات اعمال، بقا وتجسمات اعمال‌را خیلی خوب تشریح وتوجیه میکند وآنرا در آئینهٔ ذهن ، تقریب کرده وتأیید مینماید. تصور این حقیقت که : اعمال آدمیان باهمهٔ آنچه که در روی آن ، عمل کرده‌اند ، درجهان آینده ، ظاهر خواهد شد ، چنین بنظر میاورد که : عالم آینده گوئیا تکرار این زندگی و نمایش آنست زیرا که همهٔ خصوصیات حیوة کنونی را با جمیع متعلقات آنها در آن نشأه نشان میدهد. ولی این نمایش برخلاف همهٔ نمایشها ، اصل واقعه را نمایش‌میدهد نه تصویری ازآنرا ، حقیقت حادثه همان است که در این نمایش دیده خواهد شد ، و آنچه که در نخستین بار در دنیا تحقق میپذیرد وعملی از انسانی سر میزند، ظاهری بیش نیست .

این بحث چنین مینمایاند که : تطورات گوناگون‌اعمال ، نمیتواند ازمتعلقات آنها انفکاك بیابد ، وهمانطور که در اینجهان ، وقوع هرعملی با عاملی ومعمول‌بهی‌و مجاورهائی تحقق میپذیرد ، در آخرت هم ، نمایش‌آن عمل ، وبه‌تعبیری واقعی‌تر ، تحقق و تذوت آن عمل با همان عامل و معمول به و مجاورها و سایر متعلقات عمل خواهد بود .

قرآن کریم ، بما درس میدهد که بتها باانقراض جهان ، معدوم نمیشوند و در قیامت مانند خود عبادت کننده‌ها محشور میگردند . میفرماید[1]: احشروا الذین ظلموا وازواجهم‌وماکانوایعبدون. درآخرت ، بتها وبت‌پرست‌ها وپرستش بتها باحقیقت و باطن خود بروز میابند و همهٔ آنها بدوزخ انداخته میشوند ، چنانکه میفرماید[2]: انکم وماتعبدون من دون‌الله حصب جهنم. و ظاهراً احجاریکه مانند مردمان بدکار ،

۱ــ صافات ۳۷ــ۲۲ جمع کنید ستمکاران وجفت‌هایشان‌را وآنچه راکه عبادت‌میکردند

۲ــ انبیاء ۲۱ــ۹۸ حقیقت اینست که شما وآنچه غیر از خدا عبادتش میکنید، ریختنی دوزخ میباشید .

مایهٔ سوخت دوزخ هستند ، همین بتها هستند ، در آنجا که فرموده[۱] : اتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة. درمجمع البیان[۲] هم این احتمال را ظاهر شمرده وپسندیده است. ودرخبر است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : من احبنا کان معنا یوم القیمة ولو کان رجلاً احب حجراً لحشره الله معه[۳] .

ودرقرآن کریم هست[٤] : و من یغلل یأت بماغل یوم القیمة. وعامه و خاصه در ذیل این آیه ، این‌مضمون را از حضرت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله آورده‌اند که[٥] : هرکس‌شتری بدزدد در روز قیامت آنرا درحالی که نعره میکشد ، درپشت خود میآورد · هرکس اسبی بدزدد در روز قیامت آنرا درحالی که شیهه میکشددرپشت خودمیاوردومیگوید ای‌محمد ای محمد (صلی الله علیه وآله) و آنحضرت میگوید : من در دنیا بشما گفته بودم اینك دیگرکاری‌نمیتوانم بکنم . واز امام باقر علیه السلام روایت شده[٦] : من غل شیئاً رأه یوم‌القیمة فی‌النار ثم یکلف ان یدخل‌الیه‌فیخرجه من‌النار . چنین فهمیده میشود کـه : خیانت کردن وخیانت کننده وآنچه کـه باخیانت برداشته شده ؛ هرسه در جهان آینده با باطن وحقیقت خود ، نمایان میشوند ، وکسی که در دنیا خیانت کرده بود ، دستور

۱– بقره ۲–۲٤ بپرهیزید ازآتشی‌که سوخت (هیزم) آن ، مردمان وسنگهایند .

۲– ج ۱ ص ٦۳ و٦٤.

۳– روضة‌الواعظین ص۳٤۳ هرکس ما را دوست بدارد در روز قیامت باما میباشد و اگر مردی سنگی را دوست میداشته البته خدا او را باآن سنك حشر میکند .

٤– آل‌عمران ۳–۱٦۱ هرکس خیانت کند وچیزی‌را بناحق بردارد ، در روزقیامت آنرا میاورد .

٥– مجمع‌البیان ج ۲ ص ٥۳۰ . وطنطاوی و جامع‌البیان ومفاتیح الغیب و المنار و الدرالمنثور ، بترتیب در ج ۲ ص ۱٥٥ وجزء ٤ ص ۱۰٤ و ۱۰٥ وج ۳ ص ۱۲۳ و ج ٤ ص۲۱٦و۲۱۷ وج ۲ ص۹۲ س۱۹و۲٤ .

٦– تفسیر برهان ج ۱ ص ۳۲٤ س ۲۳ هر کس چیزی را خیانت کند در روز قیامت آنرا در میان آتش می‌بیند ، سپس امر میشود که باندرون دوزخ رفته وآنرا از میان آتش ، بیرون بیاورد.

داده‌میشود در آنجا هم، همین عمل خود را بجا بیاورد. ولی برداشتن مال مردم، بیرون آوردن آن ازجهنم ، گردیده وسوارشدن برمر کوب مردم ، سوار کردن آن بر گرده شده است

روایت شده[۱] کـه مردی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد ویك یادو بند کفش باخود آورد و گفت : در روز خیبر از غنیمت برداشتم !، حضرت فرمود: بند کفشی است (یادو بند کفش است)از آتش . «شراك او شراكان من نارٍ». وایضاً آورده‌اند[۲] مردی درجنك خیبر ، شمله‌ای از غنائم برداشته بود ، باتیری ازجانب دشمن زده شد ومرد، مردم گفتند: شهادت گوارایش باد ؛ حضرت فرمود نه ، سو گند بآنکه جان محمد در دست او است ، واقع اینست: شمله‌ای که پیش‌ازتقسیم غنائم برداشته بود ، هرآینه براو آتش میدمد. «کلا والذی نفس محمد بیده ان الشملة التی اخذها من الغنائم قبل قسمتها لتلتهب علیه ناراً»

و نیز در روایت هست[۳]: مردی انگشتر طلا در انگشت داشت ، حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : بطود حتم ، انگشت تو ، مادام که این انگشتر درآن هست ، درآتش است. و ایضاً[٤] آنحضرت از مردی که انگشتر طلا در انگشت داشت ، اعراض کرد و فرمود انك جئتنی وفی یدك جمرة من نار . وایضاً[٥]: آنحضرت دردست مردی انگشتری طلا دید ، آنرا ازدست او درآورد وانداخت وفرمود آیا کسی از شما دانسته ، آتش پاره‌ای در دست خود میگذارد .

و نیز آورده‌اند که فرموده[٦]: من نظر الی کتاب اخیه بغیر اذنه فکانما ینظر

۱ـ مفاتیح‌الغیب ج ۳ ص ۱۲٤ . تردید از راوی است.

۲ـ سفینة‌البحار ج ۱ ص ۳۷۸ . ان‌اصبعك فی‌النار ماکان فیها هذا الخاتم .

۳ـ زواجر ابن‌حجر ج ۱ ص ۱۲۵ س ۲۱ تودر حالی پیش‌من آمده‌ای که دردست اخگری از آتش داری .

٤ـ زواجر ابن‌حجر ج ۱ ص ۱۲۵ س ۱۷و۱۸ ، سفینة‌البحار ج ۱ ص ۳۷۸.

٥و٦ـ درج گهر شمارهٔ ٦۱۹ ، لطائف‌الطوائف ص ۱٤۰ دارد : هر که درمکتوب برادر*

فی النار. وایضاً[1]: من سئل الناس من غیر فقر فانما یأکل الجمر. یعنی آنچه که با گدائی بدست میآورد و میخورد، در واقع آتش است. و ایضاً[2]: همانا من بشرم وشما دشمنی کنان بنزد من میآئید؛ شاید بعضی از شما بحجت خود گویاتر از دیگری باشد ومن هم بسود او قضاوت نمایم، برطبق آنچه میشنوم حکم کنم، پس هر کس که بسود وی، حق مسلمانی را حکم نمایم همانا پاره ایست از آتش میخواهد اخذ کند یاترك نماید. وایضاً[3]: الصدقة تطفیء الخطیئة کما یطفیء الماء النار. مراد از صدقه چیزی است که در راه خدا بفقیر داده میشود.

در قرآن کریم فرماید: و[1]الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون این آیهٔ کریمه درمنظور ما کاملاً صریح است ومیفرماید آنچه را که دردنیا برای خود پسند کردید در آخرت نیز عین آنرا که باحقیقت خود بارز شده وظاهر ناپایدارش را ترك کرده، برای خود نگاه دارید.

ظاهر آیهٔ فوق چنین میرساند که: خرج کردن طلا و نقره تماماً در راه خدا واجب است؛ واخراج زکوة آن مجوز نگاهداشتن باقی نیست. و روایتی از ابی بن

---

*مؤمن نگرد بی‌اذن‌او، برآتش‌دوزخ مطلع گردد.

۱ـ سفینة‌البحار ج ۱ ص ۵۸٤ س ۱۹ هرکس از مردم گدائی کند ومحتاج نباشد، همانا اخگر میخورد.

۲ـ نهج‌الفصاحه شمارهٔ ۹٤۲.

۳ـ درج گهر شمارهٔ ۳٤۰ صدقه، شرارهٔ گناه را بنشاند، همانگونه‌که‌آب، آتش‌را

٤ـ توبه ۹ـ۳٤و۳۵ وکسانی که طلاونقره راگنج میسازند وآنهارا در راه خداخرج نمیکنند، آنان را بعذابی دردناك مژده بده، روزی در میان آتش دوزخ بر آنها حرارت داده میشود وباآنها به‌پیشانی وپهلو وپشت‌هایشان، داغ گذاشته میشود، اینست آنچه‌که برای خود گنج اندوختید، بچشید آنچه راکه گنج میکردید.

بن کعب نقل‌شده که این ظاهر را تأیید وتصدیق میکند[۱] : ان‌عثمان بن‌عفان لما ارادان یکتب المصاحف ارادوا ان یلقوا الواوالتی فی برائة والذین یکنزون الذهب و الفضة قال لهم ابی رضی‌الله‌عنه لتلحقنها اولاضعن سیفی علی عاتقی فالحقوها. ظاهراً منظور آنان از اسقاط واو «والذین» این بوده که‌اهل کتاب که قبلاً درضمن آیه ذکرشده‌اند از «الذین» فهمیده شوند، و آیه بر مسلمین شمول نیابد ، تاهر کس هرقدر بخواهد ازطلا ونقره گنج بسازد و کسی بر آنان ایراد ننماید. ودر این تصمیم ، چنان‌پا برجا ومحکم بودند که ابی‌بن کعب ناچار ملایمت را ترك وسخن از شمشیر بمیان آورده. واگر با اخراج زکوة ، جواز نگاهداشتن باقی را از ظاهر آیه میتوانستند بفهمند ویا دربیاورند ، مسلماً باین تشدیدها نیازی پیدا نمیشد.

ولی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام حدیثی آورده‌اند که کنز کردن و گنج ساختن را معنی کرده وفرجه‌ای برای مردم باز نموده است : [۲]اربعة آلاف فما دونها نفقة و ما فوقها کنز. اینحدیث شریف هم مبتنی برظاهر آیه است و چنین میرساند که بیشتر از چهارهزاررا اگرچه زکوتش داده شود، باز نمیتوان‌نگاه داشت. ودر خبری[۳] بیشتر از دوهزار درهم ، کنز شناسانیده‌شده .

واز ابوذر راستگو رحمه‌الله تعالی آورده‌اند که هرروز وقت بامداد و شام با

۱ـ الدرالمنثور ج ۳ ص ۲۳۲ س۳۲ هنگامی که عثمان‌بن عفان میخواست مصحف‌ها (نسخه‌های قرآن) را بنویساند ، خواستند واوی راکه درسورهٔ برائت ، در «والذین‌یکنزون الذهب والفضة» هست بیاندازند ، ابی‌ابن کعب گفت : حتماً بایستی واو را برآیه لاحق کنید وگرنه یقین بدانید که من شمشیرم را برشانه‌ام خواهم گذاشت ، پس آنان واو را برآیه‌لاحق کردند .

۲ـ الدرالمنثور ج ۳ ص۲۳۲ س ۳٤ چهارهزار وکمتر ازآن ، نفقه محسوب‌است وبیشترازآن گنج‌استودر مجمع‌البیان ج۵ ص ۲۶ س۵ ، این خبر واضحتر نقل شده.

۳ـ تفسیر برهان ج۲ ص۱۲۲ س۷و۸ .

صدای بلند فریاد میآورد[۱]: بشر اهل الکنوز بکیّ فی الجباه و کیّ فی الجنوب و کیّ فی الظهور حتی یتردد الحرفی اجوافهم ، مقصود ابوذرّ این بوده که این ندا بگوش معاویه واتباع او برسد. و در اخبار هست که:[۲] امام زمان علیه السلام بظاهر این آیه ، عمل خواهد فرمود.

ونیز خداوندمتعال فرموده[۳]: وما تقدموا الا نفسکم من خیر تجدوه عندالله . لفظ خیر چنانکه اهل فن تصریح کرده‌اند بمال دنیا اطلاق میشود ، و بدون شك در این آیه بهرچیزی که بعنوان زکوة وخمس وصدقات مندوبه ویا بعنوان هبه برمؤمن اگرچه معوّضه هم باشدداده شود. و برآنچه که برعائله خرج شود اگرچه واجب النفقه باشد و بمطلق احسان و نیکی ، شامل است. بنابراین ، آیهٔ مذکوره با کمال صراحت ، دلالت براین میکند که : هر کس خیرات خرج شدهٔ خویشتن رادرزندگی اخروی بازخواهد یافت وعین آنها دوباره بخود او برگردانیده خواهد شد.

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده[۴]: یأتی یوم القیمة شیء مثل الکبة فیدفع فی ظهر المؤمن فیدخله الجنة فیقال هذا البر. «کبه» بفتح کاف ومضموم هم خوانده میشود وبافتح وتشدید باء بمعنی جلو راندن وحمله کردن است .

ودر قرآن کریم فرموده[۵]: من ذاالذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه لداضعافا

۱ـ تفسیر برهان ج ۲ ص ۱۲۲ س ۱۵ و ۱۶ بگنجداران مژده بده ، داغی درپیشانی وداغی در پهلو وداغی در پشت آنان گذاشته میشود تا حرارت در اندرونشان راه بیابد.

۲ـ تفسیر برهان ج ۲ ص۱۲۲ س ۱۲۹۹ وص۱۲۱ س۲۶ .

۳ـ بقره ۲ـ۱۱۰ وهرچه از خیر برای خودتان ، پیش داشت کنید ، در نزد خدا آنرا باز میبابید .

۴ـ کافی ج ۲ ص۱۵۸ س ۱۲ ، وافی کتاب الایمان والکفر ص ۹۳ س ۲۴ ، ازکافی روز قیامت ، چیزی مانند جلو راندن ودفع کردن میآید واز پشت مؤمن «بسوی جلو» پرتابش میکند واو را داخل بهشت میگرداند وگفته میشود که : این نیکی کردن است .

۵ - بقره ۲ـ۲۴۵ کیست که بخداوندقرض نیکوئی دهد تا خداوند آنرا برای اوبا*

کثیرة. این کریمه دلالت میکند که آنچه در راه خدا قرض داده میشود باقی میماند وخداوند متعال آنرامیافزاید. وفرموده[۱]: مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مأة حبة والله یضاعف لمن یشاء. آنچه که در راه خدا خرج میشود باقی است وپیوسته افزایش مییابد وبه نسبت هفتصد بریك، زیادت می پذیرد. وفرموده[۲]: مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتاً من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها و ابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل فطل و الله بما تعملون بصیر. دراین دو کریمه، درعوض اینکه بفرماید: مثل ماینفقون، چنانکه در سورهٔ آل عمران، همین عبارت را آورده[۳]، (ودر اینصورت مثل، راجع میشود به نفقه وآنچه که در راه خدا خرج میشود) فرموده: مثل الذین ینفقون، تامثل دربارهٔ خود نفقه دهندگان باشد. یعنی: افزایش یافتن صدقه، در شکل افزایش یافتن دهنده، تحقق خواهد یافت !!.

ونیز دربارهٔ صدقه آمده[٤]: یمحق الله الربا ویربی الصدقات. درتفسیر این کریمه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده[٥]: ان الله تعالی یقبل الصدقات ولایقبل منها الا

---

*افزایشهای بسیاری بیافزاید.

۱– بقره ۲–۲۶۱ مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا خرج میکنند مانند مثل دانه‌ایست که هفت سنبل رویانیده که در هرسنبل صد دانه هست وخداوند برای کسی که بخواهد افزایش میدهد.

۲– بقره ۲–۲۶۵ مثل کسانی که اموال خود را برای طلب خشنودی خدا و برای استوار داشتن خود، خرج میکنند، مانند مثل باغی است در تپه‌ای که باران فراوانی به‌آن رسیده وخوردنیهایش را دو برابر داده، و اگر باران فراوان نرسیده، ریزه بارشی بر آن رسیده وخداوند بهرچه که میکنند بیناست.

۳– ۳ – ۱۱۷ مثل ماینفقون فی هذه الدنیا کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته

٤– بقره ۲–۲۷۶ خداوند ربا را میکاهد و صدقه‌ها را میافزاید وبزرك میگرداند.

٥– مجمع البیان ج ۲ ص ۳۹۰ س ۳۱، الدرالمنثور ج ۱ ص ۳۶۵ و ۳۶۶، مضمون*

الطیب و یربیها لصاحبها کما یربی احد کم مهره او فصیله حتی ان اللقمة لتصیر مثل احد. واز امام باقر علیه السلام مروی است[1]: قال الله تبارك وتعالی انا خالق کل شیئی و کلت بالاشیاء غیری الا الصدقة فانی اقبضها بیدی حتی ان الرجل والمرئة یتصدق بشق التمرة فاربیها له کما یربی الرجل منکم فصیله وفلوه ، حتی اتر که یوم القیمة اعظم من احد.

خداوند متعال فرموده[2]: یوم ینظر المرء ما قدمت یداه. ماء موصول بر هر چیز که ازمال دنیا پیش داشت میشود ، شامل است ، وبقاء و وجود آنها را درروز قیامت، میرساند. ودرحدیث از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده[3]: المؤمن اذامات و ترك ورقة واحدة علیها علم تکون تلك الورقة ستراً فیما بینه و بین النار و اعطاه الله بکل حرف مکتوب علیها مدینة فی الجنة اوسع من الدنیا سبع مرات.

---

*اینحدیث را باطرق زیادی از آنحضرت آورده است. خداوند متعال ، صدقه‌هارا قبول میفرماید واز آنها فقط پاکیزه‌هارا قبول مینماید و آنرا برای صاحبش بزرك میکند ومیرویاند همانطور که یکنفر از شماکره اسب یا بچه شتر خودرا نگاهداری کرده و بزرك میکند ، حتی اینکه یك لقمه باندازهٔ کوه احد میشود.

۱- تفسیر برهان ج ۱ ص ۲۵۹ س ۱۳ ، مضمون اینحدیث را درضمن روایات زیادی آورده است . خداوند تبارك و تعالی میفرماید : منم آفرینندهٔ هر چیز ، اشیاء را بپرورش دهندگان غیر از خودم سپرده‌ام «اشیاء را باعلل و وسائط میپرورانم» جز صدقه راکه خودم با دست خود ، آنرا میگیرم ، حتی مرد یا زن که نصف خرما را صدقه میدهند ، آنرا برایش نگاهداری کرده وپرورش داده وبزرك میکنم ، همانگونه که مردی از شما ، بچه شتر وکره اسب خودرا می‌پروراند وبزرك میکند تا آنرا در روز قیامت در حالی که ازکوه احد بزرگتر شده باشد ترك میکنم.

۲- نباء ۷۸-۴۰ روزی مرد بر آنچه که با دو دست خود پیش داشته بود ، نگاه میکند

۳- وسائل الشیعه ج ۳ ص ۳۷۹ س ۲٦ ، اوثق الوسائل ص ۲ س ۵ وقتی که مؤمن میمیرد ویك ورق راکه برآن علمی نوشته شده ، بعداز خود میگذارد ، این ورقه درمیان او و آتش پرده‌ای میشود وخداوند بهرحرفی که برآن نوشته شده شهری در بهشت عطا میکند که هفت بار از دنیا وسیعتر است.

ودر قرآن کریم هست[۱]: ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب ویشترون به ثمناً قلیلاً اولئك ما یأکلون فی بطونهم الا النار. و ایضاً[۲]: ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً. این آتش که دو طایفهٔ نامبرده، در دنیا میخورند مسلماً در روز قیامت هم خواهد بود، یعنی: مال یتیم و بهای اندك کتمان کتاب خدا، باقی میمانند و در آخرت در شکل آتش برای خورندگان دنیوی، بارز میشوند.

ازرسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده[۳]: هر کس در پیش روی سلطانی ستمگر، تازیانه بیاویزد، آن تازیانه در روز قیامت، اژدهائی از آتش میشود که طولش هفتاد ذراع خواهد بود. خداوند این اژدها را در روز قیامت در میان آتش دوزخ براو مسلط میکند. وایضاً[٤]: کسی که درقبله (یابسوی قبله) اخلاط سینه میاندازد، باید بداند که درحالی مبعوث میشود که آن اخلاط در روی اوست.

درقرآن کریم فرماید[۵]: سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة. جناب امین الاسلام رحمه الله تعالی در تفسیر این آیه فرموده[٦]: «گفته‌اند مالی که بر آن بخل ورزیده، طوقی در گردن او قرار داده میشود، واین آیه دربارهٔ ما نعین زکوة نازل شده. و این سخن از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است. وقول ابن عباس وسدی وشعبی وغیرآنان

۱ـ بقره ۲ـ ۱۷٤ کسانیکه پنهان وانکار میکنند آنچه راکه خداوند فرو فرستاده‌است از کتاب وباآن قیمت اندکی میخرند، نمیخورند در شکمهای خویش مگر آتش را.

۲ـ نساء ٤ـ ۱۰ حقیقت اینست: کسانی‌که اموال یتیمان را از روی ستم میخورند، همانا آتشی را باخوردن، بشکم خود فرومیبرند.

۳ـ ارشادالقلوب ص ۲۶۳.

٤ـ ارشادالقلوب ص ۱۰۰.

۵ـ آل‌عمران ۳ـ ۱۸۰ بزودی در قیامت باآنچه‌که بر آن، بخل ورزیدند، مطوق میگردند.

٦ـ مجمع‌البیان ج ۲ ص ٥٤٦.

نیز همین است. واز پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرموده : هر کس زکوتش را ندهد، آن زکوة در روز قیامت . مارشجاعی در گردنش قرار داده میشود ، وبعداً این آیه‌را خواند»

آیه‌وحدیث‌فوق ، مطلوب مارا واضحتر ومشروحتر مینمایاند وچنین بنظر میدهد که : لزوم واتصال مار بمانع زکوة در آخرت ، حقیقت‌و باطن‌لزوم واتصال زکوة بمانع زکوة است در دنیا ، واو آنچه را که در دنیا برای خویشتن نگاهداشته بود ، باهمان نگاهداشتن ، عین آن نگاهداشته شده‌را در آخرت نیز برای خود نگاه خواهدداشت منتهی در آخرت ، هم نگاهداشتن وهم نگاهداشته شده و هم نگاهدارنده ، هرسه با حقیقت و باطن خود ، بروز وظهور میبابند ، وديگر نميتوانند مانند زندگی دنیوی ، بواطن خود را باپرده‌های ناپایدار ، پنهان کنند .

و از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده[۱] : اعظم‌الظلم ذراع من الارض ینتقصه المرء من‌اخیه لیست‌حصاة اخذها الاطوقها یوم القیمة. وایضاً[۲] : ایما رجل ظلم‌شبراً من‌الارض کلفه الله تعالی ان یحفره حتی یبلغ سبع ارضین ثم یطوقه یوم القیمة حتی یقضی بین الناس .

واز امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که در بارهٔ مسجد جامع کوفه فرموده[۳]: کانی به یعنی مسجد الکوفة یوم القیمة فی ثوبین ابیضین شبیه بالمحرم یشفع لاهله و لمن

۱- نهج‌الفصاحه شمارهٔ ۳۵۳ ستم بزرگ یکذراع زمین است که مرد ازحق برادر خود بکاهد ، خداوند هرریگی راکه اخذکرده در روز قیامت ، گردبندش خواهدکرد .

۲- نهج‌الفصاحه شمارهٔ ۱۰۳۲ هر مردکه وجبی از زمین را باظلم اخذکند، خداوند متعال در روز قیامت مجبورش سازد که آنرا بکند تا بزمین هفتم برسد سپس آنرا طوق او میگرداند تا در میان مردم ، حکومت تمام شود.

۳- روضه‌الواعظین ص۲۸۳ گوئیا مسجد جامع کوفه را اکنون می‌بینم که درروزقیامت مانند مردی که در لباس احرام باشد در دو ثوب سفید پیچیده‌شده ، ازبرای اهل خود وکسی که در آن نماز خوانده شفاعت میکند وشفاعتش رد نمیشود.

صلی فیه فلایرد شفاعته. واز امام صادق علیه السلام که فرموده[۱]: صلوا من المساجدفی بقاع مختلفة فان کل بقعة یشهد للمصلی علیها یوم القیمة.

و از امام حسن علیه السلام روایت شده:[۲] ان هذا القرآن یجیئ یوم القیمة قائداً وسائقاً، یقود قوماً الی الجنة احلوا حلاله و حرموا حرامه وآمنو بمتشابهه و یسوق قوماً الی النار ضیعوا حدوده واحکامه واستحلوا محارمه محمدبن یعقوب فیروزآبادی گفته: بطور صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده[۳]: یؤتی یوم القیمة بالقرآن واهله الذین کانوا یعملون به فی الدنیا تقدمهم البقرة وآل عمران.

کلامی عجیب وبسیار عمیق از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده[۴]: من قتل نفسه بحدیدة فحدیدته فی یده یتوجأ بها فی بطنه فی نار جهنم خالداً مخلداً فیها ومن قتل نفسه بسم فسمه فی یده یتحساه فی نار جهنم خالداً مخلداً فیها ومن تردی من جبل فقتل نفسه فهو یتردی فی نار جهنم خالداً مخلدا فیها. اینست معنای آنچه که گفتیم: زندگی

۱ـ روضة الواعظین ص۲۸۴ در مساجد؛ در جاهای مختلفی نماز بخوانید برای اینکه هرجائی در روز قیامت، برای نمازگزار گواهی میدهد.

۲ـ ارشادالقلوب ص ۱۰۲ واقع اینست که این قرآن در روز قیامت در حالی میآید که میکشد ومیراند. مردمی را که حلال قرآن را حلال وحرام آنرا حرام کرده و بمتشابه آن، ایمان آورده‌اند، بسوی بهشت میکشد، ومردمی راکه حدود و احکامش را ضایع ومحرماتش را حلال شمرده‌اند، بسوی آتش میراند.

۳ـ سفرالسعادة ج ۲ ص ۲۴۶ و ۲۴۷ در روز قیامت، قرآن واهل قرآنرا که در دنیا بر آن عمل میکردند در حالی می‌آورند که سورهٔ بقره و آل‌عمران در پیشاپیش آنان خواهد بود.

۴ـ کشف‌الغمهٔ شعرانی ج ۲ ص ۱۲۳س۱۶ هرکس خودرا باآهن پاره‌ای بکشد پس آهن پاره‌اش در دست اوست وبا آن بدون هیچ ملاحظه‌درمیان آتش دوزخ در شکم خودمیزند وپیوسته و الی الابد در این عذاب خواهد ماند، وهرکس‌خودرا بازهری بکشد پس زهرش در دستش میباشد وآنرا در میان آتش جرعه‌جرعه می‌آشامد و او در این عذاب الی الابد خواهد ماند، وهرکس‌خودرا ازکوهی پائین اندازد وبدین طریق خودشرا بقتل رساند پس او درمیان آتش دوزخ الی الابد درحال افتادن وسقوط است.

اخروی ، نمایش حقیقت و واقع زندگی ظاهری‌وصوری دنیوی است ؛ ودنیای آینده تکرار دنیای کنونی است ولی باطن آنرا بیرون میآورد و بآن ابدیت میبخشد ، و بعبارت صحیح‌تر و واقعی‌تر : دنیای کنونی نمایشی ظاهری و نا پایدار از زندگی واقعیت‌دار وجاودانی اخروی است .

گواهان اخروی اعمال

درروز رستخیز ، پس‌از عوض‌شدن وضع جهان وزندگی‌انسان علاوه براینکه وجود خوداعمال وحضور عین آنها بهترین گواه صدق بروقوع آنهاست ، گواهان دیگری نیز که شاهد تحقق یافتن اعمال میباشند ، درآنجا برصدور آنها گواهی خواهندداد . غالب مردم‌چنین تصورمیکنند که‌میتوانند بعضی از اعمال خود را مخفیانه ودرخلوت بجا آورند ، ودر اثر این تصور است که خود و کردار خودشانرا ازنظارت وشهادت اغیار . محفوظ ومصون دانسته ، باخیال آسوده واطمینان دل اعمال شایسته ویا ناشایست خود را انجام میدهند. ولی بینایان جهان خوب میدانند : واژه‌ای که مفهوم دارد ویك مصداق هم درسراسر عالم ندارد ، همین کلمهٔ خلوت است ، زیرا که هرجای دنیا ، هر گوشه وهر زاویهٔ ازآن، بی‌پرده است. اعماق اقیانوسها وفضای کیهان همه‌جا جلوت وبی‌حفظ است.

دانسته‌ایم که : عمل انسان نیروئی است که با انجام دادن‌کار ، ازبدن عامل؛ بیرون میگردد. این نیروی خارج شده بدون شك درموجودات پیرامون خود ، مثلاً درهوای مجاور اثر میکند وموجودهای مجاور هم ، این اثر را بمجاورهای خود ، سرایت میدهند و مجاورهای مرتبهٔ دوم هم همین اثر را بمجاورهای مرتبهٔ سوم میرسانند . وهمچنین هرنزدیکتر ، اثر نامبرده را بموجودات دورتر ، سرایت داده وبدون وقفه انتقال میدهند وتا آنجا که موجودهست پیش میبرند تابآخر عالم مادی برسد (اگر برای عالم، آخری بوده باشد).مسلماً نیروی صادر شده ازماه ازخورشید ها بالاتر میرود و کهکشانها را زیر پا میگذارد واز سحابیها هم میگذرد.

باین بیان ،سراسر جهان از کوچکترین عملی که حدوث میابد ، ازیك‌نفس

کشیدن ، چشم باز کردن ویا بستن ، منقلب میشود و دیگر گون میگردد !!. و آیا این نیرو بالاخره درجائی ایست میکند وسرش بدیواری میخورد و یا الی الابد پیش میرود ؟!! عجالةً ازدادن پاسخ یقینی ، معذوریم .

بنابراین ، هرموجود شاهد وقوع هرعمل وسراسر زمین وآسمانها وهمهٔ ذرات آنها ، ناظر و تماشاچی دائمی هرعامل است ، تمام ذره‌هائی که در زمین یا آسمانها میباشندویادر میان آنهادر گردش وتموجند ، همه وهمه وقوع هر عمل راباذات خود درك میکنند وبا حقیقت خویش ، آنهارا مشاهده مینمایندو گواهان اخروی اعمال میگردند .

گواهان اخروی اعمال،عین‌اثرعمل‌را نشان‌میدهند ومانند آهن‌سرخ گردیده وآبدیده که‌اثر آب‌وآتش‌را درخودنگاه‌میدارد ، هستند،ولذا بهیچوجه قابل تکذیب نیستند.جناب‌آقای‌مهندس‌بازرگان‌در کتاب «راه طی‌شده»میفرماید[۱] : «دوسال‌قبل یکی ازروزنامه‌های‌تهران، ترجمهٔ مقاله‌ای‌ازمجلات خارجی‌را منتشر کرده‌خبرمیداد: چند تن ازدانشمندان‌امریکائی‌موفق‌شده‌اندآوازخوانی کوزه گران قدیم‌مصررا ظاهرسازند وبتکرار درآورند ، برای این منظور کوزه‌هائی‌را که درموزه‌ها بیادگار مانده،روی اسبابی‌شبیه بگرام‌وفون‌ولی مانند ترتیب وموقعی که کوزه گر ، کوزه خمیری‌راروی دستگاه قرار داده بـا پا میچرخاند و با یك قطعه چوب بشکل مطلوب در میآورد ، میگردانند».

«درآنزمان که کوزه گر ، در کنج خلوت دکان خود مشغول کار بوده ، آواز میخواندو کوزه‌هاراچرخ میداد ابداً فکر نمیکرد که‌ارتعاش صدای‌او بوسیله‌تخته‌چوبی که در دست دارد، گل کوزه را میتراشد وخطوط نامرئی‌دقیقی بر بدن کوزه‌رسم‌مینماید خطوطی که بعداز یکی‌دوهزار سال‌در آزمایشگاهها بصدا درآمده ، کلمات اوراتکرار خواهد کرد. البته این کوزهٔ کوزه گر نیست که صدای کار گر مصری را ضبط کرده

۱ــ ص ۱۲۴ و۱۲۵ باانداك اختصار.

باشد ، تمام کوه ودشت ودر ودیوار ، جاسوسانی هستند که درخلوت ودرملا ، نه‌تنها صدا بلکه هراثر وعمل‌صادره‌از مارا دریافت‌میکنند و بصورت تغییرات مکانیک فیزیک یاشیمیائی وغیره دردل خود ؛ نگاه میدارند . این اسرار تنها روی سطح اشیاء وشکل خارجی آنها نقش نمی‌بندد که درصورت متلاشی شدن هیکل ، محو گردند بلکه در اعماق‌ذرات‌ریشه میدوانند».

مشکلی که باقی است تطبیق هرعمل برعامل آن‌وتمیز عاملین است ، وفرضاً اگر کسی ادعا نماید که فلان عمل واقع شده از او نیست با کدام‌وسیله اثبات میشود که از اوست. درآینده‌انشاءالله تعالی تحقیق خواهیم کرد که : هیچ عمل ازعامل‌خود جدا نمیشود وهر کار باپیوند عجیبی بکار کننده متصل است ، ودر عین اینکه اعمال ، آسمانها وزمین را سیر کرده وپر میسازند از عامل خودهم منقطع نمیشوند ، در این زندگی ودرقبر ، حتی بعداز ذره ذره شدن ، پیوسته بااو میباشند ودر روز بعث هم با هم مبعوث میشوند .

درقرآن کریم ، آیات عدیده‌ای دربارهٔ شهادت‌اعضاء عامل براعمال صادرشده ازاو ، هست. این آیات جای تدبر وتفکر است ، حقائقی درآنها نهفته است ، ظاهر آنها بیان رسوائی روز رستخیز ، وموجب انزجار آدمی ازسیئات وبرگشت اوبسوی پروردگار مهربان است. و همین ظواهر ، بواطنی راهم باخود و در خود دارند که خزائن‌فلسفهٔ حقیقی ودفائن حکمت‌الهی میباشند. میفرماید[1]: یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بماکانوا یعملون. دراین آیه ، گواهی دادن زبان براعمال صادرشده ازانسان باصراحت بیان شده است. وایضاً[2] : الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم

۱ـ نور ۲۴ـ۲۴ روزی گواهی دهد برآنان ، زبانها و دستها وپاهایشان ، باعمالی که میکردند .

۲ـ یس ۳۶ـ۶۵ ، امروز بردهانشان مهر میزنیم و دستهایشان باما سخن میگوید و پاهایشان گواهی میدهد برآنچه کسب میکردند .

وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون. دراین آیه هم فرموده بردهانشان مهر میزنیم یعنی برای اینکه نتوانند سخن بگویند. واقع اینست که در آنجا ، زبان ولبها و هر کدام از دندانها وغیر اینها از اجزاء دهان ، مانند دستها وپاها براعمالی که از آنها وبا آنها صادر شده ، شهادت میدهند ؛ ومجموع من‌حیث المجموع آنها که بنام دهان نامیده میشود و وسیلهٔ سخن گفتن دراین زندگی است ازکار سابق خود باز مانده و خاموش میگردد ،

ونیز درقرآن کریم هست[1]: اذا ماجائوها شهد علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء. بنظر قاری قرآن از ظاهر «شهد» و «قالوا» و «انطقنا» اولاً چنین تبادر میکند که گوش وچشم وپوست بدن ، زبان در میآورد ودهان میشود و پس‌از آنکه چند کلمهٔ دیگر قرائت میکند و به «انطق کل‌شیء» میرسد ، میفهمد که گویا بودن هرچیز بحسب تناسب ذات‌اوست ولزومی ندارد که نطق هرچیز بادهان کنونی انسان باشد.

شهادت براعمال در روز قیامت ، منحصر باعضاء نامبرده نیست ، بلکه عموماً اعضاء بدن انسان باعمال وی ، شهادت خواهند داد ، چنانکه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده[2]: اعضاؤکم شهوده وجوارحکم جنوده وضمائرکم عیونه وخلواتکم عیانه. (ضمیرهای مفرد مذکر بخدا برمیگردند). حلقوم ببلع اموال یتیمان وستمدیدگان ومعده بهضم و دهان و دندان بجویدن آنها شهادت خواهند داد وهمچنین جهازها ضمهو جهاز دفع فضلات، وذرات بیشمار پوست‌و گوشت‌بدن واستخوان‌ورگ وپی‌وغیر اینهاشهادت میدهند ازکجا فراهم آمدند و چه کارهائی را انجام دادند.

۱- فصلت ۴۱-۲۰و۲۱ هنگامی‌که برآتش میرسند ، گوشها وچشمها وپوستهای آنان برآنان بآنچه میکردند شهادت میدهد . بپوستهای خود میگویند چرا بر ما گواهی دادید ؟ گویند خدائی‌که هرچیزرا گویا گردانید مارا بنطق آورد !.

۲- نهج‌البلاغه ج۲ص۲۰۶س۶ ، عضوهای شما گواهان اوست وجوارح شما سربازان اوست ودلهایتان جاسوسان اوست و نهانتان هویدای اوست .

خونی که در بدن ما روان است واین مغز که وسیلهٔ اندیشه و تفکر ماست ، مو بمو ذره بذره گواهان اخروی اعمال ما هستند ، اینست معنای اینکه : هر کس از خودش برخودش ، شاهد دارد و گواه هر کسی باخود او است !! چنانکه خداوند متعال میفرماید[1]: وجائت کل نفس معها سائق و شهید . و ایضاً [2]: وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین .

بنا بر آنچه تحقیق گردید ، شهادت تن واعضای بدن براعمال ، باینطریق است که جوارح آدمی و ذات او ، بطریق نطق عمومی موجودات ، ناطق میشوند و گویا میگردند وحقیقت خودرا همانطور که بودند ، با همان اعمال که میکردند ، نمایان میدارند وباطن ذات خویش را بارز وآشکار میسازند . ومیدانیم که بهترین طرز اخبار بطور ساده وطبیعی ؛ همانا نشان دادن عین واقعه وخود حادثه است. خط سابق مصریان بطوری که در کتب تواریخ ذکر میکنند ، مثل خوبی برای مطلوب ماست :

«خط آنها ابتدا عبارت بوده از نقش کردن وساختن صورت چیزی که میخواستند نام ببرند ، مثلاً میخواستند بنویسند آدم . شکل یك آدم میساختند ، برای نوشتن یك مرغ ، صورت یك مرغ میکشیدند . بنا براین غالب اشارات مصری ، تصویرهای کوچك میباشد از آدم وآلات وافزار وچشم و کرکس وقاز وسرحیوانات وامثال آن و این علامات را در ابنیه ، کتیبه قرار میدادند و با دقت زیاد نقر میکردند یعنی در سنك میکندند[3].»

بلی نمایانیدن واقعه و خود حادثه ، بهترین راه اخبار از آن وشهادت برآن است. ومسلماً اگر انسان قادر میشد که وقایع مشهود خودرا محفوظ بدارد وعین آنها را درمورد لزوم ارائه نماید ، همین راه را انتخاب مینمود واز شهادت دادن با زبان

۱ــ ق ۵۰ــ۲۱ وهر کس درحالی که باا و ، راننده و گواهی هست ، میآید .

۲ــ اعراف ۷ــ۳۷ وبرخود گواهی دادندکه کافر بودند .

۳ــ تاریخ ملل قدیمهٔ مشرق ص۹۱ عین‌الفاظ نقل شد .

پرهیز میکرد ومقبول هم نمیگردید. ولی چون اولاً انسان : قدرت براظهار پندارهاو تصورهای باطنی خود ندارد وثانیاً نمیتواندوقایع گذران وحوادث ناپایدار جهان‌را نگاه بدارد ، فلذا درزمینهٔ ناچاری زبان بمیان آمده وسخن گفتن پیدا شده است.و اما چون در زندگی اخروی ، عین اعمال دنیوی با حقیقت‌های عجیب وغریب خود نمایان وبارز خواهند بود ، ونیز چون آخرت ، عالم‌جاویدان ودنیای ثبوت واستقرار است ؛ پس بدون نیاز بسخن گفتن ، خود وقایع که اتصال تام برذات واعضای آدمی دارد ، برصدور آنها ازانسان و از اعضای او ،شهادت خواهند داد. وبرای همین‌است که ما میگوئیم : آخرت نمایشی است ابدی ، ازباطن حوادث دنیوی!.

درآخرت ، هرفرد انسان ؛وقایع گذشتهٔ خویش راکه با رغبت آنهارا احداث کرده بود ، احداث میکند ، دوباره آنها را ،عین آنهارا وحاق ذوات آن اعمال رابا خود همان عضوها که آنهارا ایقاع کرده بود و با عین ذرات آن اعضا که درهنگام صدور عمل ، درایقاع آن ، دخالت داشته‌و کمکی کرده بود ، بادستها وپاهاو گوشها و چشمها وشکم وفرج وغیر اینها ، لاینقطع وعلی‌الدوام نمایان میسازد. ولی البته نه در اشکال فریبندهٔ دنیوی بلکه باحقایق گوارا ویا ذوات تلخ و ناگوار آنها که در دنیا درزیر پرده‌های ظواهر ، مستور مانده بود .

احادیث شریفه‌ای که ذیلاً نقل میشوند ایضاً از گواهان اخروی اعمال، سخن میگویند :

ازحضرت‌رسول خدا صلی‌الله علیه وآله روایت شده که درضمن حدیثی‌فرموده[1]: للهعزوجل

۱ــ بحارالانوارج ۳ص۲۸۲س۹ ، برای خداوند عزوجل بر هربنده‌ای پاسبانهائی هست از جمیع آفریده‌هایش وتعقیب‌کنندگانی ودنبال‌گیرندگانی ، که از پیش رو واز پشت سر، اورا بفرمان خدا نگاهبانی میکنند وآنچه راکه ازاوست براو نگاه میدارند از اعمال و وگفتاروالفاظ ونگاههائی که کرده وسرزمین‌هائی که‌اورا دربرمیگیرند، گواهان پروردگارش هستند ، بسود یا بزیان او ، وشبها وروزها وماهها گواهان او هستند بزیان یابسود او وهمهٔ*

علی کل عبد رقباء من کل خلقه ومعقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله ویحفظون علیه ما یکون منه من اعماله واقواله والفاظه والحاظه والبقاع التی تشتمل علیه شهود ربه له او علیه واللیالی والایام والشهور شهوده علیه او له وسائر عباد الله المؤمنین شهود علیه او له وحفظة الکاتبون اعماله شهود له او علیه. واز امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده[۱]: مامن یوم یمر علی ابن آدم الاقال له ذلک الیوم: انا یوم جدید وانا علیک شهید فقل فیّ خیراً واعمل فیّ خیراً اشهد لک یوم القیمة فانک لن ترانی بعد هذا ابداً. و ایضاً[۲]: اعلموا عباد الله ان علیکم رصداً من انفسکم وعیوناً من جوارحکم وحفاظ صدق یحفظون اعمالکم وعدد انفاسکم لاتستر کم منهم ظلمة لیل داج و لا یکنکم منهم باب ذورتاج و ان غداً من الیوم قریب.

واز امام زین العابدین علیه السلام روایت شده[۳]: اللهم انی اشهدک و کفی بک شهیداً و اشهد سمائک وارضک ومن اسکنتهما من ملائکتک وسائر خلقک. واز امام صادق علیه السلام[۴]:

---

*بندگان مؤمن خدا گواهانی هستند بزیان یا بسود او و نگهبانانی که نویسندگان اعمال او هستند گواهان بر او هستند بسود یا بزیان او.

۱ـ من لایحضره الفقیه ص ۵۸۴ س ۱۸، روزی نیست که بر پسر آدم بگذرد مگر اینکه باو میگوید: من روز نوی هستم و من برتو گواه میباشم پس در من گفتار نیک بگو و کردار نیک بجای آور تا در روز قیامت برای تو شهادت دهم وحقیقت اینست که مرا بعداز این، هیچوقت نخواهی دید.

۲ـ نهج البلاغه ج ۲ ص ۶۸، بندگان خدا بدانید که برشما دیده بانانی از خودتان جاسوسانی از اعضایتان و نگاه دارندگان با صداقتی گماشته شده‌اند که اعمال شما را و شمارهٔ نفسهایتان را نگاه میدارند، تاریکی شب ظلمانی، شما را از آنان نمیپوشد ودرب محکم بسته شده‌ای شما را از آنان پنهان نمیکند؛ وبدانید که فردا بامروز نزدیک است

۳ـ صحیفهٔ سجادیه علیه‌السلام ص ۵۲ خدایا من همانا تو را گواه میگیرم و تو گواه کافی هستی و گواه میگیرم آسمان و زمینت را وکسانی راکه در آنها ساکن گردانیده‌ای از فرشتگانت واز سایر مخلوقاتت.

۴ـ بحارالانوار ج ۳ ص ۲۸۴ وقتی که روز فرامیرسد میگوید ای پسر آدم در این*

ان النهار اذا جاء قال یابن آدم اعمل فی یومك هذا خیراً اشهد لك به عند ربك یوم القیمة فانی لم آتك فیمامضی ولا آتیك فیها بقی واذاجاء اللیل قال مثل ذالك. وایضاً[1]: صلوا من المساجد فی بقاع مختلفة فان کل بقعة یشهد للمصلی علیها یوم القیمة.

باید دانست که نخستین وبزرگترین شاهد اعمال ، خود خداوند متعال است میفرماید[2]: و کفی بالله شهیدا ، واز امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که در بارهٔ خداوند متعال فرموده[3]: مع کل شیئ لا بمقارنة وغیر کل شیئ لا بمزایلة ، امکان ندارد که از خداوند دانا وبینا عملی حتی خاطرات قلبی واراده‌های اندرونی را پنهان داشت ، و انبیای عظام وائمهٔ کرام علیهم السلام هم در درجهٔ دوم از گواهان اعمال میباشند.(در این باره ببحث گذشتهٔ ما «عرض اعمال» رجوع شود).

تجسم عمل و تبدل نیرو بماده

میتوانیم در بارهٔ فهم کامل تبدل عمل ، بنعمت وشکنجهٔ آخرت از تبدلات کنونی موجودات اینجهان و مطالعهٔ در آنها یاری بجوئیم.

سیبی را در نظر میگیریم: این سیب ازموجودات کنونی تحول میابد ودرشکل سیبی نمایان میگردد ، وهمین سیب‌را یکنفر انسان میخوردوجزء بدن خویش میگرداند سپس همان سیب در صورت نیروی عمل ، مثلاً در گفتن لااله‌الاالله ، در یاری کردن بستمدیده درتفکرات علمی ، از اوخارج میشود وباز مانند سابق ؛ جزء جهان خارج از انسان میشود. آیا این نیروی متولد از سیب که ازبدن خورنده بیرون گردید و

روز خود ، عمل خیری بکن که برای تودر نزد پروردگارت در روز قیامت بر آن ، شهادت دهم ، زیراکه من در روزگار گذشته نزد تو نیامده‌ام و درباقی عمرت هم پیش تو نخواهم آمد ، وهنگامی که شب فرا میرسد ، مثل همین گفتار را باو میگوید.

۱ــ دراواخر بحث پیش ، نقل وترجمه شد.

۲ــ نساء ٤ــ۷۹ خداوند ، گواهی کافی است.

۳ــ نهج‌البلاغه ج۱ص۹س۲ ، خدا باهرچیز هست نه‌با نزدیك شدن وجدا از هرچیز است نه بادور گردیدن وفاصله گرفتن.

جزء جهان شد ، دوباره امکان ندارد که بر گردد وباز سیب شود ؟.

بلی همان نیروی زائیده شده ازسیب ؛ باز برمیگردد و سیبی میشود ، سیبی بسیار عالی ، سیبی که قابلیت پوسیده شدن وفاسد گردیدن را ندارد ، وعلاوه براین تمام هم نمیشود وانقضاء ناپذیراست. بلی عین همین سیب دنیوی است که پس‌از آنکه خورده‌میشود ودربدن انسان ، لطافت میباید و نیرو میگردد بازبر گشته‌وسیب اخروی میشود!. اینست معنای آیهٔ مبارکهٔ[1]. کلما رزقوا منها من ثمرة رزقاً قالوا هذاالذی رزقنا من قبل واتوا به متشابهاً. چون درهر بار که رزقی بآنان میرسد میگویند : این رزق قبلاً روزی ماشده بود ، حتی‌در بار اول هم ، این سخن را میگویند، چنانکه ازظاهر کریمه پیداست ، پس معلوم میشود که مقصودشان از کلمهٔ «من‌قبل» دنیا و زندگی دنیاست .

نتیجه این میشود: هرمیوه‌ای که‌در بهشت باهل‌بهشت میرسد ، قبلاً درزندگی دنیوی ، همان میوه ، بآنان رسیده بوده وآنان‌پس‌از آنکه در دنیا از روزی دنیوی خود ، لذت برده و استفاده میکنند ، آنرا یعنی نیروی حاصل شده از آنرا در راه انجام‌دادن کردار نیك ، پندار نیك ، گفتار نیك خرج میکنند ، و بعداً هم در بهشت دوباره ازهمان نیکی که‌کرده بودند ، از همان نیروئی که خرج کردند ، ازهمان میوه‌ای که در دنیا خوردند ، لذت میبرند ، استفادهٔ بی‌پایان میکنند. این معنی را برای نخستین باردراین کتاب فقط می‌بینید ومفسران زحمت‌ها کشیده‌وسخنها نوشته‌اند ولی تفسیر قانع کننده ودلچسبی نیاورده‌اند .

بنابرآنچه بیان گردید ، مؤمنان از آنچه که پروردگارشان بایشان عطا

۱ـ بقره ۲ـ۲۵ هروقت ازباغستان بهشت . از میوه‌ای . رزقی‌روزی‌آنان‌میشدمیگفتند: این همانست که قبلا روزی ماشده بود. ورزق اخروی درحالیکه شبیه روزی دنیوی آنان‌است بایشان داده میشود .

میفرماید ، دوبار متمتع میشوند ، اول دردنیا ، سپس دربهشت !!. مؤمن سیبی رادر دنیا میخورد وبانیروی حاصل شده از آن ، نیکی میکند عمل نیك انجام میدهد ، و همین نیکی را دوباره درآخرت درشکل سیب پایان ناپذیر بهشتی دریافت میکند !، چنانکه خداوند متعال میفرماید[1]: اولئك يؤتون اجرهم مرتين .

بنابرآنچه ذکر گردید اگر ما درطرز پیدایش یك سیب ودر خصوصیات آن مطالعه نمائیم ودر اینکه سیب درنخستین بار ، چگونه‌پدید میآید دقیق‌شویم، بایستی بتوانیم در بارهٔ پیدایش اخروی آن نیز تا اندازه‌ای آشنائی حاصل نمائیم . قرآن کریم هم باین طریق ، تصریح فرموده‌وشناختن نشأهٔ کنونی را طریق و وسیلهٔ تذکر برای نشأهٔ آینده شناسانیده است ، در آنجا که فرموده[2]: ولقد علمتم النشأة الاولی فلولا تذکرون .

عمل صادر شده از انسان که ازسیب خورده شده ، تکون یافته است ، نیروئی نامرئی است ، چنانکه همان سیب خورده شده‌هم ؛ درآغاز پیدایش خود شبحی بیش نبود وقبل ازآن هم کاملاً نامرئی بود. وچنانکه سراسر عالم هم ، در آغاز با اینکه نیرومندترین نیروی‌موجود بودنامرئی بوده وبعداً هم شجی بیش نبود[3] ؛ وهمچنانکه سیب وسراسر عالم ، بتدریج ازحالت شبح بدر آمدند وبعد پیدا کرده ومرئی‌شدند ، عمل انسان هم کـه مثلاً از سیب ، حاصل شده است ، دارای ابعـاد میشود و مرئی میگردد

طریق بعد یافتن عالم ونیز سیب ، بزرگ گردیدن واتساع یافتن‌است واینکه از ذره‌ای ذرات بسیاری زائیده‌شود ، همینطور، عمل هم بزرگ میشودو اتساع‌مییابد

۱ـ قصص ۲۸ـ۵۴ ، آنان ، پاداششان دو برابر بدیشان داده میشود .

۲ـ واقعه ۵۶ـ۶۲ حقیقت اینست که شما نشأ و نمو نخستین را دانسته‌اید پس چرا متذکر (نشأ ونمو آینده) نمیشوید

۳ـ اگر تفصیل مطلوب باشدبمبحث «اتساع جهان» که در همین فصل گذشت ، رجوع شود .

واز آن هم ذراتی بیشمار ولایتناهی زائیده میشود (باید دانسته شود که اطلاق لفظ «ذره» از باب ضیق بیان است) تا سیبی بهشتی سیبی پایان ناپذیر تشکل میپذیرد و بدینطریق سیب کوچك خورده شدهٔ دنیوی ، پس‌از تبدل به نیروی انجام دادن عمل نیك بسیار بزرگ میشود وانقضا ناپذیرمیگردد .

فرقی که دراین تمثیل هست اینست که : درتکون سیب ؛ ذرهٔ نخست، بطریق درخت سیب ، از مواد جهان اخذ میکند وبزرگ میشود ولی نیروی صادر شدهٔ عمل ذرات بیشمار ولایتناهی میزاید وذره‌ای هم از جهان اخذ نمیکند (مانند بزرگ شدن حجم آبی که درظرفی بیسوراخ قرار دارد وحرارت کافی بآن میرسد). چنانکه‌خود عالم‌هم ، همینطور بزرگ شده است[1].

فرق‌دیگری‌نیز هست. سیب کنونی‌هرقدر بزرگ شود وشامل ذرات‌غیرمتناهی باشد باز بزرگی آن ، محدود و وسعت آن پایان پذیر است ، ولی سیب اخروی‌بی نهایت بوده وپایان ناپذیر است .

حقیقتی راکه برای فهم مسئلهٔ فوق (غیرمتناهی بودن ذرات یك سیب) لازم است متذکر شویم ، اینست که : سیب اخروی درصورتی‌میتواند بی‌پایان باشد که‌عمل نیك صادر شده‌از انسان نیکوکار هم غیر متناهی بوده باشد ، ولازمهٔ این هم آنست که همین سیب دنیوی که نیروی عمل ، ازآن حاصل میشود ، نیز غیرمتناهی باشد ، وعجیب اینست که همین‌طور هم هست .

آری ، سیب وهرموجود دیگر در این جهان ، اجزای بیشمار دارد وشامل ذراتی غیرمتناهی است !!. باین برهان :

اگر سیب واحدی راتقسیم کنیم وباین تقسیم ادامه دهیم ، یقیناً بجزئی‌عدمی نمیرسیم. واگر قدرت پیدا کرده بیشتر پیش برویم بایستی اجزاء نوینی را درسیب بیابیم و بایستی که این تقسیم ، خاتمه ناپذیر بوده والی الابد تسلسل بیابد و پایانی

---

۱ ـ اگر تفصیل مطلوب باشد به‌بحث «اتساع جهان» که درهمین فصل‌باشدرجوع‌شود.

برای آن پیش نیاید. و گرنه بایستی که اجزاء سیب‌دریکی ازدرجات تقسیم‌بر گشت کرده وعدمی شود ولازمهٔ این پیش‌آمد هم اینست که سیب ، از اول موجود نبوده باشد ، بجهت اینکه مرکبی که اجزائش عدمی باشد ، عدمی بوده وهیچ است .

نتیجه اینست که همین سیب محدود دنیوی و هرموجود دیگر ، شامل اجزاء غیرمتناهی است. منتهی ، چونکه همهٔ ذرات مکنونه‌دریك سیب ، هنوز تولد نیافته‌اند وفیصلهٔ بتمام معنی در میان جمیع ذرات لایتناهای آن ، تحقق نیافته ، فلذا محصور شدن ذرات بی‌پایان درمیان حدود وابعاد پایان پذیر ، ممکن‌شده است. وچون‌همین سیب ، یعنی نیروی حاصل شده از خوردن آن ، در جهان آخرت بتمام معنی باز گردیده و گشایش خواهد یافت ، بجهت اینکه سراسر عالم در آنوقت ازهم باز گردیده و هر ذره و از هر ذره بیرون‌آمده و مفصول ازیکدیگر وجدا از همدیگر خواهند شد ، فلذا معقول نیست که سیب نامبرده در آنجا هم محدود بوده و پایان پذیر باشد .

با بیان فوق چنین بدست میآید : که موجودات غیر متناهی بالقوه ، ممکن است درمیان حد قرار گیرند ومحصور شوند ، ولی‌موجودات بی‌پایان بالفعل‌وزائیده شده ، محال است که محدود شوند و محصور گردند ، وچاره‌ای جز این نیست که غیر متناهی شده و بی‌پایان گردند واز شکل محدودیت بدر آمده و لباس محصوریت را از تن درآورند .

وبنابراینکه ذکر شد ، عالم وموجودات آن، ازآغاز ، شامل اجزاء لایتناهی بوده والی الابد نیز چنین خواهند بود. ولی‌مادام که جمیع ذرات ، زائیده نشده‌اند درظاهر ، محدود دیده میشوند ، وپس ازآنکه آخرین فصل درجهان وقوع یافت ، یعنی قیامت قیام کرد ، نامحدودوغیر متناهی‌خواهند شد، وموجود ، حدود راخواهد انداخت ، چنانکه درنظر واقع بینان ، اکنون هم هیچ حدی وجود ندارد !!!.

آخرت ، جنین و دنیا آبستن با نست

بنا بر آنچه در این کتاب تحقیق گردید که . اعمال انسان ، نیروهائی هستند که از بدن او متولد میشوند ودر آخرت ، درشکل نعمت ویاشکنجه باو بازداده میشوند وابدان افراد انسان هم ازمواد اینجهان ساخته میشود وپرداخته میگردد ، بایستی گفته شود که : مواد اینجهان برمیگردند ومواد آنجهان میشوند ، ونعمتهای بهشتی وشکنجه‌های جهنمی میگردند ، واینجهان وآنجهان ازیك خمیره سرشته شده‌اند ، وموجودات آینده ، اکنون هم دراینجهان با ذوات خود موجودند ، وموجودات دنیوی وموجودات اخروی دودسته موجود نیستند بلکه یکدسته موجودات هستند که دنیا راپر کرده‌اند وآخرت را ؛ بهشت ودوزخ را هم پرخواهند کرد ، وخلاصه لازم میآید که گفته شود : آخرت ، هم اکنون هست و دنیا هم درآخرت خواهد بود!!.

بلی لزوم این لوازم ، بنابرقول ببقاء وتجسم اعمال ، اعمالی که از موادجهان از خوردنیها وآشامیدنیهای آن ، ازهوا ونور آن بوجود میآیند امری ضروری است

ولی البته این لوازم ، اشکالهائی برحقیقت تجسم اعمال نیستند ، بلکه وقایعی ثابت ومسائلی غیرقابل انکار میباشند وبهر کدام از آنها دلائلی صریح ازقرآن مجید واخبار شریفه پیدا کرده‌ایم.

از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند[1] : لم سمیت الجنة جنةً قال لانها جنینة .

درقرآن کریم میفرماید[2] : ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم یصلونها یوم الدین و ماهم عنها بغائبین . شنونده آنگاه که دوجملهٔ اول و دوم را میشنود که

۱- بحارالانوارج ۳ص۳۴۵س ۱۷ ، ازپیغمبر صلی الله علیه وآله پرسیدند : چرا بهشت جنت نامیده شده است ؟ فرمود : برای اینکه آن ، جنین است!.

۲- انفطار ۸۲-۱۳تا۱۶ براستی نیکوکاران هرآینه در بهشتی هستند و براستی گناهکاران هرآینه در دوزخی هستند ، در روز جزا داخل آن شده ومزه‌اش را درمییابند؛ وآنان ازآن، غائب نیستند .

نیکوکاران در بهشتی هستند و بدکاران در دوزخی بسر میبرند ، این پرسش در نظرش پیش می‌آید که : چرا وچطور بدکاران ، دردی احساس نمیکنند وشکنجه‌ایرا درنمی‌یابند؟! جملهٔ سوم ، پاسخ این پرسش فرضی را میدهد و میفهماند که هنوز داخل دوزخ نشده‌اند تاشکنجهٔ آنرا دریابند. ولی برای اینکه ذهن شنونده بخلاف جملهٔ دوم نرود وبد کاران رابیرون از دوزخ تصور نکند ، جملهٔ چهارم را بیان میفرماید که بدکاران ، بیرون از دوزخ نیستند

واما اینکه چطور ممکن است که بدکار، داخل دوزخ نشده وبیرون ازدوزخ‌هم نباشد ؟! باتوجه بجنین ودنیا حل میشود ، جنین ازدنیا وزندگی دنیوی بیرون نیست ولی داخل آن نشده است. نتیجه این میشود که : بهشت وجهنم هردو اکنون دردنیا هستند وهردو خلق شده وآفرینش یافته‌اند . البته باوجودی نکره وناشناس؛ چنانکه از تنکیر «نعیم» و«جحیم» بدست میآید.

وایضاً[1] : ان المتقین فی‌جنات ونهر فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر. این‌دو آیه هم در دلالت بمسئلهٔ حاضر ، مانند آیات انفطار میباشند. وایضاً[2] : ان جهنم لمحیطة بالکافرین. وایضاً[3]: لوتعلمون علم‌الیقین لترون الجحیم ، این کریمهٔ عجیبه باتأکید ، دوزخ را موجود ومخلوق وقابل رؤیت ، میشناساند ولی البته بیان میدارد دارایان‌علم یقینی ، قدرت براین‌رؤیت دارند. وایضاً[4]: تری‌الظالمین مشفقین مما کسبوا وهوواقع

۱ـ قمر ۵٤ـ٥٤و٥٥ حقیقت اینست که : پرهیزکاران درباغستانها ونهرهائی‌هستنددر نشیمنگاه صداقت درنزد شاهنشاه ازلی وابدی ، توانای جاوذانی بسرمیبرند.

۲ـ توبه ۹ـ٤۹ عنکبوت ۲۹ـ٥٤ یقیناً دوزخ ، پیرامون کافران رافراگرفته‌است.

۳ـ تکاثر۱۰۲ـ۵و۶ ، اگر میدانستید دانستن‌یقینی ، هرآینه البته دوزخ‌رامیدیدید.

٤ـ شوری ٤۲ـ۲۲و۲۳ می‌بینی که ستمکاران از آنچه که کسب کرده‌اند ، هراسانند بااینکه آن ، برآنان واقع شده (وبرسرشان افتاده است) وکسانی کـه ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند درباغستانهای بهشت‌ها میباشند .

بهم والذین آمنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات. وایضاً[۱]: ماهم بخارجین من النار

درحدیث هست[۲] که عده‌ای ظاهراً بخدمت امام باقر یاامام صادق علیهما السلام رسیدند ، حضرت بآنان موعظه فرمود و ضمناً گفت : ما منکم من احد الاوقد عاین الجنة ومافیها وعاین النار وما فیها ان کنتم تصدقون بالکتاب .

ودر قرآن کریم هست[۳]: یقولون متی هذا الوعدان کنتم صادقین قل عسی ان یکون ردف لکم بعض الذی تستعجلون دراین دوآیه‌میفهماند که قیامت و افتادن بدکاران بدوزخ ، تا اندازه‌ای وقوع یافته است ، بجهت اینکه‌مقداری ازعذاب دوزخ که شتابان آنرا میخواهید ، همردیف شما میباشد ، اگر باین حقیقت نمیتوانید باور بکنید : اقلاً احتمال آنرا بدهید .

و ایضاً[٤]: کنتم علی شفاحفرة من النار فانقذکم منها . این آیه میفهماند که کافران درهمین دنیا در کنار گودال آتش قرار دارند ، وپیغمبر صلی الله علیه وآله آنان را ازآنجا نجات میدهد ودور میبرد. وایضاً[٥]: رأوا العذاب لوانهم کانوا یهتدون در مجمع البیان هم فرموده که[٦]: جواب «لو» محذوف استوتقدیر اینست: لوانهم کانوا یهتدون لرأوا العذاب. یعنی اگر هدایت میافتند حتماً عذاب را میدیدند .

۱- بقره ۲-۱٦۷ ، آنان از آتش ، بیرون نیستند .

۲- کافی ج ۲ص٤٥۷ ، وافی ج ۱کتاب الایمان والکفرص ۳۹س۲۱ ، مرآة العقول ج ۲ص٤۲٦س ۳۰ هر کس ازشما بهشت وآنچه را که درآنست ،آشکارا دیده‌است ، اگر کتاب (یعنی قرآن) را تصدیق کنید .

۳- نمل ۲۷-۷۱و۷۲ میگویند : این وعده (معذب شدن بدکاران در دوزخ و وقوع قیامت) کی خواهد بود اگر راست میگوئید؟ بگو:(احتمال بدهید) شاید بعض آنچه که باعجله خواستارش هستید ، همردیف شما شده باشد (پیرامونتان رافرا گرفته باشد)

٤- آل‌عمران ۳-۱۰۳ درکنار گودالی ازآتش بودید پس شمارا ازآنجا برهانید.

٥- قصص ۲۸-٦٤ دیدند عذاب را اگر واقعاً آنان ، هدایت میافتند .

٦- ج۷ص۲٦۲س۷.

وایضاً [۱] : اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا. یعنی : درزندگی دنیوی درمیان موجودات دنیوی ، طیبات اخروی را در دسترس داشتید ولی آنهارا درهمانجا از بین بردید وضایع کردید وباخود بآخرت نیاوردید. وایضاً [۲] : فلا اقتحم العقبة ومادریك ماالعقبة فك رقبة اواطعام فی یوم ذی مسغبة . یعنی : گردنه‌های عالم آخرت دردنیا هست ولازم است درزندگی دنیوی ازآنها گذر کرد وآنها بنده آزاد کردن واطعام در روز بیچارگی وبینوائی است .

آیات فوق بوجود آخرت دردنیا دلالت میکنند وبعضی ازآیات هم برعکس بوجود دنیا وبقاءِ موجودات دنیوی درآخرت، دلالت دارند . این کریمهٔ مبارکه هر دوقسمت را متضمن است [۳] : وابتغ فیما آتاك الله الدار الاخرة ولاتنس نصیبك من الدنیا جملهٔ نخست میرساند که : خانهٔ آخرت درهمین دنیا ودراین زندگی حاضر در میان آنچه که بهرفرد عطاشده است ، موجوداست وبایستی درپی آن بود . وجملهٔ دوم هم میفهماند: که هرفرد دارای بهره‌ای ازدنیاست که بایستی این بهره را فراموش نکند وباخود بردارد وبآخرت ببرد در خبراست که امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این کریمه فرموده [٤] : لاتنس صحتك وقوتك وشبابك وغناك ونشاطك ان تطلب الاخرة .

از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده [۵] : حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات .

۱ـ احقاف ٤٦ـ۲۰ نعمتهای گوارای خود را در زندگی دنیوی ازبین بردید .

۲ـ بلد ۹۰ـ۱۱ تا ۱٤ پس نگذشت از آن گردنه وچه میدانی که چیست آن گردنه ، آزادکردن بنده است ، یا اطعام است در روزگرسنگی .

۳ـ قصص ۲۸ـ۷۷ در آنچه خدا بتو داده ، خانهٔ آخرت را طلب کن وبهره‌ایراکه از دنیا برایت میباشد فراموش مکن .

٤ـ ارشادالقلوب ص۲۷ فراموش مکن که لازم است باسلامت و نیروی بدن و جوانی وثروت وشادابی ، آخرت را طلب نمائی .

۵ـ نهج‌البلاغه ج ۲ ص ۱۱۰ س ۲ بهشت در میان مکاره و ناخوشی‌ها قرار دارد و دوزخ در میان شهوتها وخوش آیندها .

یعنی : بهشت درهمین دنیا درمیان ناخوشی‌های زندگی قرار دارد ودوزخ هم درهمین زندگی درمیان خوش‌آیندهای دنیوی قرار دارد. وایضاً [۱] : اذا وجدتم ریاض الجنة فارتعوا فیها قالوا وما ریاض الجنة ؟ قال‌مجالس‌الذکر!!. وایضاً [۲] : بادروا الی‌ریاض الجنة قالوا وما ریاض الجنة ؟ قال حلق الذکر !. ایندو خبر صریح در این هستند که : باغهای بهشت دردنیا ودر همین زندگی هستند .

دنیا وآخرت‌درنظر قرآن‌کریم ، درحقیقت ، یکجهان وسیع است، یکجهان بی‌پایان است ، آغاز آن ازخدا وانجام‌آن نیز بخداست . وجود آخرت دردنیامانند وجود کلمات وحروف کتابت است درضمن مداد ، مانندوجود برگ وشاخ وساقه‌است در اندرون تخم ، مانند هستی جنین است در رحم مادر. موجودات اخروی در باطن دنیا وموجودات آن، موجود ومخلوق است ؛ در آخرت ، موجود نو ایجادی پدید نخواهد آمد ، حوریان وباغستانها وچشمه ساران بهشتی ، در اینجهان درمیان همین موجودات مادی البته بطور خمیره ، درزیر دست وپای بشر ریخته شده ودرهمه‌جا در دردسترس او گذاشته شده‌است. وهمچنین عقربها ومارهای دوزخ .

مثل دنیا نسبت بآخرت ، مثل تخم‌است نسبت ببار ، مثل تخم سیب است‌نسبت بسیب یاتخم خار است نسبت بخار. مثل دنیا نسبت بآخرت ، مثل ظاهر است نسبت بباطن . دنیا ظاهر عالم است و آخرت باطن آن از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده [۳]. انما الدنیا منتهی بصرالاعمی لایبصر مما ورائها شیئاً و البصیر ینفذها بصره ویعلم ان الدار ورائها. این سخن بسیار بالا ووالا دلالت میکند که : دنیا و آخرت یکجهان

۱ـ روضة الواعظین ص٣٢٤ هر وقت باغهای بهشت را یافتید در آنها چرا نمائید !! گفتند یارسول الله باغهای بهشت چیست ؟! فرمود : مجالس ذکر است !! .

۲ـ مکارم‌الاخلاق ص٣٦١ بشتابیدبسوی باغهای‌بهشت ! گفتند : باغهای بهشت‌چیست؟! فرمود : مجالس دائره‌ای است که درآنها خدا را یاد میکنند

۳ـ نهج‌البلاغة ج٢ص٢٣ همانا دنیا نهایت دیدگاه نابیناست ، ازآنچه‌که در آنسوی آنست چیزی نمی‌بیند ؛ وبینا ، دیدش ازآن میگذردومیداندکه حتماً خانه ، درآنسوی آنست.

وسیع هستند ونسبت بهم مانند اینطرف وآنطرف يك ديوار ميباشند . و فرموده[۱] : ان اولياء الله هـم الذين نظروا الى بـاطن الدنيا اذا نظر الناس الى ظاهرها و اشتغلوا بآجلها اذا اشتغل الناس بعاجلها . ازاین فرمایش امام عليه السلام فهميده ميشود كه : دنيا و آخرت ، جدا از هم نيستند واتحاد كامل باهم دارند ، آخر دنيا آخرت است ، دنيا عاجل آخرت وآخرت آجل دنياست ، دنيـا ظاهر آخرت وآخرت باطن دنياست.

الحمدلله ، در روز چهارشنبه ۲ صفرالخیر سنهٔ ۱۳۸۵ برابر ۱۲ خردادسال ۱۳۴۴ از آخرین تهذیب وتنقیح جلد اول کتاب «تجسم عمل» یا «تبدل نیرو بماده» فارغ شدم .

رضائیه (اورمیه)

محمدامین ، رضوی ، سلدوزی

۱ـ نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۵۶ واقع اینست که: اولیای خداکسانی هستندکه بباطن دنیا نظر کردند آنگاه که مردم بظاهر آن ، نظر دوختند و بآخر آن اشتغال جستند آنگاه که مردم بحاضر آن پیوستند .

بسمه تعالی

تشکر و سپاسگزاری

بر خود لازم میدانم که بدینوسیله از جناب مستطاب واعظ شهیر و ناطق کم‌نظیر ، مبلغ اسلام ومروج قرآن آقای **حاج شیخ محمدحسن - بکائی‌خوئی** در مقابل زحمتهائی که در طبع و تصحیح کتاب حاضر در طی چند ماه متحمل شده و ساعتهائی گرانبها ازعمر ارزنده وپرقیمت خودرا برای‌اینکار صرف فرموده‌اند از صمیم قلب تشکر کنم ، مزید توفیق و سعادت‌ایشانرا درهردوجهان از درگاه‌خداوندمنان‌خواستارم وهم‌چنین ازمدیر محترم چاپخانهٔ‌محمدی‌علمیه جناب آقای **جعفر محمدی‌علمیه** و عموم کارکنان آن مطبعه خصوصاً از آقای **حسین گلفروش** ، حروفچین خوش‌ذوق مطبعه راضی و ممنونم که از بذل وسع در امر طبع و خصوصیات مطلوبه مضایقه نکرده‌اند وچنانکه‌ملاحظه میفرمائید کتاب درصورتی عالی وشکلی متین از چاپ درآمده است.

رضائیه غرّهٔ جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۸۵

محمدامین رضوی سلدوزی

مدارك و منابع كتاب

قرآن كريم با شمارهٔ آيات كوفى ، ونهج البلاغه باشرح شيخ محمدعبده مطبوع در مصر در مطبعهٔ استقامت ، وصحيفهٔ سجادية عليه السلام مطبوع در تهران در ۱۳۶۱ هجرى قمرى باهتمام آخوندى بخط زنجانى ، مورد استفادهٔ ما قرار گرفت . و كتابهائى كه دراين نوشته ، بعنوان دليل يا تأييد و يا انتقاد ، نام برده شده‌اند عبارتنداز :

۱ تفسير صافى ، طبع تبريز در ۱۲۶۹ ه ق
۲ رياض السالكين مطبوع در ۱۳۳۴ ه ق
۳ مجموعهٔ ورام مطبوع باهتمام آخوندى
۴ مبانى فلسفه چاپ ۳
۵ اصول اساسى فن تربيت چاپ ۱۳۳۱ ه ش
۶ ترجمهٔ تحقيق ماللهند چاپ تابان
۷ خمسهٔ نظامى بخط ميرخانى
۸ ارشاد القلوب طبع ۱۳۷۵ ه ق
۹ سفينة البحار طبع نجف بخط زنجانى
۱۰ شرح نهج البلاغهٔ فيض الاسلام
۱۱ مناقب ابن شهر آشوب طبع قم
۱۲ ترجمهٔ اسرار الصلوة باهتمام محدث ارموى
۱۳ وسائل الشيعة طبع طهران در ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ ه ق
۱۴ اقرب الموارد
۱۵ اصول اساسى روانشناسى چاپ ۲
۱۶ كشف المراد مطبوع در قم
۱۷ شرح تجريد قوشچى طبع ۱۳۰۷ ه ق
۱۸ كفاية الموحدين ، بسرمايه علميه اسلاميه
۱۹ مكارم الاخلاق ، نشر آخوندى
۲۰ المحجة البيضاء ، نشر مكتبه الصدوق
۲۱ كافى ، نشر آخوندى
۲۲ معراج السعاده چاپ ۱۲۷۳ ه ق
۲۳ جامع السعادات مطبعة الزهراء فى النجف
۲۴ اخلاق ناصرى بخط ساغر مطبوع در ۱۲۶۷ ه ق
۲۵ اسفار چاپ ۲
۲۶ المعجم المفهرس
۲۷ اسرار الايات طبع ۱۳۱۹ ه ق
۲۸ كشف الغمه شعرانى طبع مصر در ۱۳۷۰ ه ق
۲۹ مجمع البيان ، طبع صيدا
۳۰ منتهى الامال چاپ ۱۳۷۱ ه ق
۳۱ حلية الاولياء ، طبع ۱۳۵۱ ه ق
۳۲ مرأة العقول چاپ اول
۳۳ بحار الانوار ، طبع امين الضرب

۳٤ تفسیر ابو الفتوح بتصحیح قمشه‌ای
۳۵ تفسیر بیضاوی طبع ۱۳۰۵ ﻫ ق در حاشیه قرآن
۳٦ آثار عجم چاپ بمبئی در ۱۳۵٤ ﻫ ق
۳۷ محاسن برقی ، نشر محدث ارموی
۳۸ اختصاص مفید ، نشر مکتبة الصدوق
۳۹ معالم الزلفی طبع اول
٤۰ افکار شوپنهاور، چاپ ۱۳۳٦ ﻫ ش
٤۱ سیر حکمت در اروپا ، ج ۱ چاپ ۳ و ج ۲ و ۳ چاپ ۲
٤۲ اصول فلسفه ، چاپ اول
٤۳ شرح اشارات چاپ ۱۳۷۷ ﻫ ق
٤٤ قبسات میرداماد ، طبع ۱۳۱٤ ﻫ ق
٤۵ شرح منظومهٔ سبزواری ، چاپ ۱۳۱۸ ﻫ ق
٤٦ دائرة المعارف فریدوجدی
٤۷ ترجمهٔ ملل و نحل ، چاپ دوم
٤۸ اربعین شیخ بهاء الدین نشر آقای صابر
٤۹ شرح اربعین خاتون آبادی
۵۰ مفاتیح الجنان چاپ ۱۳۷۷ ﻫ ق
۵۱ روضة الواعظین ، چاپ ۱۳۳۰ ﻫ ق
۵۲ نان وحلوا
۵۳ دیوان مثنوی مولوی بخط میرخانی ۱۳۷٤ ﻫ ق
۵٤ روح البیان ، طبع ۱۲۸۵ ﻫ ق
۵۵ مفاتیح الغیب فخر رازی که ابی السعود در حاشیه دارد
۵٦ کشاف طبع مصر ۱۳٦۷ ﻫ ق
۵۷ کاشف الاسرار، مطبوع بخط محمد رضا خوانساری
۵۸ رهبر خرد چاپ دوم
۵۹ دار السلام نوری ، چاپ قم
٦۰ صواعق محرقهٔ ابن حجر ، طبع مصر ۱۳۲٤ ﻫ ق
٦۱ نور الابصار ، طبع مصر ۱۳۱۰ ﻫ ق
٦۲ فصول مهمه
٦۳ تفسیر المنار
٦٤ تفسیر الجواهر طنطاوی طبع مصر
٦۵ احیاء العلوم ، طبع مصر
٦٦ ریحانة الادب
٦۷ فوائد المشاهد ، چاپخانه حیدری
٦۸ الفردوس الاعلی چاپ دوم
٦۹ تعلیقات قاضی طباطبائی بر انوار نعمانیه
۷۰ المیزان فی تفسیر القرآن
۷۱ عشق و پرستش ۱۳۳۵ ﻫ ش
۷۲ راه طی شده ۱۳۲۷ ﻫ ش
۷۳ تکامل علم فیزیك چاپ دوم
۷٤ گفتار رادیوئی صدای امریکا
۷۵ فیزیك نوین چاپ چهارم
۷٦ شیمی نوین چاپ چهارم
۷۷ علم و مردم
۷۸ سالنامهٔ نوردانش ۱۳۲۵ ﻫ ش
۷۹ رمز موفقیت در زندگی ۱۳۲۹ ﻫ ش
۸۰ فیزیك رنر
۸۱ وافی گراوری از روی طبع اول
۸۲ من لایحضره الفقیه ، چاپ آفتاب
۸۳ امالی صدوق ، چاپ ۱۳۰۰ ﻫ ق
۸٤ شرح عدیله سبزواری
۸۵ معانی الاخبار بتصحیح غفاری
۸٦ مغنی اللبیب ، بخط عبدالرحیم در ۱۳۰۰ ﻫ ق

۸۷ مستدرك الوسائل چاپ اول
۸۸ الامام الصادق ع
۸۹ اعتقادات صدوق، بخط عبدالرحيم ۱۲۹۲ ه ق
۹۰ تفسير برهان، چاپ دوم
۹۱ اثبات الوصيه طبع ۱۳۱۸ ه ق
۹۲ الكلام يجر الكلام چاپ اول
۹۳ نهج الفصاحه
۹۴ خلاف شيخ طوسى چاپ اول
۹۵ درج گهر
۹۶ لطائف الطوائف چاپ ۱۳۳۶ ه ش
۹۷ جامع البيان طبرى طبع مصر بنفقهٔ خشاب
۹۸ جنان الجناس، طبع اول ۱۲۹۹ ه ق
۹۹ الدر المنثور، مطبوع ازروى طبع ۱
۱۰۰ تحف العقول بتصحيح غفارى
۱۰۱ مجمع البحرين
۱۰۲ تفسير نيشابورى مطبوع درحاشيه جامع البيان
۱۰۳ تفسير شبر طبع اول
۱۰۴ تنبيه الغافلين نصر سمرقندى طبع مصر ۱۳۱۱ ه ق
۱۰۵ اوثق الوسائل
۱۰۶ حديث الثقلين طبع مصر
۱۰۷ احتجاج طبرسى طبع ۱۳۰۲ ه ق
۱۰۸ جواهر الكلام
۱۰۹ پيامبر، جبران چاپ ۱۳۴۱ ه ش
۱۱۰ نفحات الرحمن طبع اول
۱۱۱ معيار اللغه
۱۱۲ مفردات راغب
۱۱۳ الكنى والالقاب
۱۱۴ طبقات شعرانى؛ طبع اول در مصر ۱۳۷۳ ه ق
۱۱۵ سفر السعاده، درحاشيه كشف الغمه
۱۱۶ زواجر ابن حجر، طبع مصر ۱۳۵۶ ه ق
۱۱۷ تاريخ ملل قديمهٔ مشرق چاپ دوم ۱۳۲۷ ه ق
۱۱۸ الانوار البهيه

فهرس کتاب «تجسم عمل» یا «تبدل نیرو بماده»

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۰۶	۱۹	از واقعیت	از این واقعیت
۲۲۸	۷ پاورقی	لطف	لطیف
۲۳۰	۶	القبور	القبر
۲۳٤	۱ پاورقی	بکسر	بضم
۲۳٦	۸	نقمتهای	ونقمتهای
۲٤۱	۸	اگر	اگرچه
۲٤۳	۸ پاورقی	۱٦	۳٦
۲٤۷	آخر	میشوی	میشوی و آنگونه که میکاری میدروی
۲٦۷	۱ »	جناس	جنان
۲۷۸	۸	ریحاً	ریحها
۲۸٤	۱۲	اهل	احل
۲۹۲	۹	احذناه	اخذنا
۳۰۰	۳	یقبل	لم‌یقبل
۳۰۰	٦ پاورقی	٤۰۳	٤۳۰
۳۱۹	۱	نقتبش	نقتبس
۳۲٦	۱۵	آنان	آنان را
۳۳٦	۱٦	پیرامون‌موجودات	موجودات‌پیرامون
۳٤۱	۱۱	وبد	و بدو
۳۷٤	۳	حفظة	حفظته
۳۷۵	۲	فیهابقی	فیمابقی

از خوانندگان محترم تقاضا میشود قبل از مطالعهٔ کتاب اغلاط ذیل را تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	خطا	صواب
۵	۸	نیروماده	نیرو وماده
۱۲	۱۹	امری	امرء
۲۸	۱۷	تشجعی	تشجعنی
۳۱	۷	انر	ونر
۳۳	۹	الاطرات	الاطراف
۳۲	۱۷	اجراء	اجزاء
۶۳	۳	اعلا	اعلاها
۶۳	۵	مکسوب	مسکوب
۶۹	۵	جاب	جناب
۷۱	آخر	رخها	رختها
۸۱	۱۷	کلاً	کلاً زیبا باشند
۸۶	۷	شنکجه	شکنجه
۹۳	۱۵	الواحد	الاالواحد
۹٤	۹	برغم	بزعم
۱۲۳	۲	علیت	علیت را
۱۳۵	۲۰	فرموده	فرموده۳
۱۳۸	۱۸	هستند یا	هستند یانیستند
۱۳۸	۱۹	نیستند	اگر نیستند
۱٤٤	۳	دیده	دیده‌شده
۱۶۱	۱٤	گوش‌وسر	گوش‌سر
۱۷٤	۶	اینست	انیست
۱۸۳	۱۲	ارتباتی	ارتباطی
۱۸۶	۵	ثویت	ثنویت
۱۹۰	۹	شمییت	شیمیست
۱۹۹	۱	اعداد	عداد
۲۰٤	۱۱	چوی	چون

چند کتاب بقلم مؤلف :

۱- ساختمان آیندهٔ انسان

۲- آغاز و انجام جهان از قرآن وحدیث

۳- پیدایش انسان 〃 〃 〃

